تاریخ شعر

و سخنوران فارسی

در لاهور

از ظهور اسلام تا عصر شاهجهان

نگارش
آغا یمین
دانشیار ادبیات فارسی
دانشکده دولتی لاهور

رساله ی دکتری
برای
دانشگاه پنجاب لاهور
ماه مارس ۱۹۶۷م

فهـــرست مـطـالب

* شیر *

بخش اوّل

صفحه

(روابط باستانی بین پاکستان و ایران و وجود شعر فارسی در لاهور)

صفحه

صفحه

بخش سوم

صفحه

(تحول شعر فارسی در لاهور بعد از عصر غزنویان تا ظهور تیموریان)

صفحه

بخش چهـــــارم

(شعر فارسی در لاهور از بابر تا اکبـــــر)

فهرست

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

بخش پنجم

(عصر نورالدین محمد جهانگیر و شعر فارسی در لاهور)

بخش ششم

سخن و سخنوران فارسی در لاهور درعصر شاهجهان — صفحه

(۱۰۳۷هـ تا ۱۰۶۸هـ / ۱۶۲۸م تا ۱۶۵۸م)

صفحه

صفحه

(تمت بالخیر)

(علامتهای اختصاری)

۱ ـ ب	باب یا بخش	۱۶ ـ ش	شمسی
۲ ـ پ م	پیش از میلاد	۱۷ ـ شم	شماره
۳ ـ ت ت	تاریخ تولد	۱۸ ـ ﷺ	صلعم (صلی الله علیه وسلم)
۴ ـ ت و	تاریخ وفات	۱۹ ـ ص	صفحه
۵ ـ ج	جلد	۲۰ ـ ع ـ ع	عیسوی
۶ ـ چ	چاپ	۲۱ ـ ق	قمری
۷ ـ خ	خورشیدی	۲۲ ـ ق م	قبل از میلاد یا قبل از مسیح
۸ ـ رك	رجوع کنید	۲۳ ـ ق هـ	قمری هجری
۹ ـ س ت	سال تصنیف	۲۴ ـ ك پ	کل برگ
۱۰ ـ س چ	سال چاپ	۲۵ ـ ك ص	کل صفحه
۱۱ ـ س خ	سال خطاطی	۲۶ ـ م	میلادی
۱۲ ـ س ن	سن ندارد	۲۷ ـ ن خ	نسخه خطی
۱۳ ـ س ت ن	سال تصنیف ندارد	۲۸ ـ نم	نمره
۱۴ ـ س چ ن	سال چاپ ندارد	۲۹ ـ هـ	هجری
۱۵ ـ س خ ن	سال خطاطی ندارد	۳۰ ـ 〃	ایضاً

بیست و یک

۳ - فهرست عکسها

صفحه	کیفیت	شماره
۱۴	عکس صورة بلاد السند و مکران	۱
۱۳۶۶	عکس تاریخ خطاطی رباعیات ملاشاه لاهوری.	۲

۲ ـ فهرست مقدمه

" طهر "

حـــرف آغـــاز

(بنام خــداوند بخشنده مــهربان)

الف — مقصود رساله | در آغاز این رساله شرح داده شد که روابط فرهنگی و ادبی بین پاکستان و ایران نه فقط بعد از ظهور اسلام بلکه هزاران سالها پیش از اسلام دایم و قایم مانده است و بعد از ظهور اسلام سلسلهٔ همکیشی و همنژادی استوار تر گردیده ادامه میداشته است تا آنکه سلاله تیموریان درین شبه قاره بپایان رسید و سپس در همین مدت فقط تا دویست سال که این شبه قاره تحت تصرف فرنگ مانده ، سلسلهٔ روابط سیاسی و فرهنگی و ادبی بین این دو کشور همکیش و همجوار مغشوش گردیده ولی طولی نکشید که خدای متعال این خاک پاک را از تصرف دیگران آزاد گردانیده یک مملکت نوین و آزاد بنام " پاکستان " در نقشه جهان بوجود آورد و برادران و همکیشان این دو کشور هم مرز و همجوار را باز دیگر نزدیکتر ساخت و بعد از وجود پاکستان بسیاری از هیئتهای فرهنگی و ادبی یکشور بیک دیگر آمد و شد هم میکرده اند . نتیجهٔ روابط دوستی بین این دو کشور بیش از پیش استوار گردید —

پس لازم و سزاوار بلکه فریضه ی خود مان میدانیم که برادران همکیش و همجوار را آن فرهنگ و شعر و ادب یک دیگر هم آشنا بسازیم تا ما پاکستانیان و ایرانیان بیک دیگر چنان نزدیک ~~نزدیکتر~~ شویم که این پیش گوئی شاعر ملی اسلام علامه اقبال را حرف به حرف کاملا بعمل آوریم چنانکه فرموده —

ما زنعمتهـــای او اخــوان شــدیم
یکــزبان و یکـــــدل ویکجان شدیم

و مقصود این رساله تحت تاثیر و نتیجهٔ همین فکر شاعر ملی اسلام است —

ب ـ اهمیت لاهور | در بخش دوم این رساله تحقیق شده است که در تمام شبه قاره پاک و هند جائیکه گهوارهٔ شعر و ادب فارسی نخستین بار تأسیس گردید همین خطهٔ لاهور است و پیش ازینکه موضوع رساله را در بیان آورده شود ۰ اوّل باید خوانندگان گرامی را از اهمیت لاهور هم آشنا بسازیم ـ و اهمیت لاهور دارای سه جنبه ذیل است :

۱ ـ لاهور از جهت نخستین پایتخت مسلمان در شبه قارهٔ پاک و هند

۲ ـ لاهور از لحاظ نخستین گهواره شعر و ادب فارسی درین شبه قاره

۳ ـ لاهور باستان و قدامت آن ـ

تفصیل راجع به لاهور از جهت نخستین پایتخت مسلمانان در شبه قاره پاک و هند در بخش اوّل این رساله و در باره لاهور از لحاظ نخستین گهواره شعر و ادب فارسی درین شبه قاره در بخش دوم این رساله در ضبط تحریر آورده شده است ۰ البته در سطور ذیل لاهور باستان و قدامت آنرا هم زیر بحث میآوریم ـ

ج ـ لاهور باستان و قدامت آن | این ناحیه ی زیبا که امروز با سم لاهور [1] نامیده میشود خیابان فرهنگی و ادبی پاکستان میباشد و این شهر جنّت نظیر نه تنها یکی از معروف ترین شهرهای پاکستان است بلکه یکی از قدیمترین شهرهای جهان بشمار میرود ـ

۱ـ اسم لاهور = (۱) برای تفصیل رک بخش دوم این رساله (زیر موضوع سبک شعر فارسی در لاهور در عصر غزنوی)

(11) Muhammad Baqir, Dr.: Lahore, Past and Present, Lahore, Panjab University Press, 1952, p. 14-15.

(أ) شواهد تاریخی | اگر از روی تحقیق مطالعه کنیم تاریخ باستان این ناحیه ما را تئوری آنوقتی میبرد وقتیکه انشعاب اقوام آریائیها مثل یک سیلاب عظیم از وسط آسیا ~~استخراج کرده~~ بایران سرازیر بجانب ایران وهند رخ نمودند و بقول مستشرق فرنگی ویـــــدل[1] (WADDELL) ~~استخراج کرده~~ خروج آریائیهـــای هندوایرانی از آسیای کوچک و ~~بین النهرین~~ (بین النهرین) (MESOPOTAMIA) بعمل آمد و در بخش اول مفصلا شرح داده شد که مدت ورود آریائیها در شبه قاره پاک وهند تقریبا در حـــدود یکهزار و پانصد سال قبل ازمیلاد رخ داد وقبل از ورود آریائیها تحقیق شـد که تمدنی از نژاد هندیان درین ناحیه حتما موجود بوده و بقول جان مارشل[2] (JOHAN MARSHALL) ازآن حفاریها که در دهکده های موهنجودرو و هراپا بعمل آمد کشف گردید که مردم این نقاط بین سه و چهار هزار سال قبل ازمیلاد (۳۰۰۰ تا ۴۰۰۰ ق م) یعنی قرنها پیش از ورود آریائیها یک فرهنگ وتمدن برجسته ی خود شان را داشته اند که هیچ آثار تاثیرات هندو آریائی را ندارد و بر دلیل اینکه ناحیه ی لاهور فقط در نزدیکی یکصد وچند فرسنگ قرار دارد پیداست که تمدن لاهور در آن عصر حتما همان تمدن هراپا را تطبیق میکـــرد ـ

در تاریخ آثار دنیا تنها دو تا شهر قـدیم یعنی دمشق ولرد پول است که کاملا تلف نشده و تا ایندم مسلسل آباد مانده . اگرچه دیگر شهر های باستانی در دنیا مثل هراپا و موهنجودرو و بابل ونینوا وآشور از لحاظ قـدامت ممکن است در برابر لاهور قـدیمتر میباشـد ولی برعکس دمشق ولرد پول ولاهور مستقلا و مسلسل آباد نمانده بلکه تباه وتلف شده صورت خرابه ها گرفته است

1- " -- the Indo-Iranians had obviously came from Asia Minor and Mesopotamia" (WADDELL, L.A. MAKERSR OF XXX CIVILIZATION IN RACE AND HISTORY, London, Luzac & co:, 1929, Intro p. IX)

2- MARSHALL, Sir, John. MOHEN-jo-DARO and INDUS & CIVILIZATION. London, 1931 Vol. I Preface p.V)

(۱۰) شواهد عینی | نویسنده عقیده دارد که [redacted] آن نقاط قسمتی مثل بابل و نینوا و موهنجودرو و هراپا و آشور که
بعذاب الهی تباه شده است ممکن نیست که دوباره آباد شود . البته دیگر شهر های باستانی مثل
دمشق و اردبیل و لاهور که غیر از عذاب الهی بگردش دوران یا بحوادث روزگار مثلا از آتشزدگی یا
از تباه کاریهای حمله آوران یا از سیلاب و باد و باران مکرر (ویران) و تباه میشود آن شهر ها را بر همان
خرابه ها از سر نو تعمیر میکنند و این سلسله تا هزاران سال ادامه میدارد تا آنکه شهر ها بر تله ها
قرار میگیرد - برهمین سبیل میبینیم که این ناحیه ی لاهور هیچ وقت کاملا تباه و بیسرپا نگردیده بلکه
مثل دمشق و اردبیل مستقلا آباد مانده است - و دلیل آن شواهد عینی است که در سال
۱۹۴۷ م بمناسبت تقسیم هند در صورت پاکستان و بهارت هزار ها منازل و ساختمانهای لاهور زیر
آتش و تباه و برباد شده بود و بعد از وجود پاکستان بر همین خرابه ها ساختمانهای رنگارنگ
و بازارهای قشنگ نو بنا شده است -

اگر گرداگرد شهر لاهور بگردیم میبینیم که بعضی از نقاط لاهور به بلندی پنجاه متر و
بعضی از آنها به بیش بیست متر از سطح زمین بنا شده است - پیداست که لاهور هم بر تلها ئی
خرابه ها قرار دارد - مثلا قلعه لاهور و مسجد شاهی هر دو بر تله ای بنا کرده شده است
و گرداگرد این آثار تاریخی یعنی تمام نواحی آن مثل اقبال پارک و خیابان راوی
(موسوم به راوی روڈ) و شاهی محله در نشیب است و آن نشیبی که از محله شاهی آغاز
میشود مرتباً پائین میرود و تا نصف راه در بهاتی (بزبان محلی بهاتی دروازه) و در لوهاری
(لوهاری دروازه) اختتام میابد و همین طور دانشکده دولتی لاهور (معروف به گورنمنت کالج
لاهور) و عدلیه لاهور بزبان محلی (ضلع کچهری) هم بر تله ای بنا شده است و تمام نواحی آن
مثل خیابان پائین معروف به (لوئر مال روڈ) و گل باغ و دانشگاه پنجاب همه زیر پای تلهٔ مزبور
گسترده شده است - تا آنکه اندرون شهر را اگر مشاهده کنیم میبینیم که بعضی از نقاط مثل مسجد
وزیر بزبان محلی (سنهری مسجد) سی متر بالا از سطح زمین و مسجد پائین بزبان محلی (نیوین
مسجد) تقریبا بیست متر از سطح زمین در نشیب بنا گردیده شده است -

لذا طبق شواهد تاریخی و ادبی میتوان گفت که خاک پاک لاهور هم هزارها موضع و رموز حتما دارای خزائن گرانبهای خطی قدیمترین را حمله و از لحاظ قدامت و اصالت هم شهرهای دمشق و اردبیل یکی از قدیمترین شهرهای دنیا بشمار میرود ـ

د ـ سبب تصنیف رساله / از وجود پاکستان سلسلهٔ آمد و شد هیئتهای فرهنگی و ادبی بین دو کشور برقرار بوده بسیاری از دانشوران و سخنوران برجسته ایران حاضر هم شاد روان آقای صادق سرمد شاعر ملی ایران و لطف علی صورتگر و بدیع الزمان فروزانفر و دکتر حسین خطیبی و دکتر رضا زاده شفق و دکتر ذبیح الله صفا و شاد روان استاد معظم سعید نفیسی وارد لاهور شده اهل لاهور را شرف شایانی بخشیدند و برای نویسنده آن لمحات گرانمایه هیچ وقت فراموش شدنی نیست وقتیکه بمناسبت ورود هر هیئت فرهنگی و ادبی ایران در لاهور خود را خدمت رسانیده و استفاده ی بی پایان از دانشوران مهر کرده افتخاری شایان یافتم ـ

مخصوصا وقتیکه شاد روان آقای صادق سرمد شاعر ملی ایران و شاد روان استاد سعید نفیسی وارد شهر زیبای لاهور شدند نویسنده نه تنها از شرف ملاقات ایشان سرفراز گردید بلکه دوران اقامت در لاهور همیشه معظم بوده در مجلسهای ادبی فرهنگی و عموی و خصوصی حضور میداشته است ـ

تاریخ مشهود است و از شواهد تاریخی و ادبی در بخش پنجم این رساله تحت عنوان "لاهور و ایرانیان" شرح داده شد که ایرانیان این شهر زیبای لاهور را نه امروز بلکه از دیر زمانی عصر غزنویان تا امروز همیشه دوست و بآن علاقه خاص میداشته اند مثلا در تاریخ دهم ماه مارس سال یکهزار نهصد و پنجاه میلادی (۱۹۵۰م) وقتیکه شاد روان صادق سرمد شاعر ملی ایران همرکاب اعلیحضرت همایون شاهنشاه ایران وارد لاهور شدند این قصیده در وصف لاهور ارتجالا بزبانش راندند و در آن ساعت مبارک قال نویسنده بگوش خود شنیده یک لذت و لهجت فراوان یافت که بدین مطلع آغاز میکند :

چون قدم بر مقدم آن ماه پنجابی زدم ـــــ سجده بر آن قبلهٔ ابروی محرابی زدم

مخصوصا وقتیکه در وصف حسن و زیبائی شهر لاهور ابیات را میسرود فی الواقع یک تاثر عشق و محبت بی پایان برای لاهور از چهره آن سخنور میریخت بالاخص موقعیکه این ابیات را میخواند ـ

شهر لاهوری لاهورم بهشت آمد بچشم   وز صفایش راه رنج راه و بیخوابی زدم
تاب حسنش گرچه در تاب و تب عشقم بسوخت   حاش لله گر که یکدم دم زمن تابی زدم

همین طور در ماه مارس در سال یکهزار نهصد و پنجاه و چهار میلادی (۱۹۵۴ م) آن لمحات شیرین و یادآور که نویسنده در صحبت شخصی با استاد معظم شاد روان سعید نفیسی در اطاق بزرگی فلاتی هتل که یکی از پر شکوه و با وقار هتلهای لاهور بشمار میرفت+ . تا شبهای دراز . بسر میبرده از یادش نتوان رفت ـ درین موقع دوران صحبتی شخصی . استاد معظم این فکر مبارک فال را با نویسنده اظهار داشتند که:

" من ادبیات فارسی پاک و هند را بدقت مطالعه کردم و عجب اینست لاهور که همیشه گهواره شعر و ادب فارسی مانده است تا اینمدت هیچ کتابی جداگانه راجع به شعر فارسی این گهواره نوشته نشده است بایسد کار کرد "

تا مدتی نویسنده همین فکر آن بزرگوار را در دل جهان میداشته و در مطالعه شعر و ادب فارسی این کشور خود را مشغول ساخته دریافتم که فی الواقع درین مورد هیچ کاری نکرده شده است و برای برادران ایرانیان که پاکستان را بالعموم و ناحیه ی لاهور را بالخصوص دوست میدارند بایسد کار کسرد و طبق فرمودهٔ اقبال :

غوطه ها زد در ضمیر زندگی اندیشه ام   تا بدست آورده ام افکار پنهان شما[1]

خود را درمیان قعر دریا انداختم و بر دوش فرومایه این کار گران را برداشتم و اگرچه هیچ یارای نداشتم که مثل گنجشک فرومایه آن کار شاهین را دریابم و این ذرهٔ خاک را به آن عالم پاک نسبتی است کجا ! ـــــ البته بتائید ایزدی با جذبه ی صمیمانه و مساعی مخلصانه رو براه عمل نموده بودم و سبب تصنیف رساله همین است ـ

---

[1] اقبال : زبور عجم (تالیف دکتر جاوید پسر اقبال) لاهور ۱۹۵۸ م ص ۱۴۶

+ میرفت = برای اینکه درین ایام بسیاری از هتلها در لاهور بهتر از فلاتی هتل موجود آمده است لذا بجای میرود " میرفت " نوشته شد ـ

ولی این عرصه تحقیق است بحریست بیپایان که کناری ندارد و چگونه ممکن که بدون راهنمائی طی کرده شود . نتیجهٔ همین فکر را باستاد مشفقم جناب آقای دکتر محمد باقــــر اظهــار داشتم و ایشان آن فکر را مبارک فال دانسته همت افزائی فـرمودند و درین مورد نویسنده درخواستی برای اهداء و راهنمائی خود گرائید و ایشان آنرا تصویب کرده شرف قبولیت بخشیدند و برای اهداء و راهنمائی این حقیر از اظهــار آمادگی و استعانت هم سرفراز گردانیدند وآنجرا تحت نظر هدایت آن استاد مکرم عنوان این رساله بدینصورت بانتخاب پیوست :

" تاریخ شعر و سخنوران فارسی در لاهور از ظهور اسلام تا عصر شاهجهان "

هـ ـ ترتیب رساله | این رساله تاریخ شعر فارسی و سخنوران فارسی در لاهور را طبق ترتیب ازمان و ادوار بحث میکند ومشتمل است بر شش بخش :

(أ) بخش اوّل | بعنوان " روابط باستانی بین پاکستان وایران و وجود شعر فارسی در لاهور " را بحث میکند و آغــاز بحث از نخستین فـرهنگ پاکستان باستان میشود . سپس ورود آریان درین شبه قاره و روابط سیاسی در عصر هخامنشیان و روابط ادبی در عصر ساسانیان تا ظهـور اسلام دریکنظـر در بیان آورده شـده است ـ ازان به بعد ظهور اسلام و اوضاع سیاسی بین دوکشور و وجود زبان فارسی زیر بحث آورده و زیر موضوعات مثل "نخستین پایتخت مسلمانان در پاک وهند" و "وجود شعر فارسی در آلِ سبکتگین" و "نخستین سخنور فارسی در لاهور" و "نمایندهٔ شعر فارسی در عصر آل سبکتگین در لاهور" تمام میشود ـ

(ب) بخش دوّم | به موضوع " عصر غزنویان و شعر فارسی در لاهور " مشتمل است و اوّل بعنوان " نخستین گهواره شعر و ادب فارسی در شبه قاره پاک وهند " قرار دارد و بعد از بحث اوضاع سیاسی وتاثیرآن در شعر فارسی در لاهور بانی دبستان و سبک شعر فارسی در لاهور را شرح داده شـد و سپس احوال واشعــار سخنوران عصر غزنویان مثل ابوالفرج رونی و مسعود سعد سلمان لاهوری و سعــادت مسعود لاهوری و یوسف دربندی لاهوری و مسعود شالی کوب لاهوری را در بیان آورده و سنجیت سبک شعر فارسی در لاهور در عصر غزنویان

را زیر بحث آورده شده است ـ

(iii) بخش سوم | " تحول شعر فارسی در لاهور بعد از عصر غزنویان تا ظهور تیموریان " را زیر بحث میآورد ـ و موضوع اوّل این بخش " استحکام سلطنت غوریان و تأسیس مراکز شعر فارسی در هند " است ـ برای اینکه بعد از عصر غزنویان سلاطین ما بعد پایتخت خود را بجای لاهور در دهلی قرار دادند نتیجةً چنتوار شعر فارسی در لاهور خزا نخورده گردید البته در برابر لاهور در سند و اچه و دهلی و دکن بلکه تا بآخرین نقاط پاکستان شرقی یعنی در لکهنوتی بنگاله هم مراکز شعر و ادب فارسی تأسیس نموده شد و مرکز شعر فارسی در لاهور از سرپرستی سلاطین دهلی محروم ماند ولی صدای شعر فارسی هنوز بگوش میرسید و سلسلهٔ شعرگوئی در لاهور گاهی منقرض نگردیده و در همین چنتوار خزانخورده شعر فارسی یک دو سخنور مثل سراج منهاج لاهوری و عمر اسحاق لاهوری البته نشه سرائی میکرده اند و احوال و افکار آنها هم در شرح آورده شده است ـ

سپس "دوره صوفیان و تأثیر شعر فارسی در زبان محلی لاهور" را هم ذکر کرده شد و عصر غیاث الدین بلبن که در آن ایجاد شعر پنجابی تحت تأثیر شعر فارسی بوجود آمد هم شرح داده شد و از آن بعد عصر خلجیان را که در آن تحت تأثیر زبان هندی در شعر فارسی تحولاتی زیاد رونما شد هم موضوع سخن قرار داده مفصلاً زیر بحث آورده شد و در آخر عصر لودیان را شرح داده شد و درین عصر برعکس عصر خلجیان زبان فارسی در زبان هندی چنان بشدت تأثیر کرده که در نتیجه آن یک زبان نوین یعنی زبان اردو که امروز زبان ملی پاکستان است بوجود آمد ـ

و درین بخش تمام آن جزئیات مثل فکر و فرهنگ و کلمات هندی که نتیجه تحولاتی در شعر فارسی گردید ، را مفصلاً در بحث آورده شد ـ

(iv) بخش چهارم | شعر فارسی در لاهور از عصر بابر تا اکبر را بحث میکند و بدین موضوعات آغاز میابد :

(i) عصر ظهیرالدین محمد بابر و شعر فارسی در لاهور (ii) عصر نصیرالدین محمد همایون و شعر فارسی در لاهور و (iii) جلال الدین محمد اکبر و وجود " سبک هندی کامل "

در شعر فارسی – علاوه برین جلال الدین محمد اکبر کاملاً چهارده سال یعنی از سال ۱۵۸۴م[1] تا ۱۵۹۸م لاهور را پایتخت خود قرار داده چمنزار خزانخورده شعر فارسی را در لاهور بهار آوری کرده است. همین اصل است که شعر فارسی درین عصر در لاهور عروج و کمال یافت. برای اینکه شعر فارسی در عصر اکبری در لاهور از لحاظ فکری و فنی و فرهنگی و ادبی تحولاتی زیاد یافت و افکار و اشعار سخنوران لاهور را چه بدربار منسلک بودند یا نه در میان آوردن لازم بود بدینجهت احوال و اشعار آنها را در سه ردیف جداگانه طبق ترتیب ازمان‌وادوار زیر بحث آورده شد بدین ترتیب :

ردیف اوّل : سخنورانیکه در لاهور مدفون شدند ولی بعد ازان‌ بپرد خاک وطنهای خود شدند و اسامی آنها ازین قرار است –

۱ – غزالی مشهدی (ت و ۹۹۵ هـ) ۲ – عرفی شیرازی (ت و ۹۹۹ هـ)
۳ – فیضی فیاضی (ت و ۱۰۰۴ هـ)

ردیف دوّم : سخنوران فارسی منسلک بدربار اکبری وایشان سه تا اند

۱ – ملاّ شیری لاهوری (ت و ۹۹۴ هـ) ۲ – قاسم ارسلان لاهوری (ت و ۹۹۵ هـ)
۳ – لوائی لاهوری (ت و ۹۹۵ هـ)

ردیف سوّم : سخنوران لاهور که بدربار اکبری منسلک نبودند . البته شهره یافته بودند و اسامی آنها درج ذیل است –

۱ – هاشم لاهوری (ت و ۹۸۲ هـ) ۲ – حیدری لاهوری (ت و بعد از ۹۹۸ هـ)
۳ – کاهی لاهوری (ت و ۱۰۰۰ هـ) ۴ – محمود لاهوری (ت و بعد از ۱۰۰۲ هـ)
۵ – مقیم لاهوری (ت و پیش از ۱۰۰۴ هـ) ۶ – وفائی لاهوری (ت و پیش از ۱۰۰۴ هـ)

حقیقت اینست که درین عصر اکبری شعر فارسی در لاهور تحولاتی زیاد یافت مثلاً آن جزئیات " سبک هندی " که از عصر غزنویان تا تیموریان درین شبه قاره در صورت کلمات و فکر و فرهنگ هندی مرتبا در شعر فارسی ورود میافت باختراع آن عصر خیالبافی که از دربار توجه

---

1. PRINGLE, KENNEDY : History of the Great Moghals, Muzzafarpur, August, 1904, Part I, Ch. I, p. 273.

بدرجار حرات رسیده صورت " سبک هندی " گرفته بود در همین عصر اکبری در شعر فارسی بصورت " سبک هندی کامل " وجود یافت واین موضوع طبق دلایل و شواهد تاریخی مفصلا زیر بحث آورده شد است ـ

علاوه بدین دیگر تحولاتی که در شعر فارسی در لاهور در آن عصر صورت گرفت بدین موضوعات قرار دارند :

۱ ـ ثنائی مشهدی وترویج ساقی نامه در شعر فارسی در لاهور

۲ ـ ملّا شیری لاهوری وترویج سبک خیا لبافی در شعر فارسی در لاهور

۳ ـ قاسم ارسلان لاهوری و انواع اشارات محلی دوکشور

۴ ـ حمدی لاهوری و تاثیر ادبیات هندی در شعر فارسی در لاهور

۵ ـ محمود لاهوری ووجود علامت یا سیمبول (Symbol) محمود وایاز در شعر فارسی در لاهور

(۷) بخش پنجم دارای عنوان " عصر نورالدین محمد جهانگیر و شعر فارسی در لاهور " بر موضوعات زیر بحث میکند :

۱ ـ احوال واشعار نورالدین محمد جهانگیر

۲ ـ نورجهان بیگم از حیث بدیهه گو

۳ ـ عصر جهانگیر و شهر لاهور

۴ ـ سخنوران فارسی در لاهور در عصر جهانگیر و احوال و اشعار ایشان طبق ترتیب ازمان وادوار بخصوص زیر بحث آورده شده است ـ

الف ـ تشبیهی لاهوری (تقریبا ۹۲۵ هـ تا ۱۰۱۵ هـ)

ب ـ حشمتی لاهوری (تقریبا ۹۳۸ هـ تا ۱۰۱۸ هـ)

ج ـ غریبی لاهوری المعروف شاه ابوالمعـــالی (۹۶۰ هـ تا ۱۰۲۴ هـ)

و تحولاتی که در عصر جهانگیر در شعر فارسی در لاهور صورت گرفت این قرار است

۱ ــ تشبیهی لاهوری ووجود وترویج شطحیات در شعر فارسی در لاهور

۲ ــ فرقه لاهوری ووجود عنصر بت‌پرستی در شعر فارسی در لاهور

(vi) بخش ششم | بخش ششم بخش آخرین این رساله است و حق اینست که شعر فارسی در لاهور در عصر شاهجهان پیشرفت کرده بود واین خاک پاک لاهور در آن عصر چنان سخنوران کبیر را بوجود آورد که در اعصار پیش بجز مسعود سعد سلمان لاهوری و عرفی شیرازی وفیضی فیاضی دیگر سخنوران فارسی بدین مرتبه را بوجود نیاورده بود واین بخش ششم را در همان صورتی که هر پنج بخش را از روی تنقید از لحاظ فکری و فنی و فرهنگی و سیاسی وادبی زیر بحث آورده شده در بیان آورده‌ایم و البته دیده‌ایم که در برابر ادوار پیشین شعر فارسی در لاهور در آن عصر خیلی پیشرفت کرده بود ــ بدینجهت این بخش آخرین بعنوان " سخن و سخنوران فارسی در لاهور در عصر شاهجهان " اطلاعاتی راجع به وضعیت شعر فارسی در لاهور با زیاد جدید و موضوعات خاص این قرار است ؛

۱ ــ ابوالمظفر شهاب الدین محمد شاهجهان ولاهور

۲ ــ عصر شاهجهان و عروج و شکوه شهر لاهور

۳ ــ فن قالیبافی

۴ ــ عروج صنعت معماری

۵ ــ خوشحالی و حسن و زیبائی شهر لاهور و روابط دوستی بایران

۶ ــ سخنوران فارسی در لاهور در عصر شاهجهان و آن سه‌تا اند ابوالبرکات منیر لاهوری و عزّ شاه لاهوری و چندربهان برهمن لاهوری

واحوال واشعار این سخنوران را با همان ترتیب طبق ازمان و ادوار زیر بحث آورده شد وآن موضوعاتی که در شعر فارسی در لاهور پیشرفت نمود این قرار است ــ

۱ ــ سبک شعر منیر لاهوری و پیشرفت " سبک هندی کامل " در شعر فارسی در لاهور

۲ – پیشرفت طبیعت پردازی (Naturalism ~~SELF-REALIZATION~~) در شعر فارسی در لاهور

۳ – فکر شاه لاهوری و پیشرفت فلسفه عشق و عرفان در شعر فارسی در لاهور و این فلسفه دارای موضوعات زیر قرار دارد:

(i) فلسفه توحید (ii) فلسفه عقل و عشق (iii) فلسفه خود شناسی (SELF REALIZATION) (iv) فلسفه رجائیت یا آپتیمسام (OPTIMISM)

علاوه برین اهمیت عصر شاهجهان در تاریخ شعر فارسی در لاهور اینست که درین عصر جنبش عشق و عرفان در شعر فارسی چنان بشدت تاثیر کرد که نه تنها سخنوران مسلمانان بلکه سخنوران اهل هنود مثل چندربهان برهمن لاهوری هم بآن تاثیر گرفته افکار عشق و عرفان را لباس شعر بخشیدند –

در آخر این رساله و ضعیت شعر فارسی در لاهور در عصر شاهجهان چنانکه در سطور بالا اشاره شد در یک نظر در بیان آورده باختتام رسانیدم و در آغاز فهرست مطالب این رساله مفصلاً درج کرده شده است –

و – انداز فکر تصنیف رساله و مراحل و مشکلات نویسنده

مذکور شد که در ماه مارس در سال یکهزار و پنجاه و چهار میلادی (۱۹۵۴م) اولین بار است که تحت تاثیر فکر استاد معظم شادروان دکتر سعید نفیسی اندیشه ای راجع به تالیف "تاریخ شعر فارسی در لاهور" بخاطر نویسنده پیدا شد ودرین مورد تا سالها مطالعه کردم ولی آن انداز فکر تصنیف رساله که بخاطر خود میداشتم در هیچ تذکره یا تاریخ ندیدم یعنی در هیچ جای تذکره شرح احوال و آذکار سخنوران لاهور را در یکجا دیده نشده واگر در جای ذکر آمده است احوالشان نا مکمل و مشتبه است – فی الواقع طبع نویسنده هر آن چیزیکه واضح و روشن نباشد یا حقیقت ندارد نخواهد و نگذارد در ضبط تحریر آورده شود ۰ اگرچه موضوع این رساله تنها بر تنقید شعر و سخن فارسی در لاهور قرار دارد ولی از روی اعتقاد اصلاً شعر هر سخنور نتیجه فکر او باشد وتخلیق فکر او از

کیفیات داخلی و محیط خارجی او ظهور میابند. پیداست سخنور هر آن فکری را که لباس شعر میبخشد حتماً نتیجه افکار و احوال او میباشد. پس لازم دانستیم که احوال و اذکار و افکار و اشعار سخنوران لاهور را طبق ترتیب ازمان و ادوار زیر بحث آریم تا تمام آن تحولاتیکه بعد از ظهور اسلام تا عصر شاهجهان در شعر فارسی در لاهور صورت گرفته است مرتباً تقدیم کرده شود چنانکه از ترتیب این رساله هویداست ـ

در صحنهٔ انتقاد برای استدراک افکار و اشعار و برای جمع آوری احوال و اذکار سخنوران باید به مصاحف و نوشته های از عصر هر سخنور رجوع کرده شود تا در استدراک و استحقاق موفق شده کار تحقیق را کما حقه سرانجام داده شود لذا از روی همین انداز فکر کار تصنیف این رساله را با تمام رسانیده شد ـ ولی چون باین انداز راه فکر پیمودیم بسیاری از راهای پر پیچ و دشوار در پیش دیدیم البته رشتهٔ انداز فکر خود را هیچ وقت از دست خود ندادیم و بتائید ایزدی بیشتر قسمت آن مراحل مشکلات که در پیش آمد امثالی از آنها درج ذیل میشود ـ

(أ) تعیین عصر سخنوران | اگر تذکره های ما بعد را مطالعه کرده شود حتماً پیش از آن که تذکرهای پیشین ذکر کرده چیزی نمی گویند و بعضی از تذکره نویسان که سخن… را عوض کرده زیر تحریر آورده اند دیدیم که بیانات ایشان مشتبه شده است ـ مثلاً لباب الالباب عوفی که یکی از بهترین و مستند ترین تذکره ها راجع به اذکار سخنوران عصر غزنویان بشمار میرود در آن احوال نکتی لاهوری[1] حتماً موجود است ولی نه تاریخ تولد و وفات و نه عصر آن سخنور تعیین کرده شده است ـ بجز این عبارت :

" تقریر نکته نکتی کاری دراز است. چه نکات لطیف او از حد و عد افزونست و نقود شعر او لطیف و موزون. در مدح سلطان محمود شهید گوید. "[2]

1ـ عوفی. محمد ؛ لباب الالباب. (تالیف براون) لیدن ج ۲ ص ۵۷

2ـ ایضا ج ۲ ص ۵۷

برای اینکه در تاریخ غزنویان مسعود سه تا اند یعنی مسعود اوّل بن محمود غزنوی و مسعود دوم بن مودود غزنوی و مسعود سوم بن ابراهیم غزنوی . نتیجه بعضی از تذکره نویسان بهان عرفی را مشتبه کرده‌اند مثلا بدین دلیل که نکتی در مدح مسعود شهید گوید این مسعود را به مسعود سوم قرار داده‌اند و ابوالفرج رونی . ومسعود سعد سلمان لاهوری که در مدح مسعود سوم بن ابراهیم غزنوی قصیده سرائی کرده‌اند همعصر نکتی لاهوری نوشته اند بلکه بعض نکتی لاهوری را بعد از ابوالفرج رونی نوشته اند مثلا امین احمد رازی جائیکه نامهای سخنوران لاهور را در یکجا آورده مینویسد که

> " در زهد وتقوی شهره آفاق السید الاجل ابوالفرج بن مسعود الرونی از کل شعر ست حق سبحانه و تعالی ویرا قبولیت عامه بخشیده بود ابوعبدالله روزبه بن عبدالله النکتی در لطف طبع یگانه در فن و هنر نادره زمانه بوده " [1]

لازم بود که درین مرحله دامن تاریخ را بدست آوریم . لـذا طبق دلایل و شواهد تاریخی آن عصر مثل تاریخ مسعودی (المعروف بتاریخ بیهقی) وتاریخ بیهق واز تاریخهای ما بعد مثل تاریخ فرشته و منتخب التواریخ در بخش اوّل این رساله زیر موضوع " نخستین سخنور فارسی در لاهور " مفصلا شرح داده شد ثابت کرده‌ایم که آن مسعود شهید که در مدحش نکتی لاهوری قصیده سروده اصلا مسعود اوّل بن محمود غزنوی است نه که مسعود سوم بن ابراهیم غزنوی وبدینصورت روشن است که نکتی لاهوری حتما پیش از عصر ابوالفرج رونی و مسعود سعد سلمان لاهوری میزیسته است ـ بر همین سبیل بعضی از تذکره نویسان ذکر مسعود سعد سلمان را پیشتر از ابوالفرج رونی در بیان آورده اند و بعضی مثلا شیخ محمد اکرام [2] مسعود سعد سلمان لاهوری را " نخستین سخنور فارسی پاکستان

---

[1] رازی . امین احمد : هفت اقلیم . ن خ . مجموعه آزاد . شماره ۴۳۶۰ نمبر APF-I-5 کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور . برگ ۱۵۶ ب

[2] شیخ محمد اکرام : آب کوثر . چاپ فیروز سنز . ص ۴۲

قرار داده اند حالا آنکه طبق شواهد تاریخی چنانکه تحقیق شد نه در لاهور بلکه در تمام شبه قاره پاک و هند نخستین سخنور فارسی شیخ لاهوری است ـ سپس ابوالفرج لاهوری المعروف رونی ~~المعروف رونی~~ و از آن به بعد مسعود سعد سلمان لاهوری است ـ بر همین سبیل مسئله وجود زبان فارسی در شبه قاره پاک و هند و وجود شعر فارسی در لاهور را طبق دلایل و شواهد تاریخی هم حل کرده شده است ـ

(ز) تحقیق تاریخ تولد و وفات سخنوران فارسی در لاهور

مرحلهٔ دیگر راجع به تحقیق تاریخهای تولد و وفات سخنوران هم در پیش بوده است مثلاً تاریخ تولد و وفات ابوالفرج لاهوری المعروف رونی نه در تذکرهای معاصر و نه در تذکرهای ما بعد متعین کرده شده است ـ تا آنکه در عصر حاضر بین محققین برجسته مثل دکتر سلیم نهاری [1] و دکتر رضا زاده شفق [2] و محمد علی ناصح [3] در مقدمه شرح احوال ابوالفرج رونی بتصحیح پروفسور چایکین ، مطبعه شوروی ، و دکتر ذبیح الله صفا [4] درین مورد اختلاف نظر است ـ البته بیانات محمد علی ناصح و دکتر صفا قریب تر از حقایق و شواهد تاریخی است و طبق دلایل و شواهد تاریخی این مرحله هم حل نموده شده است ـ

بر همین سبیل تاریخ تولد و وفات هر سخنور عصر غزنویان مثل سعادت مسعود لاهوری و یوسف دریغه ی لاهوری و شالی کوب لاهوری را متعین کرده شد ـ تا آنکه از عصر غزنویان تا عصر شاهجهان تاریخهای تولد یا وفات را تعیین کرده احوال و اذکار و افکار و اشعار تمام سخنوران لاهور را طبق ترتیب ازمان و ادوار زیر بحث آورده ام ـ

---

[1] سلیم نهاری دکتر : تاریخ ادبیات ایران ، تهران ۱۳۳۲ ش ج ۱ ص ۹۰

[2] شفق ، دکتر رضا زاده : تاریخ ادبیات ایران ، تهران ص ۱۹۸

[3] ناصح محمد علی ، مقدمه دیوان ابوالفرج رونی ، (بتصحیح پروفسور چایکین مستشرق ، مطبعه شوروی ، ۱۳۰۴ ش ، ص ۹۲ ـ ۹۶

[4] صفا ، دکتر ذبیح الله : تاریخ ادبیات ایران ، تهران ، کتابفروشی ابن سینا ، ج ۲ ص ۲۷۰

(iii) انتقاد بر شعر و سخن | آن اندازِ انتقاد بر شعر و سخن که در زمان پیشین بوده در عصر حاضر از بین رفته است لهذا درین رساله طبق روشِ عصر حاضر انتقاد بر شعر و سخن هر سخنور از لحاظ فکری و فنی و زیر تاثیر محیط اجتماعی و کیفیات خارجی و داخلی کرده شده است و علاوه برین تاثیر اوضاع سیاسی بر شعر فارسی در لاهور و تاثیر شعر فارسی بر محیط و فرهنگ محلی را در هر رنگ و هر صورت ولو هر عصر و هر زمان زیر بحث آورده نتائج آن را اظهار داشتیم –

(iv) جمع آوری اشعار و کلام و نسخه های خطی | مرحلهٔ چهارم جمع آوری اشعار و کلام سخنوران بوده یعنی آن سخنوران کهنسر مثل ابوالفرج رونی لاهوری و مسعود سعد سلمان لاهوری عرفی شیرازی و فیضی فیاضی و ملا منیر لاهوری سخنورانی هستند که مجموعه کلام ایشان در هر زمان و هر مکان بچاپ رسیده و تلف نشده بود و ما بآسانی بر اشعار و افکار ایشان چیزیکه میتوانیم بنویسیم ولی بعضی از سخنوران بی‌مثال و شیرین مقال که درین خاک پاک لاهور بوجود آمده امروز هم در آغوش آن میخوابند صاحب دیوان بودند . ممکن است در زمان پیشین کلام ایشان عام بوده یا بچاپ رسیده باشد ولی امروز از ما خیلی کم هستند که کلام ایشان را دیده یا نامهای ایشان را شنیده باشند – لاجرم وقتیکه در تذکرها و تاریخهای آن عصر اذکار و احوال را خواندیم معلوم شد که صاحب دیوان بودند . لهذا برای تلاش و جستجوی اشعار و افکار آن سخنوران شیرین مقال خود را توی کاغذ کهنه و نسخه های کرم‌خورده در کتابخانه ها متوجه ساخته نوادرات گرانمایه و خزائن پوشیده و پر مایه بر آورده پیش جهانیان تقدیم رسانیدیم که این خطهٔ لاهور خاک عجیبی است که در سینهٔ پر دفینه خود هنوز امانت گنجهای گرانمایه را میدارد –

نامهای آن سخنوران شیرین مقال که افکار و اشعار پر مغز ایشان را دریافتیم این قرار است مثلاً از عصر اکبری حمیدی لاهوری و محمود لاهوری و از عصر جهانگیری فیضی لاهوری المعروف به شاه ابوالمعالی و از عصر شاهجهانی ملا شاه لاهوری و چندربهان برهمن لاهوری . و دیوان هر سخنور مزبور خیلی نایاب در جهان است مثلاً مثنوی حمیدی لاهوری و محمودنامه محمود لاهوری و دیوان فیضی لاهوری تنها در کتابخانه دانشگاه لاهور و دیوان برهمن در کتابخانه عمومی لاهور

موجود است والبته مثنویات ملّا شاه و دیوان چندربهان برهمن در دیگر کتابخانهای جهان مثلاً در کتابخانه بانکی پور و موزه برطانیه و انڈیا آفس (INDIA OFFICE) هم موجود است و تفصیلش را در احوال آثار ایشان زیر بحث آورده‌ایم ـ

علاوه برین آن سخنوران‌که صاحب دیوان بودند دستبرد زمانه خیلی کم آثاری از آنها باقی گذاشته است و اسامی ایشان این قرار است ـ از عصر آل سبکتگین نکتی لاهوری و از عصر غزنویان سعادت لاهوری یوسف دربندی لاهوری و مسعود شالی کوب لاهوری و از عصر غوریان سراج بن منهاج لاهوری و عمر بن اسحاق لاهوری و از عصر بابر و همایون آتشی لاهوری و از عصر اکبری ملّا شیری لاهوری و قاسم ارسلان لاهوری و لوائی لاهوری و هاشم لاهوری و احوال و اشعار هریک از ایشان از تذکرها و تاریخهای آن عصر ماخوذ کرده گرفته در صفحات این رساله جمع آوری کرده شده است ـ

مثلاً احوال سخنوران مذکور از عصر آل سبکتگین و غزنویان و غوریان از تذکره های لباب الالباب عوفی و دولت شاه سمرقندی و برای کمک شواهد تاریخی از تاریخ یمینی و تاریخ مسعودی المعروف تاریخ بیهقی و تاریخ بیهق و طبقات ناصری و تاریخ فیروز شاهی و تاریخ مبارک شاهی و از تذکرها و تاریخهای ما بعد دریافته زیر بحث آورده است ـ

برهمین سبیل احوال و اذکار و اشعار و افکار سخنوران لاهور در عصر تیموریان را از تذکرها و تاریخهای هر عصر طبق ترتیب ازمان و ادوار جمع آوری کرده شده است مثلاً از تذکرها که[1] این قرار است ـ

۱ ـ هفت اقلیم امین احمد رازی (س ت ۱۰۰۲ هـ) ۲ ـ آئین اکبری ابوالفضل (س ت ۱۰۰۶ هـ) ۳ ـ مآثر رحیمی عبدالباقی نهاوندی (س ت ۱۰۲۵ هـ) ۴ ـ تذکره میخانه عبدالنبی (س ت ۱۰۲۸ هـ) و ۵ ـ کلمات الشعرا محمد افضل سرخوش (س ت ۱۰۹۳ هـ) و تذکرهای ما بعد مثل

۶ ـ مراة الخیال شیرخان لودی (س ت ۱۱۰۲ هـ) ۷ ـ سفینهٔ خوشگو بندرابن (س ت ۱۱۳۱ ـ ۱۱۶۱ هـ) و ۸ ـ ریاض الشعرا علی قلی واله داغستانی (س ت ۱۱۶۱ هـ) و ۹ ـ

---

[1] بهار تعجیری : مجلهٔ نگار پاکستان (تذکرون کا تذکره) کراچی ۳۲ گارڈن مارکیٹ سالنامه ش جون ۱۹۶۴ ام ص ۳۴۸ ـ ۳۵۲

تذکره حسینی میر دوست سنبلی (س ت ۱۱۶۳ هـ) و ۱۰ ـ آتشکده لطف علی بیگ آذر (س ت ۱۱۷۴ ـ ۱۱۹۳ هـ) و ۱۱ ـ مخزن الغرائب علی احمد سندیلوی (س ت ۱۲۱۸ هـ) و ۱۲ ـ نتائج الافکار محمد قدرت الله (س ت ۱۲۵۷ هـ) و ۱۳ ـ مجمع الفصحا رضا قلی هدایت (س ت ۱۲۵۸ ـ ۱۲۸۸ هـ) و ۱۴ ـ ریاض العارفین رضا قلی هدایت (س ت ۱۲۶۰ هـ) و ۱۵ ـ شمع انجمن نواب محمد صدیق خان (س ت ۱۲۹۳ هـ) و صبح گلشن علی حسن خان (س ت ۱۲۹۵) وغیرهم ـ

وبرای شواهد تاریخی از تاریخهای آن عصر مثلاً :

۱ ـ منتخب التواریخ ملا عبدالقادر بدایونی (س ۱۰۰۴ هـ) [1] ۲ ـ تاریخ فرشته (گلزار ابراهیمی) محمد قاسم بن هندوشاه (س ت ۱۰۱۵ هـ) [2] (۳) بادشاه نامه ملا عبدالحمید لاهوری (الحوالی ۱۰۶۵ هـ) [3] ۴ ـ عمل صالح (شاهجهان نامه) محمد صالح لاهوری (س ت ۱۰۷۰ هـ) [4] و از دیگر تذکره ها ی و تاریخهای معتمد جمع آوری کرده ، بر آن نقد و تبصره کرده شده است ـ

ز ـ اسلوب بیان و زبان رساله | فی الواقع این رساله نه تنها برای پاکستانیان بلکه به تخصیص برای برادران ایرانی چنانکه ذکر شده تقدیم رسانده میشود لازم بود که بزبان ایشان در ضبط تحریر آورده شود ، واگرچه هنوزم آرزوست که خاک پاک ایران را بچشم خود بینم و از فضای ایران دماغم را معطر سازم و تابعیت آن سعادت را نیافتم البته خدا را شکر که این شهر زیبای لاهور که از هزاران سال پیش همیشه گهواره شعر و ادب فارسی مانده است هیچ وقت از مساعی ایرانیان بی بهره نمانده ، و مخصوصاً بعد از وجود پاکستان تأسیس خانه فرهنگ ایران در لاهور که مرکز تحصیل زبان فارسی امروزه ایران است برای ما پاکستانیان نعمتی است گرانمایه ـ

و در خانه فرهنگ ایران نویسنده همیشه در صحبتهای ایرانیان تا سالها نشست و برخاست کرده سعی نمودم که لهجه و اسلوب بیان و زبان ایرانیان را دریابم و درین مورد از هر دانشور ایرانی که از جهت رئیس خانه فرهنگ ایران متعین شده ، استفاده کردم مثلاً از آقای یوسف راهبری و مادام راهبری و آقای مهرپرور و مادام خانم بهنام و مخصوصاً از آقای مجتبای در صحت استعمال محاورهٔ زبان فارسی ایران کمکی همیافتم ـ

(درین) تاهم خود را سزاوار نمی دانم که لهجه و محاوره فارسی امروزه ایران کما حقه دریافته باشم و کم فهمی خود را شرمسار و معذور میدانم ، البته سعی کردم که این رساله را بزبان برادران همکیش و همجوار نویسم و بدینجهت خود را باعث صد افتخار میدانم ـ ممکن است که اسلوب بیان و زبان این حقیر در نظر برادران ایرانیان درجه قبولیت بیابد وگر قبول افتد چه عجب ! و در آن صورت نویسنده خود را طبق فرموده اقبال که

ما ز تحبهای او اخوان شدیم ــــ یکزبان و یکدل و یکجان شدیم

در آن حلقه آورده موجب صد افتخار و امتنان خواهد گردانید ـ

---

[1] بدایونی ، ملا عبدالقادر ، منتخب التواریخ ، (تألیف مولوی احمد علی) کلکته ۱۸۶۹ م ج ۳ ص ۳۹۸
۲ ـ شفق ، دکتر رضا زاده ، تاریخ ادبیات ایران ، ایضاً ص ۳۶۷
۳ ـ کبیر الدین مطوی ، (سر متن بادشاه نامه ، عبدالحمید لاهوری) کلکته ۱۸۶۷ م ج ۱ سر ورق
۴ ـ نیاز فتحپوری (تذکروں کا تذکرہ) ایضاً ص ۳۵۲

ح – اظهار تشکر | اصلاً این کار گران بود و دشوار و در تحقیق و تدقیق موضوع این رساله اضافاً سالها سال درکار بوده و همین اصل است که نویسنده بعد از سال ۱۹۵۲م تا ۱۹۶۱م یعنی تقریباً بعد از مطالعه هفت سال خود را قابل گردانید که درین موضوع چیزی بنویسد برای اینکه تا چهار سال تواریخ سیاسی بزبانهای فارسی و انگلیسی و عربی و اردو وپنجابی برای اکتسابِ شواهد روابط سیاسی و فرهنگی وادبی بین پاکستان باستان وایران را بدقت مطالعه کرده وتقریباً سه سال نسخهای خطی دواوین را که کرمخورده و بوسیده و دریده و بعضی از آنها که بخط شکسته نوشته شده را بدقتِ تمام خوانده* و دیگر نسخهای خطی نستعلیق را هم زیر مطالعه داشته است و نه تنها این بلکه نویسنده بعد از مطالعهٔ افکار واشعار پرمغز این سخنوران بمثال مثل حمیدی لاهوری و محمود لاهوری و غریبی لاهوری و ملّا مهر لاهوری و برهمن لاهوری و مخصوصاً افکار ملّا شاه لاهوری را با افکار سخنوران برجسته ایران مثل حافظ و خیام و رومی مطابقت پیدا کرده زیر بحث آورده است –

علاوه برین چندین از مهمترین موضوعات این رساله بعنوان " اشتباه وجود زبان فارسی در سند و ازاله آن " و " وجود زبان فارسی در مکران " و " وجود شعر فارسی در لاهور " و " نخستین گهواره شعر وادب فارسی در شبه قاره پاک وهند " از دست نویسنده ممکن نبود که باختتام بپیوند و حقیقت اینست که درین موارد استاد مشفقم جناب دکتر محمد باقر برای راهنمائی این نویسنده سازگار آمدند و این اندازِ فکر تحقیق وتدقیق که شواهد اصلی وحواله های تاریخ آن عصر که موضوع بحث متعلق باشد . را دریافته زیر بحث آوردن اصلاً نتیجه فکر همین استاد مکرم است و نویسنده امروز این کار گران را که سرانجام رسانیده فی الواقع بتوسل راهنمائی همین استاد معظم است –

جناب دکتر محمد باقر علاوه از راهنمائی در کار تصنیف و تحقیق این رساله در دیگر مراحل مشکلات نویسنده هم دستگیری فرموده اند مثلاً یک الجمه که دوران تحقیق این رساله در

پیش آمد اینبود که مسوده اصلی این رسالهٔ نویسنده که بعد از کاوش کامل دو سال تالیف کرده بودم بعین مسافت گم شده بود- باوجود تلاش و کوشش بسیار تا ایندم نتوانستم بیابم ولی جناب استاد معظم در آن حالت رنج و پریشانی نویسنده باندازمشفقانه تسکین قلب فرموده در دل این حقیر باردیگر چنان تاثیر تشویق وذوق بوجود آوردند که نویسنده بیش از پیش درکار خود همیشه مستغرق مانده است ـ

خلاصه اینکه استاد مکرم جناب دکتر محمد باقر از اول تا آخر در تمام مراحل مشکلات نویسنده راهنمائی و دستگیری فرمودند و این کار گران بتوسل همین استاد مشفق و مکرم بکمال خوش اسلوبی بپایان رسیده است ـ

نویسنده مبالغه آرائی و قصیده سرائی را عقیده ندارد و اینهمه حقیقت بود که آنرا اظهار داشته است . البته از روی انصاف حتما بایسته و شایسته که چنان استاد مشفق را اظهار تشکر تقدیم رساند و گرنه از دائره انصاف بماند. البته بدینموقع نویسنده نه از زبان خود بلکه از نهانخانهٔ دل خود خدمت استاد مکرم جناب دکتر محمد باقر اظهار تشکر میرساند . آقای منیرالحق را هم ممنون است که این رساله را ماشین نویسی کرده اند ـ

ط ـ تاریخ تصنیف رساله و دعا بدرگاه ایزدی

نویسندهٔ این رساله آقا محمد یحیی خان پسر آقا محمد امین خان معروف به آقا یحیی لاهوری که در همین شهر لاهور بمقام یکی از محله های لوهاری دروازه در وقت صبح خندان روز جمعة المبارک در تاریخ بیست و یکم ماه مارس در سال یکهزار و نهصد و بیست و سه میلادی (۱۹۲۳ م) بوجود آمد . خاک پاک مولد خود را از دل و جان عزیز میدارد ـ واکنون بوقت تصنیف این رساله که تقریبا چهل و چهار سال زندگانی خود را میگذراند . بمناسبت فرخ انجام این کار گران که راجع به مولد خود تقدیم رسانده برادائیگی حق مولد خود مینازد و بدرگاه ایزدی سر نیازمندی خم میسازد و بدین بیت تمام میرساند ؛

دل و تنم ز همین سر زمین لاهوری است
همین روانم و نامم یحیی لاهوری است

خدا را شکر که این رساله بعد از کاوشهای سیزده سال امروز بروز سعید پنجشنبه در تاریخ بیست و هفتم ماه ذی قعده سال یک هزار و سیصد و هشتاد و شش هجری (۱۳۸۶هـ) مطابق هژدهم اسفند ماه در سال یکهزار و سیصد و چهل و پنج شمسی (۱۳۴۵ش) در برابر نهم ماه مارس سال یکهزار و نهصد و شصت و هفت میلادی (۱۹۶۷م) بوقت فرخنده فال بمناسبت ورود مسعود اعلیحضرت همایون شاهنشاه ایران آریامهر و علیاحضرت شهبانوی ایران درین شهر زیبای لاهور باختتام فرخ انجام رسید ـ

در پایان کلام نویسنده از خدای متعال خواستگار است که روابط دوستی و فرهنگی و ادبی بین پاکستان و ایران را که مقصود این رساله است بیش از پیش استوار گرداناد بمنه و بفضل کرمه ـ

دوستدار پاکستان و ایران

(آقا یحیی خان لاهوری)
دانشیار ادبیات فارسی
دانش کدهٔ دولتی لاهور
(پاکستان غربی)

* مهر *

بخش اوّل

روابط باستانی بین پاکستان و ایـــران

و

وجود شعـــر فارسی

در

لاهـــور

"منیر"

بنام خداوند بخشنده و مهربان

بخش اوّل

(روابط باستانی بین پاکستان و ایران و وجود شعر فارسی در لاهور)

روابط باستانی بین پاکستان و ایران در یک نظر

آغاز این رساله میشود بنام آن یزدان پاک که روابط فرهنگی و ادبی بین این دو کشور همجوار • هزاران سال پیش • مخصوصاً بعد از ظهور اسلام تا امروز همیشه قایم و دایم گردانیده و به تائید ایزدی همیشه استوار خواهد ماند ـ

در شبّه قاره پاک و هند و پاکستان لاهور ناحیه ایست که در آن نخستین بار گهواره شعر و ادب فارسی استحکام یافت و از آن به بعد آن قند پارسی در دیگر نقاط این شبّه قاره بلکه تا آخرین گوشهٔ آن یعنی تا به بنگاله پاکستان شرقی رسید ـ

پیش از اینکه ما اسباب وجود شعر فارسی در لاهور را تحت بحث قرار بدهیم لازم است که اوّل آن روابط باستانی بین پاکستان و ایران را در بیان آریم که نه بعد از ظهور اسلام بلکه قرنها پیش از اسلام چه از لحاظ فرهنگی و چه از حیث نژادی استوار شده و ادامه داشته است ـ

اوّل لازم است بدانیم که خود نخستین فرهنگی که برین خاک پاک رشد کرد چه بود ؟
ـــ و سپس روابط فرهنگی و نژادی و ادبی باستان بین این دو ملکت چگونه استحکام یافته است؟

۱ ـ الف ـ نخستین فرهنگ پاکستان باستان پیش از تاریخ

تاریخ پاکستان باستان از تمدن جلگه سند (Indus Civilization) آغاز میگردد •
ولی تا اواخر قرن نوزدهم میلادی • مادر باره ی این تمدن بزرگ اطلاعات کافی نداشتیم • کتابها که موجود بود درباره دوره ما قبل از آریایان بحث نمی کرد و آن هم غیر از روایات غیر تاریخی که از قدیم ترین کتابهای دینی هندوان یعنی از ریگ ودا و راماین و مهابارت اخذ کرده بودند • چیزی نمی گفت ـ یکی از مورخان معاصر هند ماجومدار می نویسد [1] که سام هیته یکی از اجزای ریگ ودا که آثار ادبی باستانی آریایان است

ـــ۱ " The Samhita of theRigveda being the earliest literary production of the Aryans records to us, the earliest phase of Aryans life." Majumdar. R.C.: Ancient India, (Banaras 1952), p. 43.

برای ما قدیم‌ترین وضعیت زندگانی آریائی را ضبط کرده است ـ

ولی ریگ ودا فقط فرهنگ و تمدن آریائی را در شبه قارهٔ هند و پاکستان برای ما روشن میسازد و ورود آریایان در شبه قاره چنانکه در دائرة المعارف ملل (Encyclopaedia of Nations) نوشته شده [1] در نزدیکی یک هزار و پانصد سال قبل از میلاد (۱۵۰۰ ق م) بعمل آمد ـ

در اواخر قرن نوزدهم میلادی انکشاف گردید که پیش از ورود آریایان ، درین شبه قاره حتماً قومی میزیست که سیستم یک سلطنت بزرگ نداشت بلکه در عشایر مختلف قسمت شده بود ولین حقیقت را یک محقق معروف فرنگی جان بیمز (JOHAN BEAMS) بدین الفاظ اظهار داشته است

" It is known that on entering India the Army found that country was occupied by races of a different family from their own." 2

در آغاز قرن بیستم میلادی مورخان و پژوهندگان درین مورد کاوشهای مسلسل و ساعی برجسته را بکار بردند و تقریبا در حدود سال ۱۹۲۰ م تا ۱۹۳۰ م دانشمند شهیر جان مارشل (Johan Marshall) در آن دفینه های پر گوهر و خزینه های پر جوهر یعنی خرابه های موهنجو درو (Mohenjo-dro) و هراپا (Harappa) که امروز از آثار گرانبهای پاکستان بشمار میرود ، حفاریها را بعمل آورده اطلاعات بیش قیمت بما داده است و سپس دیگر محققین هم بدنبالش اطلاعات فراوان برای ما فراهم کرده اند ـ

از آن حفاریها که در موهنجو درو و هراپا بعمل آمد کشف گردید که مردم درین نقاط پاکستان باستان بین سه و چهار هزار سال قبل از میلاد (۴۰۰۰ ق م تا ۳۰۰۰ ق م) یعنی قرنها پیش از ورود آریایان یک فرهنگ و تمدن برجسته ی را داشته اند که هیچ آثار تاثیرات هندو آریائی را ندارد و جان مارشل این عقیده را بدین الفاظ ابراز نموده است :

---

[1] " About I500 B.C. Aryans Invaders begain pouring through the Kheybar Pass in quest of the lush plains of Hindustan."
James T. Shotwell and others: Encyclopaedia of Nations, (New York) p. 449

2. Johan Beams: A Comparative Grammer of the Modern Aryan Languages of India (London, 1872), Vol. I, p.9

" Yet this is what the discoveries at Harrapa and Mohenjo-daro have now placed beyound question they exhibit the Indian peoples of the fourth and third Millennia B.C. in possession of a highly developed culture in which no vestige of Indo-Aryans influence is to be found." I

مورخ نامبرده ماجومدار در تالیف خود " هند باستان " (Ancient India)
مینویسد [۲] که نخستین آثار تمدن انسانی در شبه قاره هند بین رود خانه ی سند و جهلم کشف شده است و بنظر اینکه ناحیه ی مزبور قسمتی از خاک پاکستان است • میتوان گفت که نخستین فرهنگ ناحیه ی مزبور نه تنها دارای نخستین تمدن پاکستان میباشد بلکه کهنه ترین تمدن شبه قاره هند و پاکستان است ـ

لـذا بکمال افتخار میتوانیم بگوییم که پاکستان اگرچه در نقشه ی دنیا از حیث یک کشور نوین در عصر حاضر در تاریخ ۱۴ ماه اوت ۹۴۷ ام صورت گرفته است ولی در واقع این کشور بعلت فرهنگ باستان خود یکی از قدیم ترین کشور های متمدن دنیا بشمار میرود ـ

۱ ـ ب
ورود آریانها و روابط نژادی و فرهنگی بین دو کشور قبل از میلاد

راجع به ورود آریانهای هند و پاک و ایرانی حسن پیرنیا حقایق را بکمال اختصار زیر بحث آورده است و ما اینجا بیانش را بعینه نقل میکنیم :

I. SirJohn Marshall: Mohenjodaro and Indus Civilization, London 1931. Vol. I., Preface p.v.

2. " It is now generally held that the earliest traces of human beings in India are found in the Panjab, in the region between the Sindh and Jehlum."
R.C. (Majumder: Ancient India. op. cit. p. 16.

" آریانها ی هند و ایرانی پس از آنکه مدتها باهم زندگی کردند ، از آسیای وسطی مهاجرت کرده به باختر آمدند . از آنجا شعبه ی هندی بطرف هندوکش رفته بدرهٔ پنجاب سرازیر شده اند و آخیرا این عقیده نیز اظهار شد که جدائی آریانها ی هندی از ایرانی در اروپا روی داده . بعد هندیها در ۱۷۰۰ ق م از قفقاز بایران آمده اند و آریانهـای ایران در دنبال آنان بایران وارد شده آنها را بطـرف مشرق راندند " [۱]

طبق شواهد مزبور اگرچه ورود [۲] آریانها در شبه قارهٔ هند وپاکستان بین حدود یک هزار و هفتصد قبل از میلاد (۱۷۰۰ ق م) تا یک هزار و چهارصد قبل از میلاد (۱۴۰۰ ق م) رخ داد ولی روابط نژادی و فرهنگی بین آریانها ی هند و پاک و ایرانی تقریبا دو هزار و چهارصـد قبل از میلاد (۲۴۰۰ ق م) وجود داشته چنانکه حسن پیرنیا اضافه میکند ـ

" دلیل این نظـر از جمله این انشاء کتاب مقـدس هندیها تا ۱۴۰۰ ق م بالا میرود . تردیدی نیست که درین زمان زبان آریانها یکی نبوده . اگرچه میبود این کتاب بزبان مشترک نوشته میشد برای یافتن زمانی که زبان آریانها یکی بوده موافق موازین زبان شناسی بایـد هزار سال عقب رفت . پس آریانها در حدود دو هزار و چهار صد قبل از میلاد (۲۴۰۰ ق م) زبان مشترک داشته اند " [۳]

۱ ــ ج عصر هخامنشیان و روابط سیاسی بین دو کشور

در نتیجهٔ جدائی که بین این همنژادان رو نمود تفریق در زبان و کیش ایشان هم بوجود آمد و آریانها که همکیش و همزبان بودند بین دو گروه جداگانه منقسم شدند ~~آریانهای ایرانی~~ ولی در عصر هخامنشیان باز روابط سیاسی بین دو کشور استوار گردید ـ

---

[۱] حسن پیرنیا ؛ ایران باستان ، تهران ۱۳۱۱ خ/ ج ۱ ص ۱۵۵

[۲] James T. Shotwell and others: Encyclopaedia of Nations, loc. cit., p. 449.

[۳] حسن پیرنیا (ایضا) ص ۱۵۶

طبق بیان مورخان تاریخ هند در عصر داریوش اوّل (۵۲۲ تا ۴۸۶ ق م) حدود سلطنت هخامنشیان در شبه قاره هند و پاکستان تا به نقاط سند گسترده شد [1] ـ لذا از روی شواهد تاریخی میتوان گفت که روابط سیاسی بین دو کشور از عصر داریوش اوّل رخ داد ـ

علاوه برین عبدالله رازی مؤلف "تاریخ مفصل ایران" هم راجع به روابط باستان بین داریوش و هندیان بدین الفاظ اشاره مینماید :

" داریوش گوید که در بنای قصر او صنعتگران بابلی و مادی ولیدی و مصری خدمت میکردند و مصالح آنرا از نقاط دور دست می آوردند مثلاً عاج از هندوستان چوب سدر از لبنان ، سنگ ستونها از یونان و زینت دیوارها از ایشوپی (حبشه) تحصیل میکردند " [2]

و این روابط سیاسی بین دو کشور تا آخر عصر هخامنشیان ادامه داشت تا آنکه این سلسلهٔ روابط بعلت استیلای سکندر مقدونی باز منقرض گردید ـ

سکندر مقدونی در سال سه صد و سی (۳۳۰ ق م) اوّلاً ایران را تحت تصرف خود آورد و سه سال بعد یعنی در سال ۳۲۷ ق م آن ناحیه ی هند و سند که جزو دولت هخامنشیان بوده جز و دولت خود ساخت ، ولی بعد از انقراض سلوکیان ، ایران و هند باستان از تسلط یونانیان نجات یافتند و در ایران سلسلهٔ اشکانیان تاسیس شد ـ

I. " Darius followed up the earlier successor of his house by sending nåval expedition paved the way for the ennexation of the Indus Valley as a desert of Rajputana. It constituted the twentieth and the most populous satrapy of the Persian Empire."
R.C. Majumdar and others: An Advanced History of India, New York, I965, chap. V, p. 64.
also see Herodotus: History of ~~Heddoters~~ Herodotus, G.C. Macaulay, (London A.D. I890), Vol. I, ~~p. 257~~

[2] ـ عبدالله رازی همدانی ؛ تاریخ مفصل ایران (باهتمام محمد آدمیت) ایران ۱۳۲۲ خ ص ۳۸

بقول عبدالله رازی

" سلسلهٔ اشکانی از یک طرف ایران را از قید سلوکیان نجات داد و از طرف دیگر سالهای دراز با رومیان جنگیده مانع پیشرفت آنان در ممالک شرقی گردیده و راه برای سلاطین ساسانی بازکردند " ـ [1]

فی الواقع اگرچه در دورهٔ اشکانی بنا بجنگهای ایرانیها و رومیها روابط سیاسی بین ایران و شبه قاره پاک و هند باستان موقتا منقطع گردید ولی بعد از تشکیل سلطنت ساسانیان نه تنها روابط سیاسی بین دو کشور تاسیس شد بلکه روابط ادبی هم آغاز کرد ـ

از روی شواهد تاریخی روشن گردید که روابط سیاسی بین دوکشور از عصر هخامنشیان مخصوصاً از زمان داریوش اوّل (۵۲۲ تا ۴۸٦ ق م) آغازکرده و در عصر ساسانیان ادامه داشته است ـ

ا ـ د

عصر ساسانیان و روابط ادبی بین دوکشور پیش از اسلام	بعد از عصر یونانیان و اشکانیان ، سلسله ی ساسانیان در ایران و دودمان موریای هند دربین شبه قاره تاسیس شد ـ تاریخ

پنجاب مشهود[2] است که بهرام گور در سال ۳۳۰ م برای مطالعه دستور و آئین این کشور وارد هند شده بود وعلاوه برین از قدیم ترین شواهدادبی که روابط این دو کشور را در عصر ساسانی اثبات میکند داستانی است از شاهنامه فردوسی یعنی " قصه بهرام گور و دختر راجه شنگل " ، فردوسی بعنوان زیر این قصه را در بیان میآورد :

" نوشتن بهرام گور نامه بنزدیک شنگل شاه هند " ـ [3]

---

[1] ـ عبدالله رازی ، تاریخ مفصل ایـــران ، (ایضا) ص ۵۱

2. "Bahramgor, King of Persia, came to India in disguise in 330 A.D. to study the wise laws and regulations of the country" (S.M. Latif: History of the Panjab, New Delhi, 1964, chap. VIII p. 58)

[3] ـ فردوسی ؛ شاهنامه فـردوسی ، باهتمام سعید نفیسی (ایران مطبعه بروخیم ۱۳۱۲ ع) ج ٧ ص ۲۲۲۱

چنانکه شرح داده شد قسمتی از بالای پنجاب و سند از زمان هخامنشیان تا عصر ساسانیان چندین بار بدست ایران و شبه قاره هند و پاکستان عوض میشد بطوریکه بهرام گور ساسانی بر سر زمین سند حق خود را مسلم داشته پادشاه هند شنگل را از باز خواستن سند منع میکند که :

" تو شاهی و شنگل نگهبان هند چرا باز خواهد ز چین و ز سند
بیندیش و این کار را باز جوی نباید که نا خوش آید بروی "[1]

بر همین سبیل عنوانات زیر هم روابط دوستی بین بهرام گور ساسانی و هند را نشان میدهد :

مثلاً " رفتن بهرام گور بهندوستان با نامه ی خود "

" کشتی گرفتن بهرام گور در بارگاه شنگل و هنر نمودن "

" بزنی کردن بهرام گور دختر شاه هندوستان را "

" آمدن شنگل با هفت پادشاه نزد بهرام گور "

" بخشیدن بهرام گور خراج دهقانان "

" خواندن بهرام گور لوریان از هندوستان " وغیرهم[2]

علاوه بر داستان بهرام گور و راجه شنگل شاه هند از شاهنامه فردوسی بهترین دلیل تاریخی که روابط قدیم این دو کشور را اثبات میکند کتاب "کلیله دمنه" است که یکی از نوادر ادبیات این دو کشور بشمار میرود و چنانکه معلوم است اصل این کتاب بزبان سانسکرت بعنوان " پنج تنتر " از اثر خامه وشنو شرما دانشمند شهیر این شبه قاره نوشته شده و بعد در عصر انوشیروان ساسانی بدست وزیرش بزرگ مهر بعنوان کلیلگ و دمنگ بزبان پهلوی ترجمه شد —

---

[1] شاهنامه فردوسی، باهتمام سعید نفیسی (ایران، مطبعه بروخیم ۱۳۱۳ ش)، ج ۷، ص ۲۲۲۱

[2] ایضاً ص ۲۲۲۱ تا ۲۲۵۸

نوشیروان [1] که فلسفه را دوست میداشت و نسبت بحکمای هر کشور با کمال احترام رفتار میکرد حتماً موجب تحکیم روابط ادبی بین دو کشور گردید ـ

حقایق مزبور روشن میسازد که گذشته از روابط سیاسی و فرهنگی بین دو کشور روابط ادبی پیش از اسلام اول در عصر ساسانیان یعنی در زمان بهرام گور رونموده و در عصر انوشیروان عدل گستر و ادب پرور استوار گردیده است ـ

۲ ـ ظهور اسلام و اوضاع سیاسی پاکستان باستان و ایران

در سال ۶۱۱ میلادی وقتیکه پیغمبر اسلام به بعثت نبوت مشرف گردید ، اسلام ظهور کرد و سن تاریخ اسلام تقریباً دوازده سال بعد از نبوت بمناسبت هجرت آن حضرت از مکه بمدینه در سال ۶۲۲ م / یکم هجری آغاز کرد ـ

بعد از ظهور اسلام در مدت فقط چهل سال که بعنوان " عصر خلافت راشده " معروف است ، دین اسلام از شرق تا غرب استیلا یافته بود و این استیلای عرب در عصر خلیفه دوم عمر فاروق رخ داد و در همین عصر سلطنت ایران از دودمان ساسانیان منقرض گشته بدست تازیان در آمد و تا مدتیکه سلطنت ایران بدست تازیان ماند ، روابط سیاسی پاکستان باستان نه با ایرانیان بلکه با تازیان ادامه داشت ـ

۲ ـ الف ـ ورود اسلام در پاکستان باستان نخستین فاتح لاهور از (تازیان) مسلمان

بلاذری [2] بحواله علی بن محمد بن عبدالله بن ابی سیف ، رقم طراز است که حضرت عمر فاروق در سال پانزدهم هجری عثمان بن ابی العاص الثقفی را والی بحرین و عمان گردانیدند و ثقفی برادران خود را برای جهاد به هند فرستاد ـ یکی از برادرانش که الحکم نام میداشت قصد بروص (بروج) [3] کرد و برادر

---

[1] " انوشیروان نه فقط مروج علم و معرفت بوده بلکه شخصاً فلسفه را دوست میداشت و نسبت بحکماء با کمال احترام رفتار میکرد ..... در زمان او کتاب کلیله دمنه پندهای هندی بزبان پهلوی ترجمه گشت (عبدالله رازی : تاریخ مفصل ایران ص ۸۶)

[2] احمد بن یحیی بلاذری : فتوح البلدان ، ص ۴۳۲ (Goege ed. M.J. De/Ge(BRILL) ۱۸۶۶

[3] بروص بفتح الواو وجیم ویقال بروص بالصاد المهملة ـ من اشهر مدن الهند الجیدة اکبرها واطیبها یاقوت حموی : معجم البلدان (بیروت ، ۱۹۵۵ م) ج ۱ ص ۴۰۲

دیگر المغیره بن ابی العاص رو به خورالدیبل نموده به هندوان جهاد کرد و کامگار و کامران گردید -

سپس در عصر حضرت عثمان غنی یک دانشمند تازی حکیم بن جبله العبدی برای فراهم آوردن اطلاعات راجع به اوضاع و احوال هند فرستاده شد و دانشمند مزبور راجع به قلت آب و نان و میوه در ناحیه ی سند اطلاعاتی داد و نتیجة تا مدتی کسی از تازیان جهاد نکرد -

آخراً در عصر حضرت علی کرم الله وجهه تقریبا در حدود سال ۳۸ و ۳۹ هجری مسلمانان بار دیگر رو به هند نمودند و بحکم آن خلیفه ی مسلمین یک مجاهد اسلام الحرث بن مرّة العبدی رو با بجانب نهاد و موفق و کامران گردید - و اخیراً در میدان قیقان که یکی از بلاد السند و ملحق بخراسان بوده در سال ۴۲ هجری بشهادت رسید -

بعد از خلافت راشده آن مجاهد اسلامی که از راه کابل و بنون به لاهور رسید المهلب بن ابی صفره بود چنانکه از بیان بلاذری [1] پیداست :

" ثم غزا ذلك الثغر المهلب بن ابی صفره فی ایام معویه سنة ۴۴ فاتی بنه (بنون) و الاهوار (لاهور) وهما بین الملتان و کابل فلقیه العدد فقاتله و من معه " - (فتوح البلدان ص ۴۳۲) -

بیان مزبور شاهداست که مهلّب در سنة ۴۴ هجری در عصر امیر معویه بلاهور رسیده بود و پیش از او اگرچه دیگر مجاهدین اسلام ، چنانکه شرح دادیم ، وارد هند شده بودند ولی همه ی نشان تا بناحیه ی سند رسیده بودند و کسیکه از ایشان نخستین بار بلاهور رسید مهلّب بن ابی صفره بود -

لذا بدون تردید میتوان گفت که ورود اسلام در هند در عصر حضرت عمر فاروق در سال پانزدهم هجری رخ داد و نخستین مجاهد اسلام که لاهور را اولین بار تحت تصرف مسلمانان آورد همین مهلّب بن ابی صفره و نخستین سال فتح لاهور در تاریخ اسلام ۴۴ هجری است -

---

[1] بلاذری ؛ فتوح البلدان (BRILL, 1866) ص ۴۳۲

۲ ـ ب اوضاع سیاسی و ادبی بین دو کشور بعد از ظهور اسلام

بعد از مهلّب بن ابی صفره آن مجاهد اسلام که تمام ناحیه‌ی شمال مغرب هند باستان یعنی این خطّه ی پاکستان غربی حاضر را تحت تصرّف اسلام آورد محمد بن قاسم است و مقصودش حاکم سند ۰ راجه داهر را ۰ که بر مسلمانان دست تعدّی دراز کرده بود ۰ سرزنش کردن بود ـ او بکام خود کامگار گردید و بکشور خویش به دارالعرب برگشت ـ

شرح نمودیم که استیلای عرب در پاکستان باستان و ایران در همان عصر خلیفه ی دوم حضرت عمر فاروق رُو نموده بود نتیجة عربی که زبان فاتحین بوده نه تنها در ایران بزبان پارسی استیلا کرده بود بلکه در سائر نقاط مفتوحه ی اسلامی ترویج میکرد، و بر همین سبیل زبان عربی در سند دوشادوش زبان سندی هم رواج یافت ـ

بعد از مراجعت محمد بن قاسم اگرچه هیچ سلطنتی از تازیان در سند مستقلاً استحکام نیافت ولی اهمیت زبان تازی بین سندیان که بیشتر از آنها مشرف باسلام شده بودند هیچ وقت کمتر نشده بود ۰ نتیجه این شد که عربی نه تنها زبان عوض سندیان شد بلکه در آن ناحیه کار تصنیف و تالیف هم بزبان عربی ادامه داشت ـ و بسیاری از مورخین و جغرافیا دانان مثل اصطخری و ابن حوقل و مقدّسی و بلاذری راجع به اوضاع سیاسی و اجتماعی و جغرافیائی آن ناحیه را بزبان عربی زیر رقم آوردند ـ

معروف ترین تاریخ آن عصر که بزبان عربی نوشته شده " منهاج المسالك " است ۰ این کتاب نه تنها احوال عصر محمد بن قاسم را شرح میدهد بلکه چگونگی ناحیه سند پیش از ورودش را هم روشن میسازد ـ مصنف این کتاب خواجه امام ابراهیم است ـ اگرچه نسخه ٔ اصلی بدست ما نیست ولی ترجمه اش بزبان فارسی که علی بن حامد ابی بکر الکوفی (در عهد) ما بعد خدمت والی سند ناصرالدین قباچه تقدیم رسانده بود بعنوان " تاریخ قاسمی " یا فتحنامه یا چچنامه صورت گرفت موجود و معروف است ـ

فی الجمله میتوان گفت تا آن مدتیکه عصر استیلای عرب در ایران و پاکستان باستان ادامه

داشت روابط سیاسی و ادبی بین مردمان این دوکشور همجوار منقرض بماند . البته در عصر آل سبکتگین که نخستین فرمانروایان تخت وتاج هند بشمار میروند روابط سیاسی وادبی بین مردمان این دوکشور بار دیگر رونمود و همین اصل است که بعد از ظهور اسلام تا عصر آل سبکتگین هیچ آثار فارسی چه در نظم و چه در شعر آن عصر در هیچ گوشهٔ این شبه ی قاره ی هند وپاکستان و وجود نیافته ـ

۲ ـ ج ـ اشتباه وجود زبان فارسی در سند وازالهٔ آن

بعضی از مورخین تاریخ شعر و ادب فارسی هند و پاکستان معتقدانبر که زبان فارسی درین شبه قاره درست بعد از ورود محمد بن قاسم ۱۰ ق در سند (پاکستان) هداول شد . مثلا آقای محمد عبدالغنی رقم طراز است که

" The fact that Muhammad Bin Qasim's forces were collected at Shiraz and consisted largely of Persian Soldiers goes to suggest that Persian must have been spoken in the newly conquerred land"I

آقای غنی در بیان مزبور بر دلیل اینکه محمد بن قاسم لشکر خود را از شیراز جمع آوری کرده وارد هند شد و بیشتر لشکریانش از ایرانیان بودند . معتقد است که در آن زمان در ناحیه‌ی سند زبان فارسی مسلماً رواج یافته باشد ـ

بر همین سبیل حافظ محمود شیرانی هم در بیان میآرد که سیاحین تازی قرن چهارم هجری مینویسند که در آن عصر در ملتان و منصوره زبان فارسی گفته میشد و حواله اش اینست :

" چوتھی صدی ہجری کے عرب سیاح لکھتے ہیں کہ ملتان و منصورہ میں فارسی بولی جاتی تھی " ـ ۲

I. GHANI M.A.: Pre Moghal Persian in Hindustan (Allahabad I94I), p. 60.

۲ ـ حافظ محمود شیرانی : پنجاب میں اردو (مرتبه دکتر وحید قریشی) لاهور کتاب نما ۱۹۶۳ ع ص ۲۰

اصلاً اشتباه مزبور از بیان یک مستشرق فرنگی ای ـ ایچ ـ ایتکن (E.H. Aitken) وجود یافته است و بعداً حافظ شیرانی و آقای غنی بیانش را بزبان خود شان ابراز نمودند و آن آی حواله ی ایتکن که مورد اشتباه شده ازین قرار است :

" About 95I A.D the Geographer " Istakhri" described Mansura as more fertile and also more populous than Multan. He gives us a glimps of common life in the note that the people of Multan wear trousers and most of them speak Persian and Sindhi as in Mansura." I

یعنی در سال ۹۵۱ م تقریباً در حدود وسط قرن دهم میلادی / چهارم هجری ، باشندگان ملتان مثل باشندگان منصوره شلوار میپوشیدند و اکثر از ایشان بزبان فارسی و سندی حرف میزدند ـ

اگر ما آن بیان اصطخری را که ایتکن اشاره کرده بدقت بخوانیم ، بیان ایتکن غیر ازبیان اصطخری بنظر میآید ، درین مورد ما بیان [۲] اصطخری را بعینه نقل میکنیم ـ

" وکذلک زی اهل الملتان لباسهم الازار والمیازر و لسان اهل المنصورة و الملتان و نواحیها العربیه و السندیه ولسان اهل المکران الفارسیه و المکریة "

یعنی اهل ملتان مثل اهل منصوره شلوار میپوشند و زبان منصوره و ملتان و نواحی آنها عربی و سندی است و زبان اهل مکران ، فارسی و مکرانی است ـ

I. Aitken-E.H. : Gazetteer of the Province of Sind, (Karachi, I907). chap. III, p. 9I.

[۲] ابراهیم بن محمد الاصطخری (المتوفی ۳۵۰) المسالک و الممالک ، باهتمام دکتر محمد جابر الحسینی (البیروت) الناشر دارالقلم ۱۳۸۱ هـ/ ۱۹۶۱ م) ص ۱۰۵

روشن است که ترجمه‌ی ایکن از همان اصل اصطخری حتماً مختلف است . حال آنکه مکران یک ناحیه ی جداگانه از ناحیه ی سند بوده . چنانکه در جای دیگر خود اصطخری حدود اربعه‌ی سند آن عصر را باین الفاظ [1] معیّن کرده است ـ

" و امّا بلاد السّند و ما یضافها منا قد جمعناه فی صورة واحدة فمن بلاد السند و مثّی زمن بلاد الهند و مکران و طوران والبدهه " ـ

و در آخر این باب مینویسد [2] که :

" قد انتهینا فی حدّ المشرق الی آخر حدود الاسلام "

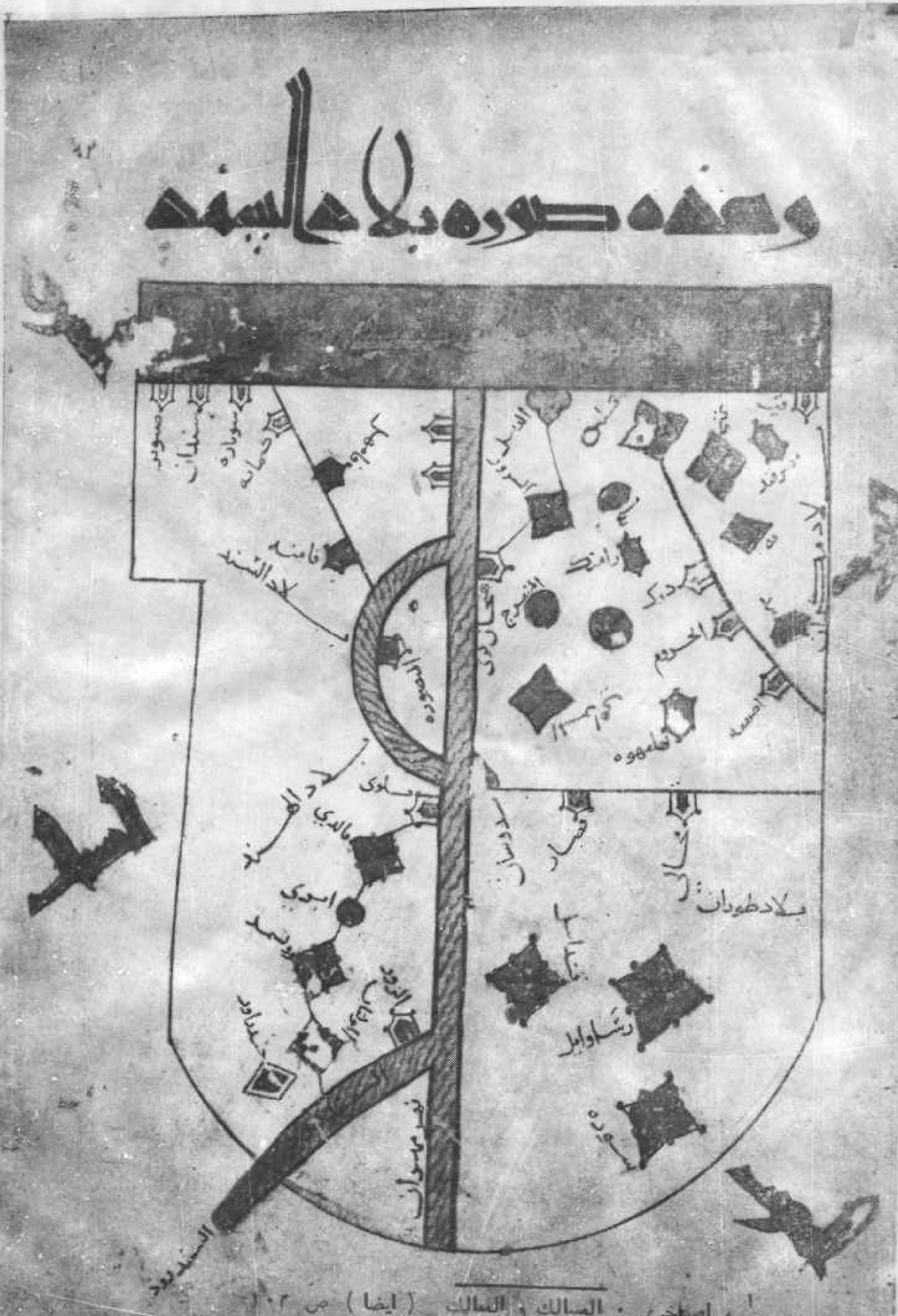
یعنی اصطخری آن تمام نقاط مفتوحه ی اسلامی که در آخر حدّ مشرق قرار دارد در نقشه ی واحد که در کتابش موجود است . جمع آورده است چنانکه از عکس آن نقشه که درج میکنیم هویدا است ـ

هدایت که مکران خود قسمت سند نبوده بلکه جداگانه یکی از نقاط مفتوحه ی اسلامی بوده . لذا زبان فارسی در آن عصر حتماً در سند ترویج نمی یافت البته غیر از سند در مکران گفته میشد ـ

---

[1] ابراهیم بن محمد الاصطخری (المتوفی ۳۵۰ هـ) المسالک و الممالک باهتمام دکتر محمد جابر الحسینی (البیروت) الناشر دارالقلم ۱۳۸۱ هـ/ ۱۹۶۱م) ص ۱۰۲

[2] ایضاً ص ۱۰۷



۱ـ اصطخری : المسالک و الممالک (ایضا) ص ۱۰۲
۲ـ ابن حوقل : صورة الارض (ایضا) ص ۲۴۵

۲ ـ د

وجود زبان فارسی در مکران

بعد از اصطخری یک مصنف دیگر ابن حوقل که هل اصطخری در نقاط مفتوحه ی اسلامی هم مسافرت کرده بود همین کتاب اصطخری المسالك والممالك را بعنوان صورة الارض تالیف کرد وراجع بهترویج زبانها در سند و مکران همان الفاظ اصطخری را بهمین صورت نقل کرده است ـ [۱]

" و کذلك زی اهل الملتان لباسهم والازوار و الهازر ولسان اهل المنصورة والملتان و نواحیها العربیه والسندیه و لسان اهل المکران الفارسیه و المکریة "

در عصر حاضر دکتر محمد جابر الحسینی که همین کتاب المسالك والممالك اصطخری را باضافه ی مقدمه ای تالیف کرده در آن سال وفات اصطخری ۳۵۰ هجری [۲] درج نموده است و بقول خیرالدین الزرکلی [۳] مصنف " الاعلام " سال وفات محمد ابن حوقل ۳۸۰ هجری است ـ اصطخری و ابن حوقل که خودشان در چهارم هجری / دهم میلادی یکی بعد دیگری میرسند بهك زبان اعلان مینمایند تا حد ی سند که دارای منصوره و ملتان است . در آن زبان رسمی عربی و سندی است نه که فارسی ـ اگر زبان فارسی در آن عصر ترویج میداشت هر دو جغرافیه دان مزبور حتماً ذکر ترویج فارسی در سند را در میان میآورند ـ

---

[۱] ابی القاسم ابن حوقل النصیبی ؛ صورة الارض (بیروت . دارالمکتبه الحیاة س ع ندارد) ص ۲۸۰

[۲] سال وفات اصطخری راطی آن سنة و فاته منتصف القرون الرابع ۳۵۰ هـ " (دکتر محمد جابر الحسینی . مقدمه المسالك والممالك . ص ۹)

[۳] ابن حوقل = محمد بن حوقل ۳۸۰ هجری ؛ (خیرالدین الزرکلی . الاعلام " (بطبعه کوستاتوماس ۱۳۷۳هـ/ ۱۹۵۴م) ج ۲ : ۳۲۷

لذا از روی شواهد تاریخی و دلایل مزبور روشن گردید که زبان فارسی در سند تا قرن آخر چهارم هجری /آخر دهم میلادی هنا ترویج نه یافته بود . البته در ناحیه ی مکران که پیش از اسلام گاه در هند و گاه در سلطنت ساسانیان بوده هنا زبان فارسی نه بعد از اسلام بلکه هزاران سال پیش از اسلام گفته و فهمیده میشد ـ

۳ ـ آل سبکتگین و وجود و ورود شعر فارسی در لاهور

بعد از ظهور اسلام در شبه قاره هند ، باستان اوّلین فرمانروایان اسلامی که ورود یافتند آل سبکتگین بودند ـ مدت آل سبکتگین از زمان سلطان محمود بن سبکتگین تا عصر امیر شهید مسعود (اوّل) بن محمود غزنوی یعنی از سال ۳۸۸ هـ/ ۹۹۸ م تا ۴۳۲ هـ/ ۱۰۴۰ م تقریباً چهل و چهار سال بشمار میرود ـ بدینجهت که نخستین تاجدار این دودمان والا شکوه محمود پسر سبکتگین بود ازین لحاظ این دودمان بنام آل سبکتگین نامیده شد و بر دلیل اینکه لقب سبکتگین ناصرالدین بوده بدینجهت آل سبکتگین را بعنوان آل ناصر هم یاد میکنند ـ

۳ ـ الف

مآخذ تاریخ آل ناصر و محمودیان

معروف ترین تاریخهای آن عصر که نوشته شده ازین قرار است :

(۱) زین الاخبار (س ت ۴۴۰ هـ) [1]

(۲) تاریخ بیهقی (س ت ۴۷۰ هـ) [2]

(۳) تاریخ بیهق (س ت ۵۶۳ هـ) [3]

---

[1] سال تصنیف زین الاخبار ۰ ۴۴۰ هجری گردیزی : زین الاخبار (بتحقیق محمد ناظم یونی ورسٹی علی گر) ۰ برلن ۱۹۲۸ م ص سرورق

[2] سال تصنیف تاریخ بیهقی ۰ بیهقی بتصنیف کتاب اشتغال داشته تا در صفر سال ۴۷۰ هـ در گذشته است " ابوالفضل بیهقی : تاریخ بیهقی ۰ باهتمام دکتر فیاض (تهران چاپخانه بانک ملی ۱۳۲۴ م) ص مقدمه (ز)

[3] سال تصنیف بیهق : تاریخ بیهق را بتصریح خود درسنهٔ پانصد و شصت و سه (۵۶۳ هـ) در زمان سلطان مؤید آی ابه از غلامان سلطان سنجر که بلا فاصله بعد از وفات سنجر بر خراسان مسلط شد ۰ تالیف نموده است ـ ابوالحسن علی ابن فندق : تاریخ بیهق باهتمام عبدالوهاب قزوینی ۰ تهران ۱۳۰۸ هـ ص مقدمه سوم)

(۴) تاریخ یمینی (س ت ۶۰۳ هـ) [1]

(۵) طبقات ناصری (س ت ۶۵۸ هـ) [2]

وتواریخ ما بعد مثل منتخب التواریخ وتاریخ فرشته مآثر رحیمی و حبیب السیر و مفتاح التواریخ وغیرهم است ومستند ترین آنها که تقریبا در وسط عصر غزنویان (۴۷۰ هـ) نوشته شده " تاریخ بیهقی " است و درین مورد دکتر علی اکبر فیاض مینویسد که :

" قدر مسلم آنست که کتاب بیهقی بهترین وکامل ترین سند تاریخ زمان مسعود (اوّل) است ــ در هیچیك از مدارك تاریخ غزنویه از قبیل عتبی و گردیزی و طبقات ناصری این قدر اطلاعات مفید ومناظر زنده از زندگانی فردی و اجتماعی آن عصر بدست نمی آید و بهمین جهت تاریخ بیهقی یکی از بهترین مآخذ برای تصحیح اغلاط مورخین بعد محسوب میشود " [3]

مصنف تاریخ مذکور ، ابوالفضل محمد بن الحسین بیهقی دبیر فاضل از دربار غزنویان بوده و تالیف خود را در شرح آل سبکتگین تا اوایل سلطنت ابراهیم بن مسعود (اوّل) غزنوی آورده و تمام آن احوال را که بچشم خود نظاره کرده ، حکایت میکند ، ولی امروز قسمتی از آن کتاب که دارای احوال تا عصر مسعود (اوّل) بن محمود غزنوی المعروف " بتاریخ مسعودی "

---

[1] سال تصنیف تاریخ یمینی " س ت ۶۰۳ هجری "
دکتر ذبیح الله صفا ؛ تاریخ ادبیات ایران (تهران ، کتاب فروشی ابن سینا ، ۱۳۳۹ع) ج ۲ ؛ ۱۰۱۲

[2] سال تصنیف طبقات ناصری ؛ (۲۵۸ هجری) منهاج بن سراج الجوزجانی ؛ طبقات ناصری ، کلکته پریس ، ۱۸۶۴م ، ص ۲۵۱ ـ

[3] رك ، دکتر فیاض ، (ایضاً) ص مقدمه (ح)

است ۰ بدست ماست ــ دکتر علی اکبر فیاض و [1] و دکتر ذبیح الله صفا [2] حدود تولد و وفات ابوالفضل بیهقی را بیک زبان از سال ۳۸۵ تا ۴۷۰ هجری اعلان میکنند ــ

مورخ دیگر از عصر غزنویان مصنف تاریخ بیهق ۰ ابوالحسن علی بن زید المعروف بابن فندق است و علامه فقید عبدالوهاب قزوینی گوید که ابن فندق تاریخ بیهق را در سنه پانصد و شصت و سه (۵۶۳) هجری تالیف نموده است ــ

ابن فندق که از سال ۴۹۰ تا ۵۶۵ هجری یعنی تا زمان سلطان موید آی آبه از غلامان سلطان سنجر پیوسته احوال غزنویان را از ابراهیم غزنوی (۴۵۱ ــ ۴۹۲ هـ) تا آخرین تاجدار غزنویان خسرو ملک غزنوی (۵۵۵ ــ ۵۸۲ هـ) دربیان آورده است و تمام مورخین ما بعد درباره احوال غزنویان از همین تواریخ نامبرده استفاده کرده اند ــ

۲ ــ ب

عصر آل سبکتگین و غزنویان | آل سبکتگین اولا در خراسان و غزنه و نواحی فرمانروائی میکردند وبعد از استیلای سلجوقیان که خراسان از دست شان رفت رو به هند نموده لاهور را پایتخت قرار دادند ۰ لهذا سلسلهٔ آل سبکتگین که از ایران منقطع گشته تنها به لاهور و غزنه ماند و بدین دلیل باید این دودمان را بدو عصر قسمت کرد ــ عصر اول بنام آل ناصر یا آل سبکتگین عصر دوم بعنوان محمودیان یا غزنویان

عصر اول بنام آل سبکتگین : حدود اعصار ایشان در افغانستان و ایران و هند از زمان اسمعیل بن سبکتگین تا مسعود (اول) بن محمود غزنوی یعنی از سال ۳۸۷ هـ/ ۹۹۷ م تا ۴۳۲ هـ/ ۱۰۴۰ م بشمار میرود ــ

---

[1] دکتر فیاض : مقدمه تاریخ بیهقی (ایضا) ص مقدمه (ز)

[2] سال وفات بیهقی " ابوالفضل بیهقی در سال ۳۸۵ هـ در قریه حارث آباد بیهق ولادت یافته ...... باقی عمر را در انزوا بسر برد تا در سال ۴۷۰ هـ پدرود حیات گفت "
(دکتر صفا ۰ تاریخ ادبیات ایران (ایضا) ج ۲ : ص ۸۹۰ ــ ۸۹۱)

[3] عبدالوهاب قزوینی : مقدمه تاریخ بیهق (ایضا) ص مقدمه یا ۰ یب ۰ یج)

عصر دوم بعنوان غزنویان : ایشان پایتخت خراسان را خدا حافظی کرده تنها غزنه و لوهور (لاهور) را پایتخت خود قرار دادند و حدود فرمانروائی ایشان از زمان مودود بن مسعود بن محمود غزنوی تا عصر خسرو ملک بن خسرو شاه غزنوی یعنی از سال ۴۳۲ هـ/ ۱۰۴۰م تا ۵۸۲هـ/ ۱۱۸۶م بوده است و ما اینجا از روی شواهد تاریخ مستند از لین پول (LANE POOLE) یک فهرست سنین و حدود اعصار و شجرهٔ دودمان غزنویان را برای توضیح این امر بالمقابل این صفحه درج می کنیم ـ

فهرست سنین و حدود اعصار و شجره دودمان غزنویان

(از الپتگین تا سبکتگین)

شماره	نام سلطان	سال هجری	مطابق سال میلادی	دا رالسلطنة
۱ ـ ۱	الپتگین	۳۵۱ ـ ۳۵۲	مطابق ۹۶۲ ـ ۹۶۳	خراسان و غزنه
۲ ـ ۲	اسحاق بن الپتگین	۳۵۲ ـ ۳۵۵	" ۹۶۳ ـ ۹۶۶	" "
۳ ـ ۳	بلکتگین بن الپتگین	۳۵۵ ـ ۳۶۲	" ۹۶۶ ـ ۹۷۲	" "
۴ ـ ۴	پیری بن الپتگین	۳۶۲ ـ ۳۶۶	" ۹۷۲ ـ ۹۷۶	" "
۵ ـ ۵	سبکتگین بن الپتگین	۳۶۶ ـ ۳۸۷	" ۹۷۶ ـ ۹۹۷	" "

غزنویان که در هند فرمانروائی کردند

عصر اول ـ (آل سبکتگین در هند و ایـــران)

۶ ـ ۱	اسمعیل بن سبکتگین	۳۸۷ ـ ۳۸۸	مطابق ۹۹۷ ـ ۹۹۸	(خراسان و غزنه و لاهور)
۷ ـ ۲	محمود بن سبکتگین	۳۸۸ ـ ۴۲۱	مطابق ۹۹۸ ـ ۱۰۳۰	ایضـــاً
۸ ـ ۳	محمد بن محمود بن سبکتگین	۴۲۱ ـ ۴۲۱	مطابق ۱۰۳۰ ـ ۱۰۳۰	ایضـــاً
۹ ـ ۴	امیر شهید مسعود (اول) بن محمود بن سبکتگین	۴۲۱ ـ ۴۳۲	مطابق ۱۰۳۰ ـ ۱۰۴۰	ایضـــاً

عصر دوم — (دورهٔ غزنویان در هند)

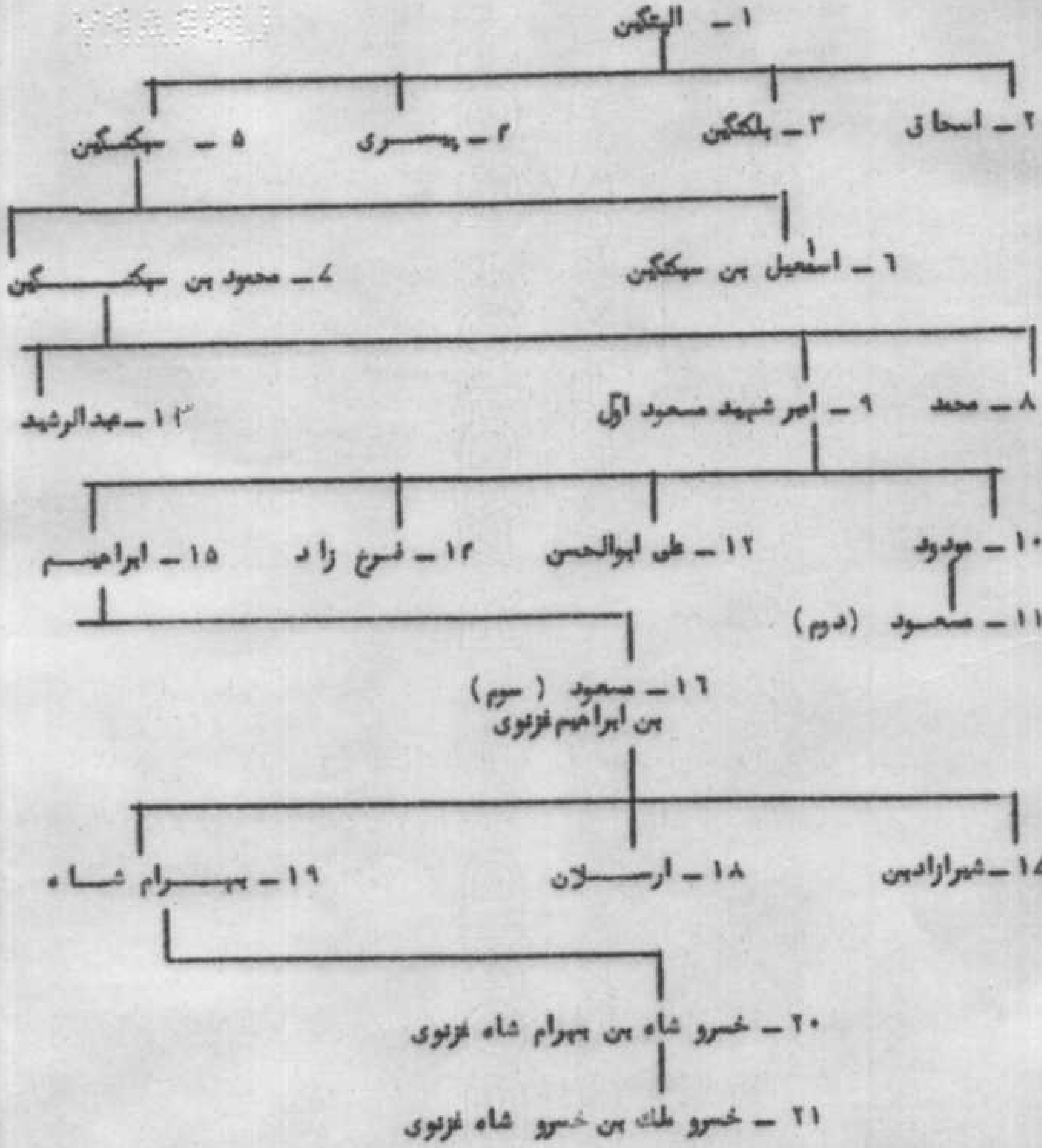
شماره	نام سلطان	سال هجری	مطابق	سال میلادی	دارالسلطنة
۱۰ ـ ۱	مودود بن مسعود (اول) غزنوی	۴۳۲ ـ ۴۴۰	مطابق	۱۰۴۰ ـ ۱۰۴۸	(غزنه و لوهور
۱۱ ـ ۲	مسعود (دوم) بن مودود غزنوی	۴۴۰ ـ ۴۴۰		۱۰۴۸ ـ ۱۰۴۸	ایضاً
۱۲ ـ ۳	علی ابوالحسن بن مسعود (اول) غزنوی	۴۴۰ ـ ۴۴۰		۱۰۴۸ ـ ۱۰۴۸	ایضاً
۱۳ ـ ۴	عبدالرشید بن محمود غزنوی	۴۴۰ ـ ۴۴۴		۱۰۴۹ ـ ۱۰۵۲	ایضاً
۵	طغرل (غاصب) (غیر از غزنویان)	۴۴۴ ـ ۴۴۴		۱۰۵۲ ـ ۱۰۵۲	
۱۴ ـ ۶	فرخ زاد بن مسعود (اول) غزنوی	۴۴۴ ـ ۴۵۱		۱۰۵۲ ـ ۱۰۵۹	ایضاً
۱۵ ـ ۷	ابراهیم بن مسعود (اول) غزنوی	۴۵۱ ـ ۴۹۲		۱۰۵۹ ـ ۱۰۹۹	ایضاً
۱۶ ـ ۸	مسعود (سوم) بن ابراهیم غزنوی	۴۹۲ ـ ۵۰۸		۱۰۹۹ ـ ۱۰۹۹	ایضاً
۱۷ ـ ۹	شیرزاد بن مسعود (سوم) غزنوی	۵۰۸ ـ ۵۰۹		۱۱۱۴ ـ ۱۱۱۵	ایضاً
۱۸ ـ ۱۰	ارسلان بن مسعود (سوم)	۵۰۹ ـ ۵۱۲		۱۱۱۵ ـ ۱۱۱۸	ایضاً
۱۹ ـ ۱۱	بهرام شاه بن مسعود (سوم)	۵۱۲ ـ ۵۴۷		۱۱۱۸ ـ ۱۱۵۲	ایضاً
۲۰ ـ ۱۲	خسرو شاه بن بهرام شاه غزنوی	۵۴۷ ـ ۵۵۵		۱۱۵۲ ـ ۱۱۶۰	ایضاً
۲۱ ـ ۱۳ ـ	خسرو ملک بن خسرو شاه غزنوی	۵۵۵ ـ ۵۸۲		۱۱۶۰ ـ ۱۱۸۶	ایضاً

طبقات ناصری (۱)

۱ـ منهاج الدین بن سراج الجوزجانی (بتصحیح ولیم ناسولیس) کلکته، بریس، ۱۸۶۴م، ص ۵ ـ ۲۶

۲ـ LANE POOLE, Stanley, The Muhammadan Dynasties, Paris, 1925, p. 289.

شجره دودمان غزنویان [1]



۱ـ منهاج الدین بن سراج الجوزجانی، طبقات ناصری، (بتصحیح ولیم ناسولیس) کلکته، کالج پریس ۱۸۶۴م ص ۵-۲۶

۲ـ LANE POOLE, Stanely. The Muhammadan Dynasties, Paris, 1925, p. 289.

۳ــج
نخستین پایتخت مسلمانان در پاک و هندوستان (۴۲۸هـ)

وقتیکه آل سبکتگین به سلجوقیان دوچار شدند ، رو به هند نمودند و میخواستند که برای استحکام سلطنت در هند در برابر غزنه پایتخت خود را در هند قرار دهند ، لـذا مسعود بن محمود غزنوی پسر خود امیر مجدود را باامیری هندوستان تا سوی لوهور (لاهور) فرستاد و بیهقی تفصیلش را اینگونه در ضبط تحریر آورده است :

" روز شنبه سوم ذی القعده (۴۲۷هـ) خداوند زاده امیر مجدود خلعت پوشیده باامیری هندوستان تا سوی لوهور (لاهور) رود خلعتی نیکو چنانکه امیران را در هند (خاصه) که فرزند چنین پادشاه باشد ووی راسه حاجب باسپاه دادند و بو نصر مرابوالقاسم علی نوکی از دیوان ما باوی بدبیری رفت و سپید سلطان به مستوفی وحل وعقد سرهنگ محمد بستند و باین ملك زاده طبل وعلم وکوس و پیل و مهر بود و دیگر روز پیش پدر (امیر مسعود بن محمود) آمد رضی الله عنهما تعبیه کرده بباغ پیروزی ، و سلطان در کنارش گرفت و وی رسم خدمت و وداع بجای آورد ." [1]

شهادت مزبور از تاریخ مسعودی (بیهقی) واضح مینماید که این واقع نه تنها تاریخی است بلکه رسوم و فرهنگ سلاطین غزنویان آن عصر راهم عکاس میکند ــ

ابوالحسن علی ابن فندق بیان میکند که اصلاً استیلای سلجوقیان در خراسان آل سبکتگین را مجبور ساخت که ایشان از دیار خراسان و عراق منقطع گشته سلطنت خود را در هند استحکام دهند و اضافه میکند :

---

[1] ابوالفضل بیهقی : تاریخ بیهقی ، (باهتمام دکتر فیاض) ایضـــا ص ۵۰۱
مستوفی ، مستوفی : حسابدار و دفتر دار خزانه " (رك ، حسن عمید ، فرهنگ عمید ص ۹۷۰)

"ملك ایشان (محمودیان) از دیار خراسان و عراق منقطع گشت و با غزنی افتاد فی شهور ثمان و عشرین اربعمائة (۴۲۸ هـ) و از غزنین منقطع شده است و با دیار لوهاوور (لاهور) و برشاوور (پشاور) و آن طرف افتاده" ـ [1]

بنا بر شواهد تاریخی و حقایق مزبور پیداست که بعد از دورهٔ اسلام مخصوصاً در عصر آل سبکتگین ، غزنویان که از راه لاهور وارد هند شدند ، لازم دانستند که برای استحکام سلطنت در هند اوّلاً در لاهور که مهمترین ناحیه ی سیاسی بوده ، پای خود را مستحکم کنند و همین اصل بود که ایشان در تمام شبه قاره هند و پاکستان باستان برای این کار لاهور را برگزیدند و در سال ۴۲۸ هـ اوّلین بار لاهور را پایتخت خود قرار دادند و معلوم شد پایتخت مسلمانان جائیکه در تمام این شبه قاره ، نخستین بار استحکام یافت ، لاهور است ـ

۳ ـ د

وجود شعر فارسی در لاهور

در حقیقت لاهور باستان پیش از ظهور اسلام هیچ اهمیتی از جهت مرکز سیاسی و ادبی نمیداشت بر دلیل اینکه باشندگان هند باستان سیستم یک سلطنت بزرگ نداشتند بلکه راجگان هند امارتهای خود شان را جداگانه [2] میداشتند البته بعد از ظهور اسلام وقتیکه سبکتگین غزنوی وارد هند شده به راجا جیپال مقابل شد ، لاهور از جهت ناحیه ی سیاسی بوجود آمد ـ

---

[1] ابوالحسن علی ابن فندق ؛ تاریخ بیهق ، (باهتمام قزوینی) ایضا ص ۴۱

[2] John Beams: A Comparative Grammar of the Modern Aryan Languages of India, op. cit., Vol. I, p.9.

۲ ــ نخستین سخنور فارسی در لاهور

بسیاری از تذکره نویسان شعر فارسی پاك و هند از شعرای متقدمین تا متاخرین را ذکر کرده اند . اگرچه ایشان سخنوران فارسی لاهور را هم ضمنا در بیان آورده اند ولی کسی از ایشان نگفته که نخستین سخنور فارسی لاهور که بوده است ؟ حالا این قبیل تذکره ها که در آن ذکر سخنوران فارسی متقدمین لاهور آمده است این قرار است :

شماره	نام تذکره	مصنف	سال تصنیف	کیفیت
۱ ــ	لباب الالباب	عوفی ــ محمد بن محمد	۶۱۸ هـ	ذکر شعرای متقدمین
۲ ــ	تذکرة الشعراء	دولت شاه سمرقندی	۸۹۲ هـ	ذکر شعرا از ابتدا تا معاصرین
۳ ــ	هفت اقلیم	امین احمد رازی	۱۰۰۲ هـ	ایضا
۴ ــ	میخانه	عبدالنبی	۱۰۲۸ هـ	ایضا
۵ ــ	تذکرهٔ نصر آبادی	طاهر نصر آبادی	۱۰۹۲ هـ	تذکره شعرا معاصرین
۶ ــ	کلمات الشعراء	محمد افضل سرخوش	۱۰۹۳ هـ	از عصر جهانگیر تا عالمگیر
۷ ــ	مراة الخیال	شیر خان لودی	۱۱۰۲ هـ	از ابتدا تا معاصرین
۸ ــ	سفینهٔ خوش گو	بندرابن خوشگو	۱۱۲۱ هـ	از عصر جهانگیر تا عالمگیر
۹ ــ	ریاض الشعراء	علی قلی واله داغستانی	۱۱۶۱ هـ	ایضا
۱۰ ــ	مخزن الغرایب	علی احمد خان سندیلوی	۱۲۱۸ هـ	ایضا

اگر ما تذکره ی عوفی " لباب الالباب " را قدیم ترین و یکی از مستند ترین تذکره ها بشمار مطالعه کنیم . میبینیم که عوفی احوال و آثار سخنوران فارسی را بکمال صحت . اقلیم وار و طبق ترتیب اعصار و ادوار در بیان آورده است ــ

یك تذکره نویس " ابو طاهر خاتونی " تذکره ای بنام " مناقب الشعرا " در دورهٔ سلاجقه هم نوشته بود ولی متاسفانه این کتاب از بین رفته تذکرهٔ لباب الالباب " عوفی را باید قدیم و مستند ترین تذکرهٔ شعر فارسی محسوب کرد ــ

~~عکس تذکر ابوالفضل ... رونی و مسعود سعد سلمان لاهوری را در باب دهم ...~~

۱ ــ نگارستان پاکستان (مجلّه) مدیر نیاز فتحپوری . کراچی ج ۲۳ شم ۶،۵ ش جون ۹۶۲ ام/ص ۳۲۸ ــ ۳۵۰

" ذکر شعرای آل سلجوق " (غزنه و لاهور) آورده [1] است ـ و پیش ازینها ذکر یک شاعر بزرگ از لاهور را بنام ابوسعید عبداللّه بن روزبه بن عبداللّه الکتکی اللهوری در باب نهم در سلسلهٔ شعرای آل سبکتگین نقل کرده است ٠ و بر دلیل اینکه عوفی ذکر این شعرا را طبق ترتیب اعصار و ادوار کرده است میتوان گفت که نکتی لاهوری حتما پیش از ابوالفرج رونی و مسعود سعد سلمان لاهوری زیسته باشد که این ولی این دلیل کافی نیست باید از روی شواهد تاریخی ثابت کرد ـ

شکی نیست که محمد عوفی [2] در "لباب الالباب" هیچ سن ولادت و وفات سخنور مزبور نداده است و هیچ زمانه هم تعیین نکرده است ٠ ولی اگر ما تذکره اشرا بدقت مطالعه کنیم روشن میشود که عوفی چند شعر قصیده ای از نکتی لهوری زیر قلم آورده است وعنوانش باین الفاظ آغاز میکند :

" در مدح مسعود شهید گوید "

و مطلع اش اینست :

" روی آن ترک نه روییست نه بر اونه بهراست
که بوستان بهار است وبرآن گل ببراست "

ودر آخر قصیده میگوید که ـ

" ملك عادل مسعود خداوند ملوك که بفضل از ملکان بیشتر وپیشتراست " [3]

تاریخ مشهود است که دودمان غزنوی سه پادشاه بنام مسعود را دارد بدینقرار :

مسعود اوّل : مسعود بن محمود غزنوی است و زمانش از سال ۴۲۱هـ/ ۱۰۳۰م تا ۴۳۲ هـ/ ۱۰۴۰م بطول می انجامد ـ

---

[1] محمد بن محمد عوفی : لباب الالباب (باهتمام براؤن) لندن ۱۹۰۳م ج ۲ : ص ۵۷

[2،3] عوفی : لباب الالباب (براؤن) ایضـــا ج ۲ : ص ۵۷

مسعود دوّم : مسعود بن مودود بن مسعود (اوّل) بن محمود بن سبکتگین غزنویست ومدت پادشاهی این پسر شش ساله فقط پنج ماه است ـ

مسعود سوّم : مسعود بن ابراهیم بن (مسعود (اوّل) بن محمود بن سبکتگین است است ومدت سلطنتش از سال ۴۹۲هـ/۱۰۹۹م تا ۵۰۸هـ/۱۱۱۴م بوده است ـ

راجع به مسعود (سوّم) بدایونی [1] مینویسد که :

" علاالدین مسعود بن ابراهیم بن سلطان مسعود غزنوی بعد از پدر قایم مقام شد و در سنه ثلثمان وخمسمایة رحلت کرد ومدت حکومت او شانزده سال شد " ـ

و فرشته [2] دربارهٔ مسعود (دوّم) رقم طراز است که :

" باتفاق ارکان دولت مسعود (دوّم) بن مودود را بعد از که پنج شش روز پادشاهی کرده بود خلع نموده ، عمش ابوالحسن علی بن مسعود (اوّل) را با یالت پرداخت " ـ

امّا راجع به مسعود (اوّل) بن محمود غزنوی اطلاعات صدّق در تاریخ مسعودی المعروف " تاریخ بیهقی " که قدیم و مستند ترین کتابهای تاریخی آن عصر بشمار میرود ، یافت میشود بر دلیل اینکه نویسندهٔ این تاریخ ابوالفضل بیهقی تمام احوال آن عصر مخصوصا تا آخرین واقعات همین مسعود (اوّل) بن محمود غزنوی را که بچشم خود دیده یا بگوش خود شنیده زیر قلم آورده است ـ علاوه او همین واقع شهادت امیر مسعود (اوّل) بن محمود غزنوی را باین الفاظ در بیان آورده است : [3]

---

[1] بدایونی : (ملا عبدالقادر بن ملوك شاه بدایونی) منتخب التواریخ (بتصحیح مولوی احمد علی) کلکته کالج پریس ۱۸۶۸م ج ۱ : ص ۲۹

[2] فرشته محمد قاسم بن هندوشاه : تاریخ فرشته (ed. Briggs.) بمبئی ۱۸۳۲م ج ۱ ص ۸۰

[3] بیهقی (ابوالفضل) : تاریخ مسعودی المعروف بیهقی (ed. NASULEES) کلکته کالج پریس ۱۸۶۲م ص ۸۶۷

" روز پنجشنبه نیمهٔ شعبان سنهٔ ی اثنین و ثلثین و اربعمائه ۴۳۲هـ نثارها کردند وشهرآخرین بستدند وخللها زایل گشت ـ روز آدینه دیگر روز بمسجد جامع آمد با بسیار سوار وپیاده ساخته و کوکبهٔ بزرگ و بنام امیرالمؤمنین و سلطان مسعود (بن محمود غزنوی) پس بنام وی خطبه کرد سپس ازین بموقعی وی را بقلعه کیری بکشته بودند " ـ ۱

ودرآخر کلام بیهقی ، سلطان مسعود (اول) را بعنوان امیر شهید مسعود بایصورت یاد کرده است :

" چنانکه پس ازین عجب روزگار امیر شهید مسعود رضی الله عنه وبنوبت امیر مودود (بن مسعود بن محمود) رضی الله عنه ، بتمامی چنانکه بوده است بشرح باز نموده آید انشاءالله " ـ ۲

ومؤرخین مابعد واقع مزبور را بمصداق همین بیان بیهقی زیر قلم آورده اند ـ مثلاً بدایونی این واقع را باین الفاظ درج کرده است ـ ۳ :

" بتاریخ جمادی الاول سنهٔ اثنین وثلثین واربعمائة (۴۳۲هـ) از زبان امیر محمد (بن محمود غزنوی) بدروغ پیغام بکوتوال کیری رسانیدند که امیر مسعود (شهاب الدوله سلطان مسعود بن محمود غزنوی) را کشته سراورا نزد ما فرستد ـ کوتوال بموجب پیغام سر او را جدا کرده نزد امیر محمد فرستاد " ـ

همین اصل است که عوفی طبق شواهد تاریخی مسعود (اول) را بعنوان امیر شهید مسعود یاد کرده است مثلاً در احوال مسعود مینویسد : ـ ۴

" و بعد ازو (محمود غزنوی) امیر شهید ظهیرالدوله و مجیرالملة ابوسعید سعد مسعود بن محمد رحمة الله که در عهد پدر والی عراق بود ولی عهد بتخت بنشست وده سال سلطان آنزمان بود " ـ

۱ـه بیهقی ، ابوالفضل ، تاریخ مسعودی ، ایضاً ص ۸۶۷
۲ـه ایضاً ص ۸۶۷
۳ـه بدایونی ، منتخب التواریخ (ایضـا) ج ۱ : ص ۲۹
۴ـه عوفی : لباب الالباب (ایضا) ج ۲ : ص ۲۸

روشن گردید آن مسعود شهید که ممدوح نکی لاهوری بوده است همین مسعود (اوّل) بن محمود غزنویست و برخلاف آن ابوالفرج رونی و مسعود سعد سلمان لاهوری که در زمان مسعود (سوم) بن ابراهیم غزنوی زندگانی میکردند ۰ حتماً بعد از وبوجود آمدند ـ بنا برین نکی لاهوری مسلماً باید نخستین شاعر فارسی لاهور بشمار آورد ـ

ممکن است معترض سؤال کند که پیش از عصر نکی لاهوری کسی دیگر شاعر در لاهور شعر فارسی را گفته باشد ؟ ـــــــ باید از روی شواهد تاریخی ازاله‌اش هم کرده شود ـ

در سطور پیش بحوالهٔ تاریخ بیهقی تحقیق نمودیم که نخستین پایتخت مسلمانان درین شبه قاره اوّلاً در لاهور در عصر همین سلطان امیر شهید مسعود (اوّل) بن محمود غزنوی (۴۲۱هـ تا ۴۳۲ هـ) یعنی در سال ۴۲۸هـ استحکام یافته بود ـ لازماً زمان مسعود بن محمود غزنوی نخستین عصریست که در آن اوّلین بار وجود و ورود زبان فارسی در لاهور رخ داد و هنوزهان سلطنت و ارکان دولت غزنویان آهسته‌آهسته در لاهور سکنی مجستند و اگرچه زبان فارسی همراه ایشان هم ورود یافت ولی تا آن مدت کاملاً ترویج نیافته بود ۰ لذا پیش از آن عصر به هیچوجهی ممکن نیست که کسی شعر فارسی در لاهور سروده باشد واگر تذکره سخنوران فارسی آن عصر را مطالعه کرده شود هیچ آثار شعر فارسی در لاهور پیش از عصر نکی لاهوری بدست نیامده است زیرا بدون تردید میتوان گفت که نخستین سخنور پارسی در لاهور تنها نکی لاهوری است ۔

۲ ـ الف

نکی لاهوری | عوفی ۰ نام این سخنور باین الفاظ نوشته است :

" ابو عبدالله روزبه بن عبدالله الکنکی اللهوری"

یعنی کنیتش ابو عبدالله و نامش روزبه و نام پدرش عبدالله وتخلص او نکهی است و اصل و مولدش از خطه ی لاهور میباشد ـ

استاد مکرم جناب آقای سعید نفیسی همین تذکره ی عوفی ۰ لباب الالباب را که بعد از

۱ـ عوفی : لباب الالباب (براون) (لیـــدن) ج ۲ : ص ۵۷

تصحیح وباضافه ی حواشی وتعلیقات تدوین نمودند ، در تعلیقات خود راجع به تخلص نکی باین الفاظ اشاره کرده اند : [1]

" با آنکه در بارهٔ کلمه نکی مؤلف جناس آورده ، تقریر نکت نکی " نوشته در برخی از سفینه ها تخلص وی را نکهتی نوشته اند " ـ

ولی استاد مکرم ، هیچ حواله اش نداده اند ، لـذا ما تنها بآن تخلص یعنی نکی که عوفی نوشته ، اکتفا میکنیم ـ

احوال واذکار این سخنور خیلی کم بدست ماست و عوفی بیش از قصیده ی و قطعه ای و بیتی دیگر شعر نکی را درج نکرده است و هیچ چیزی در باره ی احوال او نگفته بجز این الفاظ: [2]

" تقریر نکت نکی کاری دراز است ، چه نکات لطیف او از حدّ وعد افزونست ونقود شعر او لطیف وموزون ، در مدح سلطان مسعود شهید گوید " ـ

بیان مزبور حاکی است که مقتضی شعر لطیف او بی شمار است وآن چیزی که در شعر آورده خیلی لطیف و موزون است یعنی یك شاعر برجسته ی عصر خود بوده ـ ولی متاسفانه اشعار نکی لاهوری بیش از آنکه عوفی نقل کرده است در هیچ تذکره ی دیگر دریافت نمی شود ، بلکه میتوان گفت که در تمام تذکره های ما بعد شعر نکی از تذکره عوفی ماخوذ کرده شده است ـ

۲ ـ ب ـ سبك وافکارش | آن ابیاتی که بتوسل محمد عوفی بدست میآید هم برای قیاس سبك و افکارش کافی نیست ولی حدس میتوان کرد که سبکش خراسانی است و او افکارش را باالفاظ ساده و شیرین آورده و نکات لطیف را در جامهٔ شعر دلپذیر آورده است ـ بالآخص قصیده زیر را که در مدح مسعود شهید گفته [3] ملاحظه فرمایید ـ

---

[1] ـ سعید نفیسی (تعلیقات بر لباب الالباب عوفی) تهران کتابخانه حاج علی علمی ۱۳۳۵ ج ص ۶۲۸

[2] ـ عوفی (براون) ایضــا ص ۵۷

[3] ـ عوفی : لباب الالباب (براون) ایضـا ج ۲ : ص ۵۶

روی آن ترک نه رویست نه بر او نه بر ست
که همین نار بهار ست و بر آن گل ببر ست

بطرازی قد و خرخزی زلفین دراز
رستخیز همه خوبان طراز و خزر ست

ور بجای مه خورشید بود بسار مرا
اندرین معنی هم جای حدیث و نظر ست

ما هکی سرو قد و سیم تن و لاله رخست
ماه کی نوش لب و نار بر و جعد و رست

مهر او را دل ما مستقر ست این نه عجب
آن شگفت کجا مستقر او قمر ست

وآن عجب تر که طلسمت هوا را که همی
بنه سوزد ۰ اگر او را چو سقر مستقر ست

وآن طلسمی که هوا زو بدل اندر بسوخت
دوستی خسرو شیراوژن پیروزگر ست

ملک عادل مسعود خداوند ملوک
که بفضل از ملکان بیشتر و پیشتر ست [۱]

اگر ما شعرش را بدقت مطالعه کنیم ۰ میبینیم که افکارش تماماً شعر ایرانی است و همه تراکیب الفاظ وتشبیهات و استعارات مثل سرو قد ۰ سیم تن ۰ و لاله رخ از افکار موروثی است — مخصوصاً تشبیه کردن به خسرو و شیراوژن پیروزگر خالصاً از فرهنگ ایرانی واینهمه صفات شعر از سبک خراسانی است —

---

۱ عوفی. لباب الالباب. (براون) ایضاً ج ۲، ص ۸۷ - ۸۸.

علاوه بر این قطعه ای که بدرخواست شاهنشاه بن شاه نیشاپور بن ابراهیم در صفت منجنیق گفته هم زیر قلم میآریم ـ

قطعه

چه چیزیست آن که یکسو نرد بانست — دگر سو راست همچون پای شیطان
سر زانو بسان قرصهٔ نیـــــر — زده آن پشك را بر پای دیـــوان
بر آن خرطوم و ی صد زلف پیچـــی — همه بر تافته چون زلف جانـــان
چه عشاقش برو انبوه گـــردند — بگیرد هر یکی یك زلف را زان
بیندازد یکی سنـــدان محکـــم — شود هر کس زبیم و هول برزان [۱]

عیانست که اینجا ریسمان منجنیق را به زلف جانان تشبیه کردن هم از نکات لطیف هل سبك شعر معاصرین ایرانی بمصداق عنصری و عسجدی است ـ از آثار نکتی لاهوری این دو بیت هم بتوسل لباب الالباب عوفی هم بدست ما میرسد که خیلی جالب و دلپذیر است ـ

بنرگس بنگری چون جام زرّین — بزیر جام زرّین چشمه چشمه
تو گوئی چشم معشوقست مخمور — ز ناز و نیکوئی گشته کرشمه [۲]

اینجاهم چشم مخمور را بنرگس تشبیه کردن از افکار ایرانی است خلاصه نکتی لاهوری اگرچه اصلا لاهوری بوده ولی افکار و فرهنگ ایرانی را مایهٔ خویش ساخته بود و همین اصل است که سبك شعرش همان سبك خراسانی است ـ

۶ ـ ج

نمایندهٔ شعر فارسی در عصر آل سبکتگین در لاهور

اگر ما سخنوران شعر فارسی در عصر آل سبکتگین را مطالعه کنیم می بینم که معروف ترین شعرای آنزمان ازین قرار اند :

---

[۱] و [۲] عوفی (براون) (ایضـــا) ص ۵۷

" عنصری و فردوسی وکسائی مروزی و فرخی سجزی سیستانی ، مسعود غزنوی و منوچهری دامغانی " ـ

وغیر ازینها دیگر شعرا ی فارسی در عصر آل سبکتگین که در هند و افغانستان وایران میزیسته و عوفی ذکر ایشان را در بیان آورده است اسامی شان ازین قرار است :

" زینتی ، لبیبی ادیبی ، ابو سراقه الدجار وابوالفضل مسرور ، ابو سعد احمد منشوری سمرقندی ، ابوالمظفر مکی ، عبدالله بلخی ، مسجدی مروزی مهرا می سرخسی ، بورابیه عطاروی ، والکنتی البهوری ، ومختاری رازی ، و ابوالحرث هروی ، ابوالمنصور هروی ورابعه بنت کعب قزداری ، ومسعود رازی ومظفر پنجدهی و کوکبی مروزی و حلیله ، ناصر ، ابواللیث طبری محسن قزوینی ، بسدوی غزنوی و بهروز طبری ـ [1]

اگر ما تمام اسمای شعرای مزبور را نگاه کنیم ، بینیم که تنها یک شاعر نکتی ، از لاهور است و اگر کسی دیگر شاعر معروف از لاهور میشد ، عوفی ذکرش را حتما در تذکره اش میآورد ـ

تحقیق نمودیم که نکتی لاهوری در عصر امیر شهید مسعود (اول) بن محمود غزنوی یعنی بین حدود سال ۴۲۱ هـ تا ۴۳۲ هـ بدربارش منسلک بوده ـ لهذا اسمای معروفترین سخنوران معاصر نکتی لاهوری را هم زیر میآریم ـ

اول : عنصری ـ استاد ابوالقاسم حسن بن العنصری که بدربار محمود و امیر شهید مسعود منسلک بوده وبعد از رودکی استاد مطلق در قصیده و غزل بشمار میرود ـ

دوم : فرخی سیستانی که هم بدربار مسعود (اول) اختصاص یافت ـ

سوم : منوچهری دامغانی ست که بدربار همین امیر مسعود (اول) غزنوی منسلک بوده وجناب دکتر صفا و فاتش را در حدود سال ۴۳۰ یا ۴۳۱ هـ تعیین نموده اند [2]

---

[1] عوفی (براون) ایضا ص ۲۹ تا ٦٤

[2] دکتر ذبیح الله صفا ، تاریخ ادبیات ایران ، (ایضا) ج ۱ ص ۵۸۹

اگر ما سبک شعر فارسی در عصر آل سبکتگین را بدقت مطالعه کنیم روشن میشود چنانکه سخنوران معروف ایران آنزمان مثل عنصری و فرخی ومنوچهری در چمنزار شعر ایران نغمه سرائی کردند . برهمین سبیل در برابر ایران نه تنها در لاهوربلکه در تمام شبه قاره هند و پاکستان تنها نکتی لاهوری است که نمایندگی شعر فارسی کرده است ـ

لــذا بدون تردید میتوان گفت که نمایندهٔ شعر فارسی در لاهور در عصر آل سبکتگین تنها نکتی لاهوری است ـ

بخش دوم

عصر غزنویان
و
شعر فارسی در لاهور

* منیر *

بخش دوم

(عصر غزنوی و شعر فارسی در لاهور)

۱ ـ نخستین گهوارهٔ شعر فارسی در پاک و هند ~~پاکستان~~

مکران که امروز تابع امارت قلات است در جنوب و غرب پاکستان باختری قرار دارد ـ اصلا پیش از ظهور اسلام ناحیه ی مزبور مثل گوی چوگانی گاه بدست ایران و گاه بدست هند عوض میشد و همین اصل است که زبان و لباس و فرهنگ ناحیه مکران نه از امروز بلکه هزاران سال پیش مرتبا از برابر یک دیگر مداخلت نداشته است ـ

ما بحواله بیان اصطخری [۱] و ابن حوقل [۲] در بخش اوّل تحقیق نمودیم که بعد از ظهور اسلام زبان فارسی درین شبه قاره نخستین بار جائیکه وجود یافت تنها مکران است ولی بر دلیل اینکه هیچ آثار ادبیات فارسی آنزمان چه از نثر و چه از نظم پیش از عصر غزنویان بدست ما نیست لا جرم میتوان گفت که پیش از ورود غزنویان ادبیات فارسی درین شبه قاره وجود نیافته بود ـ

۱ ـ الف

استیلای سلجوقیان در ایــران	اگر ما اوضاع سیاسی عصر غزنویان را مطالعه کنیم روشن میشود که بعد از آل سبکتگین سلجوقیان در ایران استیلا گرفتند و

غزنویان در برابر ایشان در هند استحکام یافتند ـ

اصلا مؤسس سلالهٔ سلجوقیان از سران ترکان غز پسر دقاق بود که سلجوق نام می داشت و بدینجهت فرمانروایان این دودمان بنام سلجوقیان معروف اند ـ

تاریخ شهود است که آل سبکتگین از عصر محمود بن سبکتگین غزنوی تا زمان مسعود (اوّل) بن محمود غزنوی بر کشورهای افغانستان و ایران و هند فرمانروائی میکردند دکتر

---

[۱] ـ اصطخری : مسالک الممالک (ایضا) ص ۱۰۵

[۲] ـ ابن حوقل : صورة الارض (ایضا) ص ۲۸۰

شفق چگونگی استیلای سلجوقیان را بدین الفاظ در بیان آورده است :

" بسال چهارصد و سی ویک نوه های سلجوق یعنی دو برادر چغری و طغرل که قدرتی پیدا کرده بخراسان آمده بودند ، غزنویان را مغلوب ساختند - اولی در مرو و دومی در نشاپور فرمان دادند تا خطبه بنام آنان خوانده شود - پس نگذشت که کار طغرل پیشرفت نمود وری را مقر خود انتخاب کرد و بفتوحات پرداخت و تا بغداد برفت و خلیفه مقدم اورا بخوبی پذیرفت باین ترتیب حکومت سلجوقی استوار گردید و بتدریج ترقی کرد " - [1]

اصلاً همین آن عصر سلجوقیان است که در آن علوم و فنون بکلی پیشرفت میکرد - مخصوصاً شعر فارسی بکمال رسیده بود و سخنوران معروف مثل باباطاهر همدانی و ابوسعید ابوالخیر سنائی و عطار وناصرو خسرو و عمر خیام و معزی و انوری ظهور یافتند ازین جهت سلاطین این دودمان نه تنها بنام سلجوقیان بلکه بعنوان " سلاجقه کبیر " هم یاد کرده میشوند - و در آن عصر اگرچه شعر فارسی در ایران کمال یافته بود ولی در برابر ایران شعر فارسی درین شبه قاره پاکستان باستان هم براه ترقی ~~.~~ بود -

۱ - ب

استحکام غزنویان در پاکستان باستان

بین تواریخ که راجع به غزنویان نوشته شده ، بعد ازین الاخبار (سال تصنیف ۴۴۰هـ) و تاریخ بیهقی (۴۷۰هـ) مستند ترین تواریخ که علی الترتیب نام شان میتوان برد مثل تاریخ بیهق (۵۶۳هـ) و تاریخ یمینی (۶۰۳هـ) و مخصوصاً

---

[1] رضا زاده شفق : تاریخ ادبیات ایران . (تهران مؤسسه چاپ و انتشارات امیر کبیر - ۱۳۲۱ش) ص ۱۰۵

طبقات ناصری است و در آنها احوال غزنویان بشرح و بسط آمده است ۰ لذا ما بنا بر شواهد تواریخ مزبور موضوع خود را زیر بحث آریم ـ

وقتیکه سلجوقیان در ایران استیلا یافتند ۰ سلسلهٔ حکومت غزنویان از ایران منقطع گردیده با غزنی افتاد و این واقع بقول ابن فندق [1] در سال ۴۲۸ بوجود آمد و آن عصر مسعود (اول) بن محمود غزنوی است ـ اگرچه سلجوقیان غزنویان را مغلوب ساختند ولی سلسلهٔ غزنویان هیچ وقت منقرض نگردید ۰ البته بعد از استیلای سلجوقیان در ایران ۰ غزنویان رو به هند (پاکستان ۰ باستان) نمودند و چنانکه سلجوقیان در ایران پایتخت خود را در مرو و نشاپور تأسیس کردند در برابر ایشان غزنویان هم پایتخت خود را در غزنه قرار دادند ولی از روی اوضاع سیاسی نتوانستند غزنه را مستقلاً پایتخت خود قرار دهند ـ نتیجةً در برابر غزنه در لاهور هم پایتخت خود تأسیس کردند و تدریجاً سلسلهٔ حکومت ایشان از ایران گسته با هندوستان (پاکستان باستان) استوار گردید و آخراً در عصر مسعود (سوم) بن ابراهیم غزنوی لاهور از جهت پایتخت غزنویان کاملاً استحکام [2] یافت و امور ملک در عهد او منتظم گردید ـ چنانکه صاحب طبقات ناصری در بیان آورده است

" و در ایام دولت او (مسعود سوم بن ابراهیم غزنوی) حاجب بزرگ فوت شد و حاجب طغاتگین از آب گنگ عبره کردند بجهت غز و هندوستان و بجای رسید که جز سلطان محمود هیچ لشکر آنجا نرسیده بود و همه امور ملک در عهد او منتظم بود " ـ

یعنی پیش از عصر مسعود (سوم امور ملک غزنویان در پاکستان باستان چنان منتظم نگشته بود که در زمانش استحکام یافت ـ و همین اصل است که پایتخت غزنویان در لاهور که در عصر مسعود

---

۱ ـ ابن فندق بیهقی : تاریخ بیهق ۰ (ایضا) ص ۴۱

۲ ـ منهاج / ابو عمر منهاج الدین عثمان بن سراج الجوزجانی / طبقات ناصری (بتصحیح کپتان ولیم ناسوس صاحب باهتمام رایل اشیاتک سوسائیتی بنگاله در کالج پریس کلکته ۱۸۶۴ م) ۰ ص ۲۲

(اوّل) بن محمود غزنوی یعنی تقریباً ۴۲۷ هـ تاسیس کرده شده بود در عصر مسعود (سوم) بن ابراهیم غزنوی پایتخت ایشان در پاکستان باستان استحکام یافت ـ و سال تولید و وفات مسعود (سوم) بن ابراهیم غزنوی طبق بیان منهاج الدین ازین قرار است ـ [۱]

" ولادت او (مسعود سوم) بغزنین بود در سنه ثلث وخمسین و اربعمایة ومدت ملك او هفده سال بود ومدت عمر او پنجاه و هفت سال بود ودر سنه تسع وخمسایة برحمت حق تعالی پیوست " ـ

بیان مزبور واضح میسازد که غزنویان در عصر مسعود سوم بن ابراهیم غزنوی در هند (پاکستان باستان) استحکام یافتند ولاهور از جهت پایتخت غزنویان مستقلاً مستحکم گردید ـ

۱ ـ ج

تاسیس اوّلین گهواره شعر فارسی در لاهور

تاریخ مشهود است که کردار محمود غزنوی نه تنها از جهت مفکر سیاسی بلکه از جهت سخن سنج وادب پرور هم اهمیتی بزرگ دارد ـ راجع به جذبهٔ علم دوستی وادب پروری محمود ، ونسینك (VENSINCK) و مادام لیوی (LEVI) که مؤلفین دائرة المعارف اسلام هستند ، اعتراف میکنند که در تاریخ اسلام ، محمود غزنوی شخصیتی است بزرگ و اگرچه زندگانی مجاهدانه اش او را مهلت نداد که علم بیآموزد ولی جذبهٔ علم دوستی وادب پروری بشدت میداشت ـ [۲]

---

[۱] ـ منهاج : طبقات ناصری ، ایضاً ، چاپ کالج پریس کلکته ۱۸۶۴ م ص ۲۲

[۲] "Mahmud was of the great figures in Islamic History and through his warlike career left him no leisure for the acquisition of learning he knew how to appreciate and reward literary merit in others."
GIBB and others: The Encyclopaedia of Islam, London- 1936 p. 135.

بر همین سبیل جانشینان محمود غزنوی که ادب پروری بمیراث بردند به شعر و ادب فارسی خیلی دلبستگی میداشتند . لذا آن پایتخت غزنه نه تنها پایتخت غزنویان مانده بلکه یکی از معروف ترین مراکز شعر و ادب فارسی بشمار میرفت و سخنوران برجسته مثل عنصری و فرخی و منوچهری و فردوسی را بوجود آورد ـ

اینجا مناسب است که ما بیان آقای دکتر شفق را که راجع باوضاع ادبی در عصر سلجوقیان در ایران شرح نموده است لفظاً لفظاً زیر قلم میآریم ـ

" اهمیت این سلسلهٔ (سلجوقیان) و معاصرین آن (غزنویان) نسبت بتاریخ ادبی ایران بیشتر از آن گذشتگان است زیرا که ادبیات ایران در عصر آنان نضج گرفت و رواج یافت و شعرای نامی و فضلای معروف مانند ناصر خسرو وخیام وانوری و قطران و سنائی و شیخ عطار وتاریخ نویسان مانند راوندی و دانشمندان و فقها و مشایخ مانند غزالی وقشیری و نجم الدین کبری ظهور کردند وآثار ادبی وتاریخی و دینی از منثور ومنظوم بیشتر ملك شاه و سنجر ادباء را حمایت کردند حتی برخی از آنان خود سخن شناس وفاضل بودند نیز وزیران لایق دانش دوست داشتند . نظام الملك طوسی که ادیب و نویسنده بود وعلماء را احترام میکرد . عمید الملك مخصوصاً فارسی گویان را تشویق نمود و نظام الملك بعربی بیشتر دلبستگی داشت ـ هم بود که مدارس بزرگ بلخ و نیشاپور و هرات واصفهان و بغداد و دیگر نقاط بنام نظامیه تاسیس نمود و دانشمندان عصر را بتدریس در آن مدارس برگماشت " ـ [۱]

بر همین سبیل اگر ما غیر از اوضاع سیاسی . اوضاع ادبی غزنویان را درین شهٔ تاره باستان مطالعه کنیم . روشن میشود که در عصر مسعود (اوّل) بن محمود غزنوی از آنرویکه لوهور (لاهور)

---

[۱] شفق دکتر رضا زاده : تاریخ ادبیات . تهران ۱۳۲۱ ع ص ۱۰۵

در برابر غزنه از جهت پایتخت شان تا سپس گردید بسیاری از فارسی گویان از ایران و ترکستان و افغانستان همراه خانواده های بزرگ وارد لاهور شدند مثلاً بقول ابوالفضل بیهقی [۱] چنانکه در بخش اول این رساله شرح دادیم سعد سلمان همدانی در همین شهر لاهور در عصر مسعود (اول) همراه امیر مجدود از جهت مستوفی (حسابدار) ورود یافته مستقلاً اقامت پذیر شد و پسرش شاعر بزرگ این ناحیه ی مسعود سعد سلمان لاهوری که ذکرش مفصلاً خواهیم آورد . در همین شهر زیبای لاهور پا بجهان گذاشت و در عصر مسعود (سوم) بن ابراهیم غزنوی شهرهٔ سخنوری گرفت ـ

غیر از سخنوران . عارفان بزرگ و نویسندگان زبان فارسی هم مثلاً بقول [۲] صاحب تذکرهٔ علمای هند " نخستین مبلغ اسلام و عارف بزرگ شیخ اسمٰعیل لاهوری در سال ۱۰۰۵م یعنی در عصر محمود غزنوی از بخارای (ترکستان) رو بلاهور (هند) نموده علم تفسیر وحدیث را درس میدادند که در همین جا در سال چهل و چهار وهشت با خدا پیوستند و حواله اش اینست ـ

" از علمای محدثین و مفسرین بود . اوّل کسی است که علم تفسیر و حدیث
به لاهور آورده هزارها مردم در مجلس وعظ وی مشرف باسلام شدند . در
سال چهارصد و چهل و هشت هجری در لاهور درگذشت " [۳]

ودیگر عارف و نویسندهٔ بزرگ سید مخدوم علی بن عثمان هجویری المعروف حضرت داتا گنج بخش لاهوری است که از کابل (افغانستان) بلوهور (لاهور) ورود یافت و بعد از سیاحت افغانستان و ایران عراق و بغداد ومصر و شام تحصیل عرفان کرده به لاهور پس گردید و مستقلاً سکنی گزید ونخستین کتاب تصوف که بزبان فارسی نوشته شد بعنوان "کشف المحجوب" اثر همین بزرگ مظهرالعلوم الخفی و الجلی است که در آن اسرار و رموز تصوف را بشرح نمود چنانکه شهزاده دارا شکوه راجع به "کشف المحجوب" رقم طراز است که [۴]

---

[۱] ابوالفضل بیهقی : تاریخ مسعودی المعروف تاریخ بیهقی (ایضاً) ص ۵۰۱)

[۳] رحمان علی ، تذکرهٔ علمای هند ، (ایضاً) ص ۲۳

[۲] رحمان علی : محقق بیخال حضرت رحمان علی (تذکرهٔ علمای هند) مطبع نولکشور لکهنؤ ۱۹۱۴م ص ۲۳

[۴] دارا شکوه شهزاده : سفینة الاولیا (مطبع منشی نولکشور لکهنؤ ماه شهر ۱۸۷۲م) ص ۱۶۴ ـ

" حضرت علی هجویری را تصنیف بسیار است اما کشف المحجوب مشهور و معروف است و هیچ کس را بر آن سخن نیست و مرشدی است کامل در کتب تصوف بخوبی آن در زبان فارسی کتابی تصنیف نشده " ـ

این عارف بزرگ غیر از نویسندهٔ برجسته صاحب دیوان هم بود ولی دیوانش را دست برد زمانه کلعدم ساخت البته چند اشعار علی هجویری طبق تحقیق شیخ محمد اکرام که بدست ما رسیدهٔ زیر قلم میآریم [1] ـ

اشتیاقت روز و شب دارم دلا   عشق تو دارم نهان و بر ملا
جان بخوا هم داد اندر کوی تو   گر مرا آزار آیـد یا بـلا
سوز تو دارم جان جان و دل   صد هم از عشق تو هر سو صدا
دلبرا از تو همی خواهم لقـا   کن تو " آری " ولکن هر گز تو لا "

ای علی تو فرخی در شهر و کـو
ده ز عشق خویشتن هر سو صـلا

اگرچه علی هجویری صاحب دیوان بوده ولی بر دلیل اینکه دیوانش بدست مانیت نمی توانیم آن بزرگ را در فهرست سخنوران لاهور بیآریم ـ البته این عارف بزرگ امروز هم خاک لاهور را از جسد المهرخود مرکز تجلیات ساخته است و هزار ها مردوزن پروانه وار روز و شب گرد مزارش ذکر خدا مینانند و نقیر تا اینندم ساعتی ندیدم که در مزارش ذکر خدا نشود ـ بر همین سجل در مزارها فارسی گویان چه از عارفان بزرگ و چه از دانشوران و نویسندگان و سخنوران فارسی رو بلاهور نمودند ـ

این سلسلهٔ ورود دانشوران از افغانستا ن و ترکستان و ایران به پایتخت لاهور غزنویان از عصر مسعود (اول) بن محمود غزنوی تا آخر عصر ابراهیم غزنوی یعنی از سال ۴۲۱هـ تا ۴۹۲هـ تقریبا هفتاد سال ادامه داشت تا آنکه یک جمع غفیر از دانشمندان و سخنوران فارسی گویان در لاهور مستقلا سکنی گزیدند ـ

---

[1] اکرام شیخ محمد : آب کوثر فیروز سنز ۰ لاهور ص ۸۷

نتیجه این شد که درین مدت هفتاد (۷۰) سال فارسی که تنها زبان دربار لاهور بوده از دربار استخراج کرده به حلقه ی خواص آمد ـ بالفاظ دیگر زبان فارسی که در اوایل زبان رسمی دربار بوده در عصر ابراهیم غزنوی بتوسل ارتباط فارسی گویان و فارسی دانان در ناحیه ی لاهور چنان ترویج کرد که غیرا ز زبان درباری ، زبان رسمی خواص هم گردید و بسیاری از لاهوریان که ا ز نژاد فارسی گویان نبودند زبان فارسی را بآسانی میفهمیدند و بعضی ا زآنها بزبان فارسی حرف هم میزدند ـ

اگرچه سلطان ابراهیم غزنوی مثل اجداد خود مربّی شعر و ادب فارسی بوده ولی حقیقت اینست که وزیر فاضل او ابو نصر فارسی گوهر شعر فارسی را بصدقه خاك لاهور بجان پرورید و همین اصل ا ست که در آن عصر سخنوران بیمثال و استادان زمان مثل ابوالفرج و مسعود سعد سلمان لاهوری مانند جواهر آبدار ازصرف خاك لاهور پدید آمدند ، که ذکر شان را مفصلا در بیان خواهیم آورد ـ

ابو نصر فارسی اگرچه خودش صا حب دیوان نبوده البته شعر خوب میگفت و بقول عوفی

" همان روز که نام وزارت بروی نشست رقم صحت از نهاد او برخاست
و بر بستر ضرورت بخفت و در آن حال این درّ آبدار را بالماس بیان بسفت "

دریغا گوهر فضلم که در خدم وبال آمد بچشم حاسدان لعلم همه سنگ و سفال آمد
چو کلك اندر بنان من پدید ی خاطر نحوی مراتب را خبر دادی که ها ن عزّ و جلال آمد
چو زخم تیغ من دیدی شه هندوستان در هند بدستوری ا زعمان گفتی که سام بیزوال آمد
کنار بامدادی عزّ نظامی را کمر بستم نماز شام فرزند مرا نحت زوال آمد " [1]

زیرا که بجز چند ابیات مزبور هیچ کلامش بدست ما نیست و صاحب دیوان هم نبوده لـذ ا ما اورا ازجمت سخنوران فارسی لاهور زیر بحث نمی آریم . البته همین آن وزیر فاضلی از دربار لاهور غزنویان است که او در ناحیه ی لاهور نخستین بار بنیاد مرکز شعر وادب فارسی بعنوان " تأسیس نمود و درین مورد این بیان عوفی دلیل کافیست :

---

[1] محمد عوفی : لباب الالباب . ایضـــــاً ج ۱ ص ۴۲

"الصاحب الکبیر قوام الملک نظام الدین ابو نصر هبة الله الفارسی رحمة الله وزیری صاحب کفایت فایض درایت وافر فضل شامل بهذل در دولت سلطان رضی ابراهیم رحمة الله کارهای بزرگ کرده و بفضل و کفایت معروف و مشهور گشته . خانقاه عهد در لوهور (لاهور) یکی از خیرات اوست" [۱]

مخصوصا در عصر مسعود (سوم) بن ابراهیم غزنوی در دارالسلطنت لاهور آسودگی و خوشی بود و هر زن و بچه و عیال و اطفال با مسرت کمال و آسوده حال زندگی بسر میکردند و خود سلطان مسعود که علم دوست و ادب پرور بوده شعر و ادب را عام کرده و برای تحفظ تفسیر قرآن و اخبار جهان واشعار معجز بیان در همین دارالسلطنة لاهور دارالکتب (کتابخانه شاهی) آراسته بود چنانکه از اشعار گوهربار مسعود سعد سلمان لاهوری که در ستایش پادشاه (مسعود سوم بن ابراهیم غزنوی) و دعوی ترتیب کتابخانه سلطنتی سروده پیداست :

جهان دارا بکام دل جهان دار　　جهان جز بر سریر ملک مگذار
نه زن گوید که بر تن نیست جامه　　نه گوید بچه بر سر نیست دستار
دعای شاه چون تسبیح گویند　　عیال بی حد و اطفال بسیار
دهد هر علم را نظمی که هر کس　　بود از علم نوعی را خریدار
کند مشحون همه طاق ورف آن　　بتفسیر و باخبار و باشعار

بیارایند کنون دارالکتب را　　بتوفیق خدای فرد جبار
زهی دارالکتب کاندر جهانست　　چنان سازد که پیش آید بمقدار [۲]

بر دلیل اینکه پیش از آن عصر در هیچ جای این شبه قاره مرکز شعر فارسی تاسیس نکرده شده بود . ثابت گردید که نه تنها در پاکستان باستان بلکه در تمام شبه قاره هند و پاکستان باستان تنها لاهور تا حدی است جائیکه نخستین گهواره شعر فارسی تاسیس گردید ـ

---

۱ ـ محمد عوفی : لباب الالباب . تالیف براون (ایضا ج ۱ : ص ۴۱

۲ ـ مسعود سعد سلمان لاهوری : دیوان مسعود لاهوری . (بتصحیح آقای رشید یاسمی) تهران کتابفروشی ادب ۸ ۱۳۱۹ ص ۲۱۳ ـ ۲۱۴

۲ ــ اوضاع سیاسی و تاثیر آن در شعر فارسی در لاهور

ما اوضاع سیاسی بعد از آل سبکتگین را که شرح دادیم روشن میسازد که ملاحظه کنیم مراکز شعر و ادب فارسی مثل خراسان و نیشاپور و مرو در ایران میداشتند و در برابر شان غزنویان هم گهوارهٔ ها ی شعر وادب فارسی مثل غزنه در افغانستان و لاهور در هندوستان تشکیل داده ادب پروری میکردند ــ

لهذا در ایران مثل بابا طاهر عریان همدانی بمسلک درویشی وابو سعید ابو الخیر در عرفان و خیام در فلسفه رباعیات سرودند و معزی و انوری و خاقانی در چمنزار قصاید قصیده سرائی کردند و عطار در زمینه ی مثنوی عرفان و نظامی در مثنو ی بزمیه اشعار پر مغز سرودند ودر برابر اینهمه مثل سنائی غزنوی در مثنوی عرفان در غزنه سبک و افکارشرا طرح نهاد و بر همین سبیل ابوالفرج رونی در صحنه ی رباعی و مسعود سعد سلمان لاهوری در چمنزار شعر فارسی در لاهور سخن سرائی کردند ــ

گفتیم که آن گهوارهٔ شعر فارسی که در لاهور تاسیس و تشکیل یافت بواسطه ارتباط اینهمه فارسی گویان عصر سلجوقی و غزنوی بوده لهذا آن سبکی که در شعر فارسی لاهور تاثیر کرد همآن سبک خراسانی است ــــــ اینبود آن اوضاع سیاسی که بتوسط آن همآن سبک خراسانی که در ایران ترویج یافته بود در شعر فارسی در لاهور هم ورود ووجود یافت و ذکرش را مفصلاً در بیان میآریم

۲ ــ الف

سبک شعر فارسی از خراسان تا لاهور

اگر ما تاریخ احوال سخنوران فارسی هشتقدمین لاهور را مطالعه کنیم ببینیم که اصلاً همه هندیان نبودند بلکه اصل شان از ایران بود یا از اقل ایشان از خانواده ها ی فارسی گویان بودند • نتیجةً زبان شان فارسی شعر بوده و برای اینکه تمام دانشوران و سخنوران آنزمان حامیان و پشتیبانان زبان فارسی بودند ازینجهت نگذاشتند که افکار شان ولهجه زبان را از دست دهند و از روی همین فکر تا یک مدت از مشمولات نسبی با هندیان احراز

محدود ند بلکه آبادیات خود را از هندیان جداگانه داشتند ـ

حقیقت اینکه کیش و فرهنگ و زبان شان هم از هندیان اصلاً جداگانه بوده لـذا تا مدتی زبا ن و افکار سخنوران فارسی این ناحیه موروثی مانده و سبک شعر شان همآن ایرانی بوده و اینجا لازم است که آن سبک شعر فارسی را که از خراسان تا لاهور رسید شرح دهیم ـ

۲ ـ ب

تاثیر سبک تازی در شعر فارسی ایـــران	آن روش و ریخت و طـرز سخنوری که شعرا در تقلید آن افکار و خاطراتِ خود را ابراز میتمایند " سبک " [۱] نامیده میشود ـ

وقتی تازیان بکشور ایران تسلط یافتند ـ زبان محلی ایران پهلوی بود طبعاً زبان عربی بزبان پهلوی هم استیلا یافت نتیجة سبک شعر تا زی چه از لحاظ فکری و چه از جهت فنی در شعر فارسی ایران باصورت تاثیر نمود ـ

(أ) از لحاظ فکری : موضوعات سبک تازی که از لحاظ فکری در شعر فارسی ایران تاثیر کرد ازین قـرار است :

(أ) در وصف برق رفتاری اسپ و ناقه وتیزی شمشیر جوهر دار

(أأ) بر کارنامه ها ی شجاعت و افتخار بر حسب و نسب خود

(أأأ) واشك ریزی بیاد دیار محبوب و خرابه ها

میبینم که در اوایل عصر ادبیات فارسی تمام این وصفهای مزبور در شعر فارسی کا ملاً تاثیر نمود مثلاً در ابیات ا میر معزی نیشا پوری در تشبیب قصیده ای که در مدح شرف الدین ابو طاهر سعد بن علی مستوفی گفته بیاد دیار محبوب و خرابه ها اینگونه اشك ریزی میکند :

---

[۱] ـه سبك " سبك ۰ ع (س) ظر گداخته را در قالب ریختن ۰ کلمات را بطـرزی نیکو تلفیق کردن و آراستن ۰ در فارسی بمعنی ریخت و طـرز و روش هم میگویند "
(رک حسن عمید ۰ فرهنگ عمید ۰ تهران ۱۳۲۳ ع ص ۵۸۲)

ای ساربان منزل مکن جز در دیار یار من　　تا یک زمان زاری کنم بر ربع و اطلال و دمن

ربع از دلم پر خون کنم خاک و دمن گلگون کنم　　اطلال را جیحون کنم از آب چشم خویشتن

از روی یار خرگهی ایوان همی بینم تهی　　وز قد آن سرو سهی خالی همی بینم چمن

بر جای رطل و جام می گوران نهادستند پی　　بر جای چنگ و نای و نی آواز زاغست و زغن [1]

بر همین سبیل دیگر اشعار فارسی دارای وصف برق رفتاری اسپ و ناقه و تیزی شمشیر جوهر دار و کارنامه های شجاعت و افتخار بر حسب و نسب است هم در شعر فارسی آن عصر دیده میشود -

(أ أ) از جهت فنی | از جهت فنی می‌بینیم که بعض قصاید در آن بحور گفته شده که مخصوص به شعر تازی است و بقول جناب بدخشانی [2] منوچهری نخستین سخنوریست که سبک تازی را پیروی کرده مثلاً قصیده ای بمدح فلک المعالی منوچهر بن قابوس در بحر مخصوص شعر تازی گفته که بدین مطلع آغاز میکند :

فغان ازین غراب بین و وای او　　که در نوا فکندم آن نوای او

و اینکه

برفت یار بی وفا و شد چنین　　سرای او خراب چون سرای او [3]

پیداست که منوچهری اینجا خرابهای سرای محبوب را هم یاد کرده است و از جهت فنی بحر مخصوص شعر تازی را بکار برده -

---

[1] امیر معزی : دیوان معزی (باهتمام عباس اقبال) تهران ۰ کتابفروشی اسلامیه ۰ ۱۳۱۸ ش ص ۵۹۷

[2] " ایران کا سب سے پہلا شاعر منوچہری ہے جس نے " سبک عرب " کی پیروی کی ہے " - (مرزا مقبول بیگ بدخشانی ۰ ادب نامۂ ایران ۰ لاہور ۰ یونی ورسٹی بک ایجنسی ۰ سال چاپ ندارد ص ۶۰۰)

[3] منوچهری : دیوان منوچهری دامغانی ۰ تالیف ببرستین هرز کیمیر سکی ۰ پاریس ۱۸۸۶ م ۰

۲ ـ ج ایران واهمیت خراسان وقتیکه در سال ۱۳۲ هجری خلافت بنو عباسیه برقرار شد ، در ایران یک جنبش وطن پرستی جوش کرد وجذبه احیای ادب فارسی هم بوجود آمد ، نتیجة بعد از آل طاهر و صفار خود سامانیان خراسان را از جهت دارالسلطنة ی خود مختارایرانیان قرار دادند و زیر اثر همین اوضاع سیاسی خراسان از جهت مرکز شعر و ادب فارسی وجود یافت ـ این گذشته ادب پروری سامانیان شعرا ی برجسته مثل ابوسلیک گورگانی ، شهید بلخی ، رودکی ، ابو شکور بلخی دقیقی وکسائی مروزی را بوجود آورد ـ

بعد از عصر سامانیان در حدود سال ۳۵۱ هـ تا ۴۲۹ هـ دولت غزنویان که در ایران استحکام یافت ، غزنویان هم خراسان را دارالسلطنة خود قرار دادند ومثل سامانیان بلکه بهتر از آنها شعر وادب فارسی را سرپرستی نمودند ، لـذا در آن عصر اهمیت خراسان از جهت مرکز شعر وادب فارسی در تمام ایران بیش از پیش گردید ـ

۲ ـ د

خراسان و وجود سبک خراسانی گفتیم که در عصر غزنویان ، خراسان از جهت گهوارهٔ شعر و ادب فارسی وجود یافته بود و شعرای نامبرده که در آنجا جمع شده بودند طبعاً یک روش خاص شعر گوئی را اختیار کردند و این روش شعر گوئی خاص که در خراسان بوجود آمد بهمینجهت این روش نوین بعنوان " سبک خراسانی " یاد کرده میشود ونخستین سخنور فارسی که " سبک خراسانی " را ترویج داد رودکی سمرقندی است ـ

۲ ـ هـ

صفات سبک خراسانی سبک خراسانی هم دارای دو صورت است یکی از لحاظ فنی دوّم از لحاظ فنی دوّم از لحاظ فکری باینصورت

۱ ـ **از لحاظ فنّی** : سبک خراسانی از لحاظ فنی دارای صفات زیر است :

(الف) قصاید طویل باستدلال منطقی

(ب) الفاظ پر شکوه

(ج) تشبیهات و استعارات شیوا و روشن

(د) مضامین مسلسل و مرتب

(ه) موضوعات طبیعت پردازی وعکاسی مناظر

مثلا در اشعار زیر از قصیده ی رودکی (در مدح ابو نصر سامانی) استدلال منطق پیداست [1]

ای آنکه رانی و سزاواری — واندرجهان سرشك همسی باری
رفت آنکه رفت آمد آنکه آمد — بود آنکه بود خیره چه غم داری
نگوتا قیامت آیـد زاری کن — کی رفته را بزاری باز آری
هموار کرد خواهی گیتی را — گیتی است کی پذیرد همواری

برهمین سبیل منوچهری دامغانی درتشبیب قصیده بمدح سلطان مسعود بن سلطان محمود غزنوی صفت بهار را با تشبیهات و استعارات شیوا وروشن بدین اشعار پر شکوه شرح میدهد ـ

ابر آذاری بر آمد از کنار کوهسار — باد فروردین بجنبید از میان مرغزار
این یکی گل برد سوی کوهسار از مرغزار — وآن گلاب آورد سوی مرغزار از کوهسار

ابر دیبادوز دیبا دوزد اندر بوستان — باد عنبر سوز عنبر سوزد اندر لاله زار
نافه شکست و هر چه آن بگوی در بوستان — دانه در است هر چ آن بلگری در جویبار [2]

پیداست که درین تشبیب سخن یك مضمون مسلسل و مرتب راجع بعکاسی مظاهر فطرت و مناظر قدرت است که طبیعت پردازی شاعر را روشن میکند ـ

از لحاظ فکری | صفات سبك خراسانی از لحاظ فکری بدلایل زیر ازین قرار است :

کارخانه میرزا حبیب الله

[1] دیوان رودکی سمرقندی (تهران/ ماه رجب ۱۳۱۵ هـ) ص ۱۰۲)

[2] دیوان منوچهری دامغانی (ایضـا) ص ۳۹

(الف) موضوعات احیای وطن پرستی بصورت کارنامه های شاهنشاهان و پهلوانان ایران

چنانکه فردوسی گفته :

۱ــ

بسی رنج بردم درین سال سی   عجم زنده کردم بدین پارسی

و اینکه :

۲ــ

یکی پهلوان بود و دهقان نژاد   دلیر و بزرگ و خردمند وراد

پژوهنده روزگار نخست   گذشته سخنها همه بازجست

(ب) استعمال الفاظ فارسی نغز چنانکه فردوسی بکار برده مثلا در اشعار مزبور فردوسی لفظ نژاد و خردمند و راد و پژوهنده خالصا از فارسی نغز است و بر همین سهل در بیت زیر و پذیرد بایندصورت بکار برده :

۳ــ هموار کرد خواهی گیتی را   گیتی است که پذیرد هموار ی

(ج) اشاعت افکار مزیش و اوصاف فرهنگ ایران بصورت تشبیهات و اشارات محل باختزاج تلمیحات دین اسلام ــ

و دارای همه صفات مزبور ۰ اشعار زیر از منوچهری دامغانی بهترین دلیل است ؛

۴ــ

ابر آذاری بر آمد از کنار کوهسار   باد فروردین بجنبید از میان مرغزار

این یکی گل برد سوی کوهسار از مرغزار   وآن گلاب آورد سوی مرغزار از کوهسار

خاك پنداری بماه و مشتری بستن است   مرغ پنداری که هست اندر گلستان شهر خوار

این یکی کوها چرا شد نارسیده چون مسیح   وآن دگرین شعر چون مریم چرا برداشت بار

۱ــ۲ شاهنامه فردوسی (ایضا) ص ۸

۳ــ دیوان رودکی ۰ (ایضا) ص ۱۰۳

۴ــ دیوان منوچهری (ایضا) ص ۳۹

پیداست که ابر آذری و باد فروردین وکوهسار و مرغزار خالصا از اوصاف فرهنگ ایران واشارات محلی است وخاک گلستان را باغوش مویم و مرغ را به شیرخوار گلستان تشبیه مرده و مرغ را به سبح اشاره کردن باخراج تلمیحات اسلام همه از افکار میروش است ـ

۲ ـ الف

در و سبک خراسانی در شعر فارسی در لاهور

حقیقت اینست که همه صفات سبک خراسانی که شرح دادیم تقریبا در تمام اشعار شعرای خراسان و غزنه ولاهوریعنی در تمام شعر عصر غزنوی و سلجوقی عام است • مثلا در خراسان بعد از رودکی مثل منوچهری دامغانی وفرخی سیستانی و طاهر همدانی و خیام وعطار و امیر معزی نیشاپوری و انوری خراسانی و در غزنه سنائی غزنوی ومختاری غزنوی و در لاهور نکتی لاهوری وابوالفرج رونی ومسعود سعد سلمان لاهوری ومسعوٌد بن شالی کوب لاهوری هم در تقلید همین سبک خراسانی سخنرائی کردند لهذا این سبک خراسانی بالخصوص از خراسان استخراج کرده در شعر فارسی در لاهور ورود یافت ـ

۳ـ بانی دبستان شعر فارسی در لاهور

اصلا وجود سبک خراسانی در شعر فارسی در لاهور بعد از ورود آل سبکتگین دریافت میشود ـ شرح دادیم که نخستین سخنور فارسی در لاهور نکتی لاهوری در زمان امیر شهید مسعود (اول) بن محمود غزنوی ظهور کرده بود و سبک و افکارش دارای همان سبک خراسانی است که از ایران استخراج کرده وارد لاهور شده ولی شهره سخنوریش در جهان نگسترده وبه احوال و اشعارش در تذکره ها آمده است . البته در لباب الالباب هم بجز یک قصیده واو قطعه ازو عوفی دیگر اشعارش را درج نکرده و علاوه برین تا زمان او هیچ مرکز شعر فارسی در لاهور تأسیس نیافته بود و نه در شعر خود چیزی پیدا کرده که سخنوران ما بعد در لاهور روش شعرش را شعار خود بگردانند لذا از روی دلایل مزبور نمی توانیم او را از جهت بانی دبستان شعر فارسی در لاهور یاد کنیم ـ

گفتیم که در تمام شبه قاره هند و پاک و پاکستان نخستین گهواره شعر فارسی که در لاهور تأسیس نمود همین عصر مسعود سوم بن ابراهیم غزنوی است لذا اولین دبستان شعر فارسی در همین زمان یعنی بعد از نکتی لاهوری بوجود آمد وبین سخنوران آنزمان که نخستین سخنور بزرگ در آن دبستان شعر فارسی در لاهور بشمار میرود ابوالفرج رونی است لذا بر همین دلیل میتوان گفت که بانی دبستان شعر فارسی در لاهور ابوالفرج رونی لاهوری است ـ و همین است آقای دکتر اقبال حسین ابوالفرج رونی لاهور . را نه تنها نخستین سخنور بزرگ از ناحیه ی لاهور بلکه نخستین سخنور بزرگ شعر فارسی در تمام شبه قاره هند و پاک و پاکستان بدین الفاظ قرار داده است :

" The distinction of being first great Indian Poet, who wrote verses in Persian unquestionably belongs to Abul-Faraj Runi." I

و حقیقت اینست که آوازه سخنوریش از ناحیهٔ لاهور برخاسته نه تنها در هندوستان بلکه در مراکز شعر و ادب فارسی در غزنه و در خراسان و مرو و نیشاپور یعنی تا بآخرین نقاط افغانستان و ایران هم رسیده بود ـ

I. Iqbal Hussain: Early Persian Poets of India, (Patna University 1937) p. 46.

حلا انوری خراسانی که در تمام تاریخ شعر فارسی از جهت قصیده سرائی ممتاز و بیمثال بشمار میرود ۰ خودش معتقد سخنوری ابوالفرج رونی لاهوری است چنانکه در سخن قصیده ای شاعر ابوالفرج لاهوری را اینگونه ستوده است : ^۱^

در شاعری مل اقبالست چو شعر ابوالفرج
وز عزوبت مشرب بهشت چو نظم فرخی

ودرین باره عوفی هم رقم طراز است

" انوری پیوسته تتبع سخن او (ابوالفرج رونی)
کرده و دیوان او همواره در نظر داشتی " ^۲^

علاوه برین بسیاری از سخنوران فارسی گوی نامی که بعد ازو در هند ظهور کردند ۰ در تقلید سبک شعر ابوالفرج رونی سخنسرائی کردند ــ حلا شاگرد عزیزش مسعود سعد سلمان لاهوری استاد خود ابوالفرج رونی را محترم داشته بلکه خودش را در حلقه ی شاگردیش آورده میدارد :

نازم بدانکه هستم شاگرد تو   شادم بدانکه هستی استاد من ^۳^

بر همین سبیل در جای دیگر در وصف شعرش میگوید :

خاطر خواجه ابوالفرج بدرشت   گوهر نظم و نثر را کان گشت
ذهن باریک بین دوراندیش   سخن او دید و حیران گشت

و اینکه

شاعران را زلفظ و معنی او   لفظ و معنی همه دگر سان گشت
راه تاریک مانده روشن شد   کار دشوار بود ۰ آسان گشت
معجز خامه اش چو پیدا شد   جادوبهای خلق پنهان گشت

---

۱ ــ دیوان انوری (باهتمام سعید نفیسی) تهران چاپخانه پیروز ۱۳۳۷ع
۲ ــ عوفی : لباب الالباب (ایضا براون) ج ۲ : ص ۳۲۱
۳ ــ دیوان مسعود سعد سلمان ۰ تالیف آقا سید ابوالقاسم خوانساری چاپ ایران ۱۲۹۶ ه ص ۲۵۲ ــ ۵۱

و معترف است که :

من چه گویم که آنچه او گفته　　　شرف سعد و فخر سلطان گفت [۱]

این گذشته فیضی فیاضی که سالها بعد در دورهٔ تیموریان از جهت ملک الشعرای دربار اکبری زیسته در شعرگوئی تقلید ابوالفرج رونی هم کرده است ۰ چنانکه در اشعار زیر اعتراف مخاید که :

فیضی منم آن که در معانی　　　گامی بصد وصد تبع گرفتم
تا کرد دلم عروج معنی　　　نه چرخ درج درج گرفتم
یك رقص زده بگرد نقطه　　　افزون ز هزار حج گرفتم
ذوقی که توان گرفت از شعر　　　از شعر ابوالفرج گرفتم [۲]

دلایل مزبور مشهود است که ابوالفرج رونی اوّل کسی است که روش شعر گوئی فارسی را در لاهور بلکه میتوان گفت اوّلین بار در هند بانحوی ترویج داد که نه تنها سخنوران معصرش چه در ایران و چه در هند تتبع او کردند بلکه سخنوران ما بعد از مسعود سعد سلمان لاهوری تا فیضی فیاضی سبك شعرش را هم در نظر داشتند ۰ لذا بدون تردید میتوان گفت که بانی دبستان شعر فارسی در لاهور ابوالفرج رونی لاهوری است ـ

۳ ـ الف احوال

ابوالفرج لاهوری المعروف رونی | شرح دادیم که بانی دبستان شعر فارسی در لاهور ابوالفرج رونی لاهوری است ۰ حالا بایید احوال و اشعارش را هم زیر بحث آریم ـ

(أ) مولدش | احوال زندگانیش بدست ما خیلی کم است البته عوفی رقم طراز است که : [۳]

---

[۱] دیوان مسعود سعد سلمان لاهوری ۰ (ایضا) ص ۲۵۱

[۲] کلیات فیضی فیاضی ۰ نسخه خطی نمره ۲۲۷ مجموعه آذر ۰ کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور

[۳] محمد عوفی : لباب الالباب ۰ براون (ایضا) ج ۲ : ص ۲۴۲ (چهیخ ۱۲۵۵ هـ/ ۱۸۹۵م) برگ ۱۳۲۹ الف

" مولد و منشاء او خطهٔ لوهور (لاهور) بود و این خطه بفضل از مناهی او بر سایر بلاد مفاخر و مباهی در دولت سلطان رضی ابراهیم تغمده الله برحمة دولتها دید وقصاید او اکثر در مدح اوست "

صاحب هفت اقلیم هم ذکرش را در سخنوران لاهور آورده است باین الفاظ : [1]

" السعید الاجل ابوالفرج بن مسعود الرونی از کمل شعرست حق سبحانه تعالی ویرا قبولیت عامه بخشیده بود " ـ

راجع به مولد رونی هم اختلاف نظر است مثلا رضا قلی هدایت رونه را از نیشاپور قرار داده بایمصورت در بیان میآرد : [2]

" ابوالفرج رونی سخنگوئیست شیرین زبان وفصیح نیکو بیان ، اصلش از رونه غزنوی و آن قریه ایست از نشاپور ، ظهورش بروزگار دولت ظهیرالدین سلطان ابراهیم بن مسعود بن بکر محمود بن ابراهیم بود ـ

و لطف علی بیگ آذر مینویسد که [3]

" اصل او (ابوالفرج) از قصبه رونه من اعمال دشت خاوران است " ـ

ولی برعکس آن صاحب فرهنگ رشیدی شرح میدهد که : [4]

" رُوَن بالضم یعنی بسبب آن و در فرهنگ نام قصبه ایست از هند که مولد ابوالفرج است وشبهر آنست که از روزیت طوس است ـ و (بفتح را و واو) آرملش " ـ

---

[1] امین احمد رازی : هفت اقلیم ، ن خ کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور شماره ۲۳۶۰ برگ ۱۵۶ ب

[2] رضا قلی هدایت : مجمع الفصحا ، چاپ تهران ۱۲۹۵ ج ۱ : ص ۷۰

[3] لطف علی بیگ آذر : آتش کده آذر ، مؤسسه نشر کتاب ، طهران اردیبهشت ۱۳۳۷ ش ص ۱۳۲

[4] ملا عبدالرشید تتوی : فرهنگ رشیدی ، چاپ اول ایشیاتیک سوسایتی بنگاله کلکته ۱۸۷۵ م ج ۲ : ص ۳۵۳

البته بدایونی راجع به مولد ابوالفرج یعنی روشن (رون) را که از توابع لاهور بوده روشنتر در بیان آورده است باین الفاظ [1]

" استاد ابوالفرج روشنی هم مداح سلطان ابراهیم بود و هم مداح سلطان مسعود و قصاید بسیار بنام ایشان در دیوان اوست و روشن نام دیهی است از توابع لاهور و درین روزگار گویا خراب است که اثری از وی باقی نمانده است "

طبق بیان مزبور پیداست که وقت تصنیف منتخب التواریخ (س ت ۱۰۰۴ هـ) یعنی در عصر اکبری اگرچه هیچ اثری از دیه مزبور روشن باقی نمانده بود البته روشن حتما دیهی از توابع لاهور معروف بوده که خرابه هایش را بدایونی بچشم خود دیده و متأثر شده وماجعتش را بالفاظ مزبور در بیان آورده است و امروز نویسندهٔ این سطور هم آن دیهی از توابع لاهور را در جای نیافتم . البته طبق شواهد عینی بدایونی میتوان گفت که خرابه های دیه روشن یعنی مولد ابوالفرج تا عصر اکبری حتما در نظر زمانه بوده و هیچ وقت از یادش نرفته بود لذا بنا بر شواهد و دلایل مزبور تصدیق شد که روشن یعنی مولد ابوالفرج از توابع لاهور است و با همین مناسبت مولد خود بعنوان ابوالفرج رونی معروف گردید و ما او را بعنوان ابوالفرج لاهوری یاد میکنیم —

تعیین تاریخ تولد و وفاتش (۴۲۶ هـ تا ۵۰۸ هـ) | تاریخ تولدش کسی تعیین نکرده است البته تمام تذکره نویسان متفق اند که او معاصر مسعود سعد سلمان لاهوری بوده و برای اینکه تاریخ تولدش معلوم نیست بسیاری از تذکره نویسان اشتباه کرده ذکر مسعود لاهوری را پیش از ابوالفرج رونی در بیان آورده اند — مثلا دکتر شفق در " تاریخ ادبیات ایران " و دخت امیریت در " آثار پارسی " ذکر مسعود سعد سلمان لاهوری را اول و سپس ذکر ابوالفرج رونی آوردند و دکتر شیخ اکرام رقم

---

[1] بدایونی : منتخب التواریخ . تالیف مولوی احمد علی کالج پریس کلکته — ۱۸۶۸ ام — ج ۱ : ص ۳۷

طراز است که : [1]

" ابراهیم غزنوی کے بعد اس کا بیٹا سلطان عزالدین مسعود تخت نشین
هوا ــ اس کے دربار کی ایک قابل ذکر هستی مسعود سعد سلمان هے جو
پاکستان کا پہلا شاعر تھا "

یعنی مسعود سعد سلمان را نخستین سخنور فارسی پاکستان قرار داده است و در بخش اوّل این رساله چنانکه شرح داده شده نخستین سخنور فارسی پاکستان نکی روزبه لاهوری سپس ابوالفرج رونی و بعد ازان مسعود و سعد سلمان لاهوری است ـ

البته بموجب اینکه مسعود سعد سلمان لاهوری در صحنه ی سخنوری از استاد خود ابوالفرج رونی گوی سبقت ربوده اگر ذکر مسعود پیش از ابوالفرج رونی آوردند مناسب است ولی از روی ترتیب ازمان و ادوار درست نیست ـ

دکتر شفق تاریخ تولد و وفات مسعودی لاهوری را باین الفاظ ضبط کرده است : [2]

" تولدش (مسعود لاهوری) در لاهور هندوستان در حدود سال ۴۴۰ چهارصد و چهل هجری اتفاق افتاد "

و اینکه

[3] " وفات مسعود (لاهوری) ظاهرا در سال پانصد وپانزده هجری اتفاق افتاد "

و درباره ابوالفرج رونی رقم طراز است : [4]

" اصلش (ابوالفرج رونی) بدربار غزنوی بوده و ابراهیم (۴۹۲ ـ ۵۰۸ هـ) پانزده همین و شاگرد همین شاهان غزنوی را مدح گفته " ـ

---

[1] شیخ محمد اکرام : آب کوثر ۰ چاپ فیروز سنز لاهور ص ۴۲

[2] عا [4] شفق رضا زاده : تاریخ ادبیان ایران ۰ [2] ص ۱۶۲ [3] ص ۱۹۶ [4] ص ۹۸

بقول [1] دکتر سلیم نیساری سال وفات رونی در حدود ۵۱۰ هـ است ولی هیچ دلیلش را نیاوردند • البته جناب دکتر ذبیح الله صفا که ایشان سال وفاتش در حدود سال ۴۹۲ هـ تعیین [2] کردند • کاملاً صحیح است برای اینکه شواهد تاریخی را تطبیق میکند —

مثلاً دکتر سلیم نیساری رقم طراز است که [1]

" ابوالفرج رونی ابراهیم بن مسعود بن ابراهیم را مدح گفته "

حالانکه در تمام دودمان غزنویان سلطان ابراهیم غزنوی یکیست و او ابراهیم بن مسعود (اوّل) المعروف به امیر شهید بن محمود غزنوی است • البته رونی بعد از وفات ابراهیم غزنوی در مدح پسرش یعنی در مدح مسعود (سوم) بن ابراهیم بن مسعود (اوّل) بن محمود غزنوی هم قصاید گفته است — مثلاً یکی از آنها بدین مطلع آغاز میکند [3]

حضرتی شد بزرگ چون غزنین   لاهوار از قدم شاه زمین
پشت مسعودیان ملك مسعود   روی بازار آل ناصرالدین

ازین گذشته اگر ما تمام دیوان استاد ابوالفرج رونی را بدقت مطالعه کنیم می‌بینیم که رونی در مدح جانشین مسعود (سوم) یعنی در زمان شیرزاد بن مسعود بن ابراهیم غزنوی هیچ قصیده نگفته بجز قصیده‌ای که در زمان مسعود بن ابراهیم و عنوانش اینست که [4]

" در مدح سلطان مسعود بن سلطان ابراهیم و پسرش شیرزاد عضدالدوله "

---

[1] دکتر سلیم نیساری : تاریخ ادبیات ایران • (چاپ شرکت نسبی حاج محمد حسین اقبال و شرکاه تهران — سال ۱۳۳۴) ج ۱ : ص ۹۰

[2] دکتر ذبیح الله صفا : تاریخ ادبیات ایران (چاپخانه کتابفروشی ابن سینا — تهران سال ۱۳۳۹ خورشیدی) ج ۲ : ص ۴۷

[3] و [4] دیوان استاد ابوالفرج رونی (بتصحیح پروفسور چایکین مستشرق مطبعهٔ شوروی ۱۳۰۲ مع شرح احوال ابوالفرج رونی از محمد علی ناصح) ص ۹۲ ۹۶

و مطلع اش اینست

تو گشت بفر ملك این صفحهٔ زمین   این صفحهٔ زمین که بهشتی است تو آئین

عیانست که ابوالفرج رونی تا زمان مسعود (سوم) بن ابراهیم غزنوی زیسته ـ

بر همین سبیل جناب آقای محمد علی ناصح هم از روی شواهد تاریخی راجع به ممدوحین ابوالفرج رونی باین الفاظ اظهار داشته است[1] ـ

" مدت حیات و زمان وفات استاد ابوالفرج کاملاً بر ما معلوم و محقق نیست ولی ظاهراً آنست که وی در سنه ۴۵۱ بشاعری و ستایش سلطان ابراهیم بن مسعود غزنوی پرداخته و پس از آنکه او در سال ۴۸۱ در گذشته است فرزند او مسعود بن ابراهیم را مدح میگفته "

و بقول تاریخ فرشته سال وفات مسعود بن ابراهیم ۵۰۸ است و حواله اش اینست[2] ـ

" سلطان مسعود (بن ابراهیم غزنوی) شانزده سال روزگاری تشویش و خرخشه گزرانیده در اواخر شهور ثمان و خمسمایه بدار بقاء پیوست " ـ

عیانست که ابوالفرج رونی پیش از مرگ مسعود (سوم) یعنی پیش از سال ۵۰۸ هـ در گذشته لذا به هیچ وجهی بعد از ۵۰۸ هـ زنده نمانده است ـ

اگر ما تذکره های مزبور را از روی سنین تاریخی بدقت مطالعه کنیم بینیم که تمام تذکره نویسان مثل دکتر سلیم اختر (؟) ...

---

[1] ـ دیوان ابوالفرج رونی (ایضـــا) ص ۱۷۷

[2] ـ بدایونی : فرشته (ایضـــا) جلد اول ص ۸۵

سال ۴۵۱ هـ گسترده بود . بنابرین میتوان گفت که در سال ۴۵۱هـ که شهره سخنوریش آغاز کرده بود . ابوالفرج رونی در عالم شباب از اقل در سال ۲۵ زندگانی خود را بسر میبرد و بدین دلیل سال تولدش (۴۵۱ ـ ۲۵ / ۴۲۶ هـ) یعنی ۴۲۶ تعیین میتوان کرد ـ و تاریخ وفاتش بقول تذکرهٔ نوسان بین ۴۹۰ ـ ۴۹۲ است ولی هیچ وجهی بعد از ۵۰۸ هـ نیست بلکه حتما پیش از ۵۰۸ هـ است ـ وقتیکه سال تولد مسعود در حدود ۴۴۰ هـ و وفاتش در سال ۵۱۵ هـ است ـ

لـذا بنا بر شواهد و دلایل مزبور روشن گردید که ابوالفرج رونی اگرچه همعصر مسعود لاهوری بوده ولی از روی تواریخ تولید و فاتش حتما پیش از مسعود لاهوری پیدا شده و پیش از او این جهان فانی را بدرود گفته . وگذشته از اینهمه این شعر مسعود و لاهوری که خودش بر شاگردی رونی مینازد دلیل واضح است که زمان مسعود لاهوری بعد از رونی است ـ[1]

نازم بدانکه هستم شاگرد تو   شادم بدانکه هستی استاد من

۳ ـ ب

سبك شعر رونی

اگر ما شعر رونی را بنظر تنقید بخوانیم میبینیم که در شعرش همان افکار موروثی یعنی فرهنگ و افکار ایرانی پیداست ـ مقصود اینست که ابوالفرج رونی چه از لحاظ زبان و چه از لحاظ معنی در شعر فارسی لاهور همان افکار موروثی یعنی صفات سبك خراسانی را هیچ وقت از دست نداده است ـ

البته بعد از و مقلدانش در صحنه سخنوری افکار موروثی را باختراع افکار هندی پیشنهادند و شرحش در بخش آینده ی این رساله خواهیم داد ـ

اینجا ما چند اشعار تشبیب سخن قصیده ای که ابوالفرج رونی در مدح خواجه عمید منصور بن مسعود بن احمد الحسن الصمدی العارض میگوید . تقدیم میرسانیم[2] ـ

---

[1] دیوان ابوالفرج رونی (ایضـا) ص ۲۵ ـ ۲۶

[2] ایضاً ص ۲۶

جشن فرخنده فروردینست | روز بازار گل و نسرینست
آب چون آتش عود افروزست | باد چون خاک عبیر آگینست
باغ پیراسته گلزار بهشت | گلبن آراسته حوالعینست
برج نور است مگر شاخ سمن | که گلشن را شبه پروین است
کردبستان ز فروغ لاله | گوش آتشکده برزینست

در مطلع اش که جشن فرخنده فروردین را ذکر کردن خالصاً از فرهنگ ایرانی است و بستان لاله زار را به آتشکده تشبیه کردن هم از فکر ایرانی است علاوه برین دیگر تراکیب الفاظ که آورده مثلاً گل و نسرین ، خاک عبیر ، گلبن آراسته و باغ پیراسته همه تراکیب موروثی بحتی از سبک خراسانی است ـ

ابوالفرج رونی سخنوریست با طبع سلیم و معجزبیان و در نظم شعر گوهر معنی چنان سفته که ذهن باریک بین و دور اندیش وقتیکه اشعارش را میخواند حیران بماند و معجز خامه اش چنان سحر انگیزی میکند که شعر سحرالبیان او در دلها جا میگیرد ـ و درین باره فرودهء مسعود لاهوری کاملاً درست و سزاوار است که در وصف سخنوری استاد ابوالفرج میگوید : [۱]

خاطر خواجه ابوالفرج بدرست | گوهر نظم و نثر را کان گشت
ذهن باریک بین دور اندیش | سخن او بدید وحیران گشت

علاوه برین این شعر ابوالفرج رونی را هم ملاحظه فرمایید چقدر جالب و دلپذیر است و گوهر معنی را در نظم شعر بچه خوبی سفته است ـ

برج نور است مگر شاخ سمن | که گلشن را شبه پروین است [۲]
آب چنین یافته در حوض ازباد | همچو پرگار حریر چین است

---

[۱] دیوان مسعود لاهوری (ایضـا) ص ۲۵۱
[۲] دیوان ابوالفرج رونی (ایضـا) ص ۲٦

پیداست سبک شعر رونی از شعر فارسی کلاسیک آن عصر یعنی از سبک خراسانی است و شعر فارسی لاهور بعهد غزنوی را نمایندگی میکند ـ

۳ ـ ج

نماینده رباعی در شعر فارسی لاهور در عصر غزنوی

ابوالفرج رونی غیر از قصاید ، غزل و رباعی هم گفته ، ولی رباعی او خیلی اعلی و شیوا است ـ اگر ما تاریخ ادبیات فارسی را مطالعه کنیم روشن میشود که اولین سخنور کبیر در صحهٔ ی رباعی ابو سعید ابوالخیر است که بقول اقبال حسین[۱] در سال ـه ۱۰۴۹م از جهان گذشت و بعدش استاد ابوالفرج رونی لاهوری بشمار میرود که در رباعی شهره گرفته و در سال ۱۰۹۲م ـه[۲] این دنیای فانی را بدرود گفت و بعد رونی ، عصر خیام است که تقریبا بین سال ۲۲ ـ ۱۱۲۳ ـه[۳] بدار بقا وصال یافت ، و در صحنه ی رباعی شهره آفاق گرفت ـ

پیداست که ابوالفرج رونی پیش از عمر خیام زیسته است و بدین دلیل که افکار رونی در رباعی با افکار رباعی خیام بعض جاها مطابقت دارد ممکن است که خیام از افکار رونی متاثر شده باشد ـ مثلا در رباعی زیر از ابوالفرج رونی ملاحظه فرمایید که رونی فکر باده نوش را بچه شدت ابراز مینماید :

تا یک نفس از حیات باقی است مرا　　در سرهوس شراب و ساقی است مرا
کاری که من اختیار کردم اینبود　　باقی همه کار اتفاقی است مرا ـه[۴]

روشن است که همین فکر باده نوشی در رباعیات خیام هم جلوه مینماید مثلا این رباعی معروف از خیام ملاحظه شود :

گر در گذرم بباده شوئید مرا　　تلقین ز شراب ناب گوئید مرا
خواهید بروز حشر یابید مرا　　از خاک در میکده جوئید مرا ـه[۵]

---

۱ تا ۳ Iqbal Hussain. Early Persian Poets of India. Patna, 1937, page 64.

ـه[۴] دیوان ابوالفرج رونی لاهوری (ایضا) ص ۱۳٦

ـه[۵] رباعیات عمر خیام ، چاپیده ایران (بشرح حال خیام از فرید رخ (؟)) ص ۲ ، ۳

بر همین سبیل دیگر موضوعات رباعی خیام هم در رباعی رونی لاهوری بنگاه میآید علاوه موضوع دوم رباعی خیام یعنی غم ۰ فردا نکردن هم در رباعی رونی بدست میآید ـ چنانکه میفرماید که :

ای دل مخور اندیشه فردا پیش — نزدیک مشو بخشم ز دهر اندیش
با عقل مگیر تا توانی خویشی — کز لهو ترا عقل دهد درویشی [۱]

و این موضوع هم درین رباعی خیام عیانست :

چون عهده نمیشود کسی فردا را — حالی خوش دار این دل پر سودا را
می نوش بنور ماه ای ماه که ماه — بسیار بتابد و نیابد ما را [۲]

بر همین سبیل دیگر رباعیات ابوالفرج رونی را هم نقل میکنیم :

از درد فراقت ای بلب شکر تاب — نی روز مرا قرار و نی در شب خواب
چشم و دل من ز هجرت ای درّ خوشاب — صحرای پر آتش است و دریای پر آب

چون است که عشق از اول تن خیزد — زو بر دل و تن هزار شیون خیزد
آری بخورد زنگ همی آهن را — هر چند که زنگ هم از آهن خیزد

شبهای دراز تو به آرام و بناز — خوش خفته و خواب با تو گشته دمساز
مسکین من بیدل چه شبهای دراز — چون چشم قشنگ نیامدم چشم فراز

سرمست بکوی دوست یک شب دوش — بر داشته چون شیفتگان جوش و خروش
آمد خرد و مرا فروگفت بگوش — کای عاشق تهمت زده بگذر خاموش [۳]

---

۱ و ۳ دیوان ابوالفرج رونی ۰ (چاپخانه طهران ۲۰ ماه آبان ۱۳۳۵ هجری ص ۱۳۶ تا ۱۲۵

۲ رباعیات عمر خیام (تالیف فریدرخ روزن) ایضا ص ۳

تا بار ترا دیده ام زاد سرم   دیدار ترا ز جان خریدار سرم
تو خفته چو ظالمان خوش و من همه شب   از دیده مظلومان بیدار سرم [1]

اگر ما رباعیات مزبور از ابوالفرج رونی را دریک نظر بخوانیم مبینیم که افکار رونی در رباعیات خیام هم جلوه میکند . لهذا معلوم شد که این افکار شعرا را اوّل خیام در رباعی نیاورده بود بلکه ممکن است که خیام از افکار رونی متاثر شده پیشرفت کرده باشد و همین افکار رونی را در فلسفه مخصوص مرتب کرده بهتر وخوشتر در نظم آورده ـ

محقق و مصنف شعرای متقدمین فارسی هند آقای اقبال حسین همین عقیده را باین الفاظ در بیان میآرد :

" Umar was not the first to express the reflections in his immortal Verses. They were embodied in the beautiful "rubaies" of Abul-Faraj-i-Runi before him."[2]

تحقیق شد در دبستان شعر و ادب فارسی لاهور ابوالفرج رونی اوّل سخنوریست که رباعی شیوا گفته و بعد ش تمام رباعی گویان فارسی لاهور تقلید او کردند ـ لهذا بر دلایل و شواهد و شواهد مزبور میتوانیم بگوییم که ابوالفرج رونی لاهوری نه تنها بانی دبستان شعر فارسی لاهور است بلکه اوّلین و بهترین رباعی گوی شعر فارسی لاهور هم بشمار میرود ـ

☉

---

[1] دیوان ابوالفرج رونی (چاپخانه طهران ۲۰ ماه آبان ۱۳۳۵ هجری ص ۱۳۶ تا ۱۲۵

2. Iqbal Hussain: Early Persian Poet of India, op. cit., p.66

بهترین نماینده ی شعر فارسی عصر غزنوی در لاهور

مطالعه ی تاریخ ادبیات فارسی ایران و پاکستان باستان روشن میسازد که زیرا ثر سلاجقه کبیر در ایران و تحت تسلط سلاطین غزنوی در پاکستان باستان شعر و ادب فارسی خیلی پیشرفت کرده است و بیشتر سخنوران برجسته مثل سنائی غزنوی ۰ مختاری غزنوی ۰ رشید و طواط بلخی در غزنه (افغانستان) و ابو سعید ابوالخیر خراسانی و باباطاهر همدانی و عطار نیشاپوری ومعزی و عمر خیام نیشاپوری و انوری خراسانی و خاقانی شیروانی در مرکز شعر فارسی خراسان (ایران) وجود یافتند و در برابر آن ۰ گهوارهٔ شعر و ادب فارسی که در دارالسلطنة لاهور (پاکستان باستان) تأسیس شده بود سخنوران شیرین مقال مثل استاد ابوالفرج لاهوری و مسعود سعد سلمان لاهوری هم شهرهٔ سخنوری گرفته بودند ـ

اگرچه استاد ابوالفرج لاهوری بانی دبستان شعر فارسی لاهور است و مسعود سعد سلمان لاهوری او را در صحنه ی سخنوری استاد خود هم تسلیم کرده ولی حقیقت اینست که مسعود لاهوری در میدان شعر گوئی چنان شیوهٔ سخنوری را اختیار نموده که از استاد خود سبقت برده و چنانکه ابوالفرج لاهوری در رباعی نمایندگی شعر فارسی در لاهور کرده بر همین سبیل مسعود لاهوری از حیث نماینده قصیده سرائی شعر فارسی لاهور هم بشمار میرود ـ باینهمه آن تمام اوصاف سبک شعر فارسی که در دورهٔ سلجوقی و غزنوی رواج یافته بود در شعر او پیداست و درین مورد مسعود خودش را در زمینه ی نظم و نثر یکتای روزگار قرار داده است و البته بی جهت نیست که گفته :

بنظم و نثر کسی را که افتخار سزاست — مرا سزاست که امروز نظم و نثر مراست
بهیچ وقت مرا نظم و نثر کم نشود — که نظم و نثر در است و طبع من دریاست[1]

فی الواقع مسعود لاهوری نه تنها نماینده و قصیده سرائی بلکه بهترین نماینده شعر فارسی عصر غزنوی در لاهور بشمار میرود و تفصیلش را هم در بیان میآریم ـ

---

[1] دیوان مسعود سعد سلمان لاهوری (ایضــا) ص ۳۰

۲ ـ الف

احوال مسعود سعد سلمان لاهوری
(۴۴۰ هـ تا ۵۱۵ هـ)

مسعود سعد سلمان نه تنها بین سخنوران غزنه و لاهور بلکه بین همه سخنوران دوره سلجوقی و غزنوی یکی از سخنوران معروف عصر خود بشمار میرود ـ برای اینکه راجع به مولد این سخنور کبیر بین تذکره نویسان اختلاف نظر است لازم داریم اوّل این اشتباه را هم از بین ببریم ـ

محمد عوفی در " لباب الالباب " مولدش را بدین الفاظ از همدان گفته است

" اگرچه مولد او (مسعود سعد سلمان) همدان بود ؟ اما چون همدانی کار او را در بلاد مشرق طراوتی داد و ذکر او از فضلاء این عهد برآمد و در کتب تواریخ او را از جمله شعرای این بلاد داشته اند بدان سبب ذکر او درین طبقه (شعرای آل سلجوق ـ غزنه و لاهور) آوردند و نیز حق او آن بود که او را در زمره صدور آورده شعری ، فاما چون اشعار او از جمله شعرا زیادتست و او را سه دیوانست یکی بتازی و یکی بپارسی و یکی بهندوی بدان سبب او را در سلک شعرا این طبقه منخرط گردانیده اند و آنچه از شعر او استماع افتادست هم استاداته و مطبوعست " ـ ۱

درین جمله ی بیان مزبور ـــ " اگرچه مولد او همدان بود " ـــ اصلا عوفی خودش اشتباه کرده است ، برای اینکه مسعود بدون تردید بین طبقه ی شعرای غزنه و لوهور بوده ، لـذا عوفی را مجبور ساخت که ذکرش بین همین طبقه (غزنه و لوهور) بیآرد ـ اگر ما این بیان عوفی را از روی انتقاد بدقت مطالعه کنیم میبینیم که عوفی لازماً ازین شعر مسعود اشتباه کرده باشد چنانکه فرموده :

گـر دل بطبع بستم شعر است بضاعت
و راحتی کردم اصل از همـدانستـ ـ ۲

ـ۱ـ محمد عوفی : لباب الالباب ، براون (ایضا) ج ۲ : ص ۲۴۶
ـ۲ـ دیوان مسعود (ایضا) ص ۳۱

یعنی عوفی از لفظ " اصل " اشتباه کرد که مولد مسعود همدانست حالانکه اینجا لفظ اصل اظهار دارد که اصلش یعنی اصل و نسبش از همدان است نه که مولدش . و طبق همین بیان عوفی دیگر تذکره نویسان هم اشتباه کردند ـ مثلا دولت شاه سمرقندی مولد مسعود را جرجان گفته است باین الفاظ :

" (مسعود) جرجانی است و دیوان او در عراق و عجم و طبرستان و دارالمرز شهرتی عظیم دارد " ـ [1]

بر همین سبیل مصنف آتشکده . لطفعلی بیگ آذر هم راجع به مولد مسعود یقین ندارد و مینویسد که :

" مسعود سعد سلمان بعضی ویرا همدانی دانند و چون مشهور بجرجانست در اینجا نوشتیم " ـ [2]

مصنف مجمع الفصحا رضا قلی هدایت هم حاشیه به بیانات عوفی و دولت شاه سمرقندی بنظر مآیسد مثل لطف علی بیگ بیانش بین هر دو بیان عوفی و دولت شاه سمرقندی است و باین الفاظ مینویسد که :

" نام مسعودش مسعود ظهیر محمودش در ظهور دولت آل محمد و پدرش سعد بن سلمان و اصلش از همدانست و منشاش جرجان و خود در خدمت مسعود بن محمود سلطان ابراهیم غزنوی رتبه بلند و پایه ارجمند گزید و فتوحات کثیری در هند و ستانش است ـ " [3]

---

[1] دولت شاه سمرقندی : تـذکرة الشعـرا . ص ۴۷ تالیف براون . لندن ۱۹۰۱ ام مختصر

[2] لطفعلی بیگ آذر : آتشکـــده . (چاپ ایران ۱۳۳۷ ش) ص ۱۶۱

[3] رضا قلی هـدایت : مجمع الفصحـــا . (ایضـــا) ص ۵۱۴

حق اینست که این امارت او را نه از خودش است بلکه بتوسل پدرش باو ورسیده بود یعنی مسعود این ریاست نه خود پیدا کرده بلکه از دودمان رؤسا و فضلا بوده چنانکه میفرماید ـــ

اگر رئیس نه ام یا عمید زاده نیم　　　ستود نسبت و اصلم ز دوده فضلا ست [1]

اگر بیان مزبور از مجمع الفصحا را هم بدقت مطالعه کنیم میبینیم که مسعود دل هندوستان فتوحات بسیار کرده و امیر این ناحیه بوده است ـ علاوه بربن از قصاید او بیشتر احوال زندگانیش هم روشن میگردد مثلاً در قصیده ای که در مدح سلطان ابراهیم غزنوی نوشته ، احوال خود را شرح میدهد و مطلع اش اینست :

گوهری جان نمای و پاک چوجان　　　گوهری بر ز گوهر الــــوان

و در ضمن همین قصیده بممدوح خطاب کرده میگوید که

شصت سال تمام خدمت کـرد　　　پدر بنده سعد بن سلمان

که بر اطراف بودی از عمـال　　　که بــدرگاه بودی از اعیان

دختر خورد دارم وپســـری　　　با دو خواهر بپیم هندوستان

سی چهل تن ز خویش و ازپیوند　　　بسته در راحت توجان وروان [2]

از قصیده مزبور عیانست که پدر مسعود یعنی سعد بن سلمان تا شصت سال خدمت سلاطین غزنوی کرده و از شواهد ودلائل مزبور که در ذکر آوردیم واضح است که اصل مسعود از همدان است
یعنی پرورش سعد سلمان از ۳ همدان آمده تا شصت سال
ولاهور سکنی گزید ـــ ومدت شصت سال در لاهور ماندن دلیل روشن است که مسعود لزوماً در لاهور پا بجهان گذاشت و برای تقویت این دلیل که از کلامش برآوردیم دیگر بیانات تذکره

---

1 و 2 ـــ دیوان مسعود لاهوری (ایضـــا) ص ۳۰ ۱۲۵ ۱۲۴

3 ـــ رک ، ابن فندق ؛ تاریخ بیهـق (ایضـــا) ص ۷۱

نویسان متاخرین را هم در بیان آریم ـ مثلاً مصنف " خزانه عامره " آزاد بلگرامی رای عالی خود را باین الفاظ در بیان میآرد ـ

" آمدن سعد در لاهور و شعر هندی گفتن مسعود و خصوص صاحب دیوان بودن او بزبان هندی قرینه ی قوی ست که تولد او در هند واقع شده " [1]

ازین گذشته مسعود سعد درباره مولد خود در مدح شهزاده سیف الدوله محمود میگوید :

بهیچ نوع گناهی دگر نمیدارم
مرا جز اینکه ازین شهر مولدُ منشاست [2]

بر همین سبیل اگر ما اشعار قصیده مزبور بدقت مطالعه کنیم هانست که مسعود نه تنها در لاهور تولد یافت بلکه از زمان طفلی تا بعهد شباب زندگانیش را همین جا بسر برده و عروس اش همین جا شد و از اولاد ش یک دختر و ~~یک دختر~~ و یک پسر میداشت و دو تا خواهرهم درینجا مانده و نه تنها این بلکه تقریبا سی و چهل تن از خویشان او همین جا زندگانی میکردند و همین است که او مولد خویش لاهور را بدل و جان دوست میداشت مثلاً خود مسعود سعد سلمان در قصیده ای بمدح سلطان علاءالدوله مسعود بن ابراهیم غزنوی ، لاهور را مولد خویش باینصورت قرار داده است :

سوی مولد کشید هوش مرا — بهۀ دختر و هوای پسر
چون بهندوستان شدم ساکن — بر ضیاع و عقار پدر
بنده بو نصر بر گماشت مرا — بعمل همچو نایبان دگر [3]

---

[1] آزاد بلگرامی : خزانۀ عامره مطبع نول کشور کانپور ص ۱۵
[2] دیوان مسعود سعد (ایضا) ص ۳۰ (اینجا مراد به شهر لاهور است)
[3] ایضا ص ۸۵

و در قصیده دیگر راجع به لاهور احساسات خود را اینگونه ابراز مینماید :

چو یاد شهر لهاور و دیار خویش کنم — نبود کس که شد از شهر و دیار خویش نفور
مرا بهست بهر حال و بهر وجهی — جمال حضرت غزنین ز شهر لوهاور [1]

علاوه بدین مسعود سعد سلمان قصیدهٔ شکوائی که بیاد لاهور سروده در آن خودش را نه تنها آفتاب لاهور گفته بلکه فرزند عزیز لاهور قرار داده است و اینجا آن درد و اشتیاقی که برای لاهور در دلش میداشت اینگونه ابراز مینماید :

ای لاهور ویحک بی من چگونه ای — بی آفتاب روشن ! روشن چگونه ای
تاکه عزیز فرزند از توجدا شده است — با درد او بنوحه و شیون چگونه ای [2]

و همین اصل است که بدیع الزمان فروزانفر راجع به مولد مسعود سعد سلمان بهترین دلیل آورده است که :

" منشا و مولد مسعود همان شهر لاهور و اظهار حب و اشتیاق مسعود بدان ولایت بهترین دلیل است " [3]

علاوه باینهمه دکتر شفق درین باره بیان روشنتر هم آورده است که :

" مسعود سعد که از شاعران بنام دوره غزنوی و سلجوقی بشمار است اصلش از همدانست ولی تولدش در لاهور هندوستان در حدود سال چهار صد و چهل هجری (۴۴۰ هـ) اتفاق افتاد " [4]

---

[1] دیوان مسعود سعد (ایضا ص ۹۶
[2] ایضا ص ۲۰۰
[3] بدیع الزمان فروزانفر : سخن و سخنوران ایران ، تهران ، مطبع مجلس ، ۱۳۰۸ هـ ج ۱ ، ص ۲۱۲
[4] رضازاده شفق : تاریخ ادبیات ایران (ایضا) ص ۱۲۶

علاوه نه تنها اینکه مولد سعد سلمان ، لاهور است ، بلکه بیشتر عمر عزیزش را همین جا بسر برد وحتی نه تنها خودش بلکه همه خانواده اش که دارای سی چهل تن بود فرد در همین شهر زیبای لاهور زندگی میکردند و وفات مسعود چنانکه در بیان ابوالفرج روی زیر بحث آورده شد باتفاق رای تذکره نویسان در سال ۵۱۵ هجری در همین خاک لاهور اتفاق افتاد واگرچه متاسفانه دستبرد زمانه هیچ آثاری از مزارش در لاهور باقی نمانده ولی طبق دلایل و شواهد مزبور حتما میتوان گفت که مولدش لاهور است و اگرچه نسلا همدانی است ولی خودش اصلا لاهوری است ـ

۲ ـ ب

سبک شعرش | شعر مسعود لاهوری دارای دو جهه است ـ اشعار جهه ی اوّل آن است که در ایام مسرّتی و خوشحالی سروده و بیشتر از آن قصاید است ـ اشعار جهه ی دوّم مشتمل است بر اشعار شکوائیه یا حبسیات که در زمان زندانی گفته ـ اوّل بایستی اشعار جهه ی اوّل را زیر بحث آریم ـ

۲ ـ ج

(أ) اشعار جهه ی اوّل (آ) قصاید | چنانکه ابوالفرج لاهوری در شعر فارسی لاهور نمایندگی رباعی گوئی را دارد ، بر همین سبیل مسعود لاهوری هم نمایندهٔ قصیده سرائی عصر غزنوی در لاهور بشمار میرود ـ و این سخنور نه تنها در شعر فارسی لاهور بلکه بین تمام مراکز شعر و ادب فارسی آنزمان چه در غزنه و لوهور (لاهور) و چه در خراسان (ایران) در شمار استادان زمان و سخنوران معجزبیان میآید بلکه فصحای آن عصر تتبع طرز شعرش را هم اختیار نمودند و نه فقط سخنوران شبه قارهٔ هند وپاکستان بلکه سخنوران ایران آن عصر هم طرز وی را گزیدند و نویسندگان ایران نژاد در مدح سبک شعرش زبان ستایش کشودند مثلا رضا قلی هدایت مینویسد که :

" او (مسعود لاهوری) امیری بود بی نظیر و فاضل صافی ضمیر ، در رزم شیری بود دشمنی شکار ودر بزم شهدی دینار بار و در شعر و شاعری کمتر کسی بپایه اورسید و فصحا تتبع و طرز وی را گزیده ، بهرگونه سخن دست

داشت و هر شیوه و هنر رایت افتخار افراشت " ـ [1]

اگرچه مسعود لاهوری در ناحیه ی لاهور پرورش و تربیت یافته ولی هیچ وقت از سبک شعر ایران آنزمان غافل نبوده و همین اصل است که در شعراو سبک خراسانی پیداست اگر بگوییم که سبک شعرش به سبک شعر عنصری مطابقت دارد بجا روایست ـ

علاوه برین در شعر مسعود سبک رودکی و منوچهری هم بنظر میآیند ـ

نه تنها سخنوران هند و ایران بلکه سخنوران افغانستان که مرکز شان غزنه بود هم معترف سخنوری مسعود لاهوری بودند ملا عثمان مختاری غزنوی معتقد ست که شعر مسعود لاهوری نادره و تحفه خراسان است و بحر سخنش ناپدید و بی پایان است . اینجا چند اشعار از مختاری غزنوی که در وصف شعر مسعود لاهوری گفته برای ملاحظه خوانندگان گرامی زیر تحریر میآریسم ـ

بر اهل سخن تنگ گشت میدان	وز جای بشد پای هر سخندان
هر طبع که بر سحر بود قادر	از عجز چو مسحور گشت حیران
خاطر نبرد بی همی به معنی	فکرت نکشد سر همی ز فرمان
چون جز و بکل بازشد معنی	زین خاطر مسعود سعد سلمان [2]
ابرهوش ناپدید گوشه	بحر سخنش ناپدید پایان
هر بیت کم اندیشه تموز شعرت	شد نادره تر تحفهٔ خراسان
اشعار ترا در جهان گرفتن	باشد اثر خاتم سلیمان [2]

یعنی شعر مسعود را نادره تر از تحفهٔ خراسان قرار داده حتما به سبک خراسانی اشاره میکند ـ

(آ) طبیعت پردازی
NATURALISM

شعر مسعود لاهوری معجز بیان و سحرانگیز است ـ بر دلیل اینکه از دل برخاسته در دلهای دلداران جای میگیرد ـ حقیقت اینکه مسعود

---

۱ ـ رضا قلی هدایت ؛ مجمع الفصحا ۰ (ایضا) ج ۱ ؛ ص ۵۱۲

۲ ـ رکن الدین همایون فرخ ؛ مختاری غزنوی ۰ تهران مطبوعاتی علی اکبر علمی ۱۳۳۶ (غ) ص ۲۰۲

لاهوری مثل منوچهری شاعر طبیعت پرست و نقاش فطرت بوده و همین است که شعر مسعود شادابی و شگفتگی دارد — مثلاً اینجا چند اشعار از تشبیب قصیده‌ای که در مدح سیف‌الدوله محمود نوشته زیر قلم می‌آوریم ملاحظه فرمایید چقدر شگفته و شیواست —

مگر مشاطه بستان شدند باد و سحاب — که این ببست پیرایه و آن گشاد نقاب
بدُرّ و گهر آراسته پدید آمد — چو نوعروسی در کله از میان حجاب
برآمد بکردار عاشق رعنا — کشیده دامن و افروخته سرا زاعجاب
گهی لآلی پاشد همی و گه کافور — گهی حواصل پوشد هوا وگه سنجاب

و اینجا چه انداز تکلمی بکار برده !

ز چرخ گردان دولاب وار آب روان — بگاه بین که آری چنین بود دولاب ۱ـه

قاری وقتی که کلامش را خواند خودش همراه شاعر بوی نافه و گل و سنبل میبوسد و گلهای خندان را تماشا میکند و صداهای مرغان چمن و بانگ هزار و بلبل میشنود چنانکه اشعار زیر دارای اینهمه صفات است :

گل مورد خندان و دیده بگشاده — دو طبع مختلفش داده فصل باد و سحاب
بسان دوست که یابد وصال یار عزیز — پس از فراق دراز و پس از عتاب و عذاب
ببوی نافهٔ آهوست سنبل بوبا — بروی رنگ تذروا ست لاله سیراب
از آن خجسته وشاه اسیر غم هر دو شدند — یکی چو دیده چرخ و یکی چو چنگ عقاب
هزار دستان با فاخته گمان بردند — که گشت باران در جام لاله بادهٔ ناب
چو گفت بلبل بانگ نماز غنچه گل — بسان مستان بگشاد چشم خوش از خواب
به پیش لاله بنفشه سجود کرد چو دید — که هر دو برگی از لاله شد یکی محراب
مگر که بود دم جبرئیل باد صبا — که همچو عیسی مریم براد گل از شراب

۱ـه دیوان مسعود لاهوری (ایضاً) صفحه ۲۱

کنون مگردم عیسی است بوی گل بسحر　　که زنده گشت ازو خاطر اولوالالبـــاب

(أأأ) منوچهری و مسعود لاهـــوری

و در اشعار مزبور ذوق طبعیت پردازی مسعود عیاناست ـ اصلا این سبک شعر مسعود به سبک شعر منوچهری مطابقت میکند ـ

لـذا چند ابیات منوچهری که دارای همین صفت طبعیت پردازی است هم نقل میکنم در وصف طوفان و باران میگوید :

فــرو بارید بارانی زگـــردون　　چنان چون برگ گل بارد بگلشن
ویا اند تموزی مه ببارد　　جراد منتشر بربام و برزن
ز صحرا سیلها برخاست هـــر سو　　درا ز آهنگ پیچان و زمین کن [1]

و یک جای دیگر در وصف بهار باینصورت نقاشی فطرت میکند :

بارد درّ خوشا ب باز ز آستین سحاب
وزدم حوت آفتاب روی بهار نـــهاد

مرغ دل انگیز گشت بار سمن بیز گشت
بلبل شب خیز گشت کبک گلو بر گشـــــاد [2]

وایست اشعار مسعود که به همین مصداق ذوق طبعیت پرستی مثل منوچهری روشن میگرداند ـ

هزار دستان با فاخته گمان بردند　　که گشت باران در جام لاله بادهٔ ناب

چو گفت بلبل بانگ نماز غنچه گل　　بسان مستان بگشاد چشم خوش از خواب [3]

عیاناست که مسعود لاهوری مثل منوچهری دامغانی یک شاعر طبعیت پرست با نشاط و زنده دلی است و میخواهد که از زیبائیهای آفرینش لـذت ببرد ـ وهمین است که شعر مسعود لاهوری

---

1 ـ ابوالنجم احمد منوچهری : دیوان منوچهری دامغانی ۰ (تالیف دو بیبرستین کازیمیرسکی ـ ـ ـ ـ ـ ـ پارس ۱۸۸۶ ام) ص ۸۲

2 ـ ایضـــا ص ۲۸　　3 ـ دیوان مسعود لاهوری (ایضا) ص ۲۱

یک حس لطیف در نقاشی طبیعت دارد بلکه در آن حس لطیف موسیقی هم پیداست حقیقت اینکه برعکس گوشهای عموم گوش مسعود بانگ بلبل را بحس لطیف میشنود و چشمش برعکس چشمهای عموم یعنی به همین حس لطیف کار میکند و او چشم غنچه گل را بسان چشم مست نیم بازتماشا میکند ـ

غیر مناسب نیست اگر بگوییم که این شاعر طبیعت پرست قریب هزار سال پیش زیبائیهای آفرینشرا چندان ماهرانه نقاشی کرده که شعرش بشعر طبیعت پردازی ادبیات انگلیسی مثل شعر ورزورد (WORDSWORTH) و شیلی (SHALLEY) بنظر میآید ـ

اگر دیگر اشعار مسعود لاهوری را که در ایام مسرتی و خوشحالی سروده مطالعه کنیم همین شیوهٔ شگفتگی حس میکنیم ، علاوه برین همه تشبیهات و استعارات مثل نافه آهو ، سنبل بویا جام لاله و چشم غنچه گل را به چشم مست نیم بازتشبیه کردن دارای صفات سبک خراسانی است ازین گذشته آن تلمیحات مثل دم جبرئیل ، دم عیسی و عیسی مریم هم از افکار مروش یعنی از اوصاف سبک خراسانی است ـ

۲ ـ د

(۲) اشعار جنبه ی دوم
(أ) حبسیات مسعود

اشعار جنبه ی دوم که مشتمل بر حبسیات و قصاید شکوائیهٔ است از سبک خاص شعر مسعود لاهوری است و این حبسیات شرح احوال یک زندگی پر رنج و عذاب مسعود لاهوری را در بیان میآرد مثلا آن ایام پر رنج که در بندگران و حبس تاریک بسر برده درین اشعار پر سوز و دلگداز عکاسی میکند ـ

من درین حبس چند خواهم بود   مانده بندی گران چنین بر پای
هفت سالم بکوفت سو و دهـــک   پس از آنم سه سال قلعه نـــای
بند برپای من چو مار دو ســـر   من بر او مانده همچو مار افســای
در مرنجم کنون سه سال بـــود   که بندم درین چو دوزخ جـــای
ناخن از رنج حبس روی خــراش   دیده از درد بند خون پالای

نشنود گوش هیچ هیچ نیوش | در جهان هیچ گوش مدح سرای
نه چو من بود یك ثنا گستر | نه چو من هست یکسخن پیرای [1]

اگر ما زندگانی مسعود را در نظر آریم میبینیم که این مرد بتمام معنی بزمی بوده وهم رزمی و تمام مراحل زندگانی را طی کرده یعنی یك وقت از جهت حاکم و فرمانروای ناحیهٔ لاهور که دیار و مولد او بود ، بنظر میرسد و وقت دیگر زیر عتاب سلاطین غزنوی آمده سه بار صعوبت اسیری و زندانی کشیده و میتوان گفت که تقریبا نوزده سال عمر عزیز خود در زندان یعنی هفت سال در قلعه دهك وسو و سه سال در قلعه نای و دوباره هشت یا نه سال در قلعه مرنج بسر برده – لازما اینقبول انسان که آزمایشهای گوناگون یك زندگی پر مسرت و پر رنج دیده باشد ، یقینا افکار او از دلش برخاسته ومؤثر و پر مغز میباشد وهمین است که شعر مسعود سعد در دلها جای میگیرد –

این قصیده شکوائی به سلطان ابراهیم غزنوی که در زندان قلعه نای نوشته ملاحظه فرمایید

از غم و درد چون گل نرگس | روز وشب با سرشك و با سهرم
یا زدیده ستاره می بارم | یا بدیده ستاره میشمرم
در دل من شد است بحر عمان | من چگونه زدیده در شمرم
گشت ژاله ز خون دیده زخم | شد بنفشه ز زخم دست برم [2]

عیانست که اشکها ی گرانمایه او از بحر دلش برخاسته مثل در غلتان از دیده اش میچکد ولیکن حال اشك خونریزی و گریه زاری او بر دل هر انسان تاثیر میکند –

بر همین سبیل در اشعار زیر ایام پر مسرتی گذشته ی خود را بیاد آورده به بد حالی و دگر گونی خود اینگونه اشك خونی میریزد :

---

[1] دیوان مسعود لاهوری (ایضا) ص ۲۱۹

[2] ایضا ص ۱۲۲

همه احوال من دگرگون شد — راست گوئی سکندر دگرم
آب صافی شد ست خون دلم — خون تیره شد ست آب سرم [1]

گاهی از سختی جهان وکج روی آسمان باینصورت شکوه میکند :

ای جهان سختی تو چند کشم — وی فلک عشوهٔ تو چند خرم
بسته از من زمانه هر چه بداد — راضیم با زمانه سر بسرم [2]

همین است که نظامی عروضی سمرقندی که کما بیش معاصر مسعود لاهوری بوده از شعر دلسوز و شور انگیز مسعود چنان متأثر میشود که آب از چشمش میریزد و راجع به حبسیات مسعود احساسات خود بدین الفاظ ابراز میدارد :

" ارباب خرد واصحاب انصاف دانند که حبسیات مسعود در علو بچه درجه رسیده است و در فصاحت بچه پایه بود . وقت باشد که من از اشعار او همی خوانم موی بر اندام من برپای خیزد و جای آن بود که آب از چشم من برود " — [2]

اصلا مسعود هفت سال در زندانی سو و دهك و بعد سه سال بزندان قلعه‌نای عمر عزیز خود را بسر برد از رهائی زندان ناامید بنظر میرسد وقتی مولد خود (لاهور) را جائیکه مادر و پدرش و دختر و پسرش زندگانی میکردند . ترك گفته . بار دیگر به قلعه نای اسیر شد . یادآوری خویشاوندان و دوستان او دلش را خسته و جگرش را پاره پاره میکرد لذا همین خاطرات خود را باین اشعار پرملال ابراز نموده است :

تیر و تیغ است بر دل و جگرم — غم تیمار دختر و پسرم
که بدیشان گذاردم شب و روز — غم تیمار مادر و پدرم
جگرم پاره است و دل خسته — از غم و درد آندل و جگرم
نه خبر میرسد مرا زیشان — نه بدیشان همی رسد خبرم
بازگشتم اسیر قلعه نای — سود کم کرد با قضا حذرم —

---

[1] دیوان مسعود لاهوری صفحه ۱۲۲ ٪

[2] نظامی عروضی سمرقندی : چهار مقاله . بتصحیح محمد قزوینی کتابفروشی زوار . خیابان شاه آباد تهران ۱۳۲۷ صفحه ٤٦

بر همین سبیل وقتی دلش از تنگ و تاریکی و بلندی قلعه نای بجان میآید آن لنگم حسرت و روزهای جگرسوز را باین اشعار اظهار میدارد ــ

از بلندی حصن و تندی کوه — منقطع گشت از زمین نظرم
من چو خواهم که آسمان بینم — سرفرود آرم و زمین نگرم
از ضعیفی دست وتنگی جای — نیست ممکن که پیرهن بدرم [1]

و اشعار مزبور البته گفتهٔ نظامی سمرقندی را که اگر حبسیات مسعود لاهوری خوانده خود آب از چشم میریزد کاملاً تصدیق میکند ــ

مسعود و خاقانی ,. ۲ ـ د (۱۱)

رشیدالدین محمد عمری کاتب بلخی معروف بوطواط در کتاب " حدایق السحر فی دقایق الشعر " حبسیات مسعود لاهوری را باین الفاظ ستوده است :

" و بیشتر اشعار مسعود سعد کلام جامع است خاصه آنچه در حبس گفته است وهیچ کس از شعرای عجم درین شیوه بگرد اونرسند نه در حسن معانی ونه در لطف الفاظ " [2]

حق اینست که اگر ما حبسیات مسعود لاهوری را به حبسیات معصران او مسابقه کنیم بینیم که این گفته رشیدالدین وطواط تنها سزاوار است . ولا اگر ما حبسیات مسعود را به حبسیات خاقانی شروانی که یکی از استادان زمان و شعرای عصر او بوده . مسابقه کنیم بینیم که حبسیات خاقانی بر دل خواننده بآن زودی تاثیر نمی کند که حبسیات مسعود لاهوری بر دلیل اینکه خاقانی در حبسیات زبان صقیل بکار برده و مسعود لاهوری بالفاظ ساده و پر شور ومؤثر شعر گفته است ــ

---

۱ ــ دیوان مسعود لاهوری (ایضــا) ص ۱۲۱ ــ ۱۲۲

۲ ــ رشیدالدین وطواط ؛ حدایق السحر فی دقایق الشعر . صفحه ۸۲

مثلا در اشعار زیر از قصیدهٔ خاقانی شروانی که در حبس گفته هم ملاحظه شود :

آتشین آب از جوی خونین برانم تا بکعب　　کاسیا سنگست برپای زمین پیمای من
جیب من بر صدره خارا عنابی شد ز اشك　　کوه خارا زیر دامن دامن خارای من

در سیه‌کاری چو شب روی سپید آرم چو صبح　　پس سپید آید سیه‌خانه بشب ماوای من
پشت بر دیوار زندان روی بر بام فلك　　چون فلك شد پر شکوفه نرگس‌بینای من [۱]

همین زندگانی پررنج وتاریك راکه در حبس بسر میشود مسعود لاهوری باینصورت عکاسی میکند :

روز تا شب ز غم دلفگارم　　همه شب تا بروز بیدارم
از دو دیده سرشك خون بارم　　چون ز گفتارهات یاد آرم [۲]

و در غم چشم را به گل نرگس تعبیر کردن چنانکه خاقانی اظهار داشته است . مسعود لاهوری همین ضمون را بدین اشعار پرسوز و اندوهناك ابراز مینماید :

از غم ودرد چون گل نرگس　　روز و شب با سرشك و با سهرم
یا زدیده ستاره می بارم　　یا بدیده ستاره میشمرم
در دل من شدست بحر عمان　　من چگونه ز دیده در شمرم
گشت لاله ز خون دیده رخم　　شد بنفشه ز زخم دست برم [۳]

---

[۱] دیوان خاقانی شروانی (بتصحیح علی عبدالرسولی تهران ۱۳۲۲ ش) ص ۳۲۸ ـ ۳۲۷

[۲] دیوان مسعود لاهوری (ایضا) ص ۱۲۰ ـ ۱۲۱

[۳] ایضا ص ۱۲۲

اگر این اشعار خاقانی و مسعود را در مقابل مطالعه کنیم روشن میشود که شعر خاقانی برای خواننده بدون تأمل معنی را پیدا نمی کند وبرعکس آن شعر مسعود لاهوری در یک نظر معنی را برمیآرد و همین اصل است که بر خوانند یا شنونده تاثیر زیاد تر میکند ـ در این مورد اقبال حسین [1] عقیده میدارد که حبسیات مسعود لاهوری جالب تر از حبسیات خاقانی است بموجب اینکه شعر خاقانی روشنتر نیست و بدینجهت خواننده را چنان متاثر نکند ـ

حبسیات مسعود لاهوری علاوه بر شیوا نگری یک فلسفه ی پر مغز زندگی انسانی را هم دارد و این افکار پر مغز را مسعود بر شواهد دیگران در شعر نیآورده بلکه بعد از تحصیل تجربیات زندگانی خودش که دارای اوقات پرمسرت و شادمانی و ایام پر رنج ودلسوزی است حقایق روزگار را برای ما آشکار میسازد ـ

مثلا در اشعار زیر بعنوان "من نوادر و افکار" حقایق روزگار را در نظم میآرد :

خویش را در جهان علم کردن ‏ ‏ ‏ ‏ هست بر خویشتن ستم کردن

تن به تیمار در هوس بستن ‏ ‏ ‏ ‏ دل باندیشه جای غم کردن

دوستان را وزیردستان را ‏ ‏ ‏ ‏ بدل آورد متهم کردن

دست ناراستی زدن درکار ‏ ‏ ‏ ‏ قامت راستی بخم کردن

عمر نا پائیدار چون شمان ‏ ‏ ‏ ‏ در پرستیدن صنم کردن

ای برادر نکو نگر بوجود ‏ ‏ ‏ ‏ سازد اندیشه عدم کردن

نیست مسعود سعد پاپ خرد ‏ ‏ ‏ ‏ دل زکار جهان دژم کردن [1]

بر همین سبیل در ایام آخر که بعد از خدمت دولت غزنویان کناره جسته بسر میبرد از حاصل تجربیات زندگی پر مسرت و رنج آورخود در قطعه ای بعنوان " حسب الحال " احساسات پر مغز

---

[1] دیوان مسعود سعد لاهوری (ایضـــا) ص ۱٦۹ ، ۱۷۰

را اینگونه ابراز میفرماید :

چون بدیدیم بدیدهٔ تحقیق — که جهان منزل فناست اکنون
زاد مردان نیک محضورا — روی در برقع حیاست اکنون

آن زبانی که مدح شاهان کرد — مادح حضرت خداست اکنون
مدتی مدحت شهان کردم — نوبت خدمت دعاست اکنون [1]

پیداست که مسعود لاهوری آن حقایق روزگار را که حاصل زندگانی اوست در چنین اشعار مؤثر و پر مغز در آورده است یعنی افکارش از دلش برخاسته در دلهای دیگران جای میگیرد و بدینجهت است اگر مسعود لاهوری در قصیده‌ای " بمدح سلطان مسعود " در وصف شعر خود حقیقت را اینگونه اظهار داشته است :

من آنکسم که نظم هیچ گوینده — بلفظ و معنی من چون ندارد استقلال
گهی بلفظ فشانم ز شعر درّ ثمین — گهی بنظم نمایم ز طبع سحر حلال [2]

خلاصه میتوان گفت که حبسیات مسعود لاهوری در مقابل حبسیات خاقانی حتما مؤثر و دلپذیر و جالبتر است ـ

۲ ـ د
۲ (iii) رباعیات مسعود

مسعود لاهوری مثل ابوالفرج لاهوری رباعی هم گفته است ولی افکارش را جداگانه اظهار داشته است چنانکه خودش میگوید :

در شعر مرا نیک وبد چرخ یکی است — گو خواه بگرد بر من و خواه بایست
هر شاعر نیک را قوی طایفه ایست — واللّه که مرا بطایفه حاجت نیست [3]

[1] دیوان مسعود سعد لاهوری (ایضا) ص ۲۶۸
[2] ایضا ص ۱۰۹ ـ ۱۱۰
[3] ایضا ص ۲۹۶

عده ی رباعیات مسعود لاهوری تقریبا دویست و سی (۲۳۰) بشمار میرود . و اغلب از آن دارای موضوع عشق و غم و فلسفه زندگی است ـ دفتر رباعیات مسعود بدین رباعی آغاز میشود ـ

گرچه فلك از پیش پرانده ست مرا با بند گران فرو نشانده ست مرا
تا دولت از در براند است مرا جز روی تو آرزو نمانده ست مرا [1]

و در معنی عشق محبوب میسراید :

اشك من و رخسار تو همرنگ شده است روز من و زلف تو شهرنگ شده است
گیتی بر من چون دهنت تنگ شده است همچون دل تو جان از سنگ شده است [2]

و آن فلسفه غم عشق که از آن ابر ، چشم تر دارد و فاخته بسحر ناله زاری میکند و گل ژاله جامه ی خود را میدرد درین رباعی دلپذیر ابراز مینماید :

ای ابر چراست روز و شب چشم تو تر وی فاخته زار چند نالی بسحر
ای ژاله چرا جامه دریده ی در بر از یار جدائید چو مسعود مگر [3]

بخشی از رباعیات مسعود دارای شرح احوال اوست مثلا رباعی زیر کوفت و عذاب زندان او را شرح میدهد ـ

از بند رحم بهند مهر افتادم پس برد بزندان ادب استادم
اکنون شه شرق بند و زندان دادم گوئی زبرای بند و زندان زادم [4]

یك وقت دیگر دلش مثل شمع از نهایت غم میگرید ، میگدازد و میسوزد چنانکه درین رباعی شور انگیز اظهار داشته است ـ

---

[1] دیوان مسعود سعد لاهوری (ایضـــا) ص ۲۹۲
[2] ایضـــــــــا ص ۲۹۵
[3] ایضـــــــــا ص ۲۹۹
[4] ایضـــــــــا ص ۳۰۲

در آرزوی بوی گل نو روزم　　در حسرت آن نگار عالم سوزم
از شمع سه گونه کار می آموزم　　میگریم و می گدازم و میسوزم [1]

مسعود لاهوری چند رباعیات در موضوع ابوالفرج لاهوری که احوالش مفصلاً گذشت هم گفته است ۰ مثلاً در رباعی زیر موضوع شراب نوش را اینگونه ابراز میفرماید :

ساقی که بدست من دهد جام شراب - از می کفش تهی و از دیده پر آب
می خوردن من درون غمان هست صواب - گر درد کم آگاه بود مرد خراب [2]

اگر ما رباعیات مسعود لاهوری را به رباعیات ابوالفرج لاهوری و عمرخیام تقابل کنیم احساناً میتوان گفت که مسعود لاهوری بهتر از آنها گفته البته در قصیده سرائی بهتر از ابوالفرج لاهوری سروده است ـ

(۰)

---

[1] دیوان مسعود سعد سلمان لاهوری (ایضاً) ص ۳۰۲

[2] ایضاً ص ۲۹۴

۵ـ نمایندهٔ قصیده سرائی عصر غزنوی در لاهور | مسعود لاهوری در آن صنف سخن که شهره گرفته قصیده است و در صحنه ی قصیده سرائی چنان شعر دلپذیر و شیوا گفته

که نه تنها سخنوران ما بعد در لاهور او را ستودند بلکه سخنوران ایران معاصر او هم او را به تاج شاعران تعبیر کردند ـ

اقبال حسین [۱] بحواله مرزا محمد خان از نسخهٔ عکس دیوان سنائی که در موزه ی بریطانیه میباشد ، چند اشعار سنائی را که در وصف شعر مسعود لاهوری گفته باینصورت نقل کرده است ـ

ای عمید ی که باز غزنین را — صورت و سیرتت ، گلستان کرد
آنچه بجان خلق ، خلق تو کرده — با چمن ابرها ی نیسان کرد
آنچه در گوش شعر تو رانده ی — در صدف قطره های باران کرد
چه دعا گویمت که خود حضرت — مرترا پیشوای گیهان کرد
باتن و جان تو کشاده خدای — آنچه با خضر آب حیوان کرد

اقبال حسین مینویسد [۲] که اشعار مزبور در دیوان سنا ئی پیدا نمی شود ولی آن نسخه دیوان سنائی که بمقدم و تصحیح باهتمام رئیس رضوی در ایران بچاپ رسید همین قصیدهٔ سنائی بعنوان " در مدح عمید مسعود سعد سلمان " باینصورت در آن موجود است :

ای عمیـد ی که باز غزنین را — سیرت و صورتت چو بستان کرد
آنچه در طبع خلق ، خلق تو کرد — هر چمن ابرها ی نیسان کرد
وآنچ در گوشان شاه شعرت خواند — در صدف قطره های باران کرد
چه دعا گویمت که خـود حضرت — مرترا پیشوای دو جهـان کرد [۳]

۱ـ " .... According to Mirza Muhammad Khan is found in ½ British Museum MS. Monograph p. 86".
(Iqbal Hussain: Early Persian Poets of India, op. cit. p. I22-I23
2. ibid p. I23.
۳ـ دیوان سنائی ، (بمقدمه و تصحیح رئیس رضوی ، چاپ ایران ۱۳۲۰ ش) ص ۴۴۵ـ۴۴۶

پیداست که سنائی در اشعار مزبور مسعود لاهوری را از جهت پیشوای جهان سخنوری قرار داده است ـ

بر همین سبیل معزی نیشابوری هم در وصف سخنوری مسعود لاهوری قطعه ی گفته :

شریف خاطر مسعود سلمان را   مسخر ست سخن چون پری سلیمان را
نسیج وحده، که توحله ای دهد هر روز   ز کارگاه سخن بارگاه سلطان را
ز شادی ادب و عقل او بدار سلام   همه سلامت و سعد است سعد سلمان را
اگر دلیل بزرگست فضل پس نه عجب   که او دلیل بزرگست فضل یزدان را [1]

معزی نیشابوری در قطعه دیگر شعر مسعود لاهوری را بدینقدرجه ستوده است که کلامش را بعد قرآن جای میدهد :

در مجلس بزرگان خالی مباد هرگز   پیرایهٔ بزرگی مسعود سعد سلمان
آن شاعر سخنور کز نظم او نکوتر   کس در جهان کلامی نشنید بعد قرآن [2]

یک سخنور دیگر رشید ی سمرقندی که متملک بدربار غزنه بوده و از جهت شعرای مقدم و پیشوای شعرای آل سلجوق (ماوراءالنهر) بشمار میرود در بیت زیر مسعود لاهوری را بنام " تاج شاعران" خطاب کرده است :

رسید شعر تو ای تاج شاعران بر من   چو نو شکفته گل اندر بهار گرد چمن

و در ابیات زیر شعر مسعود را اینگونه ستوده است :

سپاه علم تراست صد هزار علم   درخت فن توست صد هزار فنن
تو آن بزرگ و زیری که از بلاغتِ تُست   بلند فرق معانی راست قد سخن
چه ساحر است که کار کلک تو که کند   ز مشک تبت بر سیم پخته در عدن [3]

---

[1] ـ دیوان معزی • (باهتمام عباس اقبال • تهران ۱۳۱۸ ش) • ص ۶۹۰
[2] ـ ایضاً ـــــــــــــــــ ص ۶۹۲
[3] ـ محمد عوفی • لباب الالباب • (براون) ایضا ج ۲ ص ۱۷۶ ـ ۱۷۸

شرح دادیم که رشید ی سمرقندی مسعود لاهوری را به " تاج شاعران " خطاب کرده و سنائی غزنوی او را پیشوای جهان سخنوری قرار داده و امیر معزی نیشاپوری که منسلک بدربار ملکشاه سلجوقی و از مرکز شعر فارسی خراسان (ایران) بوده ۰ کلامش را بدینگونه که ستوده که بعد قرآن جای داده است ـ پیداست که نه تنها سخنوران گهواره شعر فارسی لاهور بلکه سخنوران معاصر او چه از غزنه (افغانستان) و خراسان (ایران) مسعود لاهوری را از حیث استاد زمان بشمار میآوردند و صنف نظم که بتوسل آن استاد زمان گردید قصیده است ۰ بنا برین میتوان گفت که مسعود لاهوری سخنوریست که نمایندگی قصیده سرائی عصر غزنوی را در لاهور کرده است ـ

⊙

۵ ـ سعادت مسعود لاهوری
تقریبا ۴۸۰ هـ تا ۵۲۷ هـ
(در عصر بهرام شاه بن مسعود بن ابراهیم غزنوی)

سعادت لاهوری پسر مسعود سعد سلمان لاهوری است و طبع شعر گوئی در ورثه گرفته بود ـ جدش سعد سلمان همدانی در عصر مسعود (اوّل) بن محمود غزنوی همراه امیر مجدود[1] ابن مسعود اوّل) غزنوی از جهت مستوفی (حسابدار) از همدان وارد دارالسلطنة لاهور شده و تا شصت سال در همین جا زندگی بسر میبرده است . اگرچه سعد سلمان صاحب دیوان نبوده البته طبع شعرگوئی میداشت مثلا سهیلی خوانساری این رباعی ازو نقل کرده است ـ

گر بگزاری مرا و گر بنوازی | از کوی تو نگریزم بهازی بســاری
چون باد بپایت اندر آیم بحل | گر چون خاکم ز در بردن اندازی[2]

پسر سعد سلمان یعنی مسعود بن سعد سلمان لاهوری که ذکرش مفصلا گذشت و از جهت بهترین نماینده شعر فارسی عصر غزنوی بشمار میرود در همین شهر زیبای لاهور هم میزیسته است ـ بیشتر احوال زندگانی او خود از شعرش پیدا میشود مثلا اینکه دو تا پسر میداشت و یک دختر ـ نام پسر کلان سعادت است و پسر خورد که صالح نام میداشت دوران مدت حبس مسعود لاهوری در حصار مرنج[3] (۴۹۳ هـ تا ۵۰۰ هـ) از غم دوری پدرش ازین جهان فانی رحلت نمود و دوران همین مدت حبس مرنج مسعود لاهوری رباعی زیسر در مرثیه ی مرگ پسر گفته :

---

[1] رك ابوالفضل بیهقی : تاریخ مسعودی المعروف بتاریخ بیهقی (ایضا) ص ۵۰۱

[2] سهیلی خوانساری : حصارنای . بشرح حال مسعود سعد سلمان . ایران . کتابفروشی اسلامیه س ع ندارد ص ۱۲ ـ

[3] مرنج " بنابرین مدت هشت سال در مرنج گرفتار بوده است و اگر ابتدای این حبس را یك سال بعد از جلوس سلطان مسعود (۴۹۲) بگوییم یعنی ۴۹۳ هـ باید انتهای آن را در آخر سال ۵۰۰ هجری قرار داد " ـ

(رشید یاسمی : مقدمه دیوان مسعود سعد سلمان . تهران کتابفروشی ادب . تیرماه ۱۳۱۸ ع ص م (مسه)

در حبس مرنج با چنین آمدها — صالح بیتو چگونه باشم تنها
گر خون گریم بمرگ تو دامنها — که پا ره کنم ز درد پیراهنها [۱]

و اینکه

صالح پس ازین طرب نیاید بیتو — شاید که زدل طرب نزاید بیتو
جان در تن من بیش نپاید بیتو — خود جان پس ازین کارنیاید بیتو [۲]

۵ ـ الف احـــوالش | پسر کلان مسعود لاهوری سعادت در همین شهر لاهور پا بجهان گذاشت ـ اگرچه به سعادتمندی پسرانه ی خود از دست پدر عین سعادت یافت ولی مثل پدر مسعود نتوان گردید یعنی اگرچه بتوسل پدر خود بدربار بهرام شاه غزنوی منسلک گردیده ولی در سخنوری بپایه نرسیده و البته ورثه شعر گوئی را از دست نداده ـ

احوال زندگانی این سخنور خیلی کم بدست آمده است بجز آنچه مسعود سعد سلمان لاهوری احوال خانواده خود را در شعر آورده است ـ

مثلا در زمان مسعود (سوم) بن ابراهیم غزنوی تمام کار سلطنت بدست خواجه طاهر بن علی ثقة الملك بوده [۳] از جهت وزیر خاص و خازن سلطان مسعود خدمات انجام میداد و مسعود سعد سلمان بتوسل خواجه مظفر که یکی از خواجگان لاهور بوده بدولت طاهـــری راه جسته بود و بنا بر اعتماد کلی به خواجه مظفر پسر خود سعادت را با و سپرده بود ـ وقتیکه در مـــرنج محبوس بوده درین مورد حقگزاری از خواجه مظفر کربوه میکند :

---

[۱] و [۲] دیوان مسعود سعد سلمان ـ (تالیف رشید یاسمی) ایضاً ص ۶۸۱ — ایضاً ص ۷۱۹

[۳] مسعود لاهوری طاهر را اینگونه ستوده است : ثقة الملك تا بصدر نشست
دهر پیشش میان بطوع ببست

و اینکه طاهر ای شاه خاصه لیست ترا
که بگیتیش کس نزیبر عمـــال
شاه شاهان توئی یقین وترا ـــــ همه شاهان بعدچو عمـــال
(دیوان مسعود لاهـــوری (ایضـــا) ص ۳۱۶)

محمد عوفی : لباب الالباب (تالیف رشید یاسمی) ایضا ص ۶۱۱

از خواجه مظفر کریمه — امروز هزار شکر دارم
غافل نیم و یکان یکان من — بر خود شب و روز میشمارم

امروز چو عاجزم ز حقش — بعضی بدعا همی گزارم

و او هم نکند مرا فراموش — تا بسته بحبس این حصارم
فرزند سعادتم که او را — بنده ست بدو همی سپارم
در دولت طاهری زدم چنگ — زو روشنی گرفت کارم
در دولت او بدولت تو — از بخت همی امیدوارم [1]

دریافتم که در عصر اوایل مسعود بن ابراهیم غزنوی (۴۹۲ هـ) سعادت پسر مسعود لاهوری هنوز به سن بلوغ نرسیده بود و میتوان گفت که تقریبا به سن دوازده رسیده باشد علاوه برین گر در احوال [2] زندگی سعادت دقت کنیم دلیل دیگری درین معنی بدست میآید یعنی بقول هفت اقلیم سعادت بدربار سلطان بهرام شاه بن مسعود هم منسلک بوده و بقول لین پول (LANE POOLE) [3] سال جلوس سلطنت بهرام شاه پانصد و دوازده هجری مطابق یکهزار یکصد و هشرده میلادی (۵۱۲هـ/ ۱۱۱۸م) است و در آنوقت که بدربار بهرام شاه منسلک شده حتما به سن شعور تقریبا در حدود سال سی تا سی وپنج (۳۰ تا ۳۵) رسیده باشد و اگر تخمینا سن او را سی و دو (۳۲) معین کرده شود سال تولد سعادت (۵۱۲ ـ ۳۲ = ۴۸۰ هـ) یعنی چهارصد و هشتاد (۴۸۰ هـ) برمیآید و اگر در سن ولادتش دوازده (۱۲) سال را جمع کنیم (۴۸۰ ـ ۱۲ = ۴۹۲ هـ) بسال جلوس سلطنت مسعود بن ابراهیم غزنوی کاملا مطابقت میکند ـ پیداست که سال تولدش تقریبا چهارصد و هشتاد (۴۸۰هـ) است ـ

---

1. دیوان مسعود سعد سلمان ؛ (تالیف رشید یاسمی) ایضا ص ۶۱۱
2. امین احمد رازی ؛ هفت اقلیم ن خ مجموعه آذر نمره ۲۳۶۰ شماره (APT-I-5) برگ ۲۲۶ ب
3. LANE POOLE. The Muhammadan Dynasties. op. cit. p. 289.

اصلاً مسعود لاهوری که گرم و سرد زمانه را چشیده و با نشیب و فراز زندگی ساخته و حاصل زندگانی را دریافته بود ۰ پسر خود سعادت را از زمانه سازی آگاه میکرد ۰ مثلاً در قصیده ای بر سبیل شکوهٔ روزگار نابکار که نا قدر شناس علم و فضل میباشد در ابیات زیر که در مدح ثقة الملک خواجه طاهر بن علی و سلطان مسعود (سوم) گوید سعادت را طنزاً دعوت میدهد که بایسد پیشهٔ جولاهگی اختیار کند زیرا که زمانه قدر علم و فضل را نشناسد ـ

چون حال فضل بدیدم که چیست بگزیدم　　زکار پیشهٔ جولاهگی ز بهر پسر
بدو نوشتم پیغام دادم و گفتم　　که ای سعادت در فضل هیچ رنج مبر
اگر سعادت خواهی چو نام خویش همی　　بسوی نقش گرامی و طریق جهل سپر [۱]

به همین صداق وقتیکه مسعود لاهوری در مرنج محبوس بوده رباعی زیر هم برای این پسر گفته که در آن سعادت را مایل به هنرکوشی میکند :

می گویمت ای سعادت ای نیک پسر　　در باب هنرکوش تو ای جان پدر
وین مایه بیندیش که از بهر هنر　　بر تیغ گهر بخش و بر نیزه کمر [۲]

بر همین سبیل در رباعی دیگر از دوری پسر خود بدین الفاظ جانگداز به نهایت حسرت و یاس مینالد که :

مسعود که بود سعد سلمان پدرش　　جایست که از چرخ گذشته است سرش
آن باد چه گوش که سعادت پسرش　　دارد خبرش که کوید او را خبرش [۳]

سعادت خودش سخنور بوده و همین اصل است که مسعود لاهوری چنانکه در ایام گرفتاری در حبس به دیگر سخنوران معاصر در شعر خطاب میکرد به همین مصداق به پسر خود هم در شعر پیام رسانی کرده است و میگوید :

---

۱ ـ دیوان مسعود سعد سلمان (تالیف رشید یاسمی) ایضا ص ۱۵۸
۲ ـ ایضا ص ۵۰۱　　۳ ـ ایضا ص ۷۰۳

بدو نوشتم و پیغام دادم و گفتم | که ای سعادت در فضل هیچ رنج مبر

۵ ب سبک شعرش | بعضی از تذکره نویسان کنیت سعادت را ابوسعد یا ابوسعید هم نوشته اند مثلا امین احمد رازی ذکر این سخنور بدین الفاظ در بیان آورده است :

" ابوسعد بن مسعود بن سعد سلمان جزو آن گل و برگ آن گل بوده
گلبنو شجر ذات اونهال و ثمر او حلال بوده که در مجلس سلطان
بهرام شاه بدین رباعی ویرا امتحان کردند و او بدیهه گفت سلطان فرمود
تا دهنش پر زر کردند :

همواره رخ نگار ما نواست نه گل | زین روی رخ نگار نیکوست نه گل
ما را رخ دوست بایدای دوست نگل | زیرا که گل چشم ما رخ اوست نه گل " [1]

دیگر ابیات سعادت لاهوری در سفینه ی فرخ با کنیت ابوسعید بن مسعود بن سعد سلمان هم درج شده است :

آن قوم که ایشان رخ احرار سپردند | احوال جهان باطل و بازیچه شمردند
محنت زدگان را بکرم دست گرفتند | چون دست گرفتند بران پای فشردند
ایشان همه رفتند و جهان جمله بهشتی | زین ناکس نا مردم نامرد سپردند
قومی همه توکیسه و نو کاسه که ازبخل | نام کرم از نامهٔ هستی بستردند
زان قوم که ما دیده ایم امروز کس نیست | گوئی که بیکباره همه پاک بمردند
این نیز عجب تر که هم از بخت بد ما
با خود همه چیزی چو برفتند ببردند [2]

چنانکه ذکر احوالش خیلی کم بتذکره ی آمده است بعضی سهل شعرش هم کمتر بدست ما رسیده - بیشتر تذکره ها رباعی مزبور را درج کرده اند البته سهیلی خوانساری دیگر ابیات سعادت را با کنیت ابوسعید

---

[1] امین احمد رازی ، هفت اقلیم ، ن خ مجموعه آزاد شماره ۲۳۶۰ نمره (AP4E-5) برگ ۲۲۶
[2] محمود فرخ ؛ سفینه فرخ ، مشهد ، ۱۳۳۰ هش ، ص ۲۶

بن مسعود بن مسعود بن سعد سلمان بدین صورت نقل کرده است :

برگل عبیر داری و بر لاله مشکناب   بر نار دانه لولو و بر نار دان گلاب
بر نسترن بنفشه وسوسن بر ارغــوان   سیب از ترنج غبغب و نار از گل خشاب
در حلقه لعل گوهر و در گوهر آب خضر   در آب عکس آتش و آتش میان آب
در روز ظلمت شب و در شب چراغ روز   در شام صبح صادق و در سایه آفتاب [1]

پیداست که کلامش خیلی جالب و دلپذیر و شیواست وتشبیهات و استعارات را بایشخوبی در شعر سخته که یک عکس چهره ی زیبای محبوب دل آرام را بچشم خود میبینم ـ مخصوصا آن گوهری که در حلقه ی گوش محبوب آویزان است تاثیر آب خضـر را دارد و خیلی شفاف ودرخشان است و در آن عکس رخسار آتشین محبوب که جلوه میکند حس میشود که اصلا آتش میان آب است یعنی صنعت حسن معنی را پیدا کرده یعنی چهره محبوب را گاهی بروز روشن و زلف را به ظلمت شب و گاهی زلف را به شام و چهره را به صبح صادق یا به آفتاب تعبیر کردن همه تشبیهات خیلی عالی و شیواست ـ

اگر این چند ابیات از سعادت لاهوری که داریم بدقت مطالعه کنیم بایستد تسلیم کـرد شعـرش که چنان پختگی کلام را مشهود است حتما او صاحب دیوان بوده البته دستبرد زمانه هیچی دیگر آثاری ازو باقی [illegible] نگذاشته ـ

از لحاظ سبک • شعـرش دارای همه صفات سبک موروثی یعنی سبک خراسانی است و در شعر گوئی تاثیر پدر را البته میداشته است ـ

---

[1] [illegible]

[2] سهیلی خوانساری : حصارنای شرح حال مسعود سعد سلمان • ایران انتشارات کتاب فروشی اشراقیه ص ۵۸

۶ ـ یوسف در بندی لاهوری
(تقریبا ۵۲۵ هـ تا ۵۸۲ هـ)
(عصر خسرو ملک بن خسرو شاه)

احوال و آثار ش که از قدیم ترین و مستند ترین تذکرهٔ ما بدست آمده است از لباب الالباب عوفی است و عوفی رقم طراز است که:

" الامیر العمید ثقة الدین جمال الفلاسفة یوسف بن محمد الدربندی . بوفور فضایل مشهور و بصنوف محامد مذکور و کمال براعت و تقدم او بر اصحاب صناعت مخصوص و قصر فضل و بزرگی او را بعنان موصوص . در دولت خسرو ملک آسایشها دید و مناصب خطیر را متقلد شد ـ " ۱ـه

۶ الف احـــوالش

طبق بیان مزبور پیداست که تا این سخنور یوسف و نام پدرش محمد الدربندی است وخود یوسف لاهوری که بالقابات الامیر . العمید . ثقة الدین . جمال الفلاسفه و بصنوف محامد مذکور است حتما بوفور فضایل خود مشهور بوده و باوصاف بزرگی بی پایان خود بر اصحاب صناعت تقدم میداشت بلکه بایــد گفت که منصب بزرگ یافته بوده ـ یعنی بتوسل اوصاف خود در اوایل ایام جوانی بدربار خســرو ملک شاه غزنوی منسلک گردید چنانکه عوفی مینویسد که

" در اوایل ایام جوانی او را قصایــد است از معانی غوانی خوشتر و از ایام جوانی در نعیم کامرانی دلکش تـــر " ـ ۲ـه

تصدیق شـد که یوسف لاهوری در اوایل ایام جوانی بدربار خســرو ملک شاه غزنوی منسلک شده در مدحش قصایـد سرود و زندگانیش را بکمال خرمی شادمانی میگزرانید . اگرچه عوفی نه سال تولـد و نه سال وفاتش زیر قلم آورده است ولی بر دلیل اینکه در اوایل ایام جوانی یعنی تقریبا در سال بیست (۳۰) سالگی بدربار خســرو ملک شاه غزنوی منسلک گردید و بقول لین پول ۳ (LANE POOLE) عصر خسرو ملک شاه از سال ۵۵۵ هـ/ ۱۱۶۰م تا ۵۸۲هـ/ ۱۱۸۶م است لذا حدس

۱ـه و ۲ـه عوفی محمد بن محمد ؛ لباب الالباب . (ایضـــا) ۸ ج ۱ ص ۱۰۶

۳ـ LANE POOLE, Op. cit. p. 289.

میتوان زد که سال تولد این سخنور ۵۵۵ـ ۳۰ = ۵۲۵ هجری میباشد و برای اینکه بعد از عصر سلطان مزبور ذکرش نه در تاریخی و نه در تذکره ای آمده است . پیداست که حتما پیش از سال آخر خسرو ملک یعنی پیش از ۵۸۲ هـ/ ۱۱۸۶ درگذشته باشد ـ

اگرچه عالم جوانی به نهایت آسایشها بسر برده ولی که فلسفی بوده اسرار زندگی را دریافته بود که گل دولت دنیا بی زحمت خارنیست لذا رشتهٔ دربار را گسسته گوشهٔ عزلت گزید و در بزرگی مقام عالی یافت و آخرالامر در همین خاک پاک لاهور مدفون گردید چنانکه عوفی در بیان آورده است که

" (یوسف بن محمد الدربندی) دست از اشتغال سلطانی باز کشید پای در دامن قناعت آورد و انزوا وعزلت را بر عزّ و دولت اختیارکرد و مقامی عالی یافت و یکی از مزارهای متبرک در خطّه ی لوهور تربت اوست هرکه در بند گشایش کارست تربت دربندی او را درین معنی یارست " ـ [1]

ولی متاسفانه امروز دستبرد زمانه هیچ آثاری از تربتش در خطه ی لاهور نگذاشته و باوجود تحقیق و مطالعه ی تواریخ وتذکرههای ما بعد هم چیزی راجع به آثارش زیر قلم نیاورده شده است البته طبق بیانات مزبور که یوسف در بندی تمام زندگانی خود را در همین دارالسلطنهٔ لاهور بسر برده و در همین جا مدفون شده حتما لاهوری است ـ

۶ ـ ب
سبک شعرش

چنانکه دست روزگار هیچ آثاری از تربتش نگذاشته بر همین سبیل شعرش هم باقی نمانده بجز سه تا قصیده از ردیف م که بتوسل لباب الالباب دریافتیم . البته میتوانیم راجع به سبک شعرش چیزی بگوییم بر دلیل اینکه کلامش استادانه و فلسفیانه است و شکوهات و حقایق روزگار را حاکی است ـ

---

[1] عوفی محمد بن محمد : لباب الالباب (ایضا) ج ۱ ص ۱۰۶

اگر ما کلامش را بدقت مطالعه کنیم روشن میشود که شعر یوسف دربندی لاهوری مثل شعر مسعود سعد سلمان لاهوری یک زندگانی رنجور و پر ملال که از دست جفا کار زمانه باو داده شده حکایت میکند و اگر ما اشعارش را تجزیه کنیم هر شعر او یک زندگانی جفا خوردهش را عکاسی میکند ـ

اصلاً از روی تاریخ اگر آن عصری را که در آن یوسف دربندی لاهوری میزیسته بدقت مطالعه کرده آیند روشن میشود که یک عصری پر آشوب بوده بموجب اینکه عنان حکومت از دست خسرو ملک که آخرین تاجدار غزنویان بوده در رفته بود چنانکه میر خواند رقم طراز است که :

" خسرو ملک بعد از انتقال پدر در لاهور بر تخت حکومت نشست ۰ او پادشاهی بود موصوف بحلم و حیا در عشرت و طرب افراط منمود بدین سبب فتور تمام بملک راه یافت امراو ارکان دولت از وی آزرده شدند و عورات و خادمان او در زمان او بمرتبه فرماندهی رسیدند در آن ایام سلطان غیاث الدین محمد سام غوری غزنین را تخت گاه ساخته هر سال لشکر بحدود هندوستان میکشید تا در شهور سنهٔ ثلاث ثمانین وخمسمایة (۵۸۳ هـ) بلاهور رفت و بر آن ملک استیلا یافته ـ " [۱]

طبق بیان مزبور که امراء و ارکان دولت از وی آزرده شدند و عورات و خادمان او در زمانش بمرتبه فرماندهی رسیدند ۰ پیداست که انصاف نمانده بود و یوسف دربندی لاهوری که در اوایل ایام جوانی بدربار خسرو ملک غزنوی متسلک گردیده وبه مناصب خطیر رسیده بوده حاسدان پیشه جفا کاری باو اختیار نمودند مثلاً شمس الملک امیر ناصر که یکی از اراکین دارالسلطنة لاهور بوده به یوسف در بندی لاهوری دست تظلم دراز کرده بود چنانکه یوسف دربندی در قصیدهٔ ی شکوائی جفا کاری اش را باین اشعار پر ملال ابراز نموده است :

۱ـ محمد بن خاوند شاه بن محمود المعروف به میر خواند ـ روضة الصفا ـ چاپ ایران ج ۲ : ص ۲۵

جفا مکن که جفا را نه در خوریم — آن به که در زمانه وفا را بپروریم
تا کی برای وصل تو دل در قفا نهیم — تا کی ز دست هجر تو خون جگر خوریم
در ما چه دیدهٔ که همی ننگری تو بیش — بگذار تا بروی تو یکبار بنگریم
جز حق دگر نداریم آخر چه شد که ما — بر درگه مراد تو چو حلقه بر دریم
در وصل تو ز لطف زیادت ها جوییم — در هجر از سرشک نهانی ترا نگریم
از خود روا مدار که در راه عشق تو — بی رهبر وصال در آییم و بگذریم

ظلم فراق از ما کوته کن ازنه ما
این عظمت بحضرت صدر جهان بسوریم [1]

اینجا از صدر جهان مراد به خسروملک شاه غزنوی است ولی چنانکه در تاریخ آمده است که در عشرت و طرب افراط مینمود بدین سبب فتور تمام بملک راه یافت و از روی همین اوضاع سیاسی هیچ شنوائی (یوسف دربندی) بدربار خسروملک نشده بازینت قصیده شکوائی بخدمت آن سلطان گرائید که باینصورت آغاز میشود :

رنجور دل شکسته و حیران بمانده ام — کز حضرت مبارک سلطان بمانده ام
زآن گرد من نگردد شادی که سال و ماه — در تیه من موسی عمران بمانده ام
از دوستان مشفق و یاران مهربان — بر گوشهٔ ز عالم تنهان بمانده ام
بی مجمع ملازمت اعیان نه بر مراد — اندر میان مشتی شیطان بمانده ام
در صف کارزار نحوست بهر مقام — بی مغفر سعادت و خفتان بمانده ام [2]

و چنانکه بذلت تاوان و جریمانه هم رسیده بود ، پریشان حالی خود را باین صورت ابراز مینماید که

۱ــ عوفی محمد بن محمد : لباب الالباب (ایضا) ص ۱۰۸ ۲ــ (ایضاً) ص ۱۰۷

گر در هبوط عزّم و که در صعود ردّل   بدا از انتشار حال پریشان بمانده ام [1]

و در اینجا تخلص خود را با تشابع ایهام و تلمیح به عین مقتضای حال سفته :

من یوسفم و لیک چو یعقوب روز و شب   در پیشگاه خانهٔ احزان بمانده ام
پیدا چو آفتابم در هر هنر و لیک   در زیر ابر عطلت پنهان بمانده ام
پای زجای رفته و در دست اکتساب   چیزی نمانده بی سرو سامان بمانده ام
نه خط و نه خطاب عزیزت بده ام   در روضهٔ مبارک رضوان بمانده ام [2]

در بیت مزبور از " در روضهٔ مبارک رضوان بماندن " مراد به دربان دربار خسرو ملک است که یوسف در بندی را تا به سلطان مزبور رسیدن بازمانده بود ــ آخرالامر دست از اشتغال سلطانی باز کشید و پای در دامن قناعت و عزلت آورده قصیده زیر را آخرین بار بدربار سلطانی رسانید :

چون گرد بادم از دل و با چشم پر نم   در عین رنج دایم و خوف دمادمم
حیران و دل شکسته و رنجور ناتوان   بر اوج موج هم و معجور و در هم
محروم شده ام و لیکن در هجو روزگار   موقوف حادثات قضا های مبرمم [3]
کم میکنم بخود کسی اختلاف از آنک   در کنج بیت احزان چون گنج برهمم

پیداست که اشعار مزبور آن زندگانی یوسف دربندی را عکاسی میکند که باوجود خدمات بی پایان دربار سلطانی هیچ صله ای ازان نیافته معتقد ساخت که گل دولت دنیا بی زحمت خار نیست و همین اصل است که خود را در عین رنج دایم و خوف دمادم روزگار حس میکند و

---

[1] تا [3] عوفی محمد بن محمد : لباب الالباب / براون (ایضا) [1] ص ۱۰۷ و [2] ص ۱۰۷
[3] ص ۱۰۷ (هبوط = ذلت) عزّم ــ جرمانه (عطلت ــ بیکار ــ تلف)

بچشم پر نم خود خونریزی میکند وحقا هر حرف شعرش دلگداز و هر قافیه مثل چشم پر نم وخون دمادم و مهجور و درهم پر شور وپر شکوه است که سبك شعر انوری وخاقانی را یاد میآرد و بر دلیل اینکه زندگانیش به زندگانی پر رنج و پر ملال مسعود سعد سلمان لاهوری تطبیق میکند فکرش در شعر مثل فکر مسعود سعد سلمان لاهوری هم مطابقت میکند و بر همان سبیل احوال زندگانی را هم در سلك شعر میکشند مثلا در اواخر الایام سختیها بسیار دیده رنجها کشیده بود اصلا نائب السلطنة شمس الملك امیر ناصر یوسف (در تبریز) را زیل بندی و چشمانش را که کور کرده بود و این واقعه را در اشعار زیر در بیان میآرد که

یار ار بصیر بودم امسال اعمیم   دی گر فصیح بودم امروز ابکم
از من (علی) چه خواهد چرخ ستیزه کار   کز تیر نائبانش چون قوس پر خم
نی من عزیز مصرم ونی قیصرم نه خان   نی کسری و قبادم و نی سام و رستم
در ملك حق تعالی بر روی این زمین   یك بنده ضعیفم و کمتر ز هر کسم
اقدام دهر دائی بر من ز بهر چیست   داند که در طریق قناعت مقدمم
از تیغ طمع مفسد مهلك مرکبم   از تیغ حرص قاطع قاتل مسلمم [1]

و چنانکه آدم را از جنت بیرون نهاده شده بود بر همین سبیل افتادگی خودش را از دربار خسرو ملك اینگونه ابراز میکند

از حضرتی که جنت عدن است بر زمین   بیرون نهاده ناگه مانند آدمم [2]

بالاخر الامر که دربار سلطانی را ترك گفته بحلقه ی درویشان درآمد از تمام ملك و دولت جهانی و جاه حشم فانی مستغنی شده خود را بحضرت شاه معظم خدای ذوالجلال منسلك گردانید چنانکه

---

۱ و ۲ عوفی : لباب الالباب (براون) (ایضا) ج ۱ ص ۱۰۶ ۱۰۷

میفرماید که

ملکم ز کل دنیا ملک قناعت ست　　در عزتم اگرچه که کم کرده خاتمم

خواهم که بی تلهّف یک لحظه دم زنم　　برمن نیاید از غم بیمارسان دمم

عمرم بآخر آمد و هیچ آرزو نماند　　جز آرزوی حضرت شاه معظمم [1]

و در همین معنی قطعه مسعود لاهوری خیلی معروف است که

چون بدیدم بدیدهٔ تحقیق　　که جهان منزل فنا ست کنون [2]

و اینکه

آنچه‌ای که مدح شاهان گفت　　مادح حضرت خدا ست اکنون

پیداست که سبک شعر یوسف دربندی لاهوری هم همان سبک شعر مسعود لاهوری است و بر دلیل اینکه دارای همان تشبیهات را استعارات ممدوحش خلا خود را به قیصر و کسری و به رستم و سام تقابل کردن همان افکار ایرانی شهادت میدهد بدون تردید میتوان گفت که " سبک خراسانی " است ـ

⊙

---

[1] عوفی : لباب الالباب ۰ (لیدن) ج ۱ ص ۱۰۶ ۱۰۷

[2] دیوان مسعود سعد سلمان لاهوری (تالیف رشید یاسمی) شرکت کتابفروشی ادب ۰ طهران ۱۳۱۸ ص ۵۲۱

۷ ـ آخرین سخنور فارسی لاهـور در عصـر غـزنوی

منهاج الدین لاهوری انقراض سلطنت غزنویان را بکمال صحت مجملاً[1] در بیان آورده است که

« سلطان سعید معزالدین محمد سام طاب مرقده هر سال از غزنین می آمد و ولایت هند (لاهور) و سند ضبط میکرد تا در شهور سنه سبع و سبعین و خمسمائه (۵۷۷ هـ) بدر لوهور (لاهور) آمد و پیل و پسر از خسرو ملك بستد و بازگشت تا در شهور سنه ثلث و ثمانین (۵۸۳ هـ) لشکر بدر لوهور آورد و لوهور فتح کرد و خسرو ملك را بعهد بیرون آورد » ـ [2]

معلوم شد اگرچه ورود غوریان در لاهور (پاکستان باستان) درحدود سال ۵۷۷ هـ رخ داد ولی اولین بار است که غوریان در سال ۵۸۳ هجری خسرو ملك بن خسرو شاه را که آخرین تاجدار سلطنت غزنویان بوده، شکست دادند و اصلاً انقراض سلطنت غزنویان در همین سال بوجود آمد ـ [3]

تاریخ مشهور است که بعد ازعصر سلطان مسعود (سوم) بن ابراهیم غزنوی (۵۰۹ هـ) بین جانشینان اوخانه جنگی درمیان آمد و بموجب آن یك انتشار سیاسی در مملکت غزنویان (۵۸۳ هـ) یك زمانه پر آشوب بوده و اوضاع سیاسی چنان رفتار کرد که آخرین تاجداران غزنویان تقریباً تا هفتاد

I. " It (Tabaqati Nasiri) will be found very much more correct than general histories, such as Abul-Fida, Ferishtah, Siyar al Motaqaddimin and other published works, which have included a narrative of the events herein recorded."
(W. NASSAU LEES: Preface the Tabaqati Nasiri, Calcutta, 1864, preface p. 4.)

۲ ـ منهاج الدین : طبقات ناصری ، (تالیف کپتان ولیم ناسولیس) کلکته کالج پریس ۱۸۶۴ م ص ۲۶

۳ ـ ایضاً « سلطان سنجر خصم او (ارسلان غزنوی) شد و بهرام شاه غزنوی را مدد کرد و بغزنین آمد و ملك ارسلان باو مصاف کرد و شکسته شد »
(منهاج الدین طبقات ناصری (ایضا) ص ۲۳)

سال (۵۰۹ تا ۵۸۳ هـ) مهلتی نیافتند که شعر و ادب فارسی را سرپرستی کنند نتیجة در چمنزار شعر فارسی لاهور هم خزان آمد ـ البته در آن چمنزار شعر خزانخورده صدای یوسف دربندی که شرح احوالش گذشت میتوان شنید و بر دلیل اینکه یوسف دربندی لاهوری در عصر آخرین تاجدار غزنویان خسرو ملک جان بحق سپرده بود بعد از وتنها آوازهٔ شعر پر مغز مسعود شالی کوب لاهوری با گوشها میرسد و بجز چند ابیات شالی کوب لاهوری آثار کسی دیگر سخنوران عصر پر آشوب بدست ما نیست ۰ لذا میتوان گفت که مسعود شالی کوب لاهوری آخرین سخنور فارسی عصر غزنویان در لاهور بوده است ـ

۷ ـ الف
احوال مسعود شالی کوب لاهوری
تقریبا (۵۳۵ هـ تا ۵۹۸ هـ)

متاسفانه احوال زندگانی این سخنور چندان بدست ما نیست البته محمد عوفی در فصل چهارم ۰ باب یازدهم ۰ شعرای آل سلجوق بعد از معزی و سنجری ذکر فضلای (غزنین ولوهور) را کرده است و دران ذکر این شاعر که تنها او را از احرار خطه لاهور نوشته باینصورت در بیان میآرد :

" الاجل حمید الدین مسعود بن سعد شالی کوب از احرار خطهٔ لوهور بود و در طبع ذکی و شعروی قوین عنصری و رودکی و در لوهور از بزرگ شنیدم که این قطعه در صفت قلم گفته است و الحق لطیف و مشهور است " ـ [۱]

اگرچه عوفی نه سال تولد و نه سال وفات این سخنور را درج کرده است ولی اگر تذکره اش را بدقت مطالعه کنیم روشن میشود که مسعود شالی کوب لاهوری معاصر علی بن معزی غزنوی و جمال الدین الخسروی است و این هر دو سخنور در غزنه بدربار خسرو ملک غزنوی متسلک بودند و در مدح او قصاید

[۱] محمد عوفی : لباب الالباب (براون) لیخ ا ص ۲۱۱

شعرا سرودند چنانکه عوفی مینویسد :

" الاجل الاخص سدیدالدین / شرف الندماء علی بن عمر المعزی الغزنوی ۰۰۰۰۰ و عرصه فضل و هنر او بس متناهی بود و خطهٔ غزنین بوجود او مفاخر و مباهی و این قصیده در مدح سلطان سراج الدوله خسرو ملك گفته است :

دلی کاندر غم عشق تو در بند و فنا باشد　　پسندی از وفای خود که از وصلت جدا باشد [1]

" الشیخ العمید جمال الدین افتخار الشعراء ابوبکر بن المساعد الخسروی شاعری معنوی بود ۰ در دولت خسرو ملك اقبالها دید " [2]

حقیقت اینست که علی غزنوی و جمال الدین خسروی در غزنه بدربار خسرو ملك منسلك بودند در برابر آن بدارالسلطنة لاهور یوسف در بندی لاهوری چنانکه ذکرش گذشت هم منسلك بوده و مسعود شالی کوب اگرچه معصر یوسف در بندی هم بوده ولی بدربار لاهور منسلك نبوده ـ ؟

اگر ما درین بیان عوفی تدقیق کنیم که " در لوهور از بزرگی شنیدم که (مسعود شالی کوب لاهوری) این قطعه در صفت قلم گفته است " پیداست که در وقت تصنیف لباب الالباب (۶۱۸ هـ) [3] شالی کوب لاهوری حتما زنده نبوده ۰ البته در سال (۵۹۸ هـ) [4] که غوریان خسرو ملك را شهید کرده و سلسلهٔ غزنویان را کلیة انقراض نمودند ۰ شهر لاهور بدست ایشان هم تباه و برباد شد و در اوایل ورود غوریان (۵۹۸ هـ) درین شبهٔ قاره یك زمانه پر آشوب بوده و عین ممکن است که درین مدت پر شور و پر آشوب مسعود شالی کوب لاهوری هم بدارالبقا شتافته باشد ۰ لذا تاریخ

---

[1] محمد عوفی : لباب الالباب (براون) ایضا / ص ۲۰۵

[2] ایضا ـــــــــــــــ ص ۲۰۷

[3] نیاز فتحپوری : مجلهٔ تذکرون کا تذکره ۰ نگار پاکستان کراچی سالنامه ۱۹۶۴م ص ۳۲۸

[4] " (غوریان) خسرو ملك را شهید کردند در شهور سنه ثمان تسعین و خمسمائه (۵۹۸ هـ) و پسر او بهرام شاه را که در قلعه سیفرود غور محبوس بود هم شهید کردند و خاندان آل ناصرالدین سبکتگین مندرس گشت " (منهاج الدین ۰ طبقات ناصری ۰ (ایضا) ص ۲۷)

وفاتش را پیش از سال تصنیف لباب الالباب (۶۱۸ هـ) [1] یعنی در تاریخ همین زمانۀ پرآشوب (۵۹۸ هـ) بایستی تعیین کرد و چنانکه شرح داده شد که مسعود شالی کوب لاهوری همعصر علی غزنوی و جمال الدین خسروی بوده و در عصر سلطان خسرو ملک غزنوی میزیسته است میتوان گفت که بمناسبت سال جلوس سلطنت خسرو ملک (۵۵۵ هـ) [2] لااقل در نزد سال بیستمین را بسر می برد . باین اعتبار سال تولدش (۵۵۵ ـ ۲۰ هـ/ ۵۳۵ هـ) یعنی پانصد و سی وپنج (۵۳۵ هـ) بحدس میآید ـ

۷ ـ ب سبک شعرش

فی الواقع هیچ آثاری ازین سخنور بر قرطاس تاریخ شعر فارسی نیآمده ، بجز این قطعه ای که عوفی در لباب الالباب ضبط کرده است :

چشمترا ملک همایون تو کاب چشمش ... بی گمان دارد خاصیت آب حیوان
هست اسرار جهان در دل او بسیاری ... تا بهری سرخی پیدا نکند سرّ نهان
دو زبان باشد تمام و دوبین نیست شکی ... نیست تمام چه گر هست او را دو زبان
گه گهی زار شود گرید چون ابر بهار ... از غم آنکه تنی دارد چون برگ خزان
بخورد مشک پس از دیده فروبار دتر ... مشک خواری ندیدم که بود در بارکان
نکند هرگز در فضل و هنر دعوی ... لیک بنماید از فضل و هنر صد برهان
هرچه در سرّ فلک مبهم و ... . [3]

عوفی به همین صورت آن قطعه را نا مکمل درج کرده است ـ اگر اشعار مزبور را بدقت مطالعه کنیم حس میکنیم که شعرش لطافت شعر و ذکاوت طبعش را اعلان مینماید و چنانکه عوفی گفته که شعروی قرین شعر عنصری و رودکی است الحق چنین است . هلا مرکّب را که از چشم قلم

---

[1] نهار فتحپوری . مجلۀ تذکره کا تذکره نگار پاکستان . (ایضا) ص ۳۲۸

[2] LANE POOLE. The Muhammadan Dynasties. op. cit. p. 289.

[3] محمد عوفی ؛ لباب الالباب . (براون) ایضا ص ۲۱۱

میریزد به آب حیوان تعبیر کردن و در دل قلم اسرار جهان را نهان گردانیدن و وقت نوشتن قلم را هل ابر بهار گریه کردن تشبیه دادن و مرکب گرفتن را به مشك خوردن و از چشم قلم مرکب ریختن را به درّ باریدن استعاره کردن . یعنی تمام این تشبیهات و استعارات دارای صفات همآن سبك موروثی است که از چمنزار شعر خراسان استخراج کرده در شعر فارسی لاهور ورود یافته بود و در شعرش پیداست و میتوان گفت که سبك شعر مسعود شالی کوب لاهوری که آخرین سخنور فارسی لاهور در عصر غزنوی بوده سبك خراسانی است ـ

(٩)

۸ ــ سبک شعر فارسی در لاهور در عصر غزنوی

شرح دادیم که افکار و فرهنگ سخنوران فارسی عصر غزنوی در لاهور[1] هل افکار و فرهنگ

---

[1] ــ لاهور : اینجا لازم است که آن ناحیه ی لاهور که در عصر غزنویان از لحاظ جغرافیائی حدود و مرز میداشت هم شرح دهیم و دربن باره تحقیق جناب استاد مکرم آقای دکتر محمد باقر را اعاده کردن کافیست ــ دکتر موصوف آن اسامی ناحیه مزبور که بعد از ظهور اسلام تا عصر تیموریان تحول یافت طبق ترتیب ازمان و ادوار باینصورت درج نموده اند :

۱ ــ الاهوار (ALAHVĀR)

۲ ــ لهور (LAHORE, LAHUR OR LAHORE)

۳ ــ لوهاور (LOHAVAR, LAUHAVAR OR LUHAVAR)

۴ ــ لوهور (LOHUR , LAHOR, LAUHOR OR LAUHUR)

۵ ــ لهانور (LAHANOR, LAHANUR OR LAHANAUR)

۶ ــ لوهاوور (LOHAVUR)

۷ ــ لهاوور (LAHAVUR)

۸ ــ لاوهور (LAOHUR)

۹ ــ لهاور (LOHAVAR)

۱۰ ــ لانهور (LANHOR)

۱۱ ــ لهاوار (LAHAVAR)

۱۲ ــ لاهور (LAHORE)

علاوه برین اسامی لاهور یک نام دیگر مندهوکور (MANDHUKUR) یا محمود پور از جهت مرکز ناحیه ی لاهور هم در تاریخها آمده است بدین سبب جناب دکتر عقیده میدارند که اصلا در عصر غزنویان لاهور نه تنها شهر بوده بلکه خود لاهور از جهت صوبه (PROVINCE) یعنی استان پاکستان باستان هم بشمار میرفت . البته کاملا صحیح است ــ

Dr. Muhammad Baqir: LAHORE, past and present, Lahore, Pakistan Pb. University Press, 1952, P. 15.

تحقیق شد که اینجا به لفظ لاهور تنها مراد به شهر لاهور نیست بلکه مراد به تمام ناحیه ی لاهور از عصر غزنوی ــ

شعرای فارسی ایران بوده بلکه رسم وعقایــد ایشان همآن موروثی بوده که نیاکا ن ایشان میداشتند

دربن باره آقای اقبال حسین معتقد [1] ــه است که این افکار و زبان ایرانی تا زمان امیر خسروخالص مانده است ــ

ولی این عقیده آقا ی اقبال حسین کهافکار و فــرهنگ ایرانیان و زبان فارسی در شعر فارسی در هند تا زمان امیر خسرو دهلوی ، خالص مانده تا بحدّی درست نیست بر دلیل اینکه اگر شعر فارسی لاهور بعصر غزنو ی را مطالعه کنیم روشن میشود که زبان ایرانی تا زمان ا میر خسرو دهلوی خالص نمانده بلکه پیش ا زو یعنی در عین اواخــر دورهٔ غزنوی زبان محل هم‌کم‌کم امتزاج یافته بود ، البته سبک شعر فارسی همآن سبک خراسانی بوده ــ

٨ ــ الف ــ
افکار موروثی

گفتیم که نخستین سخنور فارسی لاهور نکتی لاهوری است که در عصــر آل سبکتگین میزیسته ، لذا معلوم شد که شعر فارسی لاهورا ز دورهٔ آل سبکتگین آغــاز کرده بود و هم شرح دادیم که این سخنور از جهت بهترین نماینده عصر آل سبکتگین بشمار میرود و سبک شعرش چه از لحاظ فنی و چه از لحاظ فکــری همآن سبک خراسانی بوده است یعنی شعرش دارا ی همآن افکار وزبان موروثی است که در شعر سخنوران همعصرش وجود داشته مثلا در تشبیب قصیده ای که در مدح سلطان مسعود (اوّل) بن محمود غزنوی گفته ، محبوب را به ترک خطاب کرده و برش را به آنار و رویش را به گل تشبیهه کرده است بدینصورت

" The cultural tradition remained patent till the time of Amir Khusra and is responsible for the purity of diction of these early poets as distinct from the ornate and India-nized Persian of later writers."

I. Iqbal Hussan: Early Persian Poets of India, op. cit. Chap.I p. I.

روی آن ترک نه روست و برا و نه بسراست
که بوین نار بهارست و بر آن گل بیر است

بطرا از قد و خرخوی زلفش دراز
رشخیز همه خوبان طراز و خزر است [1]

عیانست که این شیوه سخنوری همان سبک و افکار موروثی را ادامه میدهد که آنرا به سبک خراسانی تعبیر میکنند -

۸ - ب

امتزاج الفاظ محلی لاهور در شعر فارسی

اگر ما شعر فارسی لاهور را بنظر تحقیق مطالعه کنیم معلوم خواهد شد سبک خراسانی که از دورهٔ آل سبکتگین در شعر فارسی لاهور آغاز کرده بود تا آخر دورهٔ غزنوی یعنی تا زمان مسعود بن ابراهیم غزنوی از لحاظ فنی و فکری کلیهٔ نشان میدهد و ابوالفرج روتی همه ی آن افکارموروثی و اوصاف فرهنگ ایرانی را در سبک خراسانی چه از لحاظ فنی و چه از لحاظ فکری بعینه برقرار داشته است . البته شاگرد خلص خاص و مسعود لاهوری از لحاظ فکری کم کم امتزاج افکار و الفاظ محلی را در شعر فارسی آورده است -

اصلا مسعود لاهوری مایل بزبان محلی (لاهور) که آنرا به (مغربی هندی) [2] یا هندی پنجاب هم موسوم میکنند بوده و همین است که او بقول محمد عوفی غیر از دیوان تازی و پارسی یک دیوان بزبان هندی (هندی محلی (لاهوری) هم میداشت وحواله اش اینست -

" او (مسعود لاهوری) را سه دیوانست یکی بتازی ویکی بپارسی
و یکی بهندوی " - [3]

---

[1] محمد عوفی : لباب الالباب . براون (ایضا) ص ۵۸ ۶۲ تا

[2] حافظ محمود شیرانی : پنجاب میں اردو . (مرتبه د اکتر وحید قریشی)کتاب نما لاهور ۱۹۶۳ م ص ۹۱

[3] لباب الالباب . (ایضا) ص ۲۴۶

نتیجهٔ طبعش که مایل بزبان محلی بوده در شعر فارسی او هم تاثیر کرد . مثلا در قصیده‌ای که در مدح سیف الدوله بمناسبت فتح آگره گفته در آن لفظ محلی هم بکار برده است که باین مطلع آغاز کند

ایا نسیم سحر فتحنامها بردار ببر وزیت از آن فتحنامه بسیار [1]

و بیتی که در آن لفظ محلی لاهور بکار برده شد اینست :

چو رعد از ابر بخروشید کوس محمودی
برآمد از پس دیوار حصن مارا مار [2]

اینجا مارا مار لفظ محلی (لاهوری) است یعنی " زد و کوب کردن " ـ اینقبیل الفاظ محلی در جاهای دیگر هم در شعر مسعود لاهوری بنظر میآید مثلا دارو خالصا از لغت لاهوری است و دارو [3] بمعنی دوا . چنانکه مسعود لاهوری در حق ثقة الملك طاهر بن علی گوید :

---

[1] دیوان مسعود سعد سلمان لاهوری (ایضا) (رشید یاسمی) ص ۲٦۲

[2] دیوان مسعود سعد سلمان لاهوری (رشید یاسمی) ایضا ص ۲٦۵

[3] دارو : بضم راء مهمله و سکون واو ـ چیزی که در تفنگ انداخته سر کنند بفارسی باروت یا بارود گویند .... و دارو در هندی نیز بمعنی شرابی که مستی آرد و در آخر نیز دارو بمعنی علاج بعربی دواء بوزن سما گویند " (اوحدالدین بلگرامی : نفائس اللغات . نسخه کهنه در کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور . سال چاپ و مقام و سروق ندارد ص ۲۲٦ ـ ۲۲۷) ـ

درد دشمن شدست و داروی دوست　　تاش بسپرد آن مبارک دست
بنگر اکنون بتازگی عجبـــــــا　　کاندرآن لفظ درد و داروست [۱]

و در حبسیات بعنوان " ناله از بند و زندان و مدح ثقة الملک طاهر " لفظ کوتوال را بدینصورت در شعر آورده است :

مطلع
مضمور شد صالح کار جهانیـــــان　　بر حبس و بند این تن رنجور و ناتوان
در هیچوقت بی شفقت نیست کوتوال　　هر شب کند زیادت بر من دو پاسبان [۲]

و اصلا کوتوال [۳] لغت هندی است و مرکب است به کوت = کوت بمعنی قلعه و وال بمعنی صاحب یعنی صاحب قلعه ـ

در مثنوی در مدح امراء و القاب طرب مسعود شاه که گفته شده لفظ برشگال را اینطور آورده است :

برشگال ای بهار هندوستان　　ای نجات از بلای تابستـــان [۴]

برشگال یا برسکال از لغت هندی است مرکب به برس کال و برس بمعنی باران و کال بمعنی وقت یا فصل یعنی فصل باران ـ تحقیق شد که این الفاظ محلی در عصر مسعود و ابراهیم غزنوی بزبان فارسی اخراج یافته بود ـ

---

[۱] دیوان مسعود لاهوری . ایضـــا ص ۵۸۸
[۲] ایضـــا ص ۴۲۷ ـ ۴۲۹
[۳] کوتوال : ف طرس لفظ هندی است بمعنی صاحب قلعه چه در اصل کوت دال بود بتای ثقیل هندی (ر . ز . ع) "
(فرهنگ آنندراج . (تالیف محمد پادشاه متخلص به شاد . تهران کتابخانه خیام . ج ۵ ص ۳۴۹۴ ـ
[۴] دیوان مسعود لاهوری (تالیف ابو القاسم خوانساری) سال چاپ ۱۲۰۶ هص ۲۳۸

۸ – ج

وجود محیط و فرهنگ لاهور در شعر فارسی

مسعود لاهوری نه تنها الفاظ محلی را بکار برده بلکه محیط و فرهنگ لاهور را هم در شعر فارسی در آورده است چنانکه از مثنوی زیر هویداست :

برشگال ای بهار هندوستان [1] ای نجات از بلای تابستان
دادی از تیر مه بشارتها باز رستیم از آن حرارتها
تن ما زیر جامه های تنک گشت تازه ز بادهای خنک
نیست راحت که رنج گرمانیست پس ازین جز امید سرمانیست

و بمدح عضدالدوله گوید :

گرچه خرّم شدست لوها وور باشد آنکس که می خورد معذور
منظر شاه خلد را ماند که بر او ابر گوهر افشاند
در دلفروز مجلس عضدی از همه نوع نعمت ابدی
شاه بر تخت جام باده بدست روزگار از نشاط او سرمست [2]

حقیقت همین طوراست که اهل لاهور در فصل باران که فورا بعد از فصل تابستان میآید جامه های تنک میپوشند . وقتیکه باد خنک دلآویز در فصل باران میوزد تن ایشان را تازه میکند و این احساسات خوش هوائی آنکسی که در ناحیه ی لاهور زندگی میکند بخوبی حس میتوان کرد و لذت میتوان برد - بجاست که در اشعار مزبور یک محیط خوش هوایی لاهور را حتما بچشم خود تماشا میکنیم بلکه خودمان را در آن محیط لاهور حسّ میکنیم و البته این عکاسی مناظر طبیعت در محیط لاهور یک زندگانی عموم لاهور را آشکار ساخته محیط و فرهنگ عمومی لاهور را هم روشن میسازد -

---

[1] هندوستان : در اینجا مراد به هندوستان همین ناحیه ی لاهور پاکستان باستان است -

[2] دیوان مسعود سعد سلمان لاهوری (تالیف سید ابوالقاسم خوانساری) (ایضا) ص ۲۳۸

نه تنها این بلکه یک زندگانی پر مسرت و شادمانی سلاطین غزنویان و امراء آن عصررا که درین شهر زیبای لاهور بکمال نشاط وخرّمی بسر میبردند ۰ هم عکاسی میکند و میتوان گفت که آن محفل نشاط و مسرتی دربار غزنویان یک محیط و فرهنگ خواص لاهور آن عصر را هم اعلام مینماید و باینصورت ما یک محیط و فرهنگ زندگانی عموم و خواص لاهور آن عصر را روشن میبینیم و لبتقبل شواهد محیط و فرهنگ لاهور در شعر مسعود لاهوری عام است ـ

اگر ما مقطعات بعنوان شهرآشوب از مسعود لاهوری را بدقت مطالعه کنیم روشن میشود که این سخنور روشنفکر بسیاری از عمر عزیز خود را درین ناحیه ی لاهور بسر برده و او درین محیط هرچه دیده متاثر شده آنرا در شعر خود آورده است ـ مثلاً در وصف باغ و بهار و سبزه زاری لاهور وقتیکه در زندان بود خاطرات خود را بدیدن اشعار دلسوز ابراز مینماید

ای لاهور ویحک بی من چگونه ‌ ‌ ‌ ‌ بی آفتاب روشن ۰ روشن چگونه
ای آنکه باغ طبع من آراسته ترا ‌ ‌ ‌ ‌ بی لاله و بنفشه و سوسن چگونه
تو مرغزار بودی و من شیر مرغزار ‌ ‌ ‌ ‌ با من چگونه بودی و بی من چگونه [۱]

بعد از مسعود لاهوری بسیاری از سخنوران فارسی در وصف لاهور احساسات خود را هم اظهار داشته اند ولی تاریخ فرهنگ این ناحیه مشهود است که زن ومرد از باشندگان لاهور توانا و دانا وجدّی میباشند لذا نه تنها مردان بلکه زنان لاهور آن عصر هم جدی و پیشه کار میبودند ۰ مسعود لاهوری در مقطعات بعنوان " شهرآشوب " وصف آن زنان لاهوری را نظم کرده است و این انداز فکر تحت عنوان (شهر آشوب " اوّلین بار در شعر فارسی در لاهور آورده شده مثلاً قطعه زیرکه او در وصف دلبر خباز گفته انداز فکرشرا حاکی است ـ

اندر تنور روی چو سوسن فروبری ‌ ‌ ‌ ‌ چون شمع وگل بر آری بازار تنور را ست
تا بر سر تنوری میترسم از تنور اسک ‌ ‌ ‌ ‌ طوفان نوح گاه نخست از تنور خاست [۲]

---

[۱] دیوان مسعود سعد سلمان لاهوری (تالیف رشید یاسمی) ایضا ص ۲۹۳

[۲] ایضـــــــــــا ص ۶۳۷

والحق این پیشه خنیاگری بین زنان لاهوری از زمان باستان تا امروز هم ادامه میدارد ـ جای دیگر در وصف دلبر دیبا باف گوید [۱] ـ

دیبا بافی ای بت دیبا رخ — هر پیشه را بدو رخ برهانی
دیبا بافی همه از جنس تو — چون روی خوش بافت نیدانی
دیبای روم کس نخرد هرگز — گر نقش روی خوش بگردانی

گفتیم که در زمان مسعود سعد سلمان لاهوری مسلمانان در هند نو وارد بودند و بر این ناحیه لاهور شعاع اسلام آهسته آهسته اعتزاز میبافت و آنزمان زنان لاهوری حتما کافر بودند و مسعود سعد سلمان که طبعا شاعر بود بدون وصف نگاری حسن زن لاهوری نتوان ماند مثلا در وصف یار غیر مسلم چه خوب گفته [۲] ـ

ای بت زیبا کافر دلی و کافر دین — کفر و ایمان شده از زلف و رخت هر دو یقین
اگر آن ظلمت کاندر دل پر ظلمت تست — روز را بودی تاریک شدی روی زمین
و گر آن نور که بر دو رخ نورانی — در دلت بودی جای تو بدی خلد برین

یکجای دیگر در وصف یار هندی گوید [۳] ـ

خورشید ملاحت است رویش — نورش بجهان شده است سائر
پرکار لطافت است دستش — بی نقطه همی کشد دوائر

اصلا مراد از یار هندی همین زن لاهوری است برای اینکه مسلمانان آنزمان که نو وارد بودند همه ی باشندگان این شبه قاره باستانان را چه از لاهور و چه از آخرین نقاط بنگاله هندوستان را هندی میخواندند ـ

---

۱ ـ ۲ ـ ۳ ـ دیوان مسعود سعد سلمان لاهوری (تالیف رشید یاسمی)
صفحه برای ۱ ـ ۶۵۳ ۲ ـ ص ۶۲۸ ۳ ـ ص ۶۲۱

روشن است که مسعود لاهوری اصلا در وصف رنگ ملاحتی محبوب پنجابی را سروده است واگر ما این تکرش را از روی شواهد تاریخی بدقت مطالعه کنیم روشن میشود که رنگ زنان لاهوری از زمان باستان تا امروز رنگ گندم گون است یعنی رنگ ملاحتی میدارند چنانکه مسعود لاهوری اظهار داشته است ـ

خلاصه مسعود لاهوری محیط وفرهنگ لاهور را در عکسهای رنگا رنگ در شعر فارسی آورده است ـ مثلا در مدح سلطان مسعود (سوم) بن ابراهیم غزنوی مستزادی که گفته در آن وصف بهار و نگاران لاهور را باینصورت عکاسی کرده است [۱] ـ

ای کامگار سلطان اصاف تو بگیهان   گشته عیان
آمد بهار خرم شد عرصهای عالم   چو گلستان
از دست مه نگاری نیکو تراز بهاری   باده ستان

و بر همین سهیل در قصیدهٔ بهاریه در توصیف برشکال لاهور چنانکه شرح دادیم یک محیط وفرهنگ لاهور جلوه میکند مثلا وقتیکه بعد از مه ژوئن و ژوییه فصل برشکال مراد به فصل باران درین ناحیه ی لاهور رو مینماید لاهوریان امروز هم بر همین سهیل از حرارتهای تابستان رستگاری مییابند و اینجا باران خیلی شدید میباشد خصوصا در فصل برشکال تیغهای باران مثل میغها میبارد و سپس به سبب باران تمام سرزمین این ناحیه لاهور و راغ و باغ همه ی همه سرسبز و شاداب میشود و این خاطرات که از دل اهل لاهور برمیخورد از خاطر مسعود که خودش لاهوری است هم برخاسته صورت درین اشعار گرفت ـ

بادهای تو میغها دارند   میغهای تو تیغها دارند
رعد های تو کوسها کوبند   چرخ گوش همی که بکشوبند

---

[۱] ـ دیوان مسعود لاهوری (تالیف رشید یاسمی) (ایضا) ص ۵۶۱

سبزه ها را طراوتی دادی   عمرها را حلاوتی دادی
داغ را گل زمردین کردی   باغ را شاخ بسّدین کردی

و اینکه

تیر بگذشت ناگهان برما   منهزم گشت لشکر گرما
تن ما زیر جامهای تنک   گشت تازه زباد های خنک
اینت راحت که رنج گرمانیست   پس ازین جز امید سرمانیست
حبذّا ابرها کهر سم تو   خرّما سبزهای خرّم تو

گر چه خرّم شدست لوها وور   باشد آنکس که می خورد معذور[1]

روشن است که مسعود لاهوری محیط و فرهنگ و هوای لاهور را بخوبی در نظم آورده است که یک محیط و فرهنگ وهنگانی عوم و خواص لاهور آن عصر را کاملاً روشن میسازد. پیداست که محیط و فرهنگ لاهور در شعر فارسی در عصر غزنوی نمود یافت و اولین کسی که آن را در شعر فارسی آورده مسعود سعد سلمان لاهوری است ـ

۸ ـ د

ترویج قصیده و رباعی در عصر غزنوی در لاهور

اگر ما تاریخ شعر فارسی را مطالعه کنیم می‌بینیم که در تمام مراکز شعر و ادب فارسی و در غزنه (افغانستان) و چه در خراسان (ایران) نه تنها قصیده سرائی پیشرفت کرده بود بلکه در عین حال مثنوی و رباعی هم بکمال رسیده بود و سخنوران بزرگ مثل انوری در قصیده و فردوسی در مثنوی و خیام در رباعی در صف اول بنظر میآیند. البته در شعر فارسی آن عصر غزل در اوایل راه قدم میبود

۱ـ دیوان مسعود لاهوری / (انتخاب) ۵۶۲ ـ ۵۶۳ (تألیف رشید یاسمی)

در مقابل آن در مرکز شعر فارسی لاهور قصیده و رباعی هم پیشرفت کرده بود ـ اصلاً شعر فارسی در لاهور زیر سرپرستی و ادب پروری همان سلاطین غزنوی که در برابر آن در ایران فرمانروائی میکردند • بوجود آمده بود بدینجهت قصیده گوئی در شعر فارسی لاهور بسرعت ترویج کرد و در برابر آن مثنوی هم پس نمانده ولی دلیل اینکه شعر فارسی در لاهور تازه ورود یافته بود نتوانست زیاد پیشرفت بکند البته مقدم میبود ـ مثلاً ابوالفرج لاهوری بیشتر از خیام رباعی شعرا گفته و مسعود لاهوری در برابر انوری و معزّی و مختاری غزنوی و منوچهری دامغانی و خاقانی در چمنزار شعر فارسی لاهور قصیده سرائی هم میکرده است • البته مثل ایران غزل در اوایل راه قدم میبود ـ

تحقیق شد که در شعر فارسی لاهور (پاکستان باستان) رباعی و قصیده تا اواخر عصر غزنوی ترویج میبافته است البته مثنوی و غزل کم کم وجود یافته بود ـ

۞

بخش سوم

(تحول شعر فارسی در لاهور بعد از عصر غزنویان
تا ظهور تیموریان)

بخش سوم

(تحول شعر فارسی در لاهور بعد از عصر غزنویان تا ظهور تیموریان)

۱ ـ استحکام سلطنت غوریان و تأسیس اولین مرکز شعر فارسی در هند

۱ ـ الف
انقراض سلسلهٔ غزنویان و ورود غوریان در لاهور (۵۷۷ تا ۵۹۸ هـ)

پیش از اینکه ذکر شعر فارسی در لاهور بعد از عصر غزنویان تا ظهور تیموریان مورد بحث قرار داده شود لازم است که اول اسباب انقراض سلسلهٔ غزنویان و استحکام سلطنت غوریان را هم اجمالاً بیان کنیم ـ و درین مورد بقول [1] ناسولیس (W. NASSAU LEES) بهترین تاریخ مستند آن عصر طبقات ناصری است ۰ و منهاج الدین اسباب انقراض سلاله غزنویان را بقرار زیر شرح داده است :

" خسرو ملک نورالله مرقده بلوهور به تخت نشست و او پادشاه در غایت حلم و کرم و حیا بود وعشرت دوست و صفات حمیده بسیار داشت اما چون برسایه دولت خاندان خود افتاده بود از وی ذکری جهل نماند و دولت خاندان خود افتاده بود ازوی ذکری جهل نماند و دولت آن دودمان بدو منتهی شد " [2]

و راجع به ورود غوریان در لاهور مینویسد که :

" سلطان سعید معزالدین محمد سام طاب مرقده هر سال از غزنین می آمد و ولایت هند و سند ضبط میکرد تا در شهور سنه سبع سبعین و خمسمایه (۵۷۷هـ) بدر لاهور آمد و پیل و پسر از خسرو ملک بستند و بازگشت تا در شهور سنه ثلث ثمانین وخمسمایه (۵۸۳) بدر لوهور

1. W. Nassau Lees, Preface Tabqat-i-Nasri (Calcutta, 1864) p.4.

۲ ـ منهاج الدین ; طبقات ناصری ۰ (تالیف ولیم ناسوس) کلکته ۱۸۶۳م ص ۲٦

آورد و لوهور فتح کرد و خسرو ملک را بعهد بیرون آورد و بطرف غزنین فرستاد ...... وخسرو ملک را شهید کردند در شهور سنه ثمان و تسعین و خمسمایه (۵۹۸ هـ) و پسر او بهرام شاه را که در قلعه سیفرود غور محبوس بود هم شهید کردند وخاندان آل ناصرالدین سبکتگین مندرس گشت " [۱]

معلوم شد که ورود غوریان در لاهور اوّل در سال ۵۷۷ هجری وقوع یافت و انقراض کامل سلسلهٔ غزنویان در سال ۵۹۸ هجری صورت گرفت وبدین طریق دولت غزنویان بدست غوریان افتاد ـ

۱ ـ ب
تاسیس اوّلین مرکز شعر فارسی در دهلی (۶۰۷هـ)

اوّلین تاجدار سلطنت غوریان معزالدین محمد سام المعروف به شهاب الدین محمد غوری است و سلطنتش از ناحیه ی لاهور توسع کرده بطرف جنوب تا سند و بجانب شرق تا دهلی رسیده بود ـ در آن عصری که اوّلین بار دهلی بدست سلاطین مسلمانان هند درآمد همین عصر غوریان است یعنی در زمان شهاب الدین محمد غوری سالار لشکر او قطب الدین ایبک دهلی را اوّلین بار در سال ثمان و ثمانین و خمسمایه هجری (۵۸۸ هـ) مسخر کرد چنانکه بدایونی نوشته است :

" در سنه مذکور (۵۸۸ هـ) قطب الدین دهلی را مسخر ساخته از تصرف خویشان پتهوراه کهنه ی رای برآورد " [۲]

بقول محمد قاسم فرشته اوّلین بارکه دهلی از دست راجایان هند بدر رفته بدست سلاطین مسلمانان هند بر آمد همین عصر شهاب الدین محمد غوری یعنی درحدود سال ۵۸۲ هجری است و آن تاریخی که در آن دهلی ازجهت پایتخت غوریان بلکه بایسد گفت که پایتخت سلاطین مسلمانان هند اوّلین بارتاسیس گردید سال ۵۸۹ هجری است و بیانش اینست :

---

[۱] منهاج الدین : طبقات ناصری • (تالیف ولیم ناسوس) کلکته ۱۸۶۴م ص ۲۶
[۲] بدایونی : منتخب التواریخ (بتصحیح مولوی احمد علی) کلکته • کالج پریس ۱۸۶۸م ج ۱ ص ۵۰

" (ملك قطب الدین) در سن تسع و ثمانین و خمسمایه (۵۸۹ هـ) قلعه کول را مسخر کرده و دهلی را دارالملک قرار داد و اطراف و نواحی آن را ضبط آورده شعائر اسلام ظاهر ساخت " [1]

تحقیق شد که دهلی در تصرف سلاطین مسلمانان آمده اولین بار در سال ۵۸۹ هجری پایتخت آنها گردید نخستین شاهنشاه از دودمان غوریان که بکمال استحکام عنان حکومت هند بدست آورد شمس الدین ایلتمش است و بقول بدایونی [2] سال جلوس آن شاهنشاه شش صد و هفت (۶۰۷ هـ) است و معلوم شد که در همین سال سلطنت غوریان در هند استحکام یافت و در اینجا یک مرکز شعر فارسی اولین بار است که تاسیس گردید وتفصیلش را در بیان میآوریم و درین مورد یک فهرست سنین و حدود اعصار سلسلهٔ غوریان وسلاطین دهلی تا لودیان و فرمانروایان لاهور آن عصر درج میشود —

⊙

[1] محمد قاسم بن هندوشاه المعروف فرشته : تاریخ فرشته (ایضا ص ۱۰۲

[2] " سلطان شمس الدین ایلتمش المخاطب به یمین امیرالمؤمنین در سنه سبع و ستمایة (۶۰۷ هـ) بر تخت سلطنت دهلی جلوس فرمود " (بدایونی : منتخب التواریخ (ایضا) ص ۶۲

۱ ـ ج

فهرست سنین وحدود اعصار سلسلهٔ سلاطین دهلی و فرمانروایان لاهور از غوریان تا لودیان

غـــوریـــان [۱]

شماره نام سلاطین	سنین وحدود اعصار		پایتخت
	سال هجری (أ)	سال میلادی (ii)	
۱ ـ سلطان معزالدین ابوالمظفر محمد بن سام المعروف شهاب الدین غـوری	۵۸۲ هـ	۱۱۸۶م	لاهور ـ دهلی ـ لکهنوتی
۲ ـ سلطان قطب الدین ایبک	۶۰۲ هـ	۱۲۰۶م	
۳ ـ سلطان آرام شاه بن قطب الدین	۶۰۷ هـ	۱۲۱۰م	
۴ ـ سلطان شمس الدین ایلتمش	۶۰۷ هـ	۱۲۱۰م	
۵ ـ سلطان رکن الدین فیروز شاه (اوّل)	۶۳۳ هـ	۱۲۳۵م	
۶ ـ رضیه سلطانه بنت ایلتمش	۶۳۴ هـ	۱۲۳۶م	
۷ ـ معزالدین بهرام شاه	۶۳۷ هـ	۱۲۳۹م	
۸ ـ علاءالدین مسعود شاه	۶۳۹ هـ	۱۲۴۱م	
۹ ـ سلطان ناصرالدین محمود شاه (اوّل)	۶۴۴ هـ	۱۲۴۶م	
۱۰ ـ سلطان غیاث الدین بلبن	۶۶۴ هـ	۱۲۶۵م	
۱۱ ـ سلطان معزالدین کیقباد	۶۸۶ هـ	۱۲۸۷م	

[۱] (أ) منهاج الدین : طبقات ناصری (تالیف ناسیس) ایضاً ص ۱۱۴ ـ ۱۹۷

(ii) LANE POOLE: The MuhammadanDynesties, op. cit. p. 299

فرمانروایان لاهور (در عصر غوریان) ۱

شماره	نام فرمانروا	سال هجری
۱ـ	علی کرماج	۵۸۲ هـ [2] / ۱۱۸۶ م [1]
۲ـ	قطب الدین ایبک	۵۹۰ هـ
۳ـ	محمد	۶۰۲ هـ
۴ـ	ناصرالدین قباچه	۶۰۳ هـ
۵ـ	ناصرالدین محمود شاه	۶۱۴ هـ
۶ـ	ملک علاءالدین شیر خانی	۶۳۴ هـ
۷ـ	ملک اعزالدین کبیر خانی	۶۳۴ هـ
۸ـ	ملک اختیارالدین قراقش	۶۳۷ هـ
۹ـ	معظم خان شیر خان	۶۳۹ هـ
۱۰ـ	ارسلان خان	۶۵۱ هـ
۱۱ـ	معظم خان شیر خان	۶۶۸ هـ
۱۲ـ	قانون الملک محمد	۶۸۵ هـ
۱۳ـ	ملک ترکی	۶۸۵ هـ

---

1 (i). LANE POOLE. The Muhammadan Dynasties. op. cit. p. 299.

(ii). Dr. Muhammad Baqir: LAHORE, past and present, Lahore (Pakistan), Panjab University Press, 1952. p. 60-81

۲ (i) منهاج الدین لاهوری. طبقات ناصری. (تالیف تا سولیس) ایضاً ص ۱۱۲-۱۹۷.

(ii) ڈاکٹر ظهور الدین احمد، پاکستان میں فارسی ادب، لاهور: یونی ورسٹی بک ایجنسی، ۱۹۶۴ء ص ۲۹.

خلجیان [۱]

شماره	نام سلاطین خلجیان	سال هجری	سال میلادی	پایتخت
۱ ــ	سلطان جلال‌الدین خلجی (فیروز شاه دوم)	۶۸۹ هـ	۱۲۹۰م	لاهور ـ دهلی ـ لکهنوتی لکوکی
۲ ــ	رکن‌الدین ابراهیم شاه (اول)	۶۹۵ هـ	۱۲۹۵م	ایضا
۳ ــ	علاءالدین محمد شاه (اول)	۶۹۵ هـ	۱۲۹۵م	
۴ ــ	شهاب‌الدین عمر شاه بن علاءالدین	۷۱۵ هـ	۱۳۱۵م	
۵ ــ	قطب‌الدین مبارک شاه (اول) بن علاءالدین	۷۱۶ هـ	۱۳۱۶م	
۶ ــ	ناصرالدین خسرو شاه	۷۲۰ هـ	۱۳۲۰م	

فرمانروایان لاهور [۲] (در عصر خلجیان)

شماره	نام	سال هجری
۱ ــ	ارقلی خان	۶۹۰ هـ
۲ ــ	غازی ملک	۷۰۲ هـ

I. (1) LANE Poole : The Muhammadan Dynasties, op. cit. p. 299

۲ــ (۱) منهاج الدین. طبقات ناصری (تالیف نا بولیس) ایضا ص ۱۱۴ ــ ۱۹۷.

(۱) میر عبدالباقی نهاوندی : مآثر رحیمی ـ (تالیف محمد حسین هدایت) کلکته ۱۹۱۰م
ج ۱ : ص ۳۲۲ ۳۳۱

~~(۱) ابوالفضل : طبقات اکبری ص ــــ ۲) محمد قاسم : تاریخ فرشته ایضا ص ــــ~~

~~(۲) نهاوندی : مآثر رحیمی (ایضا) ج ۱ ص ۳۲۲ ــ ۳۳۱~~

۳ــ عبدالقادر بدایونی. منتخب التواریخ. (تالیف مولوی احمد علی) کالج پریس، ۱۸۶۸م،
ج ۱، ص ۱۷۲ ــ ۳۰۶.

تغلقان ط

شماره	نام سلاطین تغلقان	سال هجری	سال میلادی
۱ —	غیاث الدین تغلق شاه (اول)	۷۲۰ هـ	۱۳۲۰م
۲ —	محمد (دوم) بن تغلق بن غیاث الدین	۷۲۵ هـ	۱۳۲۴م
۳ —	فیروز شاه (سوم) بن رجب	۷۵۲ هـ	۱۳۵۱م
۴ —	تغلق شاه (دوم) بن فتح خان بن فیروز	۷۹۰ هـ	۱۳۸۸م
۵ —	ابوبکر شاه	۷۹۱ هـ	۱۳۸۸م
۶ —	محمد شاه (سوم) بن فیروز شاه	۷۹۲ هـ	۱۳۸۹م
۷ —	سکندر شاه (اول) بن محمد شاه مطیون علاء الدین	۷۹۵ هـ	۱۳۹۲م
۸ —	محمود شاه (۱) بن محمد شاه	۷۹۶ هـ	۱۳۹۳م
۹ —	نصرت شاه	۷۹۷ هـ	۱۳۹۴م
۱۰ —	حمله تیمور	۸۰۱ هـ	۱۳۹۸م
۱۱ —	محمود شاه (restored)	۸۰۲ هـ	۱۳۹۹م
۱۲ —	دولت خان لودی	۸۱۵ هـ	۱۴۱۲م

ط LANE POOLE : The Muhammadan Dynesties, ibid, p. 300

نهاوندی : مآثر رحیمی ج ۱ (ایضا) ص ۳۶۳ ۳۸۱ ۳۸۵ ۳۸۸ ۳۹۳

۳۸۵

بن رجب (مآثر رحیمی م ر ص ۳۶۳) بن فتح خان بن فیروز (م ر ص ۳۸۱) بن فیروز شاه (م ر ص

بن محمد شاه مطیون (م ر ص ۳۸۸) حمله تیمور (م ر ص ۳۹۳)

ملا عبدالقادر بدایونی - منتخب التواریخ، کلکته، کالج پریس، ۱۸۶۸م، ص ۲۲۱-۳۰۵.

فرمانروایان لاهور (در عصر تغلقیان) سے ۱

سے ۱

۱ ـ ملک تاتار خورد ۷۲۳ هـ

۲ ـ شیخا کھوکھر (گکھر) ۷۹۶ هـ

۳ ـ نصرت کھوکھر (گکھر) ۷۹۶ هـ

۴ ـ عادل خان (ملک کدھو) ۷۹۶ هـ

۵ ـ شیخا کھوکھر (گکھر) ۸۰۱ هـ

۶ ـ خضر خان ۸۰۱ هـ

دودمان سید سے ۲

شماره	نام ملوك	سال هجری سے ۳	سال میلادی سے ۲	پایتخت
۱ ـ	ملک خضر خان	۸۱۷ هـ	۱۴۱۴م	دهلی ولاهور
۲ ـ	ملک معزالدین مبارک شاه (دوم)	۸۲۴ هـ	۱۴۲۱م	
۳ ـ	ملک محمد شاه (چهارم)	۸۳۷ هـ	۱۴۳۸م	
۴ ـ	ملک عالم شاه	۸۴۷ هـ	۱۴۴۳م	
۵ ـ	ملک علاؤ الدین	۸۴۹ هـ	۱۴۴۵م	

سے ۱ (i) ضیاء الدین برنی : تاریخ فیروز شاهی (تالیف ناسولیس) کلکته ، رایل ایشیاتیک سوسایتی بنگاله ، ۱۸۶۲م ص ۲۱۳ - ۶۰۲
(ii) عبدالباقی نهاوندی - مآثر رحیمی - (تالیف محمد هدایت حسین) ایضاً ج ۱ ص ۳۶۳ - ۴۰۳م.

(iii) Dr. Muhammad Baqir: LAHORE, past and present, P. University Press, Lahore, 1952 p. 60-81.

2. LANE POOLE: The Muhammadan Dynasties, op. cit. p. 300

سے ۳ - یحیی بن احمد سرهندی - تاریخ مبارک شاهی - (سوت ۸۳۷ هـ) تالیف هدایت حسین ع کلکته ، رایل ایشیاتیک سوسایتی ۱۹۳۱م - ص ۱۸۱ - ۲۴۲ (ii) نهاوندی - مآثر رحیمی - ایضاً ج ۱ ص ۴۰۳ - ۴۳۳م.

فرمانروایان لاهور[1] (در زمان دودمان سید)

۱ ــ	ملک رجب	۸۲۴ هـ
۲ ــ	ملک محمود حسن	۸۲۵ هـ
۳ ــ	ملک سکندر تحفة	۸۳۵ هـ
۴ ــ	نصرت خان (گرگ انداز)	۸۳۵ هـ
۵ ــ	شیخ علی	۸۳۶ هـ
۶ ــ	شمس الملک	۸۳۶ هـ
۷ ــ	عمادالملک	۸۳۶ هـ
۸ ــ	بهلول لودی	۸۴۵ هـ

لودیان[2]

شماره	نام سلاطین لودیان	سال قمری	سال میلادی[3]	پایتخت
۱ ــ	سلطان بهلول لودی	۸۵۵ هـ	۱۴۵۶م	دهلی ولاهور
۲ ــ	سلطان سکندر (دوم) بن بهلول لودی	۸۹۴ هـ	۱۴۸۸م	
۳ ــ	سلطان ابراهیم بن سکندر لودی	۹۲۳ هـ	۱۵۱۷م	
۴ ــ	یورش بابر تیموری	۹۳۰ هـ	۱۵۲۶م	(تاریخ ورود تیموریان درین شبه قاره)

۱ــ (أ) یحیی بن احمد بن عبدالله سهرندی ؛ تاریخ مبارک شاهی (س ت ۸۳۷ هـ) تالیف هدایت حسین ٠ مطبوعه رایل ایشیاتیک سوسایتی ٠ کلکته ۱۹۳۱م ص ۱۸۱–[illegible]

~~(ii) Dr. Muhammad Baqir: LAHORE, ibid p. ____~~

۲ــ ... نهاوندی - مآثر رحیمی - ... ص ۱۰۳ تا ۳۳ .

3 (i) LANE POOLE: The Muhammadan Dynesties, ibid. p. 300

(ii) Dr. Muhammad Baqir. LAHORE. op. cit. p. 92-100

فرمانروایان لاهور (در عصر لودیان)[1]

۱ ـ دولت خان ۹۳۰ هـ

۲ ـ میر عبدالعزیز ۹۳۰ هـ تا ۹۳۱ هـ

۱ ـ د اوضاع سیاسی و تأثیر آن در شعر فارسی | هنگامیکه قدرت ازیک دست بدست دیگر منتقل میشود اوضاع سیاسی در شعر و ادبیات آنکشور هم تأثیری عمیق میگذارد و بهمین طریق اوضاع سیاسی بمناسبت انقراض غزنویان در لاهور و استحکام سلطنت غوریان در هند هم در شعر فارسی لاهور تأثیر کرد. فرشته مینویسد که :

" سلطان قطب الدین ایبک سه دختر داشت یکی با ایلتتمش عقد بست و دو دختر یکی بعد دیگری بناصرالدین قباچه داد و چون سلطان قطب الدین ایبک[2] در لاهور گذشت . ایلتتمش باستدعای سپه سالار امیر علی اسمعیل و امیر داؤد ویلمی و دیگر اعیان ملک با جمعیت و لشکریان بدهلی آمد و آنرا متصرف شد و خود را سلطان شمس الدین خطاب کرده در سنه سبع و ستمایة (۶۰۷ هـ) برتخت نشست "[3]

---

[1] (i) ملا عبدالباقی نهاوندی : مآثر رحیمی (ایضا) ج ۱ : ص ۴۳۲ ـ ۴۸۷
(ii) Dr. Muhammad Baqir: LAHORE, past and present, ibid. p. 104/125

[2] و مرقدش امروز هم در کوچه ی بازار انارکلی که پر رونق و معروفترین بازار لاهور است هم موجود و زیر تعمیر است و امید است که صورتش بهتر خواهد شد ـ

[3] محمد قاسم : فرشته . تاریخ فرشته . (ایضا) ج ۱ : ص ۱۰۳

معلوم شد که شمس الدین ایلتتمش و ناصرالدین قباچه هر دو داماد سلطان قطب الدین ایبک بودند وبعد از قطب الدین ایبک ، ایلتتمش بخطاب سلطان شمس الدین ایلتتمش در پایتخت دهلی و قباچه بخطاب سلطان ناصرالدین قباچه بر تخت سند نشسته و سکّه و خطبه بنام خود کردند و بدرجه سلطانی رسیدند و هر دو سلطان طبعا دلدادگان شعر وادب فارسی و پروردگان علم و فضل بودند لذا تمام حکما و فضلا و دانشوران سخنوران آنزمان را بجانب خود کشیدند ودر دهلی و اچه و سند هم مراکز شعر و ادب فارسی بوجود آمد ـ

۱ ـ هـ انتقال مرکز شعر فارسی از لاهور تا بآخرین نقاط پاکستان شرقی	از زمان خسروشاه غزنوی (۵۴۷ هـ) [1] تا تخت نشینی سلطان شمس الدین ایلتتمش (۶۰۷ هـ) [2]

یعنی کاملا شصت سال یک دوره پر آشوب بوده لذا درین مدت شعر وادب فارسی نه تنها در ناحیه ی لاهور بلکه در تمام هندوستان نتوانست پیشرفتی کند بدینجهت آن عصر بعنوان "دورهٔ انقراض شعر وادب فارسی در هند" نامیده میشود ـ البته بعد از تخت نشینی سلطان شمس الدین ایلتتمش (۶۰۷ هـ) شعر فارسی در هند دوباره توسعه و ترویج گرفت ـ

غوریان علاوه بر تسخیر لاهور و سند و دهلی ودکن رو به بنگاله نموده آن را هم تحت تصرف خود آوردند ونخستین فرمانروای لکهنوتی (بنگاله) از مسلمانان ملک فخرالدین محمد بختیار بوده است چنانکه ملّا عبدالباقی نهاوندی مینویسد که :

" ابتدای ظهور اسلام در بلاد بنگاله از ملک (فخرالدین) محمد بختیار
که ازکبار امرای سلطان قطب الدین ایبک بود ، شد " [3]

---

[1] بدایونی (ایضا) ج ۱ ص ۴۳

[2] ایضا ص ۶۲

[3] ملا عبدالباقی نهاوندی : مآثر رحیمی (تالیف محمد هدایت حسین) کلکته ایشیاتک سوسایتی بنگاله ، ۱۹۱۰م ج ۱ : ص ۸۷

و بدایونی آن ظهور اسلام در لکهنوتی (بنگاله) که از دست ملک فخرالدین محمد بختیار رو نمود بدین عبارت مختصر بیان مینماید :

" محمد بختیار لشکر از بهار بجانب لکهنوتی کشیده باندک جماعتی بشهر نودیا رسید که حالا خراب است و رای لکهید (لکمنیه) حاکم آن شهر که از منجمان علامات محمد بختیار و استیلای او شنیده بود ازانجا گریخته بکامرو رفت ـ اسباب وغنایم بیشمار بدست اهل اسلام افتاد و محمد بختیار معابد و بتخانها ی کفار را ویران ساخته مساجد و خوانق و مدارس بنیاد کرد و دارالملک بنام خویش تعمیر فرمود که حالا گور نام دارد : بیت

آنجــا که بود نعره و غـوغـای مشرکان　　　اکنون خـروش و غلغل اللّه اکبر است [1]

این غازی اسلام ملک فخرالدین محمد بختیار است / بنگاله را در سال ۵۹۴ هـ/۱۱۹۸م [2] تسخیر کرد و معلوم شد که ظهور اسلام تا آخرین نقاط هندوستان یعنی به بنگاله ی شرقی پاکستان حاضر در سال ۵۹۴ هـ/۱۱۹۸ م یعنی در آخر قرن ششم هجری مصادف بآخیر قرن دوازدهم میلادی رونمود واز آن به بعد در همین عصر غوریان تقریبا در حدود سال (٦۸۱ تا ٦۹۰ هـ یعنی در عصر ناصرالدین محمود بغرا خان نخستین بار زبان وشعر فارسی در بنگاله هم وجود یافت و چنانچه معلوم شد مساجد و خوانق ومدارس بنا شد بر همین طور درین عصر

---

[1] بدایونی : منتخب التواریخ (ایضا) ج ۱ : ص ۵۸

[2] " ناصرالدین محمود بغرا خان کے عہد سلطنت میں (٦۸۱ ـ ٦۹۰ هـ) لکھنوتی میں علماء شعرا کا اچھا خاصا اجتماع ہوا ـ شمس الدین دبیر اور قاضی اثیر نے اس کی مدح میں بہت قصاید لکھے ہیں اور امیر خسرو بھی چند سال وہیں مقیم رہے ـ "

(دکتر ظہورالدین احمد : پاکستان میں فارسی ادب ٠ یونیورسٹی بک ایجنسی لاہور لاہور ۱۹٦۴ ع ص ٦۱۰)

غوریان یک مرکز شعر فارسی در لکهنوتی هم بوجود آمد و سخنوران بیخال هل شمس دبیر و قاضی اثیر وغیرهم نغمه سرائی کردند وچند سال امیر خسرو دهلوی هم در آنجا اقامت بداشت ـ

سلاطین بنگاله هل ناصرالدین بغرا خان و غیاث الدین اعظم شاه که هل فرمانروایان دیگر یک پرچم سخن پروری و ادب دوستی را برمی افراشتند . مایل شدند که سرپرستی شعر و ادب فارسی هم بکنند . لـذا خواستند که آن شعر فارسی را که از شیراز در آورده بودند تا به بنگاله برسانند و درین مورد بهترین دلیل آن داستان معروف را جع به غیاث الدین اعظم شاه فرمانروای بنگاله وحافظ شیرازی است یعنی وقتیکه غیاث الدین مزبور حافظ شیرازی را به بنگاله دعوت داد . حافظ شیرازی اگرچه خودش نیامد این غزل معروف بجوابش فرستاده بدین مطلع :

ساقی حدیث سرو وگل و لاله میرود ــــ این بحث با ثلاثه غساله میرود

....

و اینکه

شکر شکن شوند همه طوطیان هند ــــ زین قند پارسی که به بنگاله میرود

....

حافظ ز شوق مجلس سلطان غیاث الدین خامش مشو که کارتو از ناله میرود [1]

اگرچه خود حافظ شیرازی در آنجا نرسید ولی حقیقت اینست که آن شعر فارسی از شیراز (ایران) ورود کرده اوّلا در چمنزار شعر فارسی لاهور تقریبا در اوایل قرن پنجم هجری (۴۲۱ هـ) رونمود و بعدا در سال ۶۸۱ هـ یعنی تقریبا دویست و شصت سال (۲۶۰ سال) بعد از چمنزار شعر خزا نخورده لاهور استخراج کرده تا صفحات دور دست یعنی تا آخرین نقاط پاکستان شرقی باستان در بنگاله گسترش پیدا کرد ـ

---

[1] حافظ شیرازی : دیوان حافظ (باهتمام محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی طهران چاپخانه مجلس . ۱۳۲۰ ش) ص ۱۵۲

۲ ـ عصر غوریان و شعر فارسی در لاهور

۲ ـ الف

چمنزار شعر خزا نخورده (شعر فارسی در) لاهور | در عصر آخرین تاجدار غزنویان یعنی بعد از عصر بهرام شاه غزنوی (۵۱۲ هـ) [۱] تا آخر عصر خسرو ملك غزنوی (۵۸۳ هـ) تقریبا مدت هفتاد (۷۰ سال) یك زمانه پر آشوب بوده و آن اوضاع و سیاسی که سلطنت غزنویان را رو باضمحلال میبرد . مهلتی نداد که ایشان آن سخن پروری که از اسلاف خود بدست آورده بودند . ادامه دارند وعلاوه برین بعد از انقراض سلاله ی غزنویان سلاطین ما بعد بجای لاهور دارالسلطنة ی خود را در دهلی قـرار دادند لذا علاوه بر لاهور در دیگر نقاط این شبه قاره مثلا در سند واچه و دهلی و دکن بلکه تا بآخرین نقاط پاکستان شرقی باستان یعنی در لکهنوتی بنگاله هم مرکز شعر و ادب فارسی تأسیس نمودند لـذا مرکز شعر فارسی لاهور از سرپرستی غوریان محروم ماند ـ نتیجةآن چمنزار شعر فارسی که درین ناحیه سرسبز و شاداب و پربهار بود . خزان پزیر شد و همه ی طوطیان خوش صدا و سخنوران خوشنوا لاهور را بدرود گفته را ه ای خود جستند ـ ولی صدای شعر فارسی هنوز بگوش میرسید و سلسلهٔ شعر گوئی در لاهور هیچ وقت منقرض نگردید . بلکه در همین چمنزار شعر خزانخورده (شعر فارسی در) لاهور یك دو سخنور هل سراج منهاج لاهوری و عمر اسحاق لاهوری نغمه سرائی میکردند- ما ذکر هر دو سخنور مزبور را در بیان میآریم ـ

---

[۱] ۵۱۲ هـ " بهرام شاه سلطنت در ضبط آورد و بطرف هندوستان غزوها کرد ومحمد باهلیم را دربست و هفتم (۲۷) ماه رمضان سنه اثنی عشر و خمسائة (۵۱۲ هـ) بگرفت و بند کرد " (منهاج الدین ؛ طبقات ناصری . ایضا ص ۲۴)

[۲] " در شهور سنه ثلث وثمانین (خمسائة) ۵۸۳ هجری لشکر بدر لوهور آورد ولوهور فتح کرد و خسرو ملك را بعهد بیرون آورد " ـ

(منهاج الدین ؛ طبقات ناصری . ایضا ص ۲۶)

۲ ـ ب

سراج لاهوری
تقریبا (۵۴۷ هـ تا ۶۱۷ هـ)
(خسرو شاه غزنوی تا شمس الدین ایلتتمش

شرح دادیم که در عصر غزنویان لاهور یک چمنزار شعر فارسی خزانخورده شده بود همین اصل است که احوال و اذکار سخنوران لاهور آن عصر خیلی کم بدست ما است و ممکن است بسیاری از سخنوران فارسی جوسته بود ند ولی دستبرد زمانه هیچ آثاری از آنها برای ما باقی نگذاشته ـ

(أ) احوال و اذکار: راجع باحوال این سخنور علی حسن علی خان مینوسد که:

" سراج الدین منهاج تا هشتاد وچهار (۸۴) سال ازعهد شمس الدین التتمش تا زمان ناصرالدین محمود بعهدهٔ قضا و صدارت معزز بوده پس غیاث الدین بلبن اورا بلقب صدر جهانی نواخته از جمیع علوم خطی دانی داشت و طبقات ناصری بنام ناصرالدین محمود نگاشته ـ " [۱]

بیان مزبور طبق شواهد و قرائن تاریخی صحیح نیست مخصوصا آخرین جمله که " (سراج الدین) طبقات ناصری بنام ناصرالدین محمود نگاشت " صداقت ندارد حال آنکه صاحب طبقات ناصری ـــــ مثل روز روشن منهاج است نه که سراج ـ واین اشتباه به همین جهت است ـ ونامش در کتابها بدین صورت آمده است:

" ابو عمر منهاج الدین عثمان بن سراج الدین الجوزجانی " [۲]

اصلا پدر سراج هم منهاج [۳] نام میداشت واز جوجان و المعروف امام اوحدی البخاری است که در سیستان در عصر شمس الدین حاکم نیمروز زندگی میکرد ـ

---

۱ ـ علی حسن علی خان: صبح گلشن مطبع شاهجهانی فیض منبع نور انطباع یافت ۱۲۹۵ هـ ص ۲۰۰ (بهوپال)

2. NASSAU LEES: The Tabqati Nasiri of Minhaj, Calcutta 1864, title page of the book.

3. Catalogue: Persian Manuscripts in B.M (ed. Charles Rieu) London 1879. Vol. I. p. 72A.

و درین مورد این حواله ی خود صاحب طبقات ناصری منهاج الدین بن سراج دلیل کافیست

" سپهسالار علی کرماج را که والی ملتان بود بلوهور نصب فرمود
وپدر این کاتب مولانا اعجوبة الزمان افصح العجم سراج الدین منهاج
علیه الرحمة قاضی لشکر هندوستان گشت وتشریف سلطان معزالدین (بن
سام المعروف شهاب الدین غوری) پوشیده در بارگاه لشکر مجلس علم
عقد کرد " ـ ۱

طبق بیان مزبور روشن گردید که پدر منهاج (صاحب طبقات ناصری) یعنی سراج بن منهاج الدین را در لاهور از جانب سلطان شهاب الدین محمد غوری منصب قاضی لشکر هندوستان تفویض کرده شده بود واو در لاهور سکنی میگزید بلکه جدّ منهاج الدین لاهوری (صاحب طبقات ناصری) که هم منهاج نام میداشت از جوزجان وارد هند شده هم در شهر لاهور سکنی گزید وپسر او سراج الدین یعنی این شاعر ما در همین شهر لاهور پا بجهان گذاشت و درین مورد بیان عوفی دلیل کافیست :

" الاِ مام ملك الكلام سراج الدین فصیح العجم ابن المنهاج اللوهوری ۰
اگرچه مولد او در لوهور بود ۰ اما منشاء او سمرقند بود ۰ ازان سخنش را ذوق شکر
شکر وقند بود " ـ ۲

پیداست که مولد سراج الدین لاهور است و بدینجهت هما لاهوری است سال تولد ووفاتش اگرچه معلوم نیست ولی بقول بیانات پسر این شاعر صاحب طبقات ناصری حدس میتوان زد هلا منهاج الدین آن واقع سراج لاهوری را که به منصب قاضی لشکر هندوستان رسید بمناسبت ورود

---

۱ ـ منهاج : طبقات ناصری (بتصحیح ناسولیس ۰ کلکته ۱۸۶۴ م) ص ۱۱۷

۲ ـ محمد عوفی : لباب الالباب (تالیف براؤن وعبدالوهاب قزوینی ۰ چاپ لندن ۱۹۰۶ م)
ج ۱ : ص ۲۸۴

شهاب الدین غوری در آنوقتیکه سلطنت غزنویان را بدست خود آورد سال پانصد و هشتاد و دو (۵۸۲ هـ) [1] نوشته است و در آنوقت سراج لاهوری لا اقل بعالم شباب رسیده بود و اگر ما در آن بسال عمرش را تعیین کنیم تقریبا به سن سی یا سی و پنج (۳۵) رسیده باشد و بایتصورت سال تولدش (۵۸۲ ـ ۳۵ = ۵۴۷ هـ) تقریبا پانصد و چهل و هفت هجری (۵۴۷ هـ) برمیآید و بر دلیل اینکه عوفی بیانش را در فصل ماضی نوشته است پیداست که پیش از سال تصنیف لباب الالباب (۶۱۸ هـ) [2] در گذشته باشد و اگر آنواقع را یک سال پیش از سال تصنیف لباب الالباب تعیین کرده شود سال وفاتش (۶۱۸ ـ ۱ = ۶۱۷ هـ) شش صد و هفده هجری برمیآید و بدینصورت تمام مدت عمرش (۶۱۷ ـ ۵۴۷ = ۷۰ سال) تقریبا هفتاد (۷۰) سال حدس میتوان زد ـ

معلوم شد که تاریخ تولدش تقریبا ۵۴۷ هـ و وفاتش تقریبا در ۶۱۷ هـ اتفاق افتاد و او از عصر آخر غزنویان یعنی از زمان خسروشاه غزنوی (۵۴۷ هـ تا ۵۵۵ هـ) [3] تا عصر اوایل غوریان یعنی تا زمان شمس الدین ایلتتمش (۶۰۷ ـ ۶۳۳ هـ) [4] پیوسته است ـ

(ii) نماینده رباعی : آثار شعرش خیلی کم بدست ما آمده و آن اشعاریکه دریافتیم البته خوب است لطف علی بیگ آذر راجع به سراج لاهوری مینویسد که :

« لاهور از بلاد معروفه هندوستان است با آنکه از محال گرم سیر است گویند در تابستان در آنجا برف و یخ بهم میرسد و خوراکه خوب نیز دارد و مردش زیرک میباشند شاعری سوای این یک نفر بنظر نرسید . سراج الدین صاحب تاریخ هفت اقلیم است و اوصاف بسیاری از و مذکور احوال آورد جای دیگر مذکور نشده این رباعی از وثبت شد (رباعی)

---

[1] (i) منهاج الدین : طبقات ناصری تالیف ناسولیس . کلکته کالج پریس ۱۸۶۴م ص ۱۱۷

(ii) Also see: Catalogue: Persian Manuscripts in B.M. ed. Charles Rieu, London 1879 vol. I, p. 72b.

[2] رک دکتر شفق : تاریخ ادبیات ایران (ایضا) ص

[3] LANE POOLE: The Muhammadan Dynesties, op. cit. p. 289.

[4] ibid. p. 299.

آن دل که ز هجر درد ناکش کردی — از هر شادی که بود پاکش کردی
از خون تو آگهیم ۰ که ناگه ناگاه — آوازه در افکند که هلاکش کردی [1]

اصلاً صاحب صبح گلشن ۰ لطف علی بیگ آذر هم راجع باین سخنور اشتباهی پیدا کرده است یعنی صاحب صبح گلشن اورا صاحب طبقات ناصری قرار داده است و آذر او را به صاحب هفت اقلیم گفته حالانکه صاحب طبقات ناصری [2] پسر این شاعر منهاج الدین بن سراج وصاحب هفت اقلیم تقریباً بعد در عصر جلال الدین محمد اکبر (۹۶۳ هـ — ۱۰۱۴ هـ) [3] یعنی در سال ۱۰۰۲ [4] هجری نوشته شده وصاحب این کتاب امین احمد رازی است ۰ ممکن است که آذر هفت اقلیم به طبقات ناصری که هم تاریخ است اشتباه کرده باشد ولین اشتباه صاحب طبقات ناصری چنانکه شرح داده شد که بموجب اشتباه نامهای پسر وپدر و جدّ این دودمان است یعنی شجره صاحب طبقات ناصری بایدصورت همین است که منهاج الدین (صاحب طبقات ناصری) بن سراج الدین بن منهاج الدین — البته منهاج الدین (دوم) یعنی صاحب طبقات ناصری هم سخنور بوده چنانکه خودش در طبقات ناصری آن قصاید که درمدح شمس الدین ایلتتمش یا ناصرالدین محمود سروده در بیان آورده است ولی آن اشعاریکه در لباب الالباب آمده از منهاج الدین نیست بلکه ازپدر او سراج الدین است وزیرا که منهاج الدین لاهور را ترک گفته گاه بدربار ناصرالدین قباچه دراچه یا گاه بدربار ایلتتمش در دهلی زندگی میکرد ذکرش بین سخنوران لاهور نیاورده شد —

---

[1] — لطف علی بیگ آذر : آتشکده (با مقدمه و فهرست و تعلیقات سید جعفر شهیدی — تهران مؤسسه نشرکتاب اردیبهشت ماه ۱۳۳۷ خ) ص ۳۵۸

[2] — رك منهاج الدین : طبقات ناصری ۰ (بتصحیح ناسوس کلکته ۱۸۶۴م) سر ورق آن کتاب

[3] — LANE POOLE, ibid, p. 328

[4] — رك دکتر رضا زاده شفق : تاریخ ادبیات ایران (ایضا) ص ۳۹۹

فواکه یا فاکه = (۱) میوهٔ خشك وتر — شیرینی
(رك حبیب الله آموزگار ۰ فرهنگ آموزگار (تهران کانون معرفت ۱۳۳۱) ص ۵۱۳

اصلاً احوال و اشعار سراج لاهوری خیلی کم بدست ماست اگر ما تصانیف آن عصر را بنظر آریم می‌بینم که بهتر از لباب الالباب عوفی کسی دیگر راجع باین سخنور چیزی نگفته و ~~گفته همان اولین~~ رباعی که لطف علی بیک آذر آن را درضبط تحریر آورده است علاوه برین دوتا رباعی زیر هم در لباب الالباب به ثبت رسیده است :

رباعی

دل را برخ خوب تو میل افتاد ست		جان دیده بر امید بست بگشاد ست

چشم آبزن خاک درت خواهد بود		گر عمرونا کند قرار این داد ست

رباعی دیگر

ای کرده یخ برف بس رایگت		روشن تر از آفتاب بی مایگیت

بر جشن رسول آخر از بهر خدای		که مخوری و بدیده بهمسایگیت [1]

اگر ما کلام این سخنور را بدقت مطالعه کنیم روشن است که کلامش حسا استادانه و پر مغز است و محبوب این سخنور محبوب جنسی نیست بلکه محبوب حقیقی است یعنی موضوع شعر تصوف و عرفان و سبک شعرش مثل همان سبک سخنوران ایرانی آن عصر سبک عراقی است ـ

ممکن است این سخنور در هر صنف سخن شعر گفته باشد چنانکه عوفی مینوسد که :

" اگرچه اشعار او مشهور است . اما رباعی چند از منشاءت او اثبات افتاد " [2]

و باین جمله عوفی پیداست که سراج لاهوری یک سخنور معروف آن عصر بوده و مقام خود در صحنه ی رباعی در یافته بود والبته این عندلیب چمنزار شعر فارسی ~~خوانخورده~~ خزانخورده لاهور در صحنه ی رباعی نغمه سرائی کرده ~~بنظر میآید~~ است . بدینجهت میتوان گفت که سراج لاهوری از جهت بهترین نماینده رباعی در شعر فارسی لاهور در عصر غوریان بوده است ـ

---

[1] محمد عوفی : لباب الالباب (تالیف با تصحیحات جدید و حواشی و تعلیقات کامل بکوشش (علامه فقید) سعید نفیسی . تهران . کتابخانه حاج علی علمی . چاپ اتحاد . اسفند ۱۳۳۳ ع) ص ۲۳۶ ـ

[2] ایضاً ص ۲۳۶ ـ (الآن خبر سوگوار مرگ سعید نفیسی از ایران بگوش نوسنده رسیده از چشم غم اشکهای بی اختیار را بر آورده و در اینجا لاجرم لفظ علامه فقید را بایست (اضافه کرد)

۲ — ج

عمر بن اسحاق لاهوری
ت و تقریبا (۶۱۷ هـ)
(عصر شمس الدین ایلتتمش)

عمر بن اسحاق سخنوریست که در اوایل غوریان در لاهور میزیسته است . احوال و اشعارش هم مثل سراج لاهوری در تذکره ها خیلی کم آمده است و آن تذکره که راجع به احوالش مستند است همانا تذکرهٔ آن عصر لباب الالباب عوفی است و غیر از آن دیگر تذکره ها یا چیزهای فرضی گفته یا از همین تذکره عوفی نقل کرده شده است لذا درین مورد مآخذ ما همان تذکره عوفی است —

(أ) احوال و افکار | عوفی در فصل چهارم در لطایف اشعار علماء بلاد جبال و حضرت غزنین و لوهور و توابع آن را در بیان آورده است در آنجا به نمره (۱۲۷) ذکر سراج لاهوری و بعد از آن به نمره (۱۲۸) ذکر عمر بن اسحاق از جهت سخنور لوهور هم کرده است و چنانکه معلوم است که عوفی ذکر ال سخنوران فارسی را طبق ترتیب ازمان و ادوار و اقلیم وار در ضبط تحریر آورده است روشن است که عمر اسحاق لاهوری همانا از جهت معصر سراج لاهوری میزیسته است و مدت زندگانی سراج لاهوری چنانکه در حدود سال ۵۲۷ هـ تا ۶۱۷ هـ تعیین شده است و تاریخ وفاتش که لازما پیش از سال تصنیف (۶۱۸ هـ) لباب الالباب بحدس میرود بر همین سبیل سال وفات عمر اسحاق لاهوری همین سال (۶۱۷ هـ) باید تعیین کرد . البته سال تولدش را نمی توانیم تعیین کنیم زیرا که هیچ شواهدی بدست ما نیست که بتوسط آن سال تولدش را بتوان حدس کرد —

عوفی ذکر این سخنور را بدین الفاظ در بیان آورده است :

" الامام الاجل ابو جعفر عمر بن اسحاق الواشی رحمة الله . از ائمه علماء لوهور بکمال دانش و بزرگی و فضل مشهور بود و اشعار او شعار بلاغت دارد و در لوهور از خواجه ادیب شرف الدین احمد دماوندی شنیدم که وقتی نجیب الملک شرف الخواص ابو طاهر المطهر او را امتحان کرد که قصیده بگوی که در هر بیت چهار جنس لازم بود چنانکه چهار طبع در یک بیت بسیار آورده اند اجناس دیگر در هر بیتی چهار جنس ایراد کنی — این قصیده که عنوان " نامه فصاحت و برهان دفتر بلاغت است در مدح او بدین ترتیب گفت . و مطلع اش اینست :

ای پاك همچو آب چوخاکم مدار خوار لطفی بکن چوباد و مسوز این تنم چو نار

وباین شعر تمام میشود

کردم چوباد از آتش طبع این غزل تمام ای پاك همچو آب چوخاکم مدار خـوار [1]

(أ أ) نماینده قصیدهٔ وغزل | ممکن است این سخنور در هر صنف سخن شعر گفته باشد ولی در زمرهٔ سخنوری در آن صنف که معروف گردید قصیدهٔ وغزل است و همین اصل است که عوفی از آثار این سخنور نمونهٔ قصیده ای وغزلی بر قرطاس ادبیات محفوظ داشته است . اوّل آن قصیده را زیر تحریر میآریم :

قصیده

ای پاك همچو آب چوخاکم مدار خوار لطفی بکن چو باد ومسوز این تنم چو نار

داری قبای روس و روی تو شتری واندام تر شسر ز خز و بز هزار بسار

چشمت بسان نرگس وعارض چونسترن رخسار همچولاله ولب چون گل انار

کبکی بگاه رفتن و طوطی که سخن چرغی بگاه حمله و بازی گه شکار

چون آهوئی بچشم و چو روبه زمن نفور همچون پلنگ و شیر گه کبر و کارزار

نیلوفری در آبیم شمشاد وار زرد زآن یاسمین تازه ونسرین آب دار

زآن بعض چوتیغ ودوا بروی چون کمان وآن مژّه چو ناوك کردی تنم نزار

کافورم از گلاب سر شکم تمر است از آنك بر گل ز مشك وعنبر تر ساختی عذار

چون نای و چون کمانچه خسرو شانم ونوان تاکنوم چو بربط و چون چنگ در کنار

کردی دوجوی لعل روان از دوجزع من زآن دوعقیق و زآن ردهٔ درّ شاهوار

آنرا که خورد بادهٔ عشقت بپیر ودی امروز مستی آرد فردا کند خمار

ای کرده شرق وغرب جنوب و شمال را آثار نقش جودت پر رنگ و پر نگار

کردم چوباد از آتش طبع این غزل تمام ای پاك همچو آب چو خاکم مدار خوار [2]

[1] محمد عوفی : لباب الالباب . (تالیف براؤن) ج ۲ ایضا ص ۲۸۵ ـ ۲۸۶

[2] ایضـــــــا ج ۱ ص ۲۸۵ ـ ۲۸۶

پیداست که قصیده مزبور دارای تشبیهات و استعارات شیواست ومعنی دلپذیر وپر مغز از آن بر می‌آید و علاوه برین تمام آن اوصاف را مشهود است که سخنوران ایران آن عصر در سبک شعر بکار میبردند و اگرچه این سخنور زادۀ خاک لاهور است ولی از لحاظ فکر و سبک شعر اصلاً ایرانی بنظر می‌آید و نه از لحاظ زبان و نه از اظهار فکر و فرهنگ این کشور در شعر او پیداست بلکه تمام آن تشبیهات مثل قبای رومی و روی شتر و چشم نرگس و عارض نسترن و رخسار ژاله و لب گل انار . افکار موروثی شعر فارسی را حاکی است ـ

و اینهمه صفات مزبور در غزل او هم پیداست که بتوسل لباب الالباب بما رسید و درج ذیل است :

غــــــزل

دوش در سودای دلبر بوده ام | بالب خشک و رخ تر بوده ام
در خمار عبهر مخمور او | دیده باز از غم چو عبهر بوده ام
وزغم چشم و تن دل هر زمان | گوش اندر آب آذر بوده ام
همچو بحر و کان ز آب و خون اشک | بر ز درّ و پر زگوهر بوده ام [1]

در غزل مزبور تشبیهات و استعارات مثلاً بحر و کان را به آب چشم و خون اشک تعبیر کردن واشکها را بدُر وگهر تشبیه دادن همه از فکر ایرانی است و شیوای شعر گوش او بالفاظ دلپذیر و بزبان شیرین و شیو است بدینجهت میتوان گفت که سبک شعرش سبک خراسانی است :

وبردلیل اینکه ذکر هیچ سخنور لاهور ازین عصر غزنویان بجز این دو شاعر مزبور سراج لاهوری وعبداسحاق لاهوری بدست ما نیست و چنانکه سراج لاهوری نمایندگی رباعی این عصر را کرده بر همین سبیل میتوان گفت که عبداسحاق لاهوری از حیث بهترین نمایندهٔ قصیده و غزل در شعر فارسی لاهور در عصر غزنویان میرسته است ـ

---

[1] محمد عوفی : لباب الالباب . (تالیف براون) ایضـــا ج ۱ ص ۲۸۶

۲ ـ د

سبک شعر فارسی در لاهور در عصر غوریان

اگر ما شعر فارسی لاهور را از زمان اوایل تا آخر عصر غزنوی مطالعه کنیم می‌بینیم که سبک شعر فارسی در لاهور همان سبک موروثی یعنی سبک خراسانی بوده است ـ ولی در عصر غوریان یک موضوع نوین یعنی موضوع تصوف و عرفان از ایران زمین استخراج کرده در شعر فارسی لاهور ورود یافت ـ

تاریخ مشهود است که در اوایل عصر غوریان بسیاری از عارفان ایران چه از نویسندگان و سخنوران آن عصر رو به این شبه قاره نمودند مثلاً در عصر سلطان معزالدین محمد بن سام المعروف به شهاب الدین غوری غازی اسلام عارف بزرگ امام فخرالدین رازی وارد هند شده خود را در نشر و ترویج عرفان و معرفت مشغول ساختند و خود سلطان مزبور ایشان را بدل و جان احترام میداشت چنانکه بدایونی مینویسد که :

" علماء و فضلاء و شعرا در زمان او (معزالدین سام) بسیار تربیت یافتند از آن جمله امام فخرالدین رازی رحمة الله علیه که لطایف غیاثی و کتب دیگر بنام برادر او سلطان غیاث الدین ابوالفتح تصنیف کرده در لشکر سلطان معزالدین محمد سام اقامت داشته هر هفته بوعظ قیام مینمود و سلطان در پای وعظ او رفته رقت بسیار میکرد ـ " [1]

برهمین سبیل در عصر ایلتتمش ناصری خراسانی از ایران وارد این شبه قاره شده عرفان و معرفت را موضوع سخن ساخته ۰ در بارهٔ ناصری خراسانی که شاگرد و پیروکار ابوالسعید ابوالخیر بوده ۰ آقای عبدالغنی [2] مینویسد که ناصری خراسانی محض برای بهرهٔ گردش وارد ایلتتمیار نشده بود بلکه بمنظور اینکه در عصر غوریان در این شبه قاره شعر فارسی در مقابل ایران بهتر ستوده و آنرا سرپرستی بهتر رسیده بود ـ

---

1 ـ بدایونی : منتخب التواریخ ۰ ایضاً ص ۵۳ (تالیف مولوی احمد علی) ج ۱ ص ۵۲-۵۳

2. " Nasiri was the leading poet of Khurasan, who came away to India, not because of his fondness for travel, as told by some Persian Chronicles, but because of superior appreciation and patronage of Persian peotry obtained in India as compared with Persia." (Muhammad Abdul Ghani: Pre-Mughal Persian in Hindustan, Allahabad, Law Journal Press, 1941, p. 115.

فی الواقع همین است که سرپرستی غوریان زبان و شعر فارسی را دربن شبه قاره بچنان درجه رسانید که فارسی نژادان شعر شیوائی سرودند بلکه هندی نژادان هم در فارسی نغمه سرائی کردند .

شرح داده شد که در عصر غوریان بموجب اینکه دارالسلطنة ایشان بجای لاهور دهلی قرار داده شده بود و چنتوار شعر فارسی لاهور به خزان رسیده بود ولی صدای شعر فارسی دربن دیار حتما میتوان شنید و سراج لاهوری در رباعی و عمر لاهوری در قصیده و غزل نمایندگی شعر فارسی لاهور را کرده اند ـ

اگر ما سبک شعر فارسی لاهور راکه در عصر غوریان بوجود آمد بدقت مطالعه کنیم ببینیم که بکلی طبق شواهد موجود از اوراق تاریخی آن عنصر عرفان معرفت که از ایران زمین استخراج کرده در شعر فارسی این شبه قاره امتزاج یافته بود در شعر فارسی لاهور هم تاثیر کرده است مثلا سراج لاهوری در رباعی و عمر بن اسحاق لاهوری در قصیده و غزل با همان انداز و فکر عرفان و معرفت شعر را سروده اند و دربن مورد آقای محمد عبدالغنی معتقد است [1] که بسیاری از سخنوران در دهلی و لاهور از عرفان و معرفت تاثیر گرفته سخنهای شیوا گفتند ـ

در نتیجه میتوان گفت که شعر فارسی لاهور در عصر غوریان حتما پیشرفت کرده است بدو صورت اوّل از لحاظ فکری که دران موضوع نوین از عرفان و معرفت بشدّت تاثیر کرد ـ و دوّم از لحاظ فنی یعنی علاوه بر رباعی وقصیده آن صنف سخن که پیش از آن در شعر فارسی لاهور در عصر غزنویان کم کم بوجود آمده بود غزل است که در عصر غوریان کاملا ترویج یافت و همین اصل است که آن سبک خراسانی که در عصر غزنویان در شعر فارسی لاهور ترویج میافت یک لباس شعر کهنه نوین را زیب تن کرد و بجای سبک خراسانی ، سبک عراقی را دریافت که تفصیلش در صفحات آینده این رساله در بیان خواهد آورد ـ البته وجود سبک عراقی در شعر فارسی لاهور از همین عصر غوریان رو نموده است

I. Many of the poets living in this period at Delhi and Lahore were influenced by Sufism, and produced poetry of a really high order".
(M.A. Ghani: Pre-Mughal Persian in Hindustan, op. cite. p. 377.

۳ ـ دورهٔ صوفیان و تاثیر شعر فارسی در زبان محلی لاهور

اگرچه بعد از عصر غزنویان مرکز شعر و ادب فارسی از لاهور انتقال کرده در نقاط دُور دست این شبه‌قاره انشعاب یافته بود ولی تاثیر شعر فارسی در ناحیه‌ی لاهور مرتبا کار میکرد ۰ جا آنکه زیر سرپرستی غوریان رفتار تبلیغ دین اسلام تیز تر گردید و دوشادوش تبلیغ دین اسلام آن عنصر علم عرفان که آزاد در ایران زمین بوجود آمده بود بتوسل شعر فارسی ایران در شعر فارسی این کشور هم وجود و ورود یافت و برای اینکه بیشتر از عارفان این کشور بزبان فارسی شعر هم میسرودند نتیجهٔ شعر فارسی در زبان محلی لاهور بشدت تاثیر کرد ـ

۳ ـ الف

ترویج خط فارسی در زبان محلی لاهور

در زمان امیر خسرو زبان پنجابی امروزه بعنوان لاهوری [۱] یاد کرده میشد و برای اینکه اصل زبان پنجابی امروزه از همین زبان لاهوری است ۰ مناسب است که آنرا بعنوان " لاهوری باستان " یاد کرده شود ـ

کرنل بهولا ناتهه [۲] درین معنی یك بحث پر مغز در ضبط تحریر آورده است و در آخرالکلام معتقد است که در همین عصر عارفان و بزرگان اسلام کتابهای دین را بزبان محلی پنجاب (لاهوری باستان) ترجمه کردند واوّلین بار است که بحروف فارسی نوشتند تصدیق شد که ترویج خط فارسی در زبان محلی لاهور بتوسل صوفیان وعارفان اسلام هم در عصر غوریان بعمل آمد ـ

---

[۱] " ملك پنجاب کی زبان آج کل پنجابی کے نام سے موسوم هے ـ امیر خسرو اس کو لاهوری کے نام سے یاد کرتے هین " ـ
(حافظ محمود شیرانی : پنجاب مین اردو (تالیف دکتر وحید قریشی ۰ لاهور ۰ چاپ کتاب نما ۰ ۱۹٦۳ م ۰ ص ۹۱)

[۲] " (بزرگان نے) مسلمانی دهرم دیان کتابان پنجابی وچ ترجمه کیتیان ۰ تے ایتان نون فارسی حروف وچ لکهیا ـ "
(کرنل بهولا ناتهه : شهر لاهور دی تاریخ ۰ مرکنتایل پریس ۰ لاهور ۱۸۳۳ م ص ۱۸۵

اگر ما بیان فوق را از روی شواهد تاریخی تجزیه کنیم تصدیق میشود که نخستین نوشته های زبان پنجابی مثل اشعار بابا فرید گنج شکر و نثر پنجابی آن عصر که بدست آمده است فی الواقع در خط فارسی نوشته شده است ـ

۳ ـ ب

امتزاج کلمات فارسی در آن | علاوه برین که خط فارسی در زبان محلی لاهور تاثیر کرد چیزیکه هم در آن بشدت سرایت کرد کلمات فارسی است ـ فی الواقع بیشتر کلمهای دینی که عارفان آن عصر آوردند بزبان فارسی بود لذا وقت ترجمه کلمات فارسی بزبان محلی لاهور با همین صورت ورود یافت ـ مثلا در آن نوشتهای نخستین از زبان پنجابی که بدست آمده است بعضی از کلمات اصلا از زبان فارسی گرفته شده است بدینصورت : ـ[1]

کلمات دینی : پرستش ، پیغمبر ، بانگ ، دم ، زنده ، مرده

کلمات لشکری : پیاده ، سوار ، تیر ، کمان ، تخت ، تاج

کلمات خور و نوش : نان ، کباب ، خمیر ، گوشت ، انگور ، انار

کلمات تصوف و عرفان : دل ، درد ، یار ، زلف ، پیاله ، مست ، بهار

خلاصه اینکه نه صد ها بلکه هزار ها کلمات فارسی در زبان محلی لاهور امتزاج یافت ـ بنا برین میتوان گفت که زبان محلی پنجاب (لاهوری باستان) نه تنها لباس خط فارسی را زیب تن کرد بلکه کلمات فارسی را هم در خود آورده پیشرفت کرده است ـ

۳ ـ ج

تشکیل زبان محلی لاهور زیر اثر ترویج فارسی | شکی نیست که دیگر الفاظ زبانها مثل عربی و ترکی هم بزبان محلی لاهور تاثیر میکرد ولی فی الواقع زبان فارسی که تا مدت دویست سال یعنی از عصر غزنویان تا غوریان از حیث زبان دربار بطور زبان رسمی و تکلمی در تمام نقاط دور دست این کشور بکار برده میشد لزوما در مقابل زبان عربی و ترکی در زبان محلی لاهور زیاد تر و بهتر تاثیر کرده است ـ

---

[1] ـ کرنل بهولا ناتهه : شهر لاهور دی تاریخ ، ایضا ص ۱۸۷ ـ ۱۹۰

اگر ما تواریخ ادبیات و شعر پنجابی را بدقت مطالعه کنیم روشن میشود که نه تنها مورخین مسلمانان مثل محمود شیرانی [۱] و عبدالغفور [۲] ، محمد افضل خان [۳] و طالب هاشمی [۴] بلکه مؤرخین غیر مسلمانان مثل موهن سنگه [۵] و بالاخص کرنل بھولا ناتھ که اصلا و نسلا خودش پنجابی و غیر مسلم بود، معتقد است [۶] که مسلمانان زبان محلی پنجاب را بکمال علاقه سرپرستی نمودند وبتوسل زبان فارسی آنرا ثروتمند و قویتر ساخته در صورت زبان پنجابی امروزه بوجود آوردند ـ

---

[۱] حافظ محمود شیرانی : پنجاب میں اردو ، ایضا ص ۹۷

[۲] عبدالغفور قریشی : پنجابی زبان دا ادب تے تاریخ ، لاهور تاج بک ڈپو ، اردو بازار لاهور ۱۹۵۲م ص ۹۱

[۳] " پنجابی لکھتی شاعری دی پہلی حضرت بابا فریدؒ دے شلوکاں تے ای دھری جاندی اے "
(محمد افضل خان : مقدمه پنجابی شاعران دا تذکره مصنفه مولا بخش کشته ، چاپ فرم میان مولا بخش ، پنجاب رنگ ، لاهور ۱۹۶۰م ص ۲۹)

[۴] طالب هاشمی : شیخ الشیوخ عالم ، آئینه بک ڈپو ، شاه عالم گیٹ لاهور ، ۱۹۶۲م ص ۱۰۱ ـ ۱۰۲

5. " Islam brought to the religious fund a certain asceticism and the idea of grace associated with the first phase of Sufi movement ___ (Mohan Singh: A History of Panjabi Literature, Lahore, University tutorial Press, 1932, chap. IV, p. 13.)

[۶] " مسلمانان نے اپنے ویلے پنجابی نال چنگی نبھائی ـ فارسی دی مدد لے لے اوہناں ایہناں پنجابی دی چنگی ٹہل کیتی تے او سنوں مالا مال کر دتا ، اسی کہہ سکیے آں جو اج کل دی پنجابی مسلمانان دی بنائی ہوئی اے " ـ

کرنل بھولا ناتھ : شہر لاهور دی تاریخ ، مرکنٹایل پریس لاهور ، ۱۸۳۲م ص ۳۳۸

از بیانات مورخین دیگر روشن میشود که زبان پنجابی حتما زیر اثر فارسی بوجود آمده است ۰ مثلا خود لفظ پنجاب که مرکب از "پنج آب" است و لفظ پنجابی اصلا از زبان فارسی است و برای اینکه زبان محلی لاهور در پنجاب بوجود آمد ۰ لذا فارسی گویان آنرا بنام پنجابی موسوم کردند و همین نامش از آنزمان تا امروز به همان صورت معروف و مروّج گردید ـ

فی الجمله میتوان گفت که زبان محلی پنجاب یعنی زبان لاهوری امروزه نه تنها لباس خط فارسی به وجود خود زیب تن کرده بلکه روح و فرهنگ فارسی را هم در قالب خود آورده ۰ تشکیل یافته است ـ

۵

۲ ــ غیاث الدین بلبن و وجود شعر پنجابی تحت تاثیر شعر فارسی

در عهد سلطان معزالدین بهرام شاه ، شهر لاهور که از دست کفار مغول خراب شده بود ، اصلا غیاث الدین بلبن آنرا از سر نو آباد کرد چنانکه یحیی سهرهندی رقم طراز است

" او (غیاث الدین بلبن شهر لاهور را) از سر نو بنا کردن فرمود وخلقی قصبات و ایمه و قضات و سادات و اصحاب و اهل بازار روان کرده ، در شهر مذکور ساکن گردانید " [۱]

برای اینکه بعد از دورهٔ غزنویان مرکز شعر و ادب فارسی از لاهور انتقال کرده ، در دیگر نقاط این کشور انشعاب یافته بود ، نتیجة شعر فارسی در لاهور زیاد ترویج نیافته ، البته غیاث الدین بلبن همین شهر لاهور را که از دست کفار مغول تباه و برباد شده بود بار دیگر آباد کرد واو که طبعا سخن سنج و سخن پرور بوده ، آن جذبه سخن پروری را نه تنها در زمان خود ادامه داشت بلکه آرزو کرد دردلهای جانشینان خود هم زنده بماند ، درین باره میرزا نصرالله خان فدائی مینوسد :

" پس بلبن فرزند دلبند را دوازده اندار پدرانه داد (و ششمین از آنها اینست) ..... ششم آنکه دانشمندان بحر دوآموختگان کار آزموده و فرزانگان کار شناس را که بزیور سپاسگزاری آراسته باشند بهر گونه که بتوانی در پرورش ایشان بکوشی که آرایش تخت و آرایش کشور والبته به همین گروه است " [۲]

پیداست که غیاث الدین بلبن همیشه یک جذبه سخن پروری داشته و سرپرستی شعر و ادب هم کرده است ، اگرچه در زمانش شعر فارسی در لاهور روبانتزال نموده بود و در آن صدای طوطیان شعر فارسی کم شنیده میشد ولی همین شعر فارسی در زبان محلی لاهور چنان بشدت تاثیر کرده که تحت تاثیر آن شعر پنجابی بوجود آمد ــ

---

۱ ــ یحیی سهرهندی : تاریخ مبارک شاهی ، چاپ رایل ایشیاتک سوسائیتی کلکته ۱۹۳۱ ام ص ۲۰

۲ ــ میرزا نصرالله خان فدائی : داستان ترکتازان هند ، چاپ مرزبان اینڈ کمپنی بمبئی ۱۸۶۷ ام ص ۹۵

۲ ـ الف

نخستین سخنور در شعر پنجابی

تمام تذکره نویسان و مورخین تاریخ ادبیات پنجابی مثل عبدالغفور و مولا بخش کشته و طالب هاشمی و محمود شیرانی اتفاق دارند که شعر پنجابی در همین عصر غیاث الدین بلبن وجود یافته است و نخستین سخنور شعر پنجابی شیخ فریدالدین مسعود المعروف بابا فرید گنج شکر است ـ [1] حافظ محمود شیرانی سال وصالش را در حدود سال ۶۶۲ هجری تعیین کرده است ـ و طبق سنین تاریخی این زمانه غیاث الدین بلبن است ـ

آقای طالب هاشمی تذکره ای راجع به بابا فرید گنج شکر بعنوان " شیخ الشیوخ عالم " تالیف کرده است و درآن احوال و اشعار این عارف بزرگ بعد از تحقیقات شیوا مفصلا در بحث آورده است و معتقد است [2] که بابا فرید شیرین زبان بوده و به همین مناسبت به لقب " شکرگنج " " گنج شکر " معروف گردید ـ

" مصنف " تاریخ زبان و ادبیات پنجابی " آقای عبدالغفور می‌نویسد [3] که پیش از بابا فرید گنج شکر جوگیان (یعنی بزرگان دین هندوان) کلام خود شان در شلوک (یعنی در نظمهای دینی هندوان) می‌نوشتند ۰ و کسیکه اپ بهرنش و پراکرت یعنی زبان جوگیان را ترک کرده اولین بار زبان محلی پنجاب را بخط فارسی نوشته و در آن شعر سروده ۰ همین بابا فرید گنج شکر است ـ

" پنجابی کے پہلے شاعر فریدالدین مسعود متوفی ۶۶۲ ہجری ہیں "

[1] حافظ محمود شیرانی : پنجاب میں اردو (ایضا) ص ۹۷

[2] تصنیف طالب هاشمی : شیخ الشیوخ عالم ۰ تالیف محمد امین شرقپوری ۰ ناشر آئینہ ادب ڈپو شاہ عالم گیٹ لاہور (۹ جون ۱۹۶۲ م)

[3] " آپ (بابا فرید) توں پہلاں جیہن جوگی شلوکاں وچ لکھدے سن ۰ آپ نے جوگیاں دی بولی اپ بھرنش تے پراکرت نوں چھڈ کے اپنے وطن دی بولی نوں اپنایا " ـ
عبدالغفور قریشی : پنجابی زبان دا ادب تے تاریخ چاپ ملک شیر احمد تاج بک ڈپو ۰ اردو بازار لاہور ۱۹۵۶ م ص ۹۱

۲ — ب
بابا فرید گنج شکر در شعر فارسی و تحولات

نیاکان بابا فرید گنج شکر همراه شهاب الدین محمد غوری از کابل آمده اوّلاً در لاهور سکنی گزیدند سپس بملتان سلسلهٔ تبلیغ اسلام را ادامه داشتند وتمام عمر در همین ناحیهٔ پنجاب بسر بردند ۰ زیرا که مرکز شعر و ادب فارسی در لاهور نمانده بود لهذا بجای زبان و شعر فارسی ۰ زبان محلی پنجاب جایش گرفته ترویج یافت وهمین بود که عارفان و صوفیان آنزمان بزبان پنجابی سلسلهٔ تبلیغ اسلام را آغاز کردند ـ

اصلاً بابا فرید گنج شکر تبلیغ اسلام را اوّلاً در زبان وشعر فارسی شروع کرده بود وگاه گاه شعر عارفانه بزبان فارسی هم سروده است ولی در شعر فارسی صاحب دیوان نبوده ۰ البته چند ابیاتش بتوسل تحقیق طالب هاشمی که بدست ما است از آنها رباعی زیر ملاحظه فرمائید

گیرم که به شب نماز بسیار کنی ‌‌ ‌ در روز دوای شخص بیمار کنی
تا دل نکنی ز غصه و کینه خالی ‌ ‌ صد خرمن گل بر سر یک خار کنی [1]

پیداست که کلامش خیلی ساده ۰ شیرین و روان وعارفانه است و هیچ افکار پیچیده و دور از قیاس نیست ۰ البته افکار و فرهنگ پنجابی در بعض اشعار او پیداست ـ

از لحاظ فن شعرگوئی نه امیر خسرو در دهلی بلکه بابا فرید گنج شکر در پنجاب اوّلین کسی است که ترویج شعر فارسی هندی آمیز را آغاز کرده ـ

فی الواقع بابا فرید گنج شکر اوّلین کسی است که از لحاظ فن شعر تحولاتی در شعر فارسی پیدا کرده است مثلاً طالب هاشمی چند اشعار بابا فرید گنج شکر را که در آن امتزاج فارسی و هندیست هم نقل کرده است و بحواله محمود شیرانی رقم طراز است که این اشعار مزبور از اوراق بوسیده قدیم از دست سید نجیب اشرف ندوی بدست محمود شیرانی رسیده است و ما آنرا بعینه زیر تحریر میآوریم :

---

[1] طالب هاشمی : شیخ الشیوخ عالم حضرت بابا فریدالدین گنج شکر (ایضا) ص ۱۰۱

وقت سحر وقت مناجات هے — خیز در آن وقت که برکات هے
نفس مبادا اگر بگوید ترا — خسپ چه خیزی که ابهی رات هے
بادم خود همدم هشیار باش — صحبت اغیار بهری بات هے
با تن تنها چه روی زین زمین — نیک عمل کن که وہی سات هے
پند شکر گنج بدل جان شنو — ضائع مکن عمر که هیهات هے [۱]

روشن است که اشعار مزبور هیچ وقت خالصا فارسی نیست بلکه فارسی هندی آمیز است . بعد از بابا فرید . همین روش را امیر خسرو دهلوی هم اختیار کرده مقبول عام گردید لذا بانی تحول اینقبول شعر فارسی بابا فرید گنج شکر است ـ

۲ ـ ج

وجود شعر پنجابی تحت تاثیر شعر فارسی

حقیقت اینست که بابا فرید گنج شکر اصلا محیط خود را بنظر عمیق مطالعه کرده بود . لذا چشم دور بینش دریافت که اگر علاوه بر زبان فارسی در زبان محلی یعنی بزبان پنجابی تبلیغ اسلام کرده شود . برای پنجابیان آسانتر و مؤثر تر خواهد گردید و اینبود که او افکار عارفانهٔ خود را بجای فارسی اولین بار بزبان پنجابی ابراز نمود و همین است که او از جهت نخستین سخنور شعر پنجابی یاد کرده میشود ـ

شرح دادیم که زبان پنجابی زیر اثر فارسی بوجود آمد لذا همینطور شعر پنجابی هم تحت تاثیر شعر فارسی وجود یافت ـ

موضوعات شعر پنجابی باستان که بدست آمده است از بابا فرید گنج شکر و دارای همان موضوعات تصوف و عرفان است که در آن زمان در شعر فارسی وجود میداشت . مثلا اشعار مزبور از بابا فرید گنج شکر ملاحظه شود :

---

[۱] طالب هاشمی : شیخ الشیوخ عالم حضرت بابا فرید گنج شکر (ایضا) ص ۱۰۲

گاهیں بحر یا ہیں پھران تے لوک کہن درویش ——— کالے ہنڈ ہے کپڑے کالا ہنڈ ما وس
جو سر سائیں نہ لوے سو سر کپ اتسار[1] ——— اٹھ فریدا وضو ساج صبح نماز گذار

روشن است که در اشعار مزبور بسیاری الفاظ خالصا از فارسی است مثل گاه ، درویش سر و گذار و ازین گذشته در آن خطی که اشعار نوشته شده ، خط فارسی است ۔ علاوه باینهمه عجز و انکساری در حضور خداوندی و تبلیغ نماز گذاردن تمام آن از افکار عرفان مروش فارسی است ۔

خلاصه اگر ما اینقبیل اشعار بابا فرید و اشعار آن همه سخنوران شعر پنجابی که بعد ازو بوجود آمدند ، مطالعه کنیم میبینیم که چه از لحاظ کلمات و چه از روی فکر و بهشدت تمام زیر اثر شعر فارسی وجود یافته است ۔ مثلا اگر شعر پنجابی از سخنوران مابعد مخصوصا شعر وارث شاه لاهوری را مطالعه کنیم میبینیم که آن شعر پنجابی هم تحت تاثیر شعر فارسی بوجود آمده است ۔

---

[1] عبدالغفور قریشی : پنجابی زبان دا ادب تے تاریخ (ایضا) ص ۹۲

۵ ـ عصر خلجیان وتحول شعر فارسی در شبه قاره

بعد از سلطنت غوریان یعنی در عصر سلاطین دهلی ، حدود سلطنت ایشان در غرب هند از مرزهای افغانستان و ایران و در شرق هند تا به بنگال یعنی تا بآخرین نقاط پاکستان شرقی گسترده شده بود و در آن عصر دهلی که از حیث پایتخت سلطنت این کشور بوده بدینجهت بزرگترین مرکز شعر و ادب فارسی در دهلی استقرار یافت وعلاوه برین درایالت سند ، ملتان واچه و در بنگاله لکهنوتی هم از حیث مراکز شعر و ادب فارسی استحکام یافت ـ

موضوع این رساله تنها متعلق به " شعر فارسی در لاهور است ، لـذا لازم نیست که راجع به دیگر مراکـز شعر فارسی در هند مثل دهلی وسند و ملتان واچه و لکهنوتی را چیزی بگوییم ، البته طبق مرور ایام و گردش زمان آن سبک شعر فارسی که در هند تحولات نمود ، اشاره میکنیم ـ

بعد از عصر غزنویان دهلی که از حیث بزرگترین مرکز شعر و ادب فارسی بشمار میرفت ، لذا در آنجا بسیاری سخنوران فارسی از هندی نژاد ظهور کردند و حافظ محمود شیرانی میفرماید [1] که در زمان سلطان ایلتتمش نخستین شاعر معروف تاج الدین سنگ ریزه است که خودش برنظم و شعر و مولد ومنشاء خود اینگونه افتخار میکند :

مولد و منشا بین در خاک هندوستان مـرا
نظم ونـثرم بین که با آب خراسان آمده است [2]

---

[1] " تاج الدین سنگ ریزه جو التتمش ٦٣٣ ھ اور اس کے بعد کے اسیاط کا مداح ہے ، دہلی کا پہلا شعر نویس ہے ـ "
حافظ محمود شیرانی ؛ پنجاب میں اردو (ایضـــا) ص ۸۰

[2] ایضــــــا ص ۸۰

روشن است که تا آن مدت سبک شعر فارسی در هند اصلاً " سبک خراسانی و عراقی " بوده .
البته فورا بعد باختراج فرهنگ و افکار هندی یک سبک نوی بوجود آمد که تفصیلش را در بیان میآوریم

در حقیقت آن شعرای هند که خود شان هندی نژاد بودند . فکر شان در شعر هم تاثیر کرد . لـذا کلمات هندی یا اسماء اشیای هند در شعر فارسی ایشان هم اختراج یافت . مثلاً بیت زیر از تاج الدین ویره . ملاحظه شود :

" خیز ازمی قـدیم مرسیر کـن بر طل
بگـذر ازین حدیث که یک سیر و یک من است " [1]

پیداست که در مصرع ثانی سیر و من خالصاً الفاظ هندیست و این سیر و من از پیمانه های وزن محلی است که امروز هم در تمام این شبه قاره بکار برده میشود ـ

۵ ـ الف

تاثیر زبان هندی در شعر فارسی | سخنور بزرگ حضرت امیر خسرو دهلوی المعروف به طوطی هند از جمت بهترین سخنور بلکه نماینده شعر فارسی هند درعصر سلاطین دهلی بشمار میرود ـ اصلاً همین سخنور بزرگ است که فـرهنگ و افکار و کلمات هندی زبان را در شعر فارسی آورده است ـ لذا لازم است اگر راجع به سبک او چیزی بگوییم تا روشن شود که فـرهنگ و افکار و کلمات هندی . در شعر فارسی چگونه تاثیـر کرده ورود و وجود یافت ـ

۵ ـ ب

محیط اجتماعی امیر خسرو دهلوی | این شاعر بزرگ اصلاً و نسلاً ترک بود و پدرش در شهر کش در ترکستان زندگی میکرد ـ آخرا در عصر سلاطین دهلی از سختیهای مغول راه فـرار جسته بهند آمد و بقول دکتر وحید میرزا [2] در پتیالی سکنی گزید و در همین شهر پتیالی المعروف مومن پور [3] یا مومن آباد در سال شش صد و پنجاه و یک (۶۵۱ هـ) هجری [4] امیر خسرو پا بجهان گذاشت ـ

۱ ـ حافظ محمود شیرانی : پنجاب مین اردو (ایضا) ص ۸۰
۲ ـ Dr. Wahid Mirza – The Life and Works of Amir Khusrau – Calcutta, Baptist Mission Press. 1935, p. 13 (note). ۳ ـ ibid p. 13
۴ ـ ibid p. 13.

در عالم شباب به دهلی رفت و بحلقهٔ ارادت عارف بزرگ المعروف به شیخ نظام الدین اولیا درآمده وخود را در سلوک طریقت و ریاضت و درویش پرداخت و طبعا که ذوق سلیم میداشت شعر خوب میگفت و برای اینکه محیط اجتماعی او کاملا هندی بود . لذا زبان محلی هندی را خوب یاد گرفت و درآنزمان که زبان دولت سلاطین دهلی فارسی بود بزبان فارسی مهارت تام میداشت و چنانکه ترکی نژاد بود . زبان ترکی را هم فراموش نکرده و عربی را از جهت زبان دینی هم یاد

مهارت تام میداشت فارسی است و در آن بیشتر و بهتر شعر سروده، در آن

گرفته بود ـ خلاصه . این شاعر بزرگ در هر چهار زبان مزبور شعر گفته ولی زبانی که در آن محیطی که در آن زندگی میکرد عصر سلاطین دهلی بود و سلاطین دهلی یک سلطنت مطلق العنان میداشتند لـذا مایل شدند که سرپرستی شعر و ادب هم بکنند و علاوه برین در آنزمان روابط فرهنگی و ادبی بین این شبهٔ قاره و ایران بدستور مانده و هیچ وقت منقطع نگردیده بود . لذا زبان فارسی بطور کلی ورود میکرد ـ نتیجه این شد که شعر فارسی درین شبهٔ قاره پیشرفت کرد ـ

امیر خسرو دهلوی از سبک شعر شعرای ناحی ایران مثل سنائی و خاقانی و نظامی و سعدی متاثر گردید مخصوصا در غزل . پیروی سبک استاد سعدی شیرازی را اختیار نمود . چنانکه خودش میفرماید که :

جلد سخنم دارد شیرازهٔ شیرازی ــ[1]

اگرچه محیط اجتماعی امیر خسرو هندی بود ولی در آن زمان افکار و شعار اسلامی در تمام این شبهٔ قاره غلبه کرده بود چنانکه در " مدح آثار ذوالفقار محمد علاءالدین خلجی " میگوید :

---

[1] ــ امیر خسرو دهلوی ; دوالرانی خضرخان . (تالیف رشید احمد سالم انصاری) علی گوهد . مطبع انستیتوت . ۱۳۳۱ هـ / ۱۹۱۷ م) ص دیباچه (س)

خوشا هندوستان و رونق دین — شریعت را کمال عزّ و تمکین
ز علم با علی دهلی ، بخارا — ز شاهان گشته اسلام آشکارا
زبردستان هند و گشته پامال — فرودستان همه در دادن مال
بدین عزّت شده اسلام منصور — بدان خواری سران کفر مقهور
ز غزنین تالب دریا درین باب — همه اسلام بینی بسو یکی آب [۱]

در اشعار مزبور امیر خسرو دهلوی محیط اجتماعی اسلامی که دارای رونق دین و شریعت اسلام با کمال عزّو تمکین بوده را آشکار میسازد و در چنان الفاظ روشن محیط آن عصر خلجیان را در بیان آورده است که ما عکس ظهور اسلام را از بخارا تا دهلی و از غزنین تالب دریای بنگاله یعنی در سراسر این شبهٔ قاره بچشم خود نظاره میکنیم ـ

۵ ـ ج

ترویج مثنوی درین کشور | شرح دادیم که در عصر غزنویان تنها قصیده و رباعی ترویج میداشت و غزل و مثنوی خیلی کم گفته شد ۰ البته در عصر سلاطین دهلی علاوه بر رباعی و قصیده ترویج غزل و مثنوی هم بعمل آمد و چنانکه در مراکز ادبیات ایران سخنوران نامی مثل سعدی و حافظ بوجود آمده بودند در عصر خلجیان درین کشور سخنور بزرگ امیر خسرو دهلوی شهرت داشته بود، در جواب خمسهٔ نظامی گنجوی ۰ خمسه ای نوشت که مشتمل بر عنوانات ذیل است :

۱ ـ مطلع الانوار — ۲ ـ شیرین خسرو — ۳ ـ لیلی مجنون
۴ ـ آئینه سکندری و ۵ ـ هشت بهشت

امیر خسرو غیر ازین دیگر مثنویات هم نوشته و معروف از اینها قرآن السعدین و دولرانی خضرخان است که فکر و فرهنگ این کشور را عکاسی میکند و میتوان گفت که یک (انسائیکلوپیڈیا ENCYCLOPAEDIA) دائرة المعارف از عصر سلاطین دهلی است ـ

---

[۱] امیر خسرو دهلوی : دولرانی خضرخان / (ایضا) ص (متن) ۲۶ ـ ۲۷
(تالیف مولانا رشید احمد انصاری)

معصران امیر خسرو مثنویات هم نوشته بودند ولی کسی بدرجه او نرسیده و غیر مناسب نیست اگر بگوییم که امیر خسرو نخستین سخنور این کشور نیست که در مثنوی از لحاظ فنی و فکری تحولاتی پیدا کرده و آنرا به سبک نوین بطور کلی رواج داد ـ

۞

۶ – امتزاج افکار دو ملت در شعر فارسی این کشور

در عصر غزنویان شعر فارسی در لاهور دارای افکار و فرهنگ موروثی بوده . البته در شعر مسعود سعد سلمان لاهوری کم کم کلمات محلی دیده میشود ولی در عصر سلاطین دهلی نه فقط کلمات هندی امتزاج یافت بلکه فکر و فرهنگ هندی هم در شعر فارسی ورود وجود یافت و بهمینجهت شعر فارسی تحولاتی پیدا کرده و در آن یک سبک نوین بامتزاج افکار دو ملت بوجود آمد . و بهترین مثال دارای این سبک نوین . مثنوی امیر خسرو بعنوان " دولرانی خضر خان " است که تفصیلش را در بیان آریم –

۶ – الف افکار موروثی | مثنوی امیر خسرو دهلوی بعنوان " دولرانی خضر خان " دارای اوصاف سبک خراسانی بامتزاج فکر و فرهنگ هندیست – اولا ما افکار موروثی را در بیان میآریم – مثلا وقتیکه سلطان علاءالدین خلجی اطلاعی یافت که پسرش خضر خان خلجی اطلاعی یافت که پسرش خضر خان خلجی در عشق دولرانی چنان دلباخته است که تحصیل علم را هم ترک کرده سلطان دستور داد که هر دو عاشق و معشوق را از یک دیگر جدا کنند – نتیجهٔ آن احساسات هجر که در دل عاشق مهجور پیدا میشود . امیر خسرو دهلوی از زبان خضر خان در اشعار ذیل ابراز میکند

مرا در سر ز سودای جوانی	خیالی هست ز انگونه که دانی
همه روزم چو مجنون مانده در سوز	شبم در قصهٔ لیلی شود روز
شدم گم در بیابانی بناگاه	که آنجا خضر را گم کند راه
من آن خضرم که آب خضر دارم	و لیکن آب خوش خورد نیارم [۱]

پیداست که این افکار موروثی است که دارای تشبیهات و تلمیحات فرهنگ اسلامی مثل لیلی و مجنون و خضر و آب خضر است . علاوه برین اشعار مزبور که از زبان عاشق خلجی گفته شده از لحاظ فکر و فن شعر دارای صفات سبک خراسانی است.

---

[۱] امیر خسرو دهلوی ؛ دولرانی خضر خان (ایضا) متن ص ۲۰

امیر خسرو روبان این دو عاشق و معشوق را وقتیکه ایشان در طفل عشق بازی مجازی میکردند در بیان آرد و نه تنها روح عشقبازی را شرح میدهد بلکه احساسات کنونی را بایضخوبی در نظم آورده است . گوئی تا بلوی سینما است که بر آن تمام حرکات و سکنات ایشان را بچشم خود میبینم بلکه حس میکنم و لـذت میبریم چنانکه میگوید که :

ببازی بود شاه عشقی که یکـدم   نبودندی جدا دربازی از هـم
نبد چون عشق دربازی حجـازی   شد آن بازی در آخر عشقبـازی
چو طفلانی که با هم لعب سازند   بهم گه طاق گاهی جفت بازنـد
نهانی باختندی آن دو مشتاق   ز طاق ابـروان هم جفت هـم طاق
بهر بازیگهی چون خورد سالان   دویدی خورد شیری با غزالان
شـشوی هر سوکه آن خورشید پایه   صنم رفتی بدنبالش چو سـایـه [1]

چنانکه گفتیم که اوصاف سبک خراسانی مشتمل بر الفاظ پر شکوه وتشبیهات و استعارات شیوا و روشن میباشد در اشعار مزبور موجود است . البته امیر خسرو غیر از افکار موروثی چیزیکه نو آورده افکار هندیست و اکنون شرح میدهیم که آن چگونه در شعـرش ورود یافت ـ

۶ ـ ب آمیزش فارسی و هندی | اگر مثنویات امیر خسرو وخصوصا قـرآن السعدین و دوالران خضر خان را بدقت مطالعه کنیم میبینیم که این شاعر بزرگ نه تنها یک عارف بزرگ و مبلغ افکار اسلامی بنظـر میآید بلکه مثل فردوسی در دل خود یک جذبه احیای وطن را هم میداشت و چنانکه فردوسی نعره زد که :

بسی رنج بردم درین سال سی   عجم زنده کردم بدین پارسی [2]

امیر خسرو هم خواست که نه تنها زبان هندی را ترویج کند بلکه افکار وفرهنگ هندی را هم در شعر فارسی آمیخته بطرز یک سبک نوی پیدا کند و او در مقابل زبان پارسی . زبان هندی را هیچ وقت کمتر نشمرده چنانکه خودش میفرماید که :

---

[1] ـ دوالرانی خضر خان (ایضا) ص (متن) ۹۲   [2] ـ شاهنامه فردوسی ص ـــ

غلط کردم گر از دانش زنی دم	نه لفظ هندی ایست از پارسی کم [1]

و اهمیت زبان هندی از حیث افکار و معانی این طور شرح میدهد :

وگر پرسی نباشد از معانی	در ان هم از دگرها کم ندانی
اگر از صدق و انصاف دهم شرح	حد هندی کی گفتار من جرح
در آریم بسوگند ی زبانی	که داند باورم داری و بمانی [2]

و میگوید که :

کسی کو گنگ هندوستان بود دور	زنیل و دجله از شد هست معذور
چو در چین دید بلبل بوستان را	چه دانی طوطی هندوستان را [3]

پیداست که امیرخسرو نه تنها بر زبان هندی متفخر است بلکه بر شعر هندی هم نازان است و یک شاعر هند را بنام طوطی هند خطاب کرده افتخار میکند ـ

۶ ـ ج

ورود کلمات هندی در شعر فارسی | اصلا در عصر سلاطین دهلی محیط سخنوران فارسی کاملا هندی بوده . لذا آن محیط هندی و زبان هندی هم در شعر فارسی تاثیر کرد نتیجه این شد که بسیاری از کلمات هندی در شعر فارسی ورود کرده ترویج یافت ـ وآن محیط هندی امیر خسرو را مجبور ساخت که نامهای چیزها ومردمان ونقاط هند را هم در بیان آورد . مثلا آبهای معروف هند یعنی گنگ و جمنا وطیوسات هندی مثل دیوگری وموهٔ هندی مثل آم (انبه) ونام گلهای هندی مثل کیوره . رای چپا و سیوتی ـ علاوه برین گلها و حیثان هند را هم برگلها و حیثان عالم ترجیح میدهد واصلا مقصودش افکار وفرهنگ وکلمات هندی را زنده کردن است ـ

---

[1] دوالرانی خضرخان (ایضا) ص ۲۱

[2] ایضا ص ۲۲

[3] ایضا ص ۲۳

مثلاً در وصف گل کوزه و گل صد برگ که از گلهای معروف هند بوده مینویسد که

زگلهای تر هندوستان هم شده سرگشته با دوبوستان هم
بتری آب را در کوزه کرده لطافت آب از و دریوزه کرده
گل صد برگ را خوبی زحد بیش نموده صد ورق دیباچهٔ خویش [1]

راجع به دونه و کرنه که خالصاً گلهای هندی نژاد است میگوید که:

دگر دونه که آن ریحان هند ست زتری بوش در خور دلپسند ست
دگر کرنه که چون زوجست بسوی معطر گردد از یک خانه کوی
بسوده مشک و بوش نام کرده ز بو از بهر گلها دام کرده [2]

و معتقد است گلهای هندی نژاد اگرچه نامها خوب ندارد ولی از لحاظ اوصاف گونا گون بهتر از گلهای روم و شام است ـ چنانکه میفرمایند که :

چه بحث ارغوان و لاله خندان که رنگی هست و بوی نیست چندان
گل ما را بهندی نام زشت است وگرنه هر گل باغ بهشت است
گر این گل خاستی در روم یا شام که بودی پارسی یا تازیش نام
شدی معلوم تا سرفان آن بوم چه سان غلغل زدندی در ری و روم [3]

۶ ـ د

افکار هندی | همین سبیل امیرخسرو میخواست که افکار و فرهنگ هندی را هم احیاء کند مثلاً در وصف کیوره که عطری معروف هند ٪ است میگوید که

---

[1] امیرخسرو دهلوی : دوالرانی خضرخان (ایضاً) ص.ص ۱۲۹
[2] ایضاً ص ۱۳۲
[3] ایضاً ص ۱۳۲

بخوبی کیورهٔ چادر لحافش   سنان نقره درجیها غلافش
زبوش حلّه خوبان معطر   دوساله خشک بوش همچنان تر
هر آن جامه که از وی بو گرفته   درید جامه ولیکن بو نرفته [۱]

روشن است که امیر خسرو در اشعار مزبوره تنها کلمات هندی را بکار برده بلکه افکار وفرهنگ هندی را هم در شعر فارسی آورده است مثلاً کیوره خالصاً عطر هندیست و بوش خیلی دلپذیر و دیرپا است . علاوه برین امیر خسرو آن تمام جزئیات را که مشتمل بر فرهنگ و افکار هندیست هم در نظم آورده است مثلاً از بوی کیوره چادر لحاف حلّه خوبان که معطر است و از تار های نقرئی که غلاف لحافشان دوخته شده چرا از چگونگی ملبوسات فنّ زردوزی هندیان را هم آشکار میسازد ـ بر همین سبیل راجع به حسینان هند میگوید که ـــ

اگرچه بیشتر هندوستان زاد   بسبزی میزیند چون سرو آزاد [۲]
ولی بسیار باشد سبزهٔ تر   بلطف از لاله و نسرین نکوتر
بسی زیبا کنیز سبز فام است   که صد چون سرو آزادش غلام است

نه چون طاؤس بی دنبال زشت اند   که در خوبی چو طاؤس بهشت اند
سه گونه رنگ هندوستان زمین است   سیاه و سبز و گندم گون همین است

بسبزی نقش بشکندش زن و مرد   نگوید کس بهار سرخ یا زرد [۳]

پیداست که اینجا امیر خسرو رنگ و زیبایش را حسینان هند و رنگهای مرد وزن هندیان را توصیف کرده را ینهمه از فرهنگ هندیست ـ

۱ـ امیر خسرو : دولرانی خضر خان (ایضا) ش ص ۱۳۰
۲ـ ایضا ص ۱۳۳
۳ـ ایضا ص ۱۳۲

٦ ــ هـ

فرهنگ هندی | وقتیکه امیر خسرو جشن عروسی خضرخان را شرح میدهد در آنجا تمام رسوم عروسی مثل جشن موسیقی و مجالس رقص و سرود را در نظم آورده است . مثلا ساز وآهنگ هندی را بخوبی در بیان میآورد ــ

نواگر کاسهٔ طنبور حالی | بغایت کاسهٔ پر ، لیک خالی
یکی تخم کدو سازنده بردست | کدو خالی و خلقی زان کرومست

....

دگر ساز برنجین نام آن تال | بر انگشت پری رویان قتال [1]

اینجا کدو تال این دو نام سازموسیقی است که در هند خیلی دلپسند بودی و در وصف رقاصان پری رویان هندی چه خوب میگویند که

پریرویان هندی جادوی ساز | ز لب کرده در دیوانگی باز
لباس دیوگیری شان تنک دام | پری را سایه بگرفته در اندام
بریشم پوش بخش پرنیان روی | با بریشم درون در رفته چون موی
گرفته چون پیاله تال در دست | نه از می کز سرود خویشتن مست
سرود دلکش از لبهای خوبان | شتابان سوی گردون پای کوبان [2]

روشن است که اینجا نظم نامهای سازها و لباسهای رقصان پریرویان هندی مثلا تال که سازی برنجین است و دیوگیری که یک جامه پرنیان مخصوص مثل کتان برای رقاصان هندیست در نظم آورده است اصلا این همه جزئیات فرهنگ هندیست که بر اینهٔ افکار هندی قرار دارد و حقیقت اینکه امیر خسرو این تمام افکار و فرهنگ هندی را بزبان فارسی بخوبی نظم کرده است که ایرانیان مثل حافظ او را طوطی هند خطاب داده اند و اینجا دو شعر از محمد اسلم جیراج پوری

---

[1] ــ امیر خسرو : دوالرانی خضر خان ص (متن) ۱۵۷ ــ ۱۵۸

[2] ــ ایضـــــــا ص ۱۵۸

بمقتضای حال است و راجع به سخنوری امیر خسرو میگویند که ـــ

چه طوطی شکر افشانش مشهور	بشیرینی گر وبرد از لب حور
ازان مشهور درایرانیان هست	که خسرو طوطی هندوستان است ـــ[1]

و حقیقت اینکه امیر خسرو می فکر هندی را در جام شعر شیراز آورده است و اسلم جیراج پوری همین فکر را بکمال خوبی در نظم آورده است ـ

تو آنین شد مراین افسانه ســاز	مئ هندیست اندر جام شیــراز
دوالرانی خضر خان زنده گشتنـــد	ز نظــم خسروی پاینده گشتنـــد ـــ[2]

و ـ ٦

ترویج غزل فارسی درین کشور | امیر خسرو دهلوی در هر صنف نظم مثل قصیده و رباعی و مثنوی شعر گفته و غیر از آنها غزلسرائی وهم خوب کرده است وچنانکه در مثنوی نمایندگی کرده بر همین سبیل در غزلسرائی از حیث بهترین نمایندهٔ غزل در دورهٔ سلاطین دهلی بشمار میــرود ـ چنانکه غزل دارای درد و سوز وگداز است و حس شدید عشق را دارد ازین لحاظ آن تمام کیفیات کنونی که در نهانخانهٔ دل شاعر میباشد بر میآرد ومولانا شبلی نعمانی ـــ[3] راجع به غزل خسرو گویا است که غزل خسرو همان خمخانه سعدی است که بار دیگر تیز تر گردید ۰ وهمین شاعر بزرگ که غزل فارسی را در هند هم ترویج داد ـ

ـــ[1] ~~امیر خسرو~~ اسلم جیراجپوری (مؤلف) : دوالرانی خضر خان / امیر خسرو ص ۲۱۵

ـــ[2] ایضـــــــا ش ص ۳۱٦

ـــ[3] " امیر خسرو کی غزل گوئی پر تقریظ کرنی ہو تو صرف یہ کہنا کافی ہوگا کہ وہی خمخانۂ سعدی کی شراب ہے جو دوبارہ کھنچکر تیز ہوگئی ہے " ـ

(شبلی نعمانی : شعرالعجم ۰ مطبع مطبع فیض عام ۰ علی گڑھ ۱۳۲۵ هـ ج ۲ ؛ ص ۱٦۹)

چنانکه گفتیم که محیط سخنوران فارسی آنزمان هندی بود لـذا آن همه افکار و فرهنگ هندی در شعر و مخصوصا فکر هندی در غزل هم تاثیر کرد مثلا محبوب را به کافر و دل را به بتخانه تشبیه کردن در شعر فارسی یک فکر نوی بود که از فلسفهٔ هندی آورده شده و اینجا چند بیت از غزل خسرو ملاحظه فرمایید که دارا ی همین صفات است ـ

دلم را خرد بشکستی ز هجـــران　　　قوی بتخانه را در شکستی [1]

و اینکه

بزلف کافرت دارم دل کافر مزاج خود　　　بزناری بــدل کردم همی اسباب دینداری

پیداست که اینجا کلمات مزبور مثل کافـر و بتخانه و زنار همه از فـرهنگ و افکار هندیست و این سبک شعر در فارسی نه تنها در دهلی ترویج یافته بلکه در تمام مراکز شعر و ادب فارسی در هند مثلا در شعر فارسی در سند و لکهنوئی بنگال هم ورود یافت و آخـرا آنوقتیکه در زمان اکبری در چمنزار خزان خورده * لاهور بار دیگر بهار آمد و طوطیان خوش صـدا بار دیگر نغمه سرا شدند همین فکر هندی بحد زندگی در شعر لاهور هم تاثـیر کرد ـ

۱ـ امیر خسرو : کلیات عناصر دواوین خسرو (تالیف محمد حامد علیخان حامد) ص ~~۴۶۶ـ۴۶۷~~

کانپور، مطبع نامی نولکشور، (در آخر کتاب سن طبع ۱۳۳۴ھ/۱۹۱۶م)

ص ۲۶۴ - ۲۷۴ -

۷ـ عصر لودیان و تاثیر فارسی در زبان هندی

گردش زمانه هیچ سلطنتی برای همیشه بدست کسی نگذاشت و به همین صداق سلطنت این شبه قاره از دست غزنویان بدست غوریان و بعد بدودمان تغلق و سیّدان و سپس بدست لودیان در آمد ــ و لودیان آخرین سلالهٔ سلاطین دهلی هستند ــ

بقول تاریخ فرشته [۱] اوّلین سلطان دودمان لودیان سلطان بهلول لودی در هفتدهم ماه ربیع الاوّل سنه خمس وخمسین و ثمانمایة (۸۵۵) هجری با مر پادشاهی مشغول گشت و بعد ازان که بهلول لودی در سال هشت صد و نودوچهار (۸۹۴) هجری این جهان فانی را بدرود گفت ۰ پسرش سکندر بن بهلول لودی سریر آرای سلطنت شد ۰ و مدّت سکندر بن بهلول لودی تا سال نوصد و بست وسه (۹۲۳) هجری بوده است وآخرین سلطان این دودمان ابراهیم بن سکندر لودی در معرکه پانی پت بقتل رسید و آخرا در سال نوصد وسی ودو (۹۳۲) هجری سلطنت دهلی و آگره بخاندان صاحبقران یعنی بدست فردوس مکانی ظهیرالدین محمد بابر بادشاه که از دودمان صاحبقران امیر تیمور گورگان بود ۰ در آمد ــ

اگر ما تواریخ ادبیات عصر لودیان را بدقت مطالعه کنیم ببینیم ۰ چنانکه در دورهٔ سلاطین دهلی زبان هندی در زبان فارسی تاثیر کرد و بسیاری از کلمات و فکر هندی در زبان فارسی امتزاج یافته بود برعکس آن ۰ در دورهٔ لودیان ۰ زبان فارسی در زبان هندی هم تاثیر کرد وتفصیلش را مجملاً در بیان میآریم ــ

حقیقت اینست که سلاطین لودیان فقط سه تابود اوّلین از آنها بهلول لودی برای استحکام سلطنت مشغول مانده وآخرین از آنها ابراهیم لودی برای تحفظ سلطنت بر سرپیکار بوده اگرچه ایشان هم مثل سلاطین پیشین هند یک جذبه ترویج شعر و ادب نداشتند ولی مهلتی

---

[۱] محمد قاسم بن هندو شاه استرآبادی المعروف فرشته : تاریخ فرشته سال چاپ ۱۸۳۲م بمبئی ج ۱ : ص ۳۱٦ ۳۲۹ ۳۵۳

نیافتند که آن جذبهٔ موروثی را ادامه دارند ـ البته عصر سکندر لودی پر امن بوده و اولین جذبه را بعمل آوردن موفق شد ـ

۷ ـ الف

سکندر لودی و ترویج فارسی بین هندیان

سکندر لودی خودش صاحب علم و سخن بوده و بزبان فارسی مخصوصا با شعر و ادب فارسی خیلی دلبستگی میداشت چنانکه ملّا عبدالقادر بدایونی در منتخب التواریخ اظهار داشته است :

" سلطان سکندر با شاعران نشست و برخاست بسیار داشت و خود هم صاحب طبع بود وگاه گاهی نظمی به تخلص گلرخ بآن روش قدیم هندوستانیان میگفت و صحبت او به شیخ جمالی ازین رهگذر خوش برآمده بود و این چند بیت از نتایج طبع سلطان است که از غایت تقلید بصنعت گفته " ـ

سروی که سمن پیرهن و گل بدنتش ... روحی هست مجسّم که در آن پیرهنتش
مشک ختنی چیست که صد ملک چین ... در حلقهٔ آن زلف شکن در شکنش
گلرخ چه کند جوهر دندان ترا وصف ... هم چون دُرنایاب سخن در دهنش
در سوزن مژگان بکشم رشتهٔ جان را ... تا چاک بدوزم که دران پیرهنش "[1]

چنانست که سکندر لودی نه تنها به شعر و سخن دلبستگی میداشت بلکه اشعار موزون وی طبع سخنوریش را هم نمایی میکند ـ

غیر ازین سکندر لودی یک فرمانروای عادل و رفیق و شفیق بخلق بوده و بقول صاحب مفتاح التواریخ ـ

" در عهد او (سکندر لودی) خلق آسوده ونام ظلم وتعدّی نمانده و در ممالک وی رواج اسلام بنهایت رسید ـ "[2]

---

[1] عبدالقادر بدایونی : منتخب التواریخ بتصحیح کپتان ولیم ناسوس ـ چاپ کالج پریس کلکته ۱۸۶۵م ج ۱ ص ۳۲۳

[2] تصنیف سرطامس ولیم بیل : مفتاح التواریخ ۰ چاپ مطبع نولکشور ۱۲۱۸ ـ م ص ۱۲۰

لـذا این سلطان هند باینهمه صفات زیبا دلهای هندیان را مایل بخود گردانیده باشد و چنانکه به شعر و ادب فارسی دلبستگی کمال داشت نتیجة در دلهای هندیان همچنین تشویق تحصیل زبان فارسی را پیدا کرد و فارسی را زبان عموم ساخت و درین باره فرشته مینویسد که

" و کافران بخواندن و نوشتن خط فارسی که تا آن زمان در میان
ایشان معمول نبود ، پرداختند " ـ [1]

روشن است که در زمان سکندر لودی تشویق و ترویج زبان فارسی بین هندوان آغاز کرده بود ـ

۷ ـ ب

تاثیر فارسی در زبان فارسی هندی

چنانکه امیر خسرو از حیث شاعر کلمات و فرهنگ هندی را در شعر فارسی آورده شعر فارسی را در هند ترویج داد ، همین طور سکندر لودی از حیث فرمانروای هند خدمت شعر و ادب فارسی هم کرده است ، البته انداز فکرش راهی دیگر جسته ، یعنی سعی نمود چنانکه زبان هندی در زبان فارسی تاثیر کرد ، بر ضد آن باید زبان فارسی هم در زبان هندی تاثیر کند تا ترویج زبان فارسی در هند بیش از پیش شود ـ و این کار مهم تا آنوقت ممکن نبود که زبان فارسی از حلقه های درباری و ادبی استخراج کرده زبان عموم گردد ، لـذا سکندر لودی زبان فارسی را نه تنها از حیث زبان درباری و ادبی اهمیتی داد بلکه بین عموم ترویج داد ـ

بنا برین بدون تردید میتوان گفت که سکندر لودی نخستین پادشاه هند است که هندوان را مایل بزبان فارسی گردانیده در دلهای ایشان تشویق تحصیل زبان فارسی پیدا کرد ـ

نتیجه این شد که زبان فارسی ، در زمان سکندر لودی نه تنها زبان عموم شد بلکه خود هندوان برای تحصیل و ترویج این زبان شیرین چنان مستعدی نمودند که نه تنها تحصیل کردند بلکه تدریس هم میکردند و بعضی از آنها شعر هم میگفتند ـ و درین مورد این بیان بدایونی دلیل کافیست :

---

[1] ـ تصنیف محمد قاسم بن هندو شاه استرآبادی المعروف فرشته ؛ تاریخ فرشته (ایضا) ج ۱ ص ۳۲۲

" یکی از شعرای عهد سلطان سکندر ، برهمن بود ، میگویند که باوجود کفر کتب علم رسمی را درس میگفت و این مطلع از دست که در زمین مسعود بیگ گفته — بیت

دل خون نشدی چشم تو خنجر نشدی گر
ره گم نشدی زلف تو ابتر نشدی گر [1]

بیت مزبور روشن میسازد که زبان فارسی بین هندوان چنان تاثیر کرده که ایشان نه تنها بزبان فارسی دلبستگی داشتند بلکه طبع موزون خود را در شعر فارسی هم بکار بردند بلکه میتوان گفت که فکر خود را هنا در فکر موزون شعر فارسی درآوردند —

۷ — ج

اخراج کلمات فارسی دران | گفتیم که در زمان سکندر لودی ، فارسی زبان عموم شده بود ، لذا علاوه بر مسلمانان ، هندوان هم تحصیل و ترویج فارسی را بر خود لازم دانستند

و زیرا که زبان فرمانروایان هند فارسی بوده بدینجهت حرف زدن در فارسی را افتخار میگرفتند و زبان فارسی بین هندوان چنان اثرپذیر شد که در زبان محلّی شان یعنی در زبان هندی هم تاثیر کرد —

آخرا این فکر شان مورد آمیزش زبان فارسی در زبان هندی گردید و بسیاری از الفاظ فارسی در زبان هندی آمیخته صورت هندی گرفت بعضی از آنها آقای محمد عبدالغنی هم در بیان [2] آورده است مثل اینکه

فارسی	هندی
فرمان	پهرمان
پیغام	پگام
خدا	کهدا
خبر	کهبر

---

[1] منتخب التواریخ ، (ایضا) ج ۱ ص ۳۲۳

۷ ــ د

ایجاد زبان اردو تحت تاثیر زبان فــــارسی

اگر نگاهی بتاریخ ادبیات پاک و هند نموده شود ۰ باین نتیجه میرسیم که بعد از ورود محمد بن قاسم در سند زبان عربی ترویج میافت ولی بموجب اینکه هیچ سلطنتی از تازیان درین کشور استقامت نداشت نتیجه این شد که زبان عربی از آن بعد پیشرفت نتوانست کرد ۰ البته بعد از ظهور اسلام آن زبانیکه مرتبا ترویج یافته زبان فارسی است که از سر زمین ایران استخراج کرده اولین بار است که در عصر غزنویان درین کشور ورود یافته و پیشرفت کرده است و بعد از غزنویان تمام سلاطین این شبه قاره مثل غوریان و تغلقان و خلجیان و لودیان و تیموریان زبان فارسی را ترویج دادند و باینصورت زبان فارسی تقریبا هزار ودویست سال دست کم در مدت هزار وصد سال درین شبه قاره ترویج یافته است ــ

البته میتوان گفت که در عصر غزنویان زبان فارسی در نقاط شمال مغرب این شبه قاره که در عصر حاضر صورتی نقشهٔ پاکستان غربی گرفته است زبان فارسی ترویج میداشت ولی بعد از غزنویان در عصر غوریان زبان فارسی چنانکه شرح داده شد تا آخرین نقاط شبه قاره پاک و هند و بموجب نقشه جهان امروز میتوان گفت که تا نقاط پاکستان شرقی حاضر گسترش یافته بود ــ و در عصر لودیان این زبان شیرین چنان بشدت ترویج یافته که تا نقاط دور دست این کشور زبان تکلمی شده بود ــ

اگرچه علاوه بر زبان فارسی دیگر زبانهای کشور اسلامی مثل افغانی و ترکی و عربی هم در آن مدت کم کم بکار برده میشد ولی حقیقت اینکه هیچی زبان از آنها نه در هیچ جای و نه در هیچ عصری آن صورتی گرفته بود که زبان فارسی یعنی تنها زبان فارسی است که بیش از هزار وصد سال در صورت زبان تکلمی درین شبه قاره ~~شبه قاره~~ ترویج میافته است ــ

البته دوشادوش زبان فارسی یک زبان نوی هم بوجود آمد و حقیقت اینست بسیاری از لشکریان که از افغانان و ایرانیان بودند بزبان فارسی حـــرف میزدند و بعضی از آنها که ترک نژاد بودند بزبان تـــرکی مقصود خود را اظهـــار میداشتند و بسیاری از آنها که هندی نژاد بودند بزبان هندی حـــرف میزدند و بموجب اینکه زبان عـــربی زبان دینی مسلمانان بوده است کلمات عـــربی هم بکار میبردند ــ نتیجه این شد که باختراع کلمات عربی و ترکی و فارسی و هندی و دیگر زبانهـــای محلی

این شبه قاره یک زبان نوین بین لشکریان بوجود آمد و بــرای اینکه این زبان نوین بین لشکریان یعنی در اردوی این کشور وجود یافت بعنوان "اردو" موسوم گــردید ــ

البته نباید فــراموش کرد که در مقابل همه زبانهای مزبور ، زبانیکه در آن بشدت تاثیــر کرد زبان فارسی است واگر حدس میتوان زد روشن میشود که در زبان اردو شصت در صد اصلا کلمات فارسی است و درین معنی میتوان گفت که اگر کالبد زبان اردو باختراع زبانهای محلی شبه قاره پاك و هند استخوان بندی یافته است ولی گوشت و پوست و روان آن حتما فارسی است و لباسهای رنگا رنگ بر آن از کلمات سانسکرت و عــربی و تــرکی است . لــذا اگر گوشت و پوست و روان آن را از بین ببریم لازما زبان اردو مثل کالبــد بیجان بمانــد ــ

پیدا ست که ایجاد زبان اردو تحت تاثیــر زبان فارسی بعمل آمــد ــ

۷ ــ ه

شعر فــارسی از عصــر خلجیان تا لودیان در لاهــــــور

بعد از غوریان عصــر خلجیان [1] که از سال ۶۸۹ هجری تا ۷۲۰ هجری استقامت یافت و سپس دولت دودمان تغلقان درحدود سال ۷۲۰ هجری تا ۸۱۵ هجری ادامه داشت وازان به بعد دودمان سیدان از سال ۸۱۷ هجری تا ۸۲۹ هجری فرمانروائی کردند و آخــرا سلطنت هند درسال ۸۵۵ هجری بدست لودیان افتاد ولی قــرنی نگــذشت که سلالهٔ لودیان از دست تیموریان شکسته اولین بار در سال ۹۳۲ هجری بدست نخستین تاجدار تیموریان ظهیرالدین محمد بابر رسید و چنانکه شرح داده شد که از عصــر غــوریان تا پیش از ظهــور تیموریان پایتخت شاهنشاهان مزبور مستقلا دهلی بوده است و شعر فارسی از مرکز لاهور انتقال کرده در نقاط دور دست شبه قارهٔ پاك و هند گسترش یافت لذا شعر فارسی از سرپرستی شاهنشاهان مزبور محروم ماند و نتیجه این شد که در چمنزار شعر فارسی لاهور خزان آمــد ــ

بعد از عصــر غزنویان مستند ترین تاریخ و تــذکره که در عصــر غوریان نوشته شد تاریخ طبقات ناصــری و تــذکره عوفی لباب الالباب است وطبق شواهــد تاریخی و ادبی از کتابهای مزبور معلوم شد که دوتا سخنور معروف سراج منهاج لاهوری و عصر اسحاق لاهــوری از خطه لاهور اند و شرح حال شان کرده شــد ــ

[1] LANE Poole – The Muhammadan Dynasties. Op cit. p. 299-300

بر همین سبیل اگر مطالعه تاریخ و تذکره های مستند از عصر خلجیان تا لودیان کرده شود از تاریخها تاریخ فیروز شاهی و مبارک شاهی بدست ما است و از تذکره ها [1] تذکره محمد جاجرمی مونس الاحرار (س ت ۷۴۱ هـ) و تذکرة الشعرای دولت شاه سمرقندی (س ت ۸۹۲ هـ) و مجالس النفایس میر علی شیر نوائی (س ت ۸۹۶ هـ) و لطایف نامه فخری ابن امیری (س ت ۹۲۷ هـ) بدست آمده است و میبینم که در تواریخ و تذکره های مزبور از عصر خلجیان تا عصر لودیان ذکر هیچ سخنور فارسی از لاهور نیامده است و نه در تواریخ ما بعد مثل منتخب التواریخ ، تاریخ فرشته ذکر شده است - و نه در تذکره های [2] ما بعد مثل تحفه سامی (س ت ۹۵۷ هـ) و هفت اقلیم (س ت ۱۰۰۲ هـ) کلمات الشعراء (س ت ۱۰۹۳ هـ) سفینهٔ خوشگو (س ت ۱۱۶۱ هـ) و تذکره حسینی دوست سنبهلی (س ت ۱۱۶۳ هـ) و صبح گلشن علی حسن خان (س ت ۱۲۹۵ هـ) [3] و بزم مملوکیه صباح الدین [4] (س ت ۱۳۷۲ هـ) و مآثر لاهور هاشمی فرید آبادی (س ت ۱۳۷۶ هـ) [5] در هیچ جای ذکر سخنوران لاهور بجز این دو سخنور مزبور هم در بیان آورده نشده است -

اگر شواهد مزبور را بمنظر تاریخ دیده شود میبینم که از عصر غوریان تا لودیان حمله های مغول پی به پی بعمل میآمد مثلا بعد از عصر سخنوران مزبور سراج منهاج لاهوری (پدر صاحب طبقات ناصری) و عمر بن اسحاق لاهوری (ت د تقریبا ۶۱۷ هـ) شهر لاهور بدست کفار مغول در سال ۶۳۹ هجری در زمان معزالدین بهرام شاه تباه و برباد شده بود و صاحب طبقات ناصری این حادثه را بایمصورت در بیان آورده است -

---

[1] نیاز فتحپوری ، مجلهٔ نگار پاکستان (تذکروں کا تذکرہ نمبر) ، سالنامه ۱۹۶۴ م کراچی ش جون ۱۹۶۴ م ص ۳۲۸

[2] ایضـــا ص ۳۲۸

[3] علی حسن خان : صبح گلشن ، مطبع شاهجهانی بهوپال ، (س ت ۱۲۹۵ هـ سرورق کتاب)

[4] صباح الدین : بزم مملوکیه ، مطبوعه معارف اعظم گره ۱۹۵۲ م / ۱۳۷۲ هـ (سرورق کتاب)

[5] هاشمی فرید آبادی : مآثـر لاهور ، اداره ثقافت اسلامیه ، کلب رود لاهور مقدمه ص ۷

" از حوادثی که در عهد معزالدین افتاد واقعهٔ شهر لوهور بود که لشکر کفار مغل از طرف خراسان و غزنین بپای شهر لوهور آمدند و مدتی جنگ کردند .... روز دو شنبه شانزدهم ماه جمادی الاخری سنه تسع وثلثین وستمائة (٦۳۹ هـ) کفار مغل بران شهر دست یافتند و مسلمانان را شهید کردند و اتباع ایشان را اسیر کردند " ـ ۱

شهر لاهور بار دیگر در عصر تغلقان در زمان سلطان محمود شاه بن محمد شاه بمناسبت حمله تیمور (۸۰۱ هـ) تاخت و تاراج گردید چنانکه عبدالباقی نهاوندی مینویسد که :

" در ماه صفر سنه احدی و ثمانمایة (۸۰۱ هـ) خبر رسید که حضرت صاحب قران زمان امیر تیمور گورگان ملتمه را تاخت نموده بملتان نزول فرمود .... وچون بلاهور رسیدند شیخا کهوکهر را که سابقا بنابر عداوت سارنگ خان بخدمت صاحبقران آمده خود را رهبر و دولتخواه محمود ولاهور را بحیطه تصرف بود بلطایف الحیل بدست آمده باتباع ومتعلقان اسیر کرده لاهور تاراج وغارت شد " ۲

بعد از عصر لودیان وقتیکه سلطنت دهلی بدست نخستین تاجدار تیموریان یعنی در ۹۳۲ هـ در تصرف ظهیرالدین محمد بابر درآمدپیش از آن شهر لاهور هم در تصرفش آمده بود ـ

طبق شواهد وحقایق مزبور میتوان گفت که هیچ سخنور فارسی در لاهور شهره نتوانست یافت واگرکسی شهره یافته باشد بموجب تباه کاریهای لاهور وزمانه پرآشوب هیچ آثاری ازو باقی نمانده باشد وفی الواقع هیچ آثاری از سخنوران لاهور آن عصر بدست ما نیست . البته تنها این دو سخنور مزبور ازحیث نمایندگان آن عصر در چمنزار شعرخوا نخوده شعر فارسی در لاهور یاد میتوان کرد و چنانکه شرح داده شد سبک شعر ایشان همان سبک خراسانی وعراقی است ـ

---

۱ منهاج الدین : طبقات ناصری (تالیف ناسوس . کلکته ۱۸٦۲م) ص ۱۹۲ ـ ۱۹۵

۲ ملا عبدالباقی نهاوندی : مآثر رحیمی (تصحیف هدایت حسین . مطبع بپتس پرس کلکته ۱۳۲۸ هـ/ ۱۹۱۰م) ج ۱ ص ۳۹۳ . ۳۹۵

بخش چهارم

شعر فارسی در لاهور
از
بابر تا اکبر

• منیر •

شعر فارسی در لاهور از بابر تا اکبر

۱ - (ظهیرالدین محمد بابر و شعر فارسی در لاهور) ۹۳۲ هـ/۱۵۲۶م
۹۳۷ هـ/ ۱۵۳۰م

۱ - الف

مؤسس سلطنت تیموریان در پاک و هند | بعد از عصر غزنویان لاهور از حیث پایتخت سلاطین دهلی نمانده ولی در دورهٔ سلاطین دهلی یعنی از عصر غوریان تا لودیان اهمیت لاهور هیچ وقت از حیث مرکز سیاسی کمتر نشده زیرا که برای دفاع حمله ها ی مغول لازم بود که درین ناحیه ی لاهور پیش قدمی کرده شود و این پیش قدمی تا زمان آخرین تاجدار دودمان لودیان یعنی تا زمان سلطان ابراهیم لودی ادامه میداشت و بقول تاریخ فرشته [1] فردوس مکانی ظهیرالدین محمد بابر پادشاه که پنجمین از دودمان تیموریان یعنی ظهیرالدین محمد بابر بن عمر شیخ بن ابوسعید بن محمد مرزا بن میران شاه بن صاحبقران امیر تیمور گورگانی است . آخرین تاجدار دودمان لودیان . سلطان ابراهیم لودی را در معرکه پانی پت بقتل رسانیده در سن نوصد و سی ودو ۹۳۲ هجری در دهلی سلطنت دودمان تیموریان را تاسیس نمود -

اگرچه امیر تیمور گورگان هم بر هند لشکر کشید و کامران گردیده بود ولی نتوانست که سلطنتی خود را در هند استحکام بدهد و اولین کسی که از دودمانش سلطنت تیموریان را در هند تاسیس نمود همین ظهیرالدین محمد بابر است . لذا بدون تردید میتوان گفت که نه امیر تیمور گورگان بلکه ظهیرالدین محمد بابر نخستین شاهنشاه دودمان تیموریه است که از حیث مؤسس سلطنت تیموریان یاد کرده شود -

زیرا که ما راجع به شعر فارسی در عصر تیموریان در لاهور دوربدور زیر بحث میآریم بین مناسب است که اینجا یک فهرست سنین و حدود اعصار و شجرهٔ تیموریان هم در ضبط تحریر آورده شود -

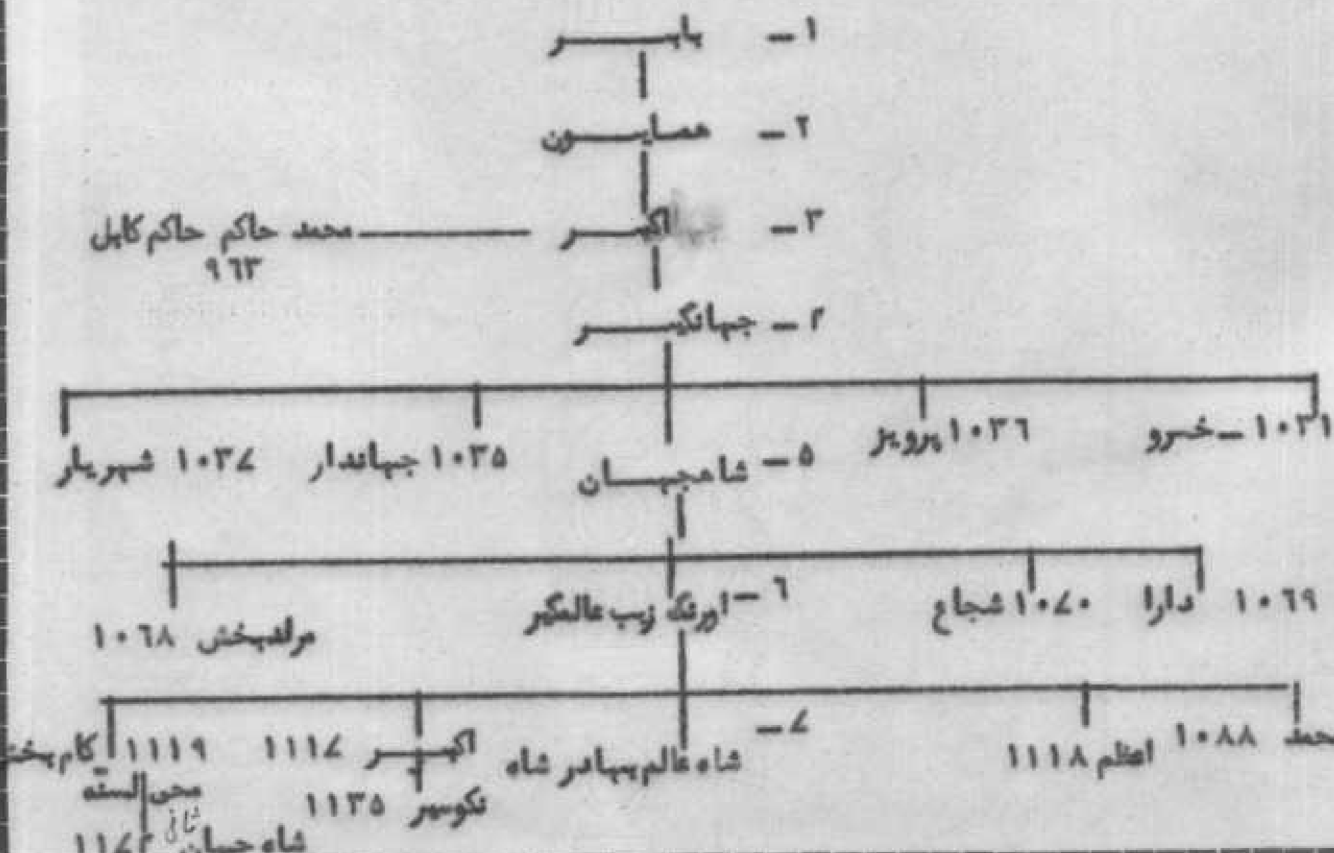
---

[1] محمد قاسم بن هندوشاه استرآبادی المعروف فرشته ؛ تاریخ فرشته تالیف برگز (BRIGGS) سال چاپ ۱۸۳۲م بمبئی ص ۳۵۳

۱ ـ فهرست سنین و حدود اعصار و شجره دودمان تیموریان

شماره	نام شاهنشاه	حدود اعصار سال هجری	سال میلادی	دارالسلطنة
۱ ـ	شاهنشاه ظهیرالدین محمد بابر	۹۳۲	۱۵۲۶	دهلی
۲ ـ	شاهنشاه نصیرالدین محمد همایون	۹۳۷	۱۵۳۰	دهلی
۳ ـ	شاهنشاه جلال الدین محمد اکبر	۹۶۳	۱۵۵۶	دهلی ولاهور
۴ ـ	شاهنشاه نورالدین محمد جهانگیر	۱۰۱۴	۱۶۰۵	دهلی ولاهور
۵ ـ	شاهنشاه شهاب الدین محمد شاهجهان	۱۰۳۷	۱۶۲۸	دهلی ولاهور
۶ ـ	شاهنشاه محی الدین اورنگ زیب عالمگیر	۱۰۶۹	۱۶۵۹	دهلی ولاهور
۷ ـ	شاهنشاه قطب الدین شاه عالم بهادر اول	۱۱۱۹ ۱۱۲۴	۱۷۰۷ ۱۷۱۲	دهلی

شجره دودمان تیموریان



۱ ــ ب بابر از جهت سخنور فارسی

مؤسس سلطنت تیموریان در هند یعنی ظهیرالدین محمد بابر مثل سلاطین پیشین در هند ، نه تنها علم دوست و سخن پرور بوده بلکه خودش طبع سلیم میداشت ــ زبانش ترکی بود وزبان رسمی و دولتی تاآنعهد به سعی سکندر لودی چنانکه در بخش سوّم این رساله شرح دادیم فارسی بوده که در تمام شبهٔ قاره پاک و هند ترویج یافته بود و فارسی گویان زبان هندی را هم یاد گرفته بودند اگرچه زبان اردو تحت تا ثیر زبان فارسی وجود یافته بود ولی تا آنعهد ترویج نیافته بود بلکه میتوان گفت که هنوز کاملا تشکیل هم نیافته بلکه بامتزاج الفاظ ترکی وفارسی و هندی صورتی میگرفت و لیکن ترویج شعر در هند از زمان امیر خسرو دهلوی و در پنجاب از زمان بابا فرید گنج شکر آغاز کرده بود که آنرا مفصلا در بخش سوم این رساله زیر بحث آورده بودیم ــ

اینجا مقصود ما باین حواله اینست که خود ظهیرالدین بابر که طبع سلیم میداشت غیر از اشعار ترکی وفارسی بزبان اردوی مروّجه آن زمان هم شعر گفته است وما بحواله آقای عبدالغنی این شعر ازو زیر تحریر میآریم

مجھکا نه هوا کچھ هوس مانك و موتی

فقرا حلیغه بس بولغوسیدیر پانی و روتی [1]

عیانست که در شعر مزبور فقط هوس و بس خالصا فارسی است و مجھکا نه هوا و موتی و پانی و روتی هندی است به و دیگر کلمات ترکی است.

حق اینست که بابر بزبان فارسی شعر خوب گفته است مثلا وقتیکه او پانی پت را تسخیر کرده مردمان آنجا را گرفتار کرد ، ایشان بر ایش قوس عجائب بودند ، لــذا اینقبل خاطرات خود را که در بیت زیر ابراز نموده گوش بساخته گفته است :

پریشان جمعی و جمعی پــریشــان

گرفتار قوسی و قوسی عجــائــب ــه [2]

I. Muhammad Abdul Ghani: A History of Persian Language and Literature at the Moghal court (Babar and Akbar) The Indian Press of Allahabad, 1929, part I, p. 60.

2. ibid p. 60

پیش ازین که ما شعر فارسی در لاهور در عصر بابر را زیر بحث آریم لازم است که اول راجع به شعر فارسی بابر چیزی بگوییم تا روشن شود که خود سبک شعر آن شاهنشاه چه بوده که زیر سرپرستی او شعر فارسی پیشرفت کرد ـ

ا ـ ج

سبک شعر بابر | اگر ما شعر بابر را که بزبان فارسی گفته مطالعه کنیم روشن میشود که او کلام سخنوران بزرگ شعر فارسی مثل رباعی خیام و مثنوی عطار و رومی و غزل حافظ و سعدی را حتما خوانده باشد بر دلیل اینکه او بعضی از اشعار در تتبع سخنوران مزبور نوشته است مثلا این مطلع معروف از غزل حافظ ملاحظه شود

بحریست بحر عشق که هیچش کناره نیست
آنجا جز آنکه جان بسپارند چاره نیست [1]

ولی شعری از غزل بابر که محمد قاسم فرشته درج کرده است اینجا نقل میکنیم ملاحظه شود که عینا در تتبع غزل حافظ است و در تمام پاک و هند مقبول عام شده است

نوروز و نوبهار و می و دلبری خوش است
بابر بعیش کوش که عالم دوباره نیست [2]

و از لحاظ موضوع روشن است که این فکر می نوشی و خوش باشی در زندگانی همان فکر خیام است که در رباعیات او پیداست مثل اینکه سروده ـ

بر چهرهٔ گل نسیم نوروز خوش است
~~می نوش که عمر جاودانی اینست~~
در صحن چمن روی دلفروز خوش است
~~خود حاصلت از دور جوانی اینست~~
از دی که گذشت هر چه گویی خوش نیست
~~هنگام گل و باده و یاران سرمست~~
خوش باش و ز دی مگو که امروز خوش است
~~خوش باش دمی که زندگانی اینست~~ [3]

---

[1] ـ دیوان حافظ تالیف محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی ۰ طهران ۱۳۲۰ هجری شمسی چاپخانه مجلس ص ۵۰ ـ ۵۱

[2] ـ محمد قاسم بن هندوشاه استرآبادی المعروف فرشته : تاریخ فرشته (Edited by Briggs) سال چاپ دسایر ۱۸۳۲ م بمبئی ج ۱ ص ۳۹۲

[3] ـ رباعیات عمر خیام (تألیف دکتر فریدریخ روزن) برلین، چاپخانهٔ کاویانی، ۱۳۰۴ ش، ص ۱۲.

فی الجمله میتوان گفت که شعر بابر آن محیط بابر را که از دورهٔ صوفیان بوده، عکاسی میکند وآن تشبیهات واستعارات پیمانه ومی و باده نوشی اصلاً همان اشارات و (Symbols) سمبول شراب معرفت ومی عشق است که در شعر ایران آن دوره از شعر رومی و سعدی تا حافظ وجامی پیداست ـ لهذا بالعموم صفات سبک شعر بابر از سبک عراقی است ـ

۱ ـ د

وجود سبک عراقی در ایران

از روی عقیده نقادان معاصر شعر فارسی بر سه سبک قرار دارد اوّل سبک خراسانی دوّم سبک عراقی سوّم سبک هندی مثلاً علی اکبر شهابی رقم طراز است :

" نخستین سبکی که شعرای پارسی گوی بعد از اسلام در ادبیات وشعر فارسی انتخاب کردند " سبک خراسانی " است که گاهی بدان " سبک ترکستانی " نیز گفته میشود ۰ چه آنکه گویندگان این سبک بیشتر از ترکستان وخراسان قدیم ۰ بلخ ۰ بخارا ۰ سمرقند و خوارزم بوده اند ۰ بعد از سبک خراسانی " سبک عراقی " و بعد از آن " سبک هندی " نیز در شعر فارسی داخل میشود " ـ [۱]

ما در بخش دوّم این رساله صفات" سبک خراسانی " را مفصلاً در بیان آورده ایم ـ برای اینکه سبک عراقی در همین عصر بابر در شعر فارسی لاهور ورود یافت ۰ مناسب است که اوّل وجود و صفات " سبک عراقی " را هم شرح کنیم و بعد " سبک هندی " که در عصر اکبری بپایهٔ تکمیل رسیده در بیان خواهیم آورد ـ

اصلاً " سبک عراقی " در شعر فارسی ایران تقریباً در قرن ششم هجری یعنی در عصر سلجوقیان وجود یافت و بعد از ترویج وتوسیع تقریباً در مدت دویست سال یعنی از قرن ششم تا هشتم هجری بالفاظ دیگر از عصر سلجوقیان تا عصر تیموریان بپایهٔ تکمیل رسید و بانیان " سبک عراقی " مثل جمال الدین و کمال الدین اصفهانی ونظامی گنجوی و سعدی وحافظ شیرازی از اصفهان وری و

ـــ
۱ ـ شهابی علی اکبر : روابط ادبی ایران و هند ـ چاپخانه کتابفروش مرکزی ۰ تهران ایران ۰ اسفندیار ماه ۱۳۱۶ ـ ص ۸۳

شیراز بودند ولین همه شهر های آن زمان مشتمل بر عراق و ایران میبود ازین لحاظ این سبک نوی بعنوان " سبک عراقی " معروف گردید ـ

از روی حقایق ما باتهان" سبک عراقی " را بدوگروه مختص میکنیم :

گروه اوّل : که مشتمل بر سخنوران شهر های عراق آنزمان مثل جمال‌الدین و کمال‌الدین اصفهانی ونظامی گنجوی است اصلا باتهان " سبک عراقی " اند ـ

گروه دوّم : که مشتمل بر سعدی وحافظ شیرازی است و ایشان که از شیراز (فارس) هستند از جهت باتهان " سبک فارسی " هم معروف اند ـ

ولی بر دلیل اینکه " سبک عراقی " دارای صفات هر دوگروه " سبک عراقی " و " سبک فارسی " است میتوان گفت که" سبک عراقی " بامتزاج صفات هر دوگروه مزبور بوجود آمده تشکیل و تکمیل یافت ـ

۱ ـ هـ

| سبک عراقی وصفات آن | صفات " سبک عراقی " که مختص بدوگروه است ومیزات که آنرا از " سبک

خراسانی" هم مختص میکند در اینجا شرح میشود ـ

صفات سبک عراقی مختص به گروه اوّل
۱ ـ دقت ولطف معانی و جذابیت در شعر ۲ ـ اظهار جذبات انسانی در شعر ۳ ـ روانی و شیوائی الفاظ وآسانی جمله‌بندی

صفات سبک عراقی مختص به گروه دوّم
۴ ـ بجای قصاید طول ترویج غزل در شعر ۵ ـ تخیل آرائی در شعر

۶ ـ دخول اصطلاحات عرفانی وتصوف مثل اصطلاحات زیر که بعد از قرن پنجم وششم هجری در شعر فارسی آغاز کرده است ـ

آتش عشق ۰ پیر میکده ۰ می آتشین ۰ پیر پیمانه کش ۰ قدح می ۰ وپیمانه شکن وغیره ـ

۷ ـ ۲ ـ آمیختگی مضامین و افکار شاعرانه با خیالات و عقاید عرفان و تصوف

درین مورد ما این غزل حافظ که دارای همه صفات مزبور و بهترین دلیل مشتمل بر صفات " سبک عراقی " است بطور نمونه زیر قلم می‌آوریم ـ خلا افکار شاعرانه با عقاید تصوف و دقت و لطف معانی و اظهار جذبات انسانی و روانی و شیوائی الفاظ و آسانی جمله بندی را که نمایندگی میکند در اشعار زیر غزل حافظ ، پیداست

شاه شمشاد قدان خسرو شیرین دهنان　　که بمژگان شکند قلب همه صف شکنان

مست بگذشت و نظر بر من درویش انداخت　　گفت ای چشم و چراغ همه شیرین سخنان

تا کی از سیم و زرت کیسه تهی خواهد بود　　بنده من شو و برخور ز همه سیم تنان [1]

و تخیل آرائی هم ملاحظه شود

کمتر از ذره نه‌ای پست مشو مهر بورز　　تا بخلوتگه خورشید رسی چرخ زنان [2]

و دخول اصطلاحات عرفانی مثل قدحی می ، پیر پیمانه کش پیمان شکنان هم در شعر حافظ هیاست ـ

بر جهان تکیه مکن ور قدحی می داری　　شادی زهره جبینان خور و نازک بدنان

پیر پیمانه کش من که روانش خوش باد　　گفت پرهیز کن از صحبت پیمان شکنان [3]

مختصر اینکه " سبک عراقی " با همین صفات از ایران استخراج کرده بعد از عصر غزنویان در شعر فارسی هند مخصوصا در عصر امیر خسرو دهلوی ورود کرد و آخرا در عصر ظهیرالدین محمد بابر در شعر فارسی لاهور هم امتزاج یافت ـ

۱ ـ او

ورود سبک عراقی در شعر فارسی در لاهور در عصر بابر

اگر ما تاریخ شعر و ادب فارسی هند را مطالعه کنیم روشن میشود که از زمان ظهیرالدین بابر که مؤسس سلطنت تیموریان بوده تا آخرین تاجدار این

---

۱ تا ۳ ـ حافظ (خواجه شمس الدین) ـ دیوان ـ (تدوین باهتمام محمد قزوینی و دکتر غنی قاسم) چاپخانه مجلس ـ تهران ۱۳۲۰ هجری شمسی ص ۲۶۶ ـ ۲۶۷

دودمان یعنی تا زمان بهادر شاه ظفر مخصوصا در زمان شاهنشاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه که ذکرش در صفحات آتیه مفصلا خواهد شد یک جمع غفیر سخنوران فارسی از ترکستان و افغانستان و ایران رو به هند نموده بدربار های شاهان تیموریان منسلک گردیدند ـ نتیجه این شد که آن زبان و شعر فارسی که در آغاز سلطنت تیموریان در سائر نقاط شبهٔ قاره پاک و هند ترویج یافته شده بود پیشرفت هم کرد • لذا یک اضافه گرانبها در تمام ادبیات فارسی چه در شعر و چه در نظم بوجود آمد • مخصوصا شعر فارسی پاک و هند در مقابل شعر ایران یک اضافه ی گرانسر بدنهای شعر و ادب فارسی تفویض نمود ـ

خانم گرامی الیزبیت اے ـ رید (Elizebeth A. Reed) همین معنی را اینگونه اظهار داشته است :

> "India now began to Vie with Persian in the production of great historical works, under the Government of Moghal Emperors from Babar downwards." ١

یعنی معتقد است که در مقابل ایران درین کشور از عصر بابر تا آخر عصر تیموریان تاریخ نویسی در هند هم زیاد پیشرفت میکرد ـ

گفتیم که خود بابر شاعر به شعر عارفانهٔ رومی و سعدی و حافظ و جامی بنظر می‌آید لازم بود که سخنوران فارسی گویان که بدربارش دانشپروری منسلک بودند هل او هم فلسفه تصوف و عرفان را در شعر فارسی میآوردند • وبابر که خودش نه تنها سخنور بوده بلکه سخن گستر و ادب پرور بوده • لذا بسیاری از دانشوران و سخنوران ایران رو به هند نمودند و شعر فارسی در پاک و هند در مقابل شعر ایران زیاد پیشرفت نمود و باعث دلبستگی سخنوران کبیر ایران هل جامی هم گردید ـ

I. Persian Literature Ancient and Modern by Elizebeth A. Reed. Printed in S.C. Briggs and Compgny Chicago-I8I3. P. 334

در دورهٔ خلجیان و تغلقان حافظ شیرازی که معصر امیر تیمورگورگان بوده مایل به شعر فارسی در هند گردیده بود بر همین سبیل در عصر ظهیرالدین محمد بابر سخنور معروف ایرانی ملا عبدالرحمن جامی مایل به شعر فارسی هند بنظر میآیند ـ

مثلاً در زمان بابر مولانا جامی به شیخ محمد هندی که ملک التجار بوده و شعر هم میسروده روابط دوستی میداشت و او را از حیث طوطی شکر شکن شمرده در ابیات زیر باینصورت خطاب کرده است

طبع گویای من آن طوطی شکر شکن است　　که ز خونابهٔ دل لعل بود منقارش

جامی اشعار دلآویز تو جنسی است نفیس　　بود آن حسن ادا لطف معانی تارش

همره قافله هند روان کن که رسد　　شرف مهر قبول از ملک التجارش [1]

اصلاً از زمان بابر تا عصر جلال الدین محمد اکبر مرکز شعر و ادب فارسی دهلی و آگره بوده همین است آن چمنزار شعر فارسی لاهور که در دورهٔ غزنویان پر بهار بوده در زمان بابر هم خزانخورده شده بود ۰ لذا بین آن همه سخنوران که منسلک بدربار بابری بودند تنها یک سخنور آتشی لاهوری از لاهور بوده چنانکه از فهرست اسامی سخنوران فارسی درعصر بابر که از "تاریخ زبان و ادب فارسی (دیوریان هند)" از محمد عبدالغنی ماخوذ کرده زیر رقم میآریم عبارتست :

" جامی و سهیلی و طفیلی و بیانی و حسینی و فانی و سلیمان شاه و وفائی دکنی و قاسمی و آتشی لاهوری و مولانا شهابی و میر ابراهیم و بوسعد و بنائی و هاتفی ـ " [2]

البته میتوان گفت که این ناحیه ی لاهور اگرچه در زمان ظهیرالدین محمد بابر هم از حیث چمنزار شعر خزانخورده مانده ولی از نغمات شعر فارسی گاهی کاملاً بینوا نمانده ۰ مثلاً در صورت اسامی

---

[1] کلیات جامی در مطبع نول کشور لکهنؤ در سال ۱۹۳۰ م طبع گردید ص ۳۰۲ ـ ۳۰۵

2. A History of Persian Language Literature at the Court of Moghal--- page 80, Part I by Muhammad Abdul Ghani.

(ملک التجار یعنی شیخ محمد هندی)

شعرای نامبردهٔ عصر بابری که شل یک سلک سخنوری فارسی در هند است آتشی لاهوری در آن شل عقد لآلی بنظر میآید ـ

بدینجهت که آتشی لاهوری تا زمان همایون پادشاه پیوسته و شعر سروده است ۰ لذا مناسب است که ذکرش در عصر همایون مفصلا در بیان آوریم ۰ البته بر دلیل اینکه بین تمام سخنوران فارسی در عصر بابر تنها آتشی لاهوری نمایندگی شعر فارسی در لاهور کرده است ۰ لـذا سبک شعر آتشی لاهوری را اصلا سبک شعر فارسی عصر بابر در لاهور میتوان یاد کرد وسبک شعر آتشی لاهوری دارای همان موضوعات عشق وعرفان است که در زمان بابر بجهت دورهٔ صوفیان ~~ترویج~~ ترویج یافت ۰ بنابرین میتوان گفت که سبک شعر فارسی در لاهور در عصر بابر سبک عراقی و دارای همان موضوعات تصوف وعـرفان که متعلق بادبیات صفائی است ۰ میباشد ـ

(۰)

نصیرالدین محمد

۲ ـ عصر همایون و شعر فارسی در لاهور ٩٣٧هـ / ١٥٣٠م تا ٩٦٣هـ / ١٥٥٦م

۲ ـ الف

همایون از جهت سخنور فارسی

بعد از زمان امیر خسرو دهلوی در سائر نقاط پاک و هند شعر فارسی در هر صنف نظم چه از قصیده و رباعی و مثنوی ، مخصوصا در غزل چنان ترویج یافته بود که نه تنها سخنوران آنزمان شعر سرودند بلکه فرمانروایان آن عصر هم خاطر شده شعر ها گفته اند مخصوصا شاهان تیموریان ـ و نصیرالدین محمد همایون پادشاه هم مثل پدرش ظهیرالدین محمد بابر شاعر خوش کلام بود بلکه میتوان گفت که در صحنهٔ ی سخنوری ازو سبقت ربوده و تقریبا در هر صنف نظم چه در مثنوی و رباعی و غزل شعر های دلپذیر و پر مغز سروده ـ ملا محمد قاسم فرشته آن مثنوی که همایون پادشاه بمناسبت فتح قندهار گفته در بیان آورده است وما چند ابیات از آن زیر تحریر میآریم

مثنوی

باز فتح زغیب روی نمود   که دل دوستان ازو بکشود
شکر لله که باز شادانیم   بر رخ یار و دوست خندانیم

....

بعد ازان فکر کار هند کنیم   عزم تسخیر ملک سند کنیم

....

یا الهی مظفرم گردان   دو جهان را مسخرم گردان [1]

روشن است که اشعار مزبور خاطرات درونی آن پادشاه غازی نصیرالدین همایون را آشکار میسازد و میبینیم که اصلا همین شاهنشاهان پاک و هند هستند که در شاهی فقیری کرده اند ـ

اگرچه از لحاظ شواهد تاریخی این پادشاه غازی قندهار را بزور بازوی نیرومندی خود فتح کرده بود ولی که یک مرد درویش مشرب بوده هیچ وقت بر نیرومندی خود اعتقاد نداشته بلکه

---

[1] محمد قاسم بن هندوشاه استرآبادی المعروف فرشته : تاریخ فرشته (تالیف برگز بمبئی ۱۸۳۲ م) ج ۱ ص ۲۵۱

کاملاً معتقد ایمان بالغیب بنظر میآید چنانکه فرموده ـــ

بار غمی ز غیب روی نمود　　　　که دل دوستان ازو بکشود

و بمناسبت امداد غیبی در حضور خداوندی زبان شکر را باینصورت میگشاید که ـــ

شکرالله که باز شادانیم　　　　بر رخ یار و دوست خندانیم

اوین گذشته این پادشاه غازی یک مفکر روزگار و یکی از اولوالعزمان دانشمند هم بنظر میآید چنانکه خودش میفرماید ـ

بعد از آن کار هند کنیم　　　　عزم تسخیر ملک سند کنیم

مخصوصا وقتیکه این شعرش را میخوانیم که ـــ؟

یا الهی محترم گردان　　　　دوجهان را مسخرم گردان

روشن میشود که همایون پادشاه باوجود شاهنشاهیت از نهایت فقیری حتما بی مایه نبوده و اینجا که معلوم است او هیچ وقت تسخیر این دنیا نخواسته بلکه آن جهان را فراموش نکرده آنرا هم طلبیده است که

یا الهی محترم گردان　　　　دوجهان را مسخرم گردان

فی الجمله این قبیل احساسات یک پادشاه عظیم المرتبت روشن میسازد که این شاهنشاهان درویش مشرب در زندگانی روزمرّه ی خود شان هم از خدا غافل نبودند ـ و این تاثیر مکارم اخلاق که از شاه تا فقیر آنزمان در سرایت کرده بود حتما بتوسل صوفیان اسلام بوجود آمده بود ـ همین است که از عصر امیر خسرو دهلوی تا عصر تیموریان در شعر فارسی این شبّه تاره چه در زهور وچه در نقاد دیگر هندوستان موضوع سخن عشق و فلسفه تصوف وعرفان مانده است ـ

بقول محمد قاسم فرشته همایون پادشاه رباعیات هم سروده است ویکی از آنها که درج کرده زیر رقم میکنیم ـــ

اسناد محمد قاسم فرشته - تاریخ فرشته (تالیف برگز) الضا ج ۲ ص ۱۲۰

ای آنکه انیس خاطر محزونی — چون طبع لطیف خویشتن موزونی
بی یاد تو نیستم زمانی هرگز — آیا تو بیاد من محزون چونی [1]

۲ ــ ب سبک شعرش | بقول ابوالفضل همایون صاحب دیوان هم بوده چنانکه میفرماید که

" دیوان آنحضرت (همایون) در کتبخانهٔ عالی موجود است " [2]

متاسفانه امروز دیوان همایون پادشاه بدست ما نیست البته چند ابیات از غزلیات همایون بحواله عبدالغنی که از نفایس المآثر که نسخه اش بدست ما نیست ، ماخوذ کرده زیر قلم میآریم مثلا غزلی ازان اینست

کار من با مهوشی افتاده است — در درونم آتشی افتاده است
خانه ام روشن شد از روی حبیب — پرتوی از مهوشی افتاده است
دل مرا ای جان بهر سوی کشد — تا دلم با دلکشی افتاده است
کام دل خواهم گرفتن این زمان — چون بدستم سرخوشی افتاده است
عقل و هوش از من مجوئید ای بتان — چون همایون بیهشی افتاده است [3]

و این مطلع ای از غزل دیگر ملاحظه فرمائید ــ

گذشت از دل سرگشته ناوک ستمش — رسید بر من دل خسته لذت المش [4]

یک غزل دیگرش را هم نقل میکنیم ــ

خوش آنکه با خیالت عمری نشسته بودم — ز شوق سرو قدت از پای خسته بودم
عیبم مکن که گفتم زلف ترا پریشان — در شرح جعد زلفت چون دل شکسته بودم [5]

---

[1] محمد قاسم فرشته : تاریخ فرشته ، (ایضا) ج ۱ ص ۲۵۱
[2] ابوالفضل : آئین اکبری ، تالیف مولوی احمد علی ، کلکته ازشیاتک سوسایتی بنگال ۱۸۲۲م ج ۱ ص ۳۶۸

3. M.A. Ghani: A History of Persian Language and Literature at Moghal Court, India Press Allahabad, 1929, Part II p. IO.
4. M.A. Ghani, ibid. p. II
5. ibid p. 13

دی سوی من که دیدی پرسیده ای چه حالست ~~از شوق~~ از چشم تابناکت بسیار خسته بودم

در شرح غنچهٔ او هرگز نگفت حـــــرفی لب را دران حکایت پیوسته بسته بودم

حقا که چون همایون در حال وصل بیخـــــود با دوست در حکایت از خویش رفته بودم (۱)

روشن است که کلامش خیلی جاذب و دلپذیر است و زبانش سادگی و شیرینی دارد کوشش که احساسات درونی را ابراز نموده است و البته زبان غزل بکاربرده است . وموضوعات شعرش عشق و تصوف و ~~سبک شعرش عشق وتصوف~~ و سبک شعرش عراقی است ـ

مقصود ما از شعر همایون پادشاه که در بحث آوردیم اینست که این شاهنشاه نه تنها سخن سنج و سخن پرور بوده بلکه خودش که سخنور بوده چگونه ممکن بود که شعر فارسی را در هند ترویج نداده باشد و چگونه ممکن که دربارش خالی از علماء و فضلاء و سخنوران باشد . وحقیقت اینست که در عصرش شعر فارسی در آن چمنزار شعر خوانده (شعر فارسی) که نامش لاهور است ـ هم خالی از شعر نمانده بود و ذکرش در بیان میآریم ـ

(۶)

I. M.A. Ghani: A History of Persian Language and Literature at Moghal court, India Press Allahbad, 1929, Part II, p. 13.

۳ – ج
سخنوران فارسی
منسلک بدربار همایون

اگرچه موضوع ما تنها راجع به شعر فارسی در لاهور است ولی ذکر آن سخنوران فارسی که بدربار همایون پادشاه منسلک بودند هم باید کرد تا بدانیم که سبک شعر فارسی در هند چه بوده است و در برابر آن سبک شعر فارسی در لاهور چه صورت گرفته ؟

بعد از مطالعه تاریخ و تذکرها راجع به شعر و ادب فارسی این شمّه قاره ذکر سخنوران فارسی دربار همایون مجملاً زیر بحث میآریم –

۱ – امان الله پانی پتی : یکی از معروفترین سخنوران فارسی منسلک بدربار همایون بوده – او شعر عارفانه و عاشقانه وبزبان ساده و شیرین در نظمآورده است مثلاً این مطلع ای از غزلش را ملاحظه فرمایید که بتوسل آقای محمد عبدالغنی از نسخه ریاض الشعرا در کتابخانه موزهٔ بریطانیه بدست ما رسیده است :

مدام از حسرت آن لعل میگون   دلی دارم صراحی وار پر خون
توچون لیلی مقیم خلوت ناز   منم آواره عالم چو مجنون شه [1]

روشن است که این استعارات مثل لعل میگون و دل صراحی پر خون وتشبیهات چون لیلی مقیم خلوت ناز و آوارهٔ عالم چو مجنون اصلا ًی عرفان و اشارات عشق حقیقی را یاد میکند –

۲ – مولانا جلالی هندی : هم غزل گو و بدربار همایون منسلک بوده و صنایع وبدایع را در شعر بکمال خوبی بکار برده است چنانکه این شعرش عیا نست و از صبح گلشن نقل میشود :

زاهد ز جام بادهٔ لعل تو مست شد
روی تو دید و عاشق آتش پرست شد [2]

---

1. M.A. Ghani: A History of Persian Language and Literature at the Court of Moghal, op, cit. p. 36. —
(Note: Ali Quli Walah Daghistani- Riazushu'ra B.M. M.MS.Add. I6 729 fol. 446

۲ – علی حسن خان ؛ صبح گلشن ۰ بهوپال ۰ ۱۲۹۵م ص ۱۰۵

۳ ـ نادری سمرقندی : بقول صاحب مآثر العجم نادری [۱] از سمرقند آمده در آگره سکنی گزید ـ این شاعر معروف هم بدربار همایون منسلک بوده و در هر صنف نظم چه در قصیده و رباعی و غزل شعرها سروده است. ملا عبدالقادر بدایونی ابیات زیرا ز غزلش نقل کرده است ـ

وه چه خرام است قد یار را | بنده شوم آن قد و رفتار را
یار سوی ما به ترحم ندید | داشت مگر جانب اغیار را [۲]

۴ ـ قاسم کاهی : راجع باین سخنور آقای محمد عبدالغنی رقم طراز است که

" He (Qasim Kahi) was a distinguished scholer and favourit poet of Humayun." 3.

یعنی کاهی یک دانشمند یکتائی روزگار و شاعر دلپسند همایون پادشاه بوده . و این سخنور بسیاری از قصاید و قطعات در مدح همایون پادشاه گفته وصاحب دیوان است روانی در بیان و شیرینی در زبان دارد ـ بدایونی چند غزلیاتش را زیر رقم آورده و ما اینجا دو مطلع از غزلیاتش بطور نمونه نقل میکنیم

مطلع غزلی

چون سایه همرهیم بهر سو روان شوی | باشد که رفته رفته بما مهربان شوی

مطلع غزل دیگر

چون تار عنکبوت ز هجر تو شد تنم | در گوشهٔ خراب ازان است مسکنم [۴]

۵ ـ شیخ طاهر دکنی : بقول صاحب مآثر عجم [۵] طاهر در قصیده، کوش تقلید سلطان ساوجی و ظهیر فاریابی کرده است ـ آقای عبدالغنی معتقد [۶] است که این سخنور بدربار همایون اگی کسی ا...

---

[۱] محمد عظیم الحق جهندی ایم اے ناگپوری : مآثر عجم . مطبوعه شاه ایند کمپنی آگره ص ۷۸
[۲] بدایونی : منتخب التواریخ . ص ۱۷۴ ـ ۱۷۳
3. M.A. Ghani: A History of Persian Language and Literature at the court of Moghal, part III p, 551 p, 66
[۴] بدایونی : منتخب التواریخ ، ایضاً ص ۱۷۴
[۵] مآثر عجم . ایضا ص ۷۸
[۶] ایضا ج ۱ ص ۴۷۲

که علم نجوم را در شعر آورده و در قصیده تتبع انوری کرده است ـ مثل این مطلع که نقل میشود

محل مهر چو آید بشبستان حمل　　　　زاله فانوس سر افروزد نرگس مشعل [۱]

۶ ـ مولانا جمالی بدخشانی : از بدخشان است و یکی از بهترین سخنوران متسلک بدربار همایون شهرت گرفته ـ

۷ ـ یوسف بن محمد هروی یا یوسفی دهلوی　یوسف بن محمد طبیب خاص بابر بود و سپس از حیث میر منشی بدربار همایون هم متسلک بوده ـ بقول [۱] صاحب مآثر عجم نخستین سخنور در هند است که اصول حفظان صحت را در شعر فارسی آورده . و بقول صاحب صبح گلشن تخلص یوسفی هم کرده است و این شعر اوست :

میزد سپهر لاف ز رفعت بکوی او　　　　شد آفتاب گرم و برآمد بری او [۲]

۸ ـ مروحی : نه تنها سخنور بوده بلکه بدربار همایونی سخن پروری هم میکرده است و بقول [۳] محمد عبدالغنی میر علی شیر بدربار سلطان حسین و عبدالرحیم خانخانان بدربار اکبری اهمیتی میداشتند بر همین سبیل مروحی بدربار همایون پادشاه محترم بوده است ـ

۹ ـ شیخ عبدالواحد شیرازی : از شیراز آمده در آگره سکنی گزیده ـ شاعر غزل گو است ـ شعرش پر سوز و پر مغز و افکارش عارفانه و صوفیانه است . چنانکه بدایونی این شعرش را نقل کرده است ـ

از بس که آن جفا جو آزار مینماید　　　　اندک ترحّم او بسیار مینماید [۴]

۱۰ ـ خواجه ایوب : شاعریست که در غزل و قصیده و رباعی شعر گفته و بدربار همایون هم متسلک بوده ملّا عبدالقادر بدایونی رقم طراز است که

" خواجه ایوب ابن ابوالبرکات است که ابا عن جدّ از بزرگ زادگان ماوراء النهر است " [۵]

---

[۱] محمد عظیم الحق جهدی : مآثر عجم ایضا ص ۷۸

[۲] علی حسن خان : صبح گلشن ایضا ص ۶۱۸

3. M.A. Ghani: A History of Persian Language and Literature op. cit. part II, p. 41.

[۴] بدایونی : منتخب التواریخ ج ۱ ص ۴۷۵

[۵] ایضا ج ۱ ص ۴۸۷

بدایونی این مطلع قصیده از خواجه ایوب که در پیروی سلمان ساوجی گفته هم نقل کرده است

تب غم دارم و درد سر هجران بر سر　　آمده جان بلب و نامده جانان بر سر
تا گرفت آتش دل در تن من چون فانوس　　دامنم پاک شد چاک گریبان بر سر[۱]

روشن است که سبک شعر این همه سخنوران فارسی که بدربار همایون متسلک بودند همان سبک عراقی بوده و موضوعات شعر اکثر و بیشتر بر عشق و عرفان مشتمل است ـ

در برابر اینهمه مراکز شعر و ادب فارسی مثل دهلی و دکن و لکهنوتی (بنگال) و سند در عصر همایون پادشاه صورت شعر فارسی در چغتوار ~~شعر~~ خوانخورده (شعر فارسی در) لاهور هم مطابقت میکند ـ

۱۱ ـ آتشی لاهوری ـ طبق شواهد تاریخی غیر ازین همه یک سخنور معروف که بدربار همایون پادشاه هم متوسلک بوده آتشی لاهوری از لاهور است ـ و این سخنور پیش از آن بدربار بابر پادشاه هم مربوط بوده ـ ممکن است که در عصر بابر و همایون دیگر سخنوران فارسی هم در لاهور زندگانی کرده باشند ولی هیچ آثاری از ایشان بجز آتشی لاهوری بدست ما نیست و برای اینکه موضوع ما تنها متعلق به " شعر فارسی در لاهور " است لذا ما ذکر آتشی لاهور را مفصلا در بیان میآریم ـ

۲ ـ د

آتشی لاهوری ت و (۹۴۳ هـ) | اصلا نام این سخنور محمد شاه و تخلصش آتشی لاهوری است و بعضی از تذکره نویسان ما بعد تخلصش را به تصحیف بجای آتشی ، انسی یا انیسی هم نقل کرده اند ، حالانکه ملا عبدالقادر بدایونی که تقریبا همعصر همایون بوده تخلص این سخنور را آتشی نوشته است ـ

---

۱ ـ بدایونی : منتخب التواریخ (ایضا) ج ۱ ص ۴۸۸

مثلاً میر حسن دوست سنبلی در تذکرهٔ حسینی تخلصش را انیسی قندهاری نوشته و حواله اش اینست

" ابر نیسان اوج گهرباری مولانا انیسی قندهاری واقعه نویس بابر پادشاه بود و در زمان نهصد و هفتاد و سه رحلت نموده " [1]

بر همین سبیل صاحب شمع انجمن وتخلص را به انیسی تصحیف کرده ذکرش اینطور در بیان میآرد ـ

" انیسی محمد شاه قندهاری از ارباب زادهای قندهار است . همراه بابر پادشاه در هند آمده ومدتها واقعه نویس بوده وبعد در عهد همایون پادشاه نیز بمناسب ارجمند سرفراز گشت ودر لاهور در ۹۷۳ م در گذشت " [2]

حقیقت اینست که هر دو تذکره نویسان که از متاخرین هستند بیانات ایشان منحصر بر بیانات دیگر مورخین یا تذکره نویسان است وبرعکس آنها بیان ملا عبدالقادر بدایونی که خودش معاصر همایون و اکبر بوده . درست تر وقابل قبول است ـ

چنانکه رقم طراز است

" آتشی قندهاری همراه بابر پادشاه در هندوستان آمده واقعه نویس بوده بعد ازان در ملازمت پادشاه غفران پناه نیز مناسب ارجمند سرافراز گشت و در لاهور در سنه نهصد و هفتاد و سه (۹۷۳ ـ م) درگذشت " [3]

بر دلیل اینکه این سخنور کبیر همه ی عمرش را در لاهور بسر برده وجان بخاکش سپرده ما او را بجای آتشی قندهاری بعنوان آتشی لاهوری یاد میکنیم ـ

---

[1] میر حسن دوست سنبلی : تذکره حسینی . مطبوعه نولکشور لکهنؤ طبع ۱۸۷۵ م ص ۴

[2] امیرالملک سید محمد صدیق حسن خان : شمع انجمن . مطبوعه . مطبع شاهجهانی بهوپال ۱۲۹۳ هجری ص ۵۶

[3] بدایونی : منتخب التواریخ (ایضا) ج ۳ ص ۱۸۰

۲ ـ هـ
سبک شعرش

متاسفانه دیوان این سخنور شیرین مقال بدست ما نیست البته بحواله منتخب التواریخ چند ابیاتش را زیر بحث میآوریم . مثلا این مطلع ای از غزلش را ملاحظه فرمایید

سر شکم رفته رفته بیتو دریا شد تماشا کن ‌ ‌ بیا در کشتی چشمم نشین و سیر دریا کن [۱]

روشن است که کلامش پر سوز و جالب و دلگداز است مثلا در مطلع مزبور حس میکنیم که آتشی لاهوری ما را در چشم خانهٔ خود نشانده ، سیر دریای اشک میکناند و ما در بحر عمیق اشک ریزی خود مان را غرقاب میبینیم ـ

یک جای دیگر میلان طبع اهل وفا را بجفای سیمبری بکمال حسن ادا باین الفاظ ابراز داشته است

از اهل وفا بیخبری را چکند کس ‌ ‌ مایل بجفا سیمبری را چکند کس [۲]

بر همین سبیل یک جای دیگر محبوب جفا پیشه را سرکش و چین بجبین شدن و خنجر بمیان و تیغ بکف برای خونریزی و جفا پیشی را باینصورت دعوت میدهد که

خنجر بمیان تیغ بکف چین بجبین باش ‌ ‌ خونریز و جفا پیشه کن و بر سر کین باش [۳]

مخصوصا این شعرش را ملاحظه کنید که

در شفق گشت شب عید تماشای مه تو
تا کنم از پی جام می گلگون تگ و دو [۴]

پیداست جلوهٔ مه در شفق و تگ و دو از پی جام می گلگون همه ی همه استعارات و اشارات از تصوف و عرفان است و درین شعر همان رنگ می حافظ شیرازی و همان هما هنگی جام جامی بنظر میآید و سبک شعرش همان سبک عراقی است که از صحنهٔ شعر ایران استخراج کرده وارد چمنزار شعر لاهور شده بود ـ

---

[۱] ـ بدایونی : منتخب التواریخ . (ایضا) ج ۳ ص ۱۸۰
[۲] ـ ایضـــا ص ۱۸۱ ‌ [۳] ـ ایضـــا ص ۱۸۱ ‌ [۴] ـ ایضا ص ۱۸۱

۲ — (و) سبک شعر فارسی در لاهور در عصر بابر و همیون

شرح دادیم که در عصر بابر و همایون بین آن همه سخنوران فارسی که بدربار بابر و همایون منسلك بودند ۰ تنها آتشی لاهوری از لاهور است و چنانکه مفصلاً در بیان آورده بودیم که بعد از عصر غزنویان تا دورهٔ تیموریان مخصوصاً تا زمان اکبر پایتخت تیموریان بجای لاهور ۰ دهلی وآگره مانده ۰ لـذا شاخهای مراکز شعر و ادب فارسی از لاهور استخراج کرده در دیگر نقاط پاك و هند در سند و دهلی ولکهنوی بنگال و دکن انشعاب یافت است ـ لـذا تمام عندلیبان پر شور وبلبلان خوش صدا این چمنزار شعر لاهور پرواز کرده بر شاخهای سخنوری در چمنهای شعر فارسی در دهلی جاگیر شده نغمه ها میسرودند نتیجهٔ لاهور از حیث یك چمنزار شعر خزانخورده بنظر میآمد ۰ ولی هیچ وقت از بلبلان پر شور خالی نبوده اسحا ق لاهوری و سراج لاهوری و آتشی لاهوری بینوا نمانده ـ

چنانکه سراج لاهوری در عصر غوریان از نغمات پر شور خود این چمنزار شعر خزانخورده شعر فارسی در لاهور را پر شور ساخته بر همین سبیل آتشی لاهوری در عصر بابر و همایون این چمنزار شعر خزانخورده را از نغمه های دلپذیر خود رونق بخشیده ـ

لـذا میتوان گفت که در عصر بابر و همایون در لاهور تنها آتشی لاهوری سخنویست که در برابر مراکز شعر و ادب فارسیّ چه در دهلی وآگره در هند ~~و در دهلی واکبره در هند~~ و چه در مراکز شعر فارسی در ایران نمایندگی شعر فارسی لاهور را کرده است و زیرا که سبك شعرش همآن سبك عراقی است روشن گردید که سبك شعر فارسی در لاهور در عصر بابر و همایون سبك عراقی بوده است ـ

۳ ـ جلال الدین محمد اکبر و وجود سبک هندی کامل در شعر فارسی

(۹۶۳ه تا ۱۰۱۴ه / ۱۵۵۶م تا ۱۶۰۵م)

۳ ـ الف

دورهٔ طلائی شعر فارسی در پاک و هند

در تاریخ شاهنشاهان تیموریه در پاک و هند از لحاظ تاریخ سیاسی و ادبی و فرهنگی معروفترین نام شاهنشاه ، جلال الدین محمد اکبر است و بهترین عصر تیموری ، همین دورهٔ اکبری است که در آن نه تنها علوم و فنون پیشرفت کرد بلکه شعر فارسی در تمام این شبه قارهٔ عروج و کمال یافت ـ

آقای علی اکبر شهابی خراسانی رقم طراز است که

" دورهٔ این (اکبر) پادشاه را میتوان دورهٔ طلائی ادبیات فارسی در هندوستان دانست ـ در بارش ملجاء فضلا و مأمن شعرا و ادباء و هزاران شاعر از اقصای نقاط عالم بسوی وی روی آورده و کاملاً مشمول عواطف و احساساتش میگردیدند ـ درمیان شعرای دربار پنجاه و نه ۵۹ نفر همیشه در صف اول قرار میگرفتند و عرفی یکی از آنها بود ، یک صد و پنجاه نفر دیگر هم بودند که در دربار حضور داشتند ولی اشعار خود را بتوسط دیگران بحضور شاه فرستاده و در عوض صلات و جوائز ثمین و گرانبها دریافت میداشتند " [1]

یعنی اغلب شعرای نامدار و دانشمندان روزگار هر جا که بودند شوق زیارت هند داشته و بهر طور بوده خود شاه را به هند میرسانده اند واین شوق زیارت دربار اکبری تا بحدی رسید که سخنوران نامبرده و شعرای اکابر ایران مثل عرفی شیرازی غزالی مشهدی و نظیری نیشاپوری مراکز شعر ایران را خدا حافظی کرده رو بدربار اکبری نمودند ـ

---

[1] علی اکبر شهابی خراسانی : روابط ادبی ایران و هند ، چاپیدهٔ : چاپخانه کتابفروشی مرکزی طهران ایران ، اسفند ماه ۱۳۱۶ ص ۳۸ ـ ۳۹

خلاصه در عصر اکبری روابط سیاسی و ادبی وفرهنگی بین این دوکشور استوار تر گردید . البته دربار شاه عباس صفوی در ایران از سخنوران خوش کلام خالی گردید نتیجهٔ دربار اکبری در دهلی ولاهور در مقابل دربار صفوی در ایران از جهت مرکز شعر و ادب فارسی حتما سبقت ربوده بود —

واینجا ما بیان خانم مشرق معروف الیزبت ای رید (ELIZEBETH, A. REED) در موافقت بیان خود مان زیر رقم میآریم —

" With Shah Akbar (A.D. I556-I605) and Shah Abbas (A.D. I585-I628) who occupied respectively the throne of India, the brilliancy of Persian Literature and especially of her poetry entirely disappeared." I.

یعنی در عصر عباس صفوی در ایران که معصر شاهنشا اکبر در هند بوده رخشندگی وبرجستگی ادبیات فارسی مخصوصا درخشندگی شعر فارسی کلیةً از بین رفته بود —

واز روی حقایق و شواهد حتما میتوان گفت که در صحنه ی سخنوری دربار اکبری در مقابل دربار صفوی گوی سبقت ربوده بود و در آن زمان مهمترین مرکز شعر و ادب فارسی اگر در جهان بوده همین دربار اکبری بوده است ومؤسس این مرکز بزرگ شعر و ادب فارسی همین شاهنشاه علم گستر و سخن پرور جلال الدین محمد اکبر است —

لـذا طبق شواهد و دلایل مزبور روشن گردید که دورهٔ اکبری اصلا دورهٔ طلائی شعر فارسی نه تنها در شبّه قاره پاک و هند بلکه در تمام جهان آنزمان بوده است —

I. Elizebeth A Reed: Persian Literature Ancient and Modern, printed by (S.C. Griggs and Company Chicago, I893).

۳ ــ پ

اکبر از جهت سخنور فارسی | بعضی تصور میکردند که اکبر ناخوانده بود چنانکه در انسائیکلوپیدیا بریتانیکا آمده است

" Although illiterate Akbar was extremely interested in the study of comperative religion." I.

یعنی اگرچه اکبر ناخوانده بود ولی در مطالعه مذاهب مختلف علاقه کمال میداشت

بر همین سهل صاحب شمع انجمن رقم طراز است:

" اکبر پادشاه همایون در کاهش مجمع مستعدان هفت اقلیم بود و در الحاد وکفر گوشی سبقت از اهل جاهلیت بربود . ترجمه او در منتخب التواریخ بدایونی دیدنی است و عبرت گرفتنی " ـ ۲

روشن است که این مستشرقین وصاحب شمع انجمن که همه ی ایشان از مورخین متاخرین مستند ممکن است این قبیل بیانات متعصبانه راجع به جلال الدین محمد اکبر پادشاه از مخالفین اکبر مثل بدایونی گرفته باشند . ولی ما هیچ وقت آن بیان ابوالفضل که همه ی عمر با اکبر زندگانی میبرده و مشیر خاص او بوده نمی توانیم غلط قرار دهیم چنانکه در اکبرنامه رقم طراز است که

" (پادشاه اکبر) از کتب نظم مثنوی مولوی و دیوان لسان الغیب خود بعبادت روان میخوانند و از حقایق و لطایف آن التذاذ می یابند " ـ ۳

و این بیان ابوالفضل که از کتب نظم مثنوی مولوی و دیوان لسان الغیب خود بعادت روان میخوانند و از حقایق و لطایف آن التذاذ میابند اعلان میکند که اکبر پادشاه بیسواد نه بوده بلکه از حقایق مثنوی مولوی و از لطایف لسان الغیب لذت بردن او دلیل کافیست که اکبر پادشاه نه تنها خوانده بود بلکه سخن سنج و سخن فهم هم بوده است غیر ازین موضوعات فلسفه زندگانی و حیات معنوی را خوب میدانست ـ

I. Encyclopaedia Britinica, compiled by William Benton, publishers Chicago, London, Toronto, Geneva, I768. Vol. I (A to AN). 485

۲ ــ صدیق حسن : شمع انجمن ایضا ص ۱۰۵ ۳ ــ اکبرنامه ج ۳ ص

یک مستشرق معروف ہندوستانی مسمی (Vincent A. Smith) بعد از تحقیق و تدقیق کردار جلال الدین محمد اکبر را از روی هر نکته مفصلاً شرح داده است و در آنجا که راجع به فہم و فراست و ذہانت او را در بیان آورده معتقد است که اکبر روشنفکر و فراخدل بوده و بدون تعصب تمام دانشوران و دانشمندان هر مذہب و ملت را بدربار خود منسلک گردانید و حقیقت اینست که دربار اکبری منبع علوم و فنون و چمنزار شعر و ادب بوده است ـ مسمی عقیده میدارد که اکبر نه تنها تاریخ و مذہب اسلام علاقه میداشت بلکه باد بیات تمام آسیا مخصوصاً با شعر تصوف و عرفان کمال دلبستگی پیدا کرده بود ـ

بر همین سبیل تمام تذکره نویسان اتفاق دارند که دربار شاهنشاه اکبر مجمع سخندان هفت اقلیم بوده ـ ملا میر حسن دوست سنبلی راجع به کردار جلال الدین محمد اکبر رقم طراز است که

" سرآمد پادشاهان فلک بارگاه جلال الدین محمد اکبر پادشاه بن همایون پادشاه درگاه وی مجمع سخندان هفت اقلیم بود و در شجاعت و سخاوت یعنی از پادشاهان اولی العزم بوده "ـ [1]

روشن است که همین صفات جلال الدین محمد اکبر دانشوران و دانشمندان هفت اقلیم را از گوشه های شرق و غرب دنیا بدربار خود مرکوز ساخت و زیرا که نشست و برخاست آن شاهنشاه سخن پرور بین دانشمندان و سخنوران شهیر بوده نتیجهٔ خود اکبر پادشاه نه تنها در علوم و فنون گونا گون ملان داشت بلکه تاحسر شعر گوئی هم پرداخت ـ

ح ۱) " Akbar was intimately acquainted with works of many Muhammadan Historians and theologions as well as with a considerable amount of general Astatic Literatures, especially the writings of Sufi or mystic poets.".

[1] میر حسن دوست سنبلی ؛ تذکره حسینی ، ایضاً ص ۸۲

AKBAR- The Great Mughal, (I542-I605) by Vincent A. Smith C.I.E. Printed in the Clarandon Press Oxford, I927 p. 338

طبق بیان مورخ ابوالفضل که اکبرپادشاه مثنوی مولوی و دیوان لسان الغیب حافظ شیرازی خود بهادت روان میخواند روشن است که شعر رومی و حافظ شیرازی در فکرش تأثیر کرد ازا او توسن فکر خود را در صحنه ی سخنوری با موفقیت کمال تاخت۔

تمام تذکره نویسان مثل سید محمد صدیق حسن خان در شمع انجمن [1] و میر حسین دوست سنبلی در تذکرهٔ حسینی [2] وآقای علی قلی والا داغستانی در ریاض الشعرا [3] این ابیات طبع زاد اکبرپادشاه را باتفاق رای نقل کرده اند۔

شبنم مگو که بر ورق گل فتاده است　　　　کان قطره ها ز دیدهٔ بلبل فتاده است

و اینکه

دوشینه بکوی می فروشان　　　　پیمانهٔ می بزر خریدم
اکنون ز خمار سرگرانم　　　　زر دادم و درد سر خریدم

و این بیتی و مستزاد از اکبر در شمع انجمن و ریاض الشعرا هم آمده است۔

بیتی

من بنگ نمی خورم می آرید　　　　من چنگ نمی زنم نی آرید [4]

وعلی قلی خان والا داغستانی رقم طراز است که

" (اکبر) این رباعی مستزاد به عبدالله خان ازبک فرستاد

عمرم همه در فراق هجران بگذشت　　　　با درد و الم
این عمر گرانمایه چه ارزان بگذشت　　　　در رنج و ستم
عمریکه بشد صرف سمرقند و هری　　　　با عیش و طرب
افسوس که در آگره ویران بگذشت　　　　با غصه و غم " [5]

---

[1] سید محمد صدیق حسن خان : شمع انجمن ۰ ایضا ص ۱۰۵
[2] میر حسین دوست سنبلی : تذکره حسینی مطبوعه نولکشور لکهنؤ ۱۸۷۵م ص ۸۲
[3] علی قلی والا داغستانی : ریاض الشعرا ۰ نسخهٔ خطی کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور برگ ۷پ
[4] صدیق حسن : شمع انجمن ۰ ایضا ص ۱۰٦
[5] علی قلی خان والا داغستانی : ریاض الشعرا ۰ ایضا برگ ۷پ

اگر ما این ابیات جلال الدین محمد اکبر پادشاه را بدقت مطالعه کنیم روشن است که او حتما از شعر مولوی رومی و حافظ شیرازی متأثر بنظر میآید و در شعرش یک فلسفهٔ غم روزگار و تأثیر حیات معنوی پیداست . و اگرچه شعرش خیلی کم بدست ماست ولی بدون تردید میتوان گفت که اکبر فن شعرگوئی را حتما دریافته بود و برای دلیلش این شعر اکبر پادشاه کافیست که

شبنم مگـو که بر ورق گل فتاده است
کان قطـره ها زدیدهٔ بلبل فتـاده است

شرح دادیم که شعر بابر و همایون زیر اثـر تصوف و عرفان وجود یافته بود و اگرچه در شعر شاهنشاه محمد اکبر هم آن رنگ عاشقانه و حیات معنوی پیداست ولی این شاهنشاه سخنگو که طبعا جدّت پسند بوده در مقابل دیگر شاهنشاهان پیشین در صحنه ی سخنوری یک راه نوی را اختیار نموده یعنی جلال الدین محمد اکبر پادشاه از جهت سخنور اگرچه یک طرف متأثر به شعر مولوی وحافظ شیرازی بنظر میآید بطرف دیگر البته متأثر به محیط هندی هم بنظر میآید مثلا این شعرش را ملاحظه فرمایید که

من بنگ نمی خـورم می آریـد
من چنگ نمی زنـم نی آریـد [1]

اینجا لفظ بنگ [2] اصلا بزبان محلی بهنگ است و این خالصا لفظ هندی است یعنی " شاخهای خشک نشه آور " که در هند پیدا میشود و بعضی از هندیان این شاخهای خشک را توی آب نم آلود کرده و عرقش را بر آورده میخورند و نشه میآورند و نشه اش خیلی بد است که صحت انسان را میکشاند . اگرچه شاهنشاه اکبر در مقابل چنگ (بنگ) جوپای می است ولی آن لفظ بنگ که در شعر بکار برده حتما محیط هندی را اعلان میکند . لذا آن تأثیـر محیط هندی در شعر فارسی که از زمان امیر خسرو دهلوی آغـاز کرده بود زیر اثـر همین شاهنشاه هند منازل ارتقائی را طی نموده عروج و کمال یافت .

اگر ما تاریخ شعر و ادب شبه قارهٔ پاک و هند را مطالعه کنیم روشن میشود که زیر اثـر همین

---

[1] صدیق حسن : شمع انجمن . ایضا ص ۱۰۶

[2] بنگ = الشهیر بورگ‌ها، دانه، درخت، ۱۲۰۰ ص ، شاهدانه، بهرو، حشیش، چرس (رک فرهنگ آموزگار ، چاپ کانون معرفت تهران

پادشاه سخن بود که درپارش پر از حسر و فترین سخنوران فارسی بوده یک توی در شعر فارسی بعنوان " سبک هندی" وجود وتکمیل یافت و ذکرش را مفصلا در بیان می آریم ـ

۳ ـ ج

نمود " سبک ترکی" در شعر فارسی در قونیه ترکی	در هر کشور اوضاع سیاسی در ادبیات آن همیشه تاثیر کرده است و داستان وجود " سبک هندی " در شعر فارسی هم

زیر اثر اوضاع سیاسی بوجود آمد ـ اصلا بنای " سبک هندی" بر نتیجهٔ امتزاج افکار و فرهنگ سه ملک وملت ترکستان وایران و پاک و هند قرار دارد ـ

بعد از مطالعه تاریخ سیاسی این سه ملت وتاریخ شعر وادب فارسی داستان وجود " سبک هندی" چنانکه در شعر فارسی صورت گرفت ازین قرار است ـ

تاریخ شاهد است که عصر سلاجقه کبیر دارای دورهٔ طلائی شعر و ادب فارسی و در آن عصر شعر وادب فارسی از حدود ایران استخراج کرده یک طرف به عراق وشام و روم وبطرف دیگر در افغانستان و هند توسیع وترویج یافته بود وبقول عزّمه قزوینی سلسلهٔ سلجوقیان بر سه شعبه مشتمل بودند

(۱) سلجوقیان ایران و عراق

(۲) سلجوقیان کرمان

(۳) سلجوقیان روم

لذا سلجوقیان شعبه سوم در ارض روم ورود کرده و سلطنت سلجوقیان را در پایتخت قونیه تأسیس کردند ونخستین از آنها داوٗد بن سلیمان سلجوقی بوده چنانکه در تاریخ گزیده آمده است

" او (داوٗد بن سلیمان) با دیگر پادشاهان بجنگ قیصر روم شد ۰ قیصر منتوم شد ۰ داوٗد در قونیه بر تخت قیصر نشست در سنه ثمانین و اربعمایه (۴۸۰ هـ) و مدت بیست سال حکومت کرد ـ " ـــ[۱]

ـــ[۱] قزوینی ; حمدالله بن ابی بکر بن احمد بن نصر مستوفی قزوینی (تاریخ گزیده) (س ت ۷۳۰هـ) تالیف ادوارد براوٗن دارالسلطنة لندن ۱۳۲۸ هـ/ ۱۹۱۰ م ج ۱ ص ۴۸۱

زیرا که سلاجقهٔ ایران و روم (آسیای صغیر) همنژاد بودند. لذا بتوسط روابط ایشان زبان و شعر فارسی بدربار روم هم ترویج و توسعه یافت نتیجةً بسیاری از عارفان بزرگ مثل شهاب الدین سهروردی و نجم الدین رازی و پدر مولوی رومی یعنی بهاء الدین وارد روم شده در دارالسلطنة قونیه مسکن گزیدند و بالخصوص زبان و شعر فارسی بدربار روم نه تنها ترویج یافت بلکه خیلی پیشرفت کرد و آخرا پسر جلال الدین ملا رومی بهاء الدین محمد المعروف سلطان ولد که صاحب دیوان است و رباعیات هم گفته وعلاوه برین ۱۵٦ بیت در ترکی سروده است ولی معروفترین از تصانیف او مثنوی است که در تتبع مثنوی معنوی پدر خود نوشته بقول براون[1] رباب نامه و بقول جلال همائی[2] مثنوی ولدی المعروف ولد نامه در غرهٔ ربیع الاول ۶۹۰ هـ آغاز کرد و کمتر از چهار ماه یعنی در جمادی الآخر ۶۹۰ هـ بپایان رسانید ــ وسبک شعرش مثل سبک عطار مشابهت ندارد واگرچه سبکش همآن سبک خراسانی وعراقی است ولی از لحاظ موضوع سخن سرگذشت پدرش مولانا جلال الدین رومی و اصحاب ویاران و پیروان اوست حتما فکر و فرهنگ ترکان را عکاسی میکند و در بعضی جاها نه تنها الفاظ و تراکیب وکلمات ترکی و عربی بکار برده بلکه بامتزاج کاملا اشعار عربی و فارسی افکار خود را ابراز نموده است مثلا این چند بیت در ولد نامه دربیان اولیا فرموده که

هرکه گردد ز سرّ حق آگاه	دوجهان را شود ز خوف پناه
عارف الحق معدن الاسرار	مثل الشمس منبع الانوار
هائم فیه مثل اهل الارض	جسمه فی القلوب روح محض

مثل اینکه در حکایت سلطان محمود گوید :

I. His (Sultan Walad 'I) best known work is a masnavi poem, ~~xxxx~~ entitled Rababnama (the book of ~~Rabut~~ Rebeck") , which though mostly written in Persian, contains I56 verses in Turkish".
(Brown: A Literary History of Persian, Cambridge-I928, Vol.III.

۲ــ سلطان ولد ، بهاء الدین ، ولد نامه ، تالیف جلال همائی چاپخانه اقبال تهران (ص دیباچه ۲)

بیضهٔ چوز را چو رنگ بسود　　طفل نادان بپش ز جهل دود

دربارهٔ شیطان گوید

گر بسازد کسی ز زر طاسی　　یا صراحی و کوزه و کاسی
یا کند مرغ و ماهی و چغزی　　یا کند نقش زشت یا نغزی
همچنان جل تربیه به اخی　　بهر لقمه است زانکه اوست سخی [1]

علاوه از اشعار عربی این تراکیب و الفاظ مثل چوز بمعنی بوجهٔ مرغ و جغز بمعنی جغد و اخی بمعنی برادر همان اصطلاح که در قرن هفتم در قونیه بکار برده میشد همه ی همه غیر از زبان فارسی ایران است و محیط ترکان قونیه را اعلان مینماید ـ

نکته سنجان نامدار و نقادان روزگار مثل ملک الشعراء بهار و علی اکبر شهابی و حسین فریور تعریف " سبک " را از روی سبک شناسی مرکوز بدو اختصاص لفظی و معنوی باهم قرار میدهند مثلا حسین فریور تعریف " سبک " باین الفاظ کرده است ـ

" سبک عبارتست از مشخصات یک اثر ادبی که آنرا از آثار مشابه ممتاز میکند ۰ سبک ۰ روش مخصوصی است که هر شاعر و نویسنده برای بیان مطلب و اندیشه های خود بکار میبرد ـ انتخاب الفاظ و ترکیب کلمات و طرز تعبیر در نمایاندن فکر ۰ شایان اهمیت است و لفظ و معنی باهم پیوستگی تام دارند که فساد یکی موجب خرابی دیگری میشود ـ بدینمعنی اگر فکر مبهم باشد لفظ نیز سست و نارسا خواهد بود ـ ازینرو در سبک شناسی دو اختصاص لفظی و معنوی باید باهم مورد توجه قرار گیرد " [2]

لذا از روی تعریف مزبور روشن است که سبک شعر فارسی در قونیه از سبک شعر فارسی ایران حتما متحول گردید و باختراع فکر و فرهنگ ترکی بصورت کلمات و تراکیب و اصطلاحات نوی در شعر فارسی یک سبک نوی را بوجود آورد و بر دلیل اینکه این سبک نوی با اختصاص لفظی و معنوی دارای

---

[1] ـ جلال همائی : ولدنامه (ایضا) ص ۱۳۶ ـ ۱۲۷ ، ۳۱۰ ، ۳۱۵

[2] ـ حسین فریور : تاریخ ادبیات ایران و تاریخ شعرا مؤسسه مطبوعاتی میر کبیر تهران جمادی الاولی ۱۳۸۳ ص ۴۴۳

فکر و فرهنگ ترکی است ما آنرا بعنوان " سبک ترکی " یاد میکنیم وتعریف آن ازین قرار است
" سبک ترکی " از سبک خراسانی کاملا جداگانه است البته با سبک عراقی
در بعضی از مزایا اشتراک دارد بلکه بایسد گفت که به " سبک هندی "
مماثلت و مشابهت بسیار دارد و دربعضی ممیزات وصفات سبک ترکی
درج ذیل است :

۱ ـ فکر ترکی دارای معنی دقیق وخیالبافی
۲ ـ کلمات وتراکیب الفاظ و اصطلاحات زبان ترکی
۳ ـ مضامین باریک و افکار پیچ در پیچ
۴ ـ استعارات وکنایات وتشبیهات غیر لطیف و مخصوص بذوق طبع ترکان
۵ ـ اشارات محلی

خلاصه این " سبک ترکی " اول در قونیه نمود یافته در شعر فارسی معمول شد وبعد
ازان بدربار تیموریان در هرات رسید و سلطان حسین بایقرا وا وزیرش امیر علی شیرنوائی وبابا فغانی
شیرازی نه تنها پسندید نه بلکه در سائر ایران رواج دادند ـ

٭

۳ ـ د

وجود " سبک خیال بافی " تحت تاثیر " سبک ترکی " در هرات ایران	راجع به شعر و ادب فارسی دربار هرات سلطان حسین بایقرا دکتر شفق رقم طراز است که

از احفاد دانش پرور تیمور ابو الغازی سلطان حسین (بایقراه) بود که در هرات و اطراف قریب چهل سال حکومت داشت و دربار این حکمران مرکز فضلاء و شعراء مانند جامی ومورخین و ادباء مانند دولتشاه (سمرقندی) وحسین واعظ (کاشفی) وخواند میر و نقاشان ماهـر مانند بهزاد و شاه مظفـر و خوشنویسان مانند سلطان علی مشهدی بود و جمله بهره مند تشویق این امیر بزرگ و وزیر دانشمند او علیشیر نوائی بودند . نیز شاخه هندی تیموریان ادبیات ایران را ترویج کرد و هندوستان در زمان اعقاب بابر تیموری مرکز تالیفات وترجمه های فارسی گـردید "ـ [1]

اگر بیان مزبور دکتر شفق تحقیق کرده آیـد کاملا درست و روشن است و مبینیم که دربار هرات خود سلطان حسین بایقـراه و وزیرش امیرعلیشیر نوائی ترک نژاد و دارای فکر ترکی بودند و امیر علیشیر نوائی که خودش سخن سنج و سخن فهم بوده و علاوه فارسی در ترکی شعر هم سروده بتوسل او لازم بود که همآن فکر ترکی در تمام مرکز شعر و ادب هرات هم تاثـیر کیند ـ نتیجه بران مبینیم که آن فکر ترکی نه تنها در سبک شعر فارسی تاثـیر کرد بلکه در تاریخ نویسی، نثر نویسی آن عصر هم تاثیـر کرده تا آنکه در فن نقاشی بهزاد که هم بدربار هرات منسلک بوده همآن دقت پسندی و افکار دقیق که مختص بامزاج ترکان میباشـد پیداست ـ بااین اگر سبک نثـر نویسی تاریخ ادبیات که مبنی به نثـر ساده میباشـد . مبینیم هم خالی از دقت پسندی با الفاظ پر شکوه و غراز عبارات مقفه و مسجع هم بنظـر نمی آیـد ـ مثلا نثـر تذکرهٔ دولتشاه سمرقندی را مطالعه کنیم مبینیم که دارای همین فکر خیال آفرین که مختص با مزاج ترکان میباشـد . پیداست مثل اینکه در ذکر احوال وزیر آن

[1] شفق . دکتر رضا زاده ؛ تاریخ ادبیات ایران انتشارات امیر کبیر تهران ۱۳۲۱ ش ص ۲۶۱

دربار هرات (امیر علیشیر نوائی) مینویسد که

" تعریف آفتاب نمودن تیرگی عقل است و در فضیلت مشکات اطناب علامت جهل است . ذکر مآثر میمون مدایح همایون این امیر کبیر (علی شیر نوائی) در اقطار ربع مسکون سیار و طیارست و دبدبه فضیلت و کمال علو همتش در اطراف آفاق منتشر " [1]

بر همین سبیل اگر ما اشعار فارسی امیر علیشیر نوائی را که به ترکی نوائی و بفارسی فانی تخلص مینماید بدقت مطالعه کنیم می‌بینیم که دارای همان صفات " سبک ترکی " که در بیان آوردیم میباشد مثلا شیر نوائی در جواب قصیدهٔ بحرالابرار امیر خسرو دهلوی که نوشته چند بیت از آن بطور نمونه درج میکنیم :

آتشین لعلی که تاج خسروان را زیور است — اخگری بهر خیال خام پختن در سر است

شه که یاد مرگ نارد زدست ویرانی ملک — خسروی عاقبت خسر بلاد و کشور است

تیغ زینت مسقط فر و شکوه خسروست — شیر زنجیری ز شیر بیشه کم صولت تر است

رنگ زرد عاشقی فانی بود از تیر عشق — همچو صفری کش الف مسند به پهلو اصفر است [2]

یعنی من را به آتشین لعلی برای زینت تاج خسروان قرار دادن و آنرا اخگری بهره نخستن خیال خام تعبیر کردن همه ی همه خیال آفرینی است ـ علی شیر نوائی علاوه بر اشعار فارسی در ترکی شعر هم سروده است و درین باره دولتشاه رقم طراز است که

" و سلطان بابر پادشاهی بود سخن شناس و هنر پرور و دایما بر لطف طبع وقاد این امیر کبیر (علیشیر نوائی) آفرین کردی و احیانا در ترکی و فارسی شعری از منشآت این امیر کبیر مطالعه نمودی و در قدرت طبع و زیبائی کلام شریفش را تعجب کردی و بالطاف بیدریغش مستفید و بدعای خیرش مدد فرمودی " [3]

---

[1] دولت شاه سمرقندی ; تذکرة الشعرا تالیف براون لندن ۱۹۰۰ م ص ۲۹۵

[2] فانی علیشیر نوائی ; دیوان فانی . تالیف مطیون فرخ چاپ اتحاد تهران (فروردین ۱۳۲۲ ش دیباچه ص چهل هشت و پنجاه)

[3] دولتشاه سمرقندی ; تذکرة الشعرا (ایضا) ص ۲۹۶

پیداست که روابط ادبی و فرهنگی بین این دو کشور ایران و پاک و هند مرتبا از عصر غزنوی ادامه داشته تا آنکه در عصر تیموریان استوار تر گردیده و بخصوص ت فکر ترکی از مراکز توپیه (ترکیه) و هرات (مرکز ایران) تا بدربار دهلی در هند هم رسیده بود . واضح تر میتوان گفت که امیر علیشیر نوائی از سبک شعرا میر خسرو دهلوی و بابر از سبک شعر علیشیر نوائی که حاضر شده بودند حتما نتیجهٔ هم آهنگی فکر ترکی است و این روابط ادبی بین این دو کشور در عصر اکبری بهمین صوت هم ادامه پیداشته است ـ

اگرچه " سبک ترکی " در سائر ایران ترویج کرده بود . ولی که از طبع ایرانیان بوده غیر چندان پیشرفت نکرد ـ علاوه اینکه محیط ایران از محیط ترکیه جداگانه بوده لـذا این صفات سبک ترکی یعنی

۱ ـ کلمات و تراکیب الفاظ و اصطلحات زبان ترکی و

۲ ـ اشارات محلی ترکی وروم ازبین رفت

و بجای آنها کلمات و تراکیب الفاظ و اصطلاحات خالصا از زبان فارسی و اشارات محلی ایران در شعر بکارمیبردند . البته بعضی از ایرانیان دیگر صفات " سبک ترکی " یعنی

۱ ـ عنصر خیال آمیزش با خیال بافی که مختص بفکر ترکی است و

۲ ـ مضامین باریک و افکار پیچ در پیچ و

۳ ـ استعارات و کلیات دقیق

را قبول گردانیدند ـ نتیجهٔ این سه عنصر مزبور باامتزاج کلمات و تراکیب الفاظ اصطلاحات فارسی و اشارات محلی ایران یک سبک نوی بوجود آورد و بر دلیل اینکه اینهمه صفات مرکوز به خیال بافی است ازین لحاظ آنرا بعنوان " سبک خیال بافی " باید یاد کرد ـ و درین باره بهترین حال آن سخنور که خودش ایرانی نژاد بوده و از شعر دربار هرات که شرح دادیم حاضر شده همین روش " سبک خیال ها " را اختیار نمودٔ بابا فغانی شیرازی است.فغانی در شیراز تولد یافت واوّل بدربار هرات منسلک بوده وبعد مدتی تقریبا هفده سال در تبریز وبلاد آذربائیجان هم

تجربیات زندگی را دریافته به وطن خود شیراز مراجعت نمود و بعد ازان آخر ایام در مشهد مقدس بسر برده تقریباً در سال ۳۲۵ هـ این جهان فانی را بدرود گفت ـ

فغانی قصاید هم گفته مثلاً در تبریز در موقع جلوس رستم بیک در مدح وی چنین گوید

آراست روزگار به آئین داد تخت   دولت بیارگاه سعادت نهاد تخت [1]

ولی فغانی در آن صحنه ی سخنوری که نامبرده غزل است ۰ تقی اوحدی رقم طراز است که

" چون شعرای خراسان و سرا دیدند طرز و روشی که مخالف ایشان بود // ازوی مشاهدی نمودند آنرا پسندیدند ـ چون بغایت غیر مکرر و عجب بنظر ادراک ایشان جلوه کرد لهذا زبان طعن بروی گشاده سخنان بلند مرتبه او را بیمعنی فهمیدند و درین معنی ضرب المثل شد چنانکه مدتها اشعار غریق را میگفته اند که فغانیانه است " [2]

و ناقدان عصر حاضر همین فغانیانه که مرکوز به " سبک خیال بافی " است بعنوان " سبک هندی " هم تعبیر کرده اند ۰ ممکن است بر دلیل اینکه مطابق مزاج ایرانیان نبوده ۰ در ایران چنان ترویج نیافته که در شعر فارسی هند ۰ بنا برین به " سبک هندی " موسوم میکنند ـ و آن شیوهٔ خیال آفرینی درین اشعار فغانی پیداست

ای سر نامه نام تو عقل گره گشای را   ذکر تو مطلع غزل طبع سخن سرای را
آئینه دار یافته یکنظر از جمال تو   دل که فروغ میدهد جام جهان نمای را
نسخه سحر سامری کاغذ توتیا شود   گر بکرشمه سر دهی نرگس سرمه سای را [3]

---

[1] فغانی شیرازی : دیوان فغانی (بتصحیح سهیلی خوانساری) چاپخانه گودرزی تهران ۱۳۱۶ ش ـ دیباچه ص ۸

[2] تقی اوحدی : عرفة العاشقین بحواله سهیلی خوانساری دیباچه دیوان فغانی شیرازی ایضاً ص ۸

[3] فغانی شیرازی : دیوان فغانی ۰ (ایضا) ص ۱ ـ ۳

روشن است که سر نامهٔ نامش را از عقل گره گشودن وجمالش را آئینه دار بیک نظر دیدن و نرگس سرمه سای را بکرشمهٔ خود در آورده نسخهٔ سحر سا مری را کاغذ توتیا گردانیدن همه ی همه تشبیهات و استعارات وکنایات خالصا فارسی است ویک فکر و فرهنگ ومحیط ایران را اظهار میکند . البته آن عنصر خیال آفرینی که مختص بفکر ترکی است حتما درآن پیداست ـ بر همین سبیل چند دیگر اشعار فغانی که دارای اینهمه صفات است بطور نمونه هم درج ذیل میشود :

در تماشای مه روبت فغانی را چو شمع ... بر زبان آتشین شبها گره شد راز ما
بند بندم شد فغانی بستهٔ زنجیر عشق ... خوشدلم زین بندها گر یار بگشاید مرا
هر بار که شمشیر ترا دید فغانی ... زا نگونه بر آشفت که هوش ز جهین خاست
فروغ بزم فغانی بود ز شعلهٔ دل ... بگو چراغ درین تنگنا زبانه مکش
چون شفق بر بسته رخت خونفشان از طرف خاک ... خیمهٔ همت بر اوج کوهساران میبرم
تا بنا گوش چو سیم وعارض چون ژاله هست ... دانهٔ دل سوی زین گوشوران میبرم
خیز و همراه فغانی بدر میکده آ ... تشنهٔ چند جگر سوخته در جیحون بین[1]

پیداست که علاوه بر خیال بافی وخیال آفرینیها در اشعار مزبور دیگر جزئیات سبک خیالبافی که در ایران وجود وشیوع یافت هم در آن موجود است حتما محیط وفرهنگ ایران را آشکار میسازد وهمچون آن اشارهٔ محلی ایران است که ما را در محیط ایران میبرد ـ

لذا بر شواهد و دلایل مزبور نباید که آنرا بعنوان " سبک هندی" یاد کنیم البته این سبک نوی که دارای صفات خیال بافی که زیر اثر " سبک ترکی " در دورهٔ صفوی همراه دیگر جزئیات مزبور در ایران بوجود آمد بعنوان " سبک خیال بافی " یاد باید کرد ـ

---

[1] فغانی شیرازی ؛ دیوان فغانی (ایضا) ص ۳، ۵، ۳۵، ۱۲۸، ۱۵۸، ۱۸۸

۳ ـ هـ
انواع خیالبافی و وجود
" سبک هندی کامل " در عصر اکبری

حسین فریور تعریف " سبک هندی " بدینصورت کرده است
" سبک هندی از قرن نهم آغاز شد و هنوز
در ایران و هندوستان و افغانستان پیروان زیاد
دارد ـ درین سبک غزلسرائی از رونق افتاد و مضامین
دقیق و تخیلات شاعرانه بالفاظ ساده و بازاری بیان گردید و آوردن کلمه
واستعارهٔ پیچیده و گفتن لغز ومعما وساختن ماده تاریخ معمول و متداول
شد ـ
صائب شیرازی وکلیم کاشانی (همدانی) و وحید قزوینی این سبک را رواج
دادند و شعرائی که در قرنهای نهم و دهم و دوازدهم بزبان فارسی
شعر سروده اند همه پیرو سبک هندی بوده اند " [1]

بعضی از نکته سنجان ونقادان معاصر به همین نکته اتفاق دارند که تعریف " سبک هندی
مجملاً بر خیالبافی یا خیالبندی مرکوز است ـ مثلاً علی اکبر شهابی توضیح " سبک هندی "
در عبارت ذیل ضبط میکند :

" سبک هندی با سبک خراسانی بکلی مغایراست و هیچ وجه مشابهت ندارد
ولی با سبک عراقی در بعض از مزایا اشتراک دارد ولین معنی از ممیزات " سبک
هندی " امور ذیل است ۰ مضامین باریک ۰ افکار پیچ در پیچ ۰ خیالات دور از
طبیعت واستعارات وکنایات وتشبیهات غیرلطیف و مخصوص بذوق طبع هندیان
وخلاصه " سبک هندی " کاملاً یک روش خیالبافی روشن میگردد " [2]

---

[1] حسین فریور : تاریخ ادبیات ایران و تاریخ شعرا ۰ مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر ۰ تهران
جمادی الاولی ۱۳۸۳ هـ ص ۱۳۵

[2] شهابی علی اکبر : روابط ادبی ایران درهند کتابفروشی مرکز تهران اسفنده ۱۳۱۶ ص ۹۱

اصلا ایشان تعریف " سبک هندی " را تنها به خیالبافی و جزئیات آن مرکوز کرده اند حال آنکه اگر تاریخ تحول شعر فارسی را بدقت مطالعه کنیم روشن میشود که جزئیات " سبک هندی " نه تنها در ایران بلکه در برابر آن دیگر جزئیات سبک هندی در هند هم نمود و وجود یافت ـ

در بخش دوّم این رساله شرح دادیم که در تمام شبه قارهٔ پاک و هند مسعود سعد سلمان لاهوری نخستین سخنور فارسی است که از محیط لاهور (هند) متاثر شده کلمات زبان محلی لاهور مثل برشگال (برش + کال = باران ـ سال یا فصل یعنی فصل باران) وغیره را در شعر فارسی بکاربرده بود و بعد از عصر غزنویان دیگر کلمات و فرهنگ محلی در شعر فارسی در لاهور هم تاثیر کرد و ما آن تحولات شعر فارسی را در بخش سوّم این رساله مفصلا در بیان آورده ایم ـ سپس در عصر تیموریان مخصوصا در عصر جلال الدین محمد اکبر روابط ادبی و فرهنگی بین این دو کشور همجوار استوار تر گردیده بود و در عرصهٔ سخنوری دربار اکبری چنانکه شرح دادیم در مقابل دربار صفوی گوی سبقت ربوده بود . اغلب شعرای ایران خاصه از غزلسرایان مثل نظیری نیشاپوری و صائب تبریزی و کلیم همدانی روبه مراکز دهلی وآگره نمودند و عرفی شیرازی و ثنائی مشهدی و قاسم ارسلان و تشبیهی کاشی به مرکز لاهور آمده بدربار اکبری منسلک شدند و ایشان آن عنصر خیالبافی را که از دربار هرات تیموریان استخراج کرده در سائر ایران تا زمان صفویان در شعر فارسی توسیع و ترویج یافته بود . همراه خود آورده در شعر فارسی دربار اکبری هم رواج دادند ـ نتیجه این شد که آن جزئیات " سبک هندی " که مختص به تراکیب الفاظ . کلمات و فرهنگ و فکر هندی باشارات محلی که از دورهٔ غزنویان تا عصر تیموریان در شعر فارسی پاک و هند باستان نمود و شیوع یافته بود با عنصر خیالبافی در آن امتزاج یافت و بایصورت یک سبک نوی بوجود آمد و بایستی که اصلا آنرا بعنوان " سبک هندی " یاد کرده شود . ولی بموجب اینکه در " سبک خیالبافی " چنانکه شرح دادیم بعنوان " سبک هندی " معروف گردیده است بنا برین بایستی که آنرا یک نام دیگری داده شود ـ

لـذا مناسب است آن سبک نوی که تمام مراحل را تدریجا طی نموده بایصورت صفات وجود یافت بعنوان " سبک هندی کامل " یاد کرده شود و این " سبک هندی کامل " که در عصر

اکبری بوجود آمد بهترین مثال آن در شعر فیضی فیاضی عام است وتفصیلش را در ذکر فیضی خواهیم آورد ـ

۞

۲ ــ بارآوری چمزار خزانخورده شعر فارسی در لاهور در عصر اکبری

بعد از عصر غزنویه در زمان غوریان و تغلقان و خلجیان ولودیان بلکه در عصر مغلیه هم از بابر تا همایون چمزار شعر فارسی در لاهور خزانخورده مانده است البته میتوان گفت که سلسلهٔ شعرگوش فارسی در لاهور هیچ وقت ازبین نرفته بود • و بعد از عصر غزنویان نخستین شاهنشاه تیموریان درین شبه قاره جلال الدین محمد اکبر است که چمزار خزانخورده شعر فارسی لاهور را بارآوری کرد ــ

۲ ــ الف

لاهور از جهت پایتخت جلال الدین محمد اکبر | اگر ما تاریخ سیاسی آن عصر را مطالعه کنیم • میبینیم که جلال الدین محمد اکبر در سال ۹۶۳ هـ/ ۱۵۵۶ م [1] سریر آرای سلطنت شد • در اوایل عصر پایتخت خود را هل سلاطین پیشین در دهلی قرار داد و از آن به بعد آگره ــ ولی بموجب اینکه حمله های مغول و ازبکان از ممالک خارجی پیاپی ادامه میداشت • لازم دانست که برای دفاع آن حمله های خارجی • پایتخت خود را از آگره انتقال نموده • در همین شهر لاهور که مهمترین ناحیه ی سیاسی بوده است • استحکام کند ــ درین باره مورخ تاریخ مغول پرنگل کندی (PRINGLE KENNEDY) مینویسد [2] که جلال الدین محمد اکبر تا کاملا چهارده سال یعنی از سال ۱۵۸۲ تا ۱۵۹۸ م لاهور را پایتخت خود قرار داد و از آن به بعد که سر ازبکان یعنی عبدالله ازبک که فوت کرد • ازبکان نتوانستند سر بکشند و سلطنت اکبر استحکام یافت ــ

---

1. LANE POOLE, Stainly. The Muhammadan Dynasties. op.cit. p.328.

2. " He (Akber) removed the head quarters of his court from Agra to Lahore, where it continued to be for fourteen years from 1584-1598 A.D. In the latter year Abdullah, the powerful Uzbeg chief died. After his death no further aggression seems to have been forced from the Uzbegs" (PRINGLE KENNEDY-History of the Great Moghals-Calcutta, Tharker Spin and Co., 1911 Part I,Chap I, p.273.)

۲ ـ ب

بار آوری چمنزار شعر فارسی در لاهور

اصلاً اکبر مثل اجداد خویش یعنی مثل بابر و همایون نه تنها سخن سنج و سخن فهم بوده بلکه بین تمام سلاطین مغلیه از لحاظ سرپرست علم و دانش و ادب پرور همتای ندارد و همین اصل است که درین مدت چهارده سال اگرچه در نظر تاریخ سیاسی مدتیست خیلی قلیل ولی از روی تاریخ ادبیات فارسی عصریست که در آن زمان در چمنزار شعر فارسی گلهای نودمیده و افکار نو بوجود آمده است ـ

و بر دلیل اینکه خود اکبر چنانکه گفتیم در سخن پروری همتای نمیداشت نتیجة دانشوران با کمال وسخنوران بیمثال نه تنها از گوشه های این شبه قاره بلکه از مرزهای دور و دراز و کشورهای خارجی روبدربار لاهور نمودند و لاهور بار دیگر از حیث یک گهوارهٔ شعر و ادب فارسی وجود یافت و بسیاری از سخنوران شیرین مقال مانند نظامی از مشهد و عرفی از شیراز و فیضی از آگره در همین پائتخت لاهور اقامت گزیدند ـ

درین معنی صاحب سفینهٔ خوشگو هم قول ملّا عبدالباقی نهاوندی را تحقیق میکند که

" صاحب مآثر رحیمی که نیز که معاصر اوست بقلم آورده که در هندوستان بعد از امیر خسرو بتازه گوئی واستادی او تا امروز کسی بهم نرسیده ٠ فیضی ملاذ الفضلاء و ملجاء الشعرا بود ٠ اکثر همعصران خراسان بشوق خدمتش به هند رسیده کامیاب باطن و ظاهر شدند و هرکس که در ایران قدرت گفتن مصرعی و طبع موزون داشته به هند آمد نتایج طبع خود را بشرف اصلاح وی رسانید ٠ دران وقت دارالسلطنة لاهور دارالشعر گردید " [1]

---

[1] بندرابن داس خوشگو : سفینهٔ خوشگو ٠ نسخه خطی مجموعه آزاد شماره ۲۵۲۰ نمره کتابخانه دانشگاه پنجاب ٠ لاهور برگ ۷۱ الف

و هم رک ٠ مولوی شفیع ٠ دیباچه تذکره میخانه عبدالنبی ٠ لاهور چاپ عطر چند کپور اینڈ سنز پبلشرز انارکلی ٠ ۱۹۲۶ م ص دیباچه ق

نتیجة در آن عصر شهر لاهور کشور در آب و تاب و شکوه و زیبائی با تمام جمال و بکمال رسیده بود و بنا بر اینکه پایتخت بوده . ساختمانهای مجلل و منارها و گنبد های منقش نو بنا شد که بعضی از آنها امروز هم جاه و جلال اکبر شاهی را حکایت میکند و فن نقاشی و کنجکاوی آن عصر را هم گویا ست ـ

خلاصه یک جمع غفیر از سخنوران فارسی گویان در شهر زیبای لاهور مستقلا اقامت گزیدند و این طوطیان خوشنوا بر شاخ سخنوری از حنجرهٔ داؤدی نغمه های پر مغز و خوش صدا سرودند و باینصورت آن چمنزار شعر فارسی لاهور که خزانخورده شده بود بار آور شد ـ

اکنون ذکر تمام آن سخنوران شیرین مقال را که درین چمنزار شعر فارسی نغمه سرائی کردند زیر بحث میآوریم ـ

۲ ـ ج

سخنوران فارسی در لاهور در عصر اکبری

اگرچه ذکر سخنوران فارسی عصر اکبری در بسیاری از تذکره های ما بعد آمده است ولی باید مستند ترین تواریخ و تذکرهای آن عصر رجوع کرد مثل اکبر نامه یا آئین اکبری ابوالفضل . تاریخ الفی . منتخب التواریخ بدایونی . گلشن ابراهیمی المعروف تاریخ فرشته . منتخب التواریخ یوسف . هفت اقلیم امین رازی . طبقات اکبری . مراة العالم . روضة الطاهرین . مراة الصفا . مآثر رحیمی . و دیگر تاریخها مثل حبیب السیر . دستور الوزرا . احسن التواریخ . تاریخ عالم آرای عباسی . و روضة الصفای خواند میر ـ

بین تذکره های ما بعد مثل تحفه سامی و خلاصة الاشعار و زبدة الافکار تقی الدین محمد کاشی مجالس المؤمنین نور الله شتری . نفایس المآثر قزوینی . آتشکده آذر . ریاض العارفین و مجمع الفصحاء رضا قلی خان . ریاض الشعراء علی قلی خان واله داغستانی . خزانهٔ عامره تالیف آزاد حسینی تذکره حسینی صبح گلشن شمع انجمن . مآثر الامراء المعروف به سرو آزاد و غیر هم ـ

شیخ ابو الفضل که نویسندهٔ خاص منسلک بدربار اکبری بوده . و چند سال در لاهور هم زندگی کرده ذکر این سخنوران زیر عنوان " قافیه سنجان " که هم بدربار اکبری منسلک بودند در

آئین اکبری آورده است و اسمهای آنها ازین قرار است :

" ملک الشعرای فیضی فیاضی ، خواجه حسین ثنائی مشهدی ، حزنی اصفهانی قاسم کاهی غزالی مشهدی ، عرفی شیرازی ، ملی هروی ، جعفربیگ قزوینی خواجه حسین مروی ، حیاتی گیلانی ، شکیبی سپاهانی ، انیسی شاملو نظیری نیشاپوری ، درویش بهرام ، حرفی کشمیری ، صبوحی چغتائی ، مشفقی بخاری ، صالحی ، مظهری کشمیری ، محوی همدانی ، صرفی ساوجی ، قراری گیلانی ، عتابی نجفی ، ملا محمد صوفی مازندرانی ، جدائی ، وقوعی نیشاپوری خسروی قاینی ، شیخ رهائی ، وفائی سپاهانی ، شیخ ساقی ، رفیعی کاشی ، غیرتی شیرازی ، یادگار حالتی ، سنجر کاشی ، جذبی ، تشبیهی (لاهوری) اشکی قمی ، اسیری رازی ، فهمی رازی ، قیدی شیرازی ، پیروی ساوجی ، کامی سبزواری ، پیامی ، سید محمد هروی ، قدسی کربلائی ، حیدری تبریزی ساموی ، قریبی رئیسی ، فسونی شیرازی ، نادری ترشیزی ، نوعی مشهدی ، بابا طالب اصفهانی ، سرمدی اصفهانی ، دخلی اصفهانی ، قاسم ارسلان مشهدی (لاهوری) غیوری حصاری ، قاسمی مازندرانی ملا شیری (لاهوری) و رهی نیشاپوری "[1]

بعد از مطالعه احوال و اذکار سخنوران مزبور که منسلک بدربار اکبری بودند تحقیق شد که فیضی فیاضی و ثنائی مشهدی و عرفی شیرازی سخنورانی اند که در لاهور مدفون شدند ولی بعد ازان سپرد خاک و طنهای خود شدند ـ البته ملا شیری و قاسم ارسلان و لوائی و تشبیهی مستقلا از لاهور اند ـ

علاوه بر اینها سخنوران لاهور که بدربار اکبری منسلک نبودند ولی در آن عصر شهره یافتند نامهای ایشان درج ذیل است ـ

---

[1] ـ ابوالفضل : آئین اکبری (تالیف بلخمن) کلکته ۱۸۲۳ م ج ۱ ص ۲۳۵ تا ۲۶۲

١ ـ هاشم لاهوری (ت د ٩٤٢ هـ)　　٢ ـ حیدی لاهوری (بعد از ٩٩٨ هـ)

٣ ـ کاتبی لاهوری (ت د ١٠٠٠ هـ)　　۴ ـ محمود لاهوری (ت د بعد از ١٠٠٢ هـ

۵ ـ مقیم لاهوری (ت د پیش از ١٠٠۴ هـ)

٦ ـ وفائی لاهوری (ت د پیش از ١٠٠۴ هـ)

حالا باید که احوال و اذکار و افکار و اشعار این سخنوران عصر اکبری را زیر بحث آریم که چل عندلیبان خوشنوا در چمنزار خزانخورده شعر فارسی لاهور به نغمه های دلپذیر و جوش آور خود گلهای افکار خندانیده ، بهار آوردند ـ

بهتر است که ذکر شان را در سه ردیف ذیل جداگانه زیر بحث آریم ـ

١ ـ ردیف اوّل ـ　سخنور اینکه بدربار اکبری منسلك بودند و در لاهور مدفون شدند شدند ولی بعد ازان سپرد خاك و طنهای خود شدند ـ

٢ ـ ردیف دوّم　سخنور اینکه بدربار اکبری منسلك بودند ودر لاهور زندگی کردند و در همین جا سپرد خاك شدند ـ

٣ ـ ردیف سوّم　سخنور اینکه بدربار اکبری منسلك نبودند ولی در آن عصر شهره یافتند ـ

⊙

۵ ـ سخنورانیکه در لاهور مدفون شدند ولی بعدازان سپرد خاك و طنهای خود شدند ـ

سخنوران فارسی در عصر اکبری که بیشتر ایام خود را در لاهور گزرانده اول بخاك لاهور مدفون شدند ۰ سپس کالبدها به مولد هایشان سپرد خاك شد ۰ سه تن اند ۰

(۱) اول ثنائی از مشهد دوم عرفی از شیراز و سوم فیضی از دکن و هر سه بدربار اکبری متسلك بودند ـ

بر دلیل اینکه ایشان لاهور را سکنی گزیده تا مدتی بین سخنوران لاهور زندگی میکردند و چنان طاقه خاص بر شعر فارسی در لاهور بجدارند که سخنوران ما بعد تحت تاثیر همین سه سخنور در شعر فارسی در لاهور تحولاتی آوردند لهذا لازم داریم ذکر شان را در ردیف اول در بیان آریم ـ

۵ ـ الف ـ ثنائی مشهدی لاهوری (ت و ۹۹۵ هـ)

او منحوسد بدایونی که همعصر ثنا ئی بوده راجع به شهرهٔ شخنوری او مینویسد که:

" نامش خواجه حسین است سپهش از آنکه بهندوستان بیاید ۰ بزرگان این دیار بر بیش ازو غائبانه بزمی می آراستند و در هر مجلس شعر او را به تبریك میخواندند وخلق الکلام والالزام بر استادی او خط مینوشتند " ـ [1]

ملا عبدالنبی قزوینی که در عصر نورالدین محمد جهانگیر پادشاه در سال ۱۰۲۸ هـ میخانه را تالیف نمود ۰ دران احوال ثنائی به بسط شرح درآورده است و چگونگی هجرت ثنائی از ایران به هند در عبادت زیر ضبط کرده است ؛

" آن ایام فرزند رسول رهانی ۰ شاه اسمعیل ثانی از قید برآمده بجای پدر بر سریر سلطنت نشته بود که خواجه حسین خود را بخدمت آن پادشاه انجم سپاه رسانید، و این قصیده بر سبیل تهنیت جلوس وره آورد به بایستادگان آستان اوگزارنید ۰ این سه بیت ازان قصیده است ؛

---

۱ ـ بدایونی ؛ منتخب التواریخ (ایضا) ج ۳ ص ۲۰۸

بر تخت جم سکندر گیتی ستان نشست — یوسف ز چه برآمد و بر آسمان نشست
شاها اگر ز اختر بد مهر صدمتی — در سنگ خاره ذات تو فولادسان نشست
با این بهر صلحی داشت ، زانکه تیغ — برنده‌تر شود چو بسنگ فسان نشست [1]

عبدالنبی قزوینی بعد ازان این حکایت را ادامه میدارد که

" این قصیده را بغایت خوب گفته است ولیکن از گردش فلک کجروش مرضی طبع آن پادشاه نشد و فرمود که نام من درین قصیده نیست ، البته ثنائی این قصیده را برای سلطان ابراهیم میرزا (پدر شاه اسمعیل ثانی) گفته بود که الحال میگرداند ، ازو در خشم شد ، بنا بر آن خواجه حسین از بیم جان تنگ فرار بر فخر قرار ترجیح داده از ایران بدار الامان هندوستان آمد و بسعادت بندگی پادشاه آسمان خرگاه ، خورشید کلاه ، کیوان بارگاه فرمانروای بحر و بر جلال الدین اکبر پادشاه غازی مستعد گردید و مدتها مدید در خدمت آن پادشاه بسر برد ، تا آنکه در سنه خمس و تسعین و تسعمایة (۹۹۵ هـ) در لاهور رخت بر بسته سفر آخرت اختیار نمود — کالبد او را نزد یکان او بر سبیل امانت بخاک سپردند ، بعد از مدتی خویشانش استخوان آن غریب را از هند بآستانهٔ متبرکه منوره مقدسه مطهره امام الجن و الانس امام رضا علیه التحیة و الثناء که وطن او بود ، بردند — " [2]

ملا عبدالباقی نهاوندی راجع به خویشانش که نعش ثنائی را بردند هم ذکر کرده است که:

" و بتاریخ سنه نهصد و نود (و شش) هجری از دار فنا بعالم بقا در مملکت هندوستان خرامید و در دار السلطنة لاهور مدفون گشت و میرزا باقر ولد میر

---

[1] — عبدالنبی ، ملا فخرالزمانی قزوینی ؛ تذکرهٔ میخانه (س ت ۱۰۲۸ هـ) باهتمام احمد گلچین معانی ، شرکت نسبی حاج محمد حسین اقبال و شرکاء — ایران نوروز ۱۳۴۰ ص ۲۰۱

[2] — ایضـــــــا ص ۲۰۲ — ۲۰۵

مهشاه مشهدی که خالوزادهٔ خواجه موسی الله بود و خالی از طبع نظمی بود و بغایت خوش طبع و ظریف شیوه بود ..... نعش خواجه را از لاهور بمشهد مقدسه رضویه نقل نمود و در آن آستانه مدفون گشت » ¹

(أ) سبک شعرش و تاثیر آن در شعر فارسی لاهور

پیداست که دربار اکبری در مقابل دربار صفوی در سخنوری و ادب پروری حتما گوی سبقت ربوده بود و سخنوران بمثال مثل عرفی شیرازی و مخصوصا ثنائی مشهدی چنانکه در حکایت مزبور آمده است دربار صفوی را خدا حافظی کرده بدربار اکبری منسلک شده‌اند و ثنائی مشهدی یکی از آنها است که بجای دربار دهلی و آگره خود را بدربار اکبری در لاهور منسلک گردانیده همین جا سکنی گزیده وزیرا که ایرانی بوده افکار ایرانی را بصورت « سبک عراقی » در چهارار شعر فارسی لاهور ترویج داد مثلا در وصف شیوهٔ سخنوری خود میسراید که :

صبح روشندلان بیان منست — تیغ صبح سخن زبان منست

ظاهر است از سخن که روح قدس — دایهٔ مریم بنان منست

بس که معنی دقیق کرد مرا — نقطهٔ کلک من جهان منست

قصه کوتاه درین سرای سپنج — سخن است و سخن ز آن منست

کس بمحشر نگردم دامن — جز هوس کوزکشتگان منست ²

---

¹ نهاوندی ، ملا عبدالباقی : مآثر رحیمی (س ت ۱۰۲۵ هـ) تالیف محمد هدایت حسین برای ایشیاتک سوسایتی بنگاله ، کلکته ۱۹۲۷م ج ۳ ب (أ) ص ۳۶۰

« هکذا (خمس تسعین و الف) خمسین وتسعمایة ، هر دو تاریخ محال است غالبا لفظ « الف » سهوا بجای تسعمایه درج شده و مراد مصنف از سنهٔ ۹۹۵هـ بوده باشد اما صاحب تذکره میخانه بهار که تالیف سنه ۱۱۲۶م است » سخنور نهك ۹۹۶ « را تاریخ وفاتش یافته (سپهر نگر ص ۱۲۰) و سپهر نگر همین تاریخ (۹۹۶هـ) را اختیار کرده است (ص ۵۷۹) » ... لذا طبق تحقیق مولوی محمد شفیع ، و ثنائی ۹۹۵ هـ کاملا صحیح است ـ

(حاشیه ص ۱۶۵ تالیف محمد شفیع « میخانه عبدالنبی » مطرچند لیند کپور انارکلی لاهور ۱۹۲۶م ص ۱۶۵

² ابوالفضل : آئین اکبری ایضا ج ۱ ص ۲۴۲ ـ ۲۴۳

خلاصه اینکه ثنائی مشهدی عرفی شیرازی و فیضی دکنی در چمنزار شعر خرانخورده لاهور (در عصر اکبری) بچنان شیوه سخنسرائی کرد که صدای این طوطیان خوش‌الحان تا به آخرین نقاط افغانستان و ایران رسیده بود و بسیاری از تذکره نویسان دوستی و هماهنگی ایشان را در بیان آورده است مثلا صاحب " شمع انجمن " راجع به ثنائی مینویسد که

" ثنائی خواجه حسین مشهدی از پهلوانان عرصهٔ سخنوری است و دلیران معرکه معنی پروری از مشهد بسیر هند خرامیده و با فیضی و عرفی هنگامهٔ مشاعره گرم کرد دیوانش پنجهزار بیت دارد ـ این چند بیت از انجاست ـ

روزیکه وقف روی تو کردم نظاره را — دیدم بدامن این جگرپاره پاره را

خوشا خجالت آن عاشقی که در شب هجر — بخوابش آئی و او شرمسار بر خیزد

خوش آنکه سوی من از نازیك نظر دیدی — باین بهانه که تشنا خشم و گردیدی

زمان بی مهر و گیتی دشمن و دلدار مستغنی — مرا بر آرزو های ثنائی خنده می آید [۱]

طبق بیان مزبور عدّی شعر دیوان ثنائی پنجهزار ولی بقول عبدالنبی سه هزار است چنانکه راجع به اشعار ثنائی شرح میدهد :

" اشعار دیوان آن بلبل خوش‌الحان آنچه الحال درمیان مردم اشتهار دارد سه هزار بیت میباشد و سکندر نامه که در بحر مثنوی سوای ساقی نامه گفته عدد ابیاتش زیاد از هفتصد وپنجاه (۷۵۰) بنظر این ضعیف در نیامده است " [۲]

اگر ما شعر ثنائی رابدقت مطالعه کنیم میبینیم که تشبیهات و استعارات و افکار وصفات همه ی همه از " سبك عراقی است و دربن معنی او تتبع نظامی گنجوی کرده است که آن را شرح میدهیم و خودش گفته که

بس که معنی دقیق کرد مرا — نقطه کلك من جهان جست [۳]

---

[۱] صدیق حسن : شمع انجمن ، مطبع شاهجهانی بهوپال ، ۱۲۹۳ هـ ص ۱۰۲

[۲] عبدالنبی : تذکره میخانه ، ایضاً ص ۲۰۶

[۳] ابوالفضل : آئین اکبری ، ایضاً ص ۲۲۳

(١٠) ترویج " ساقی نامه " در شعر فارسی لاهور

اگرچه ترویج " ساقی نامه " از عصر غزنویان زیر اثر تصوف عرفان رخ داد ، ولی در شعر فارسی لاهور در عصر اکبری ورود یافت ، و ثنائی درین میخانهٔ شعر فارسی لاهور در صف اوّل که مثل آن سخنوران میخانهٔ شعر فارسی ایران مثل نظامی و جامی بنظر میآید که ایشان شراب عشق وعرفان را بصورت " ساقی نامه " عام کردند وسخنوران ما بعد هم این روش " ساقی نامه " عام شد وملاّ عبدالنبی قزوینی تمام ساقی نامه های آن عصر را در یک کتاب المعروف " میخانه " جمع آوری کرد و " ساقی نامه " ی ثنائی مشهدی را هم جای داد که چند بیت ازان بطور نمونه نقل میشود

(روشن را اختیار نمودند - متعدد ساقی‌نامه‌ها در عصر جهانگیر پادشاه که ذکرش را مفصلاً خواهیم آورد)

بیادل بمیخانهٔ اهل راز	بکش جام معنی صورت گداز
چنان خویش را کن زصورت بری	که از دیده گردی نهان چون پری
مگر شوق آن رحمتت شود	بکوی خرابات جایت شود
بیا ساقی آن شمع خلوت نشین	که چون دست موسی ست در آستین
بدستم ده و روشنم ساز دست	که از وی کشایم باعجاز دست
بیا ساقی آن آتش عقل وهوش	که دل رازگرمی در آرد بجوش
بمن ده که خونم بجوش آورد	زمستی عقلم بهوش آورد
چنان جانفشانی کنم در سخن	که جان نظامی در آرم بتن
گشایم در مخزن فکررا	نمایم بتومعنی بکر را
مسیحای معنی شوم در سخن	وزآن جان در آرم سخن را بتن
ثنائی درین خود نمائی مسائی	بحرف ازین خوشترلب کشائی

و ساقی نامه را باین شعر تمام میکند

درین باغ چون خوش نشینی بکام	بپیری مرا یاد کن ، والسلام [1]

---

[1] عبدالنبی ؛ تذکره میخانه ، ایضاً ص ٢٠٦ ـ ٢١٣

روشن است که تشبیهات و استعارات مثل جام معنی ، کوی خرابات ، دست موسی ، مخصوصا از مستی شراب عقل را بیهوش آوردن همه ی همه از افکار مورثی و " سبک عراقی " است و ثنائی شعر نظامی گنجوی را باین الفاظ آرزوی کرد که شیوه شعر نظامی را در شعر خود آرد

چنان جانفشانی کنم در سخن — که جان نظامی در آرم بتن [1]

یعنی او سعی کرده است که در جواب نظامی گنجوی سکندر نامه بنویسد و دران به همین صورت " ساقی نامه " را هم آورده است و آن شراب عشق وتصوف را که از میخانه شعر فارسی ایران آورده بود در میخانه شعر فارسی لاهور عام کرد و باین صورت شیوه " ساقی نامه " در شعر فارسی لاهور ترویج یافت ـ

۵ ـ ب
عرفی شیرازی
ت و (۹۹۹ هـ)

هیچ تذکره شعرای فارسی از عصر اکبری مکمل نیست که دران ذکر عرفی شیرازی وفیضی دکنی نباشد ، بر دلیل اینکه شهرهٔ این قافله سالاران میدان سخنوری و نغمهٔ این سخنوران شیرین مقال وبلند افکار از چمنزار شعر فارسی لاهور بلند شده تا آخرین نقاط آن عصر رسیده بود ـ

بدایونی که همعصر شان بوده این حقیقت را باین الفاظ ابراز میفرماید که

" او (عرفی شیرازی) وحسین ثنائی ا ز شعر عجب طالعی دارند که هیچ کوچه و بازاری نیست که کتاب فروشان دیوان این دو کس را در سر راه گرفته نایستند وعراقیان و هندوستانیان بتبرک میخرند " [2]

بر همین سبیل امروز هم محققین ادبیات فارسی چه از ایران یا غیر ایران باشند ، شهرهٔ سخنوری عرفی وفیضی را اعتراف میکنند ـ مثلا دکتر شفق راجع به فیضی مینویسد که

---

[1] ـ عبدالنبی : تذکره میخانه ، ایضا ص ۲۱۳

[2] ـ ایضـــــــا ص ۲۸۵

" توان گفت معروفترین شعرای فارسی گوی هندوستان مطلقا امیر خسرو دهلوی وعرفی شیرازی وفیضی دکنی بودند ـ گرچه فیضی در هندوستان نشست و زندگانی کرده است ولی در سلاست سخن ومتانت و استحکام شعر بمقامی رسید که او را از شعرای ایران باستان نتوان تمیز داد و نفوذ او در هند وشمای بسیاربوده است " [1]

و حقیقت همینطور است چنانکه امیرخسرو در مرکز دهلی یک سبک خاص ایجاد کرد و در گلستان شعر فارسی سروده طوطی هند لقب یافت و برای سخنوران ما بعد در هند راهنما گردید بر همین سبیل عرفی شیرازی وفیضی دکنی در چمنزار شعر فارسی لاهور نغمه سرائی کرده یک سبک نوی بعنوان " سبک هندی بصورت کامل " که تفصیلش را در ذکر فیضی میآریم . ایجاد کردند وبعد زیر اثر همین سخنوران شیرین مقال وبلند افکار . چمنزار شعر فارسی لاهورگل خندید و بهار نو آورد ـ

چنانکه در ذکر ثنائی مشهدی شرح دادیم که بهترین سخنوران آن عصر دربار صفویه را خدا حافظی کرده بدربار اکبری منسلک گردیدند بر همین سبیل عرفی شیرازی هم وطن و مولد خود را الوداع گفته روبه هند نمود ـ اگرچه ذکر عرفی شیرازی همعصران اومثل ابوالفضل وبدایونی هم کرده اند ولی بهتر از انها عبدالنبی قزوینی[2] که خودش تمام احوال آن سخنوربلند افکار را بچشم خود دیده دربیان آورده است و ما تلخیص آنرا زیر قلم میآریم ـ

نام پدر عرفی . خواجه بلوی شیرازی است و در دفتر خانهای شاهی در شیراز اشتغال میداشت . نام خود عرفی . محمد حسین بود . در صغر سن بمولانا سیدی ملقب گردید ـ در اول جوانی بوادی شعرگفتن افتاد و هرچه ازو سر میزد خالی از رتبه نبود . یاران اهل شیراز باو عرفی تخلص دادند ـ

---

[1] ـ دکتر شفق : تاریخ ادبیات ایران ص ۳۸۰

[2] ـ عبدالنبی : تذکره میخانه . ایضـا ص ۲۱۷

چون سال عرفی به بیست رسید آبلهٔ سرشاری برآورد و استخلاص آن عرض تغییری در چهرهٔ او بهم رسید چنانچه هرکسیکه اورا میدید ازو متنفر میکرد . عرفی بسیار دلتنگ گردید و بنا برین از وطن خود خروج کرده بهندوستان که خانهٔ نشوونما ی نکته سنجان و دارالعیار خردمندان بود . رو نمود - اوّل بسعادت خدمت ابوالفتح گیلانی که یکی از ارکان دولت جلال الدین محمد اکبر پادشاه بود مستعد گردید وقصاید غرّا در مدح مربّی خود گفت و کارش بالا گرفت بعد ازان بخدمت سالار اعظم عبدالرحیم خانخانان که نه تنها ادب پرور بلکه خودش سخن فهم و سخن سنج بوده . در آمد - صاحب شمع انجمن مینوسد که

" عرفی اوّل که از ولایت بشهر رسید بشمع فیضی آشنا شد آخر درمیان آنها شکر آبها افتاد و بخانان مربط شد و شعر را اعتبار او روز افزون گردید " ۱ے

بهرحال بتوسط ارکان دولت مزبور . بدربار اکبری منسلک گردید و سالها همراه فیضی و ثنائی مشهدی در همین شهر لاهور بسر برده وانجام کار به بستر مرگ رسید - وعبدالنبی حکایت مرگ سوزناک آن سخنور بزبان میرزا نظام قزوینی که بخشی و دیوان دارالعیش کشمیر بود باین الفاظ ضبط کرده است

" در وقتی که خبر بیماری عرفی بسمع مبارک جهجاه . انجم سپاه جلال الدین اکبر بادشا ه رسید بمن حکم فرمود تا من ببالین او رفته بر مآل احوالش اطلاع یابم وحقیقت مردن و زیستن او را بعد از ملاحظه بعرض رسانم . چون نزدیک او شدم دیدم که کار برو دشوار شده و نفس به شماره افتاده - پرسیدم که چه حال داری ؟ جواب داد که دوشش . شش و پنج هر چه ازو پرسیدم همین گفت ..... بادشاه واعیان دولت از استماع این مقدمه تعجب بسیار نمودند " ۲ے

۱ے صدیق حسن خان : شمع انجمن (ایضا) ص ۲۹۷
۲ے عبدالنبی : تذکره میخانه (ایضا) ص ۲۲۲

تا آنکه بحق پیوست و در عین شباب بعمر سی و شش سالگی در سال نهصد و نود و نه هجری (۹۹۹ هـ) در آغوش همین خاک لاهور خوابید ـ و سال وفات او در تمام تذکره ها باتفاق رای با همین صورت سال ۹۹۹ هـ درج شده است ـ ملا محمد افضل سرخوش مینویسد که

" (عرفی شیرازی) در سی و شش سالگی در سنه تسع و تسعین و تسعمایة (۹۹۹ هـ) در لاهور گذشت و همانجا مدفون کردند " ـــه ۱

و مآخذ سال وفات عرفی شیرازی مآثر رحیمی (سنت ۱۰۲۵ هـ) است که فقط بیست و شش سال بعد از وفات عرفی (۹۹۹ هـ) نوشته شده است و حواله اش اینست ـ

" بتاریخ شوال سنه نه صد و نود و نه (۹۹۹ هـ) در لاهور جهان فانی را وداع نموده بعالم جاودانی شتافت و میگویند که این رباعی را در حالت نزع نمود ~~عرفی دم نزع است همان مستی تو~~

عرفی دم نزع است همان مستی تو — آیا بچه مایهٔ بار بربستی تو
فرداست که دوست نقد کونین بکف — جویای متاع است و تهی دستی تو ـــه ۲

ولی در بعض تذکرها آمده است که عرفی شیرازی را طبق این پیش گوئی او که ـــه

بکاوش مژه از گور تا نجف بروم
اگر بهند بهرایتم و گر به تتار ـــه ۱۸/

نعش عرفی را در خاک لاهور بامانت سپردند تقریباً بعد از بیست و هشت سال استخوانش را به نجف بردند چنانکه عبدالنبی مینویسد

" بر رای انور ارباب هنر پوشیده نماند که هنگام تحریر بتحقیق پیوست که ملک الشعرای خراسان میرزا فصیحی (انصاری) در سن هزار و بیست و هفت (۱۰۲۷ هـ) شخصی از هرات بلاهور فرستاده بود که استخوان مولوی مغفور را به مشهد مقدس برند ۰ ده روز قبل از انکه

۱ـــه ~~تذکرهٔ میخانه (ایضاً) ص ۲۲۲~~ /خوش محمد افضل : کلمات الشعرا (تالیف صادق علی دلاوری)
شیخ مبارک علی تاجر کتب لاهور ۲۷ سپتمبر ۱۹۴۲ م ص ۷۳
۲ـــه عبدالباقی نهاوندی : مآثر رحیمی (ایضاً) ج ۳ ص ۲۹۸

کس میرزا نصیحی بلاهور رسید ۰ میر صابر صفاهانی که یکی از یاران اهل خجسته فرجام است استخوان عرفی رگ به نجف اشرف روانه ساخته بود سبحان الله نتیجه این بیت او بظهور رسید ــ

بکاوش مژه از گور تا نجف بروم　　اگر بهند بجرانیم وگر به تتار "[1]

زیرا که واقعه مزبور بقول عبدالنبی هنگام این تحریر یعنی در سال ۱۰۲۷ ظهور پذیر شد و میر صابر صفاهانی که استخوان عرفی را به نجف فرستاد یکی از یاران عبدالنبی بوده ۰ معلوم شد که بیان عبدالنبی کاملا صحیح است ــ

(أ) سبک شعرش | بین تمام تذکره نویسان راجع به سبک شعر عرفی کسی برتر از ملا عبدالباقی نهاوندی ستایش نکرده ــ ~~البته در بعض جاها مبالغه آرائی هم کرده است~~ ملا نسبت به شهرت شعر عرفی مینویسد که

" و این طور شرقی که او (عرفی) را بهم رسیده هیچ یک از امثال واقران اورا بهم نرسیده و نخواهد رسید ــ چه امثال واقران که استادان و سخنوران ماضیه مثل خاقانی وانوری وسعدی و شیخ نظامی را درزمان حیات این اشتهار در قصیده وغزل و مثنوی نبوده " [2]

ممکن است که نهاوندی از آن افکار عرفی که در شعر خود ستائی کرده متاثر شده احساسات مزبور را ابراز نموده باشد ملا عرفی میگوید

زمانه بین که تافته ابریشمش چه خامی یافت　　زتاب اطلس من شعرباف شروانی

زمانه بین که مرا جلوه داد تا از رشک　　بداغهای پس از مرگ سوخت خاقانی [3]

---

[1] عبدالنبی : تذکره میخانه (ایضا) ص ۲۲۵

[2] نهاوندی : مآثر رحیمی ج ۳ ص ۲۹۳

[3] عرفی : کلیات عرفی ۰ مطبع نولکشور واقع کانپور ۱۸۸۰م ص ۶۳

حتما خود ستائی است و سخنورانان باشعار ونقادان روزگار خوب میدانند در صحنه ی قصیده سرائی انوری و خاقانی حتما بهتر از عرفی شعر سروده اند . البته در گلشن نکته پردازی گلهای افکار بهتر از آنها بوجود آورده و در آسمان فکر هل شهباز بلند پرواز برتر از ایشان پرزده است وانصافا میتوان گفت که عرفی آن بلبل شیراز است که در صحنه ی سخنوری شبه قاره پاک و هند مخصوصا در چمنزار شعر فارسی لاهور سرشاخ سخنوری نشسته بطرز نوی نغمه سرائی کرده است یعنی مخترع یک طرز نوی است والبته درین معنی بیان ذیل از نهاوندی کاملا صحیح وقابل قبول است :

(عرفی) مخترع طرز تازه ایست که الحال درزمانه مردم معتبر است و متعدان و سخن سنجان ونکته شناسان پسندیده ومعقول دانسته تتبع او نمایند " [۱]

ولی حقیقت نه از زبان نهاوندی بلکه از ذهن مخزن افکار خود عرفی بزبان آمده این اشعار صورت گهر آبدار گرفته

انصاف بده بوالفرج و انوری امروز — بهرچه غنیمت نشمارند عدم را
بسم الله زاعجاز سخن جان ده شان باش — تا من قلم اندازم و گیرند قلم را
اول ره این نظم خود ایشان بسپردند — پس باز نمودیم بهم منزل هم را
بالله که نه لاف ونه گزاف آیهٔ صدق است — حاسد بود آن کو شمرد کذب قسم را [۲]

والحق این قول عرفی نه لاف و نه گزاف است بلکه حتما آیهٔ صدق است که بزبانش آمده البته برین قول نهاوندی که

" متعدان این زمان بعضی از غلبت رشک وبرخی بجهت صغر سن (عرفی) وخامی که در طبیعتش بود این سخن را مکابره دانسته قبول این معنی ازو نمی کردند " [۳]

---

[۱] نهاوندی : مآثر رحیمی . ایضا ج ۳ ص ۲۹۳
[۲] ایضا ص ۲۹۲
[۳] ایضا ص ۲۹۲

اگر فکر کنیم ، می‌بینیم که فی‌الواقع خامی خود سخائی در طبیعت عرفی پیداست مثل آن بیست متهور که ذکر شده ـ

ولی بعضی از معتمدان آن زمان از شاید رشک مثل ابوالفضل و برخی به‌جهت صغر سن عرفی مثل بدایونی سخنش را مکابره دانسته قبول شعرش نکرده اند ـ مثلاً ابوالفضل گویا ست که

" عرفی شیرازی شایستگی از ناحیهٔ گفتار او معاینه و فیض‌پذیری از سخن او پیدا ـ از کوتاه بینی در خود نگریست و در باستانیان زبان طنز کشود . غنچه استعداد نشگفته پژمرد " ـ[1]

حال‌آنکه غنچه شعر استعداد عرفی انصافاً بگوییم نه تنها شگفته بلکه خوش خندیده و بوی نکهت آن تا آخرین گوشه‌های آنزمان چنانکه شرح دادیم تا ایران وعراق هم رسیده بود ـ

بر همین‌سبیل بدایونی مینویسد که

" جوانی بود صاحب فطرت عالی وفهم درست و اقسام شعر نیکو گفتی اما از پس عجب و نخوت که کرد از دلها افتاد و به‌پیری نرسید " ـ[2]

ولی حقیقت چنان است که نهاوندی درباره سخنوری او گفته است که :

" الحق هیچ شاعری را این رتبه و منزلت وحالت در ملازمت پادشاهان زمان و اکابر دوران بهم نرسیده بوده که او (عرفی) را بهم رسیده بود " ـ[3]

(۱۱) ورود " سبک خیال‌بافی " در قصیده در شعر فارسی لاهور

عرفی در ایجاد معانی ونادرالکلامی یکتای روزگار بوده وباوجود صغرسن از ذهن پخته کار گوهر افکار بر آورده از چمنزار شعر فارسی لاهور با اقصای بلاد عالم مثل عراق وفارس و خراسان وترکستان و ترکستان بلکه تا آخرین نقاط پاک و هند آوازهٔ سخنوری خود را رسانیده است و نه در آنزمان بلکه نقادان عصر حاضر هم از شعر پر افکار او متاثر شده زبان ستایش میگشایند مثلاً راجع به سبک شعرش دکتر شفق گویاست که

---

[1] ـ ابوالفضل : آئین اکبری (ایضاً) ج ۱ ص ۲۴۵ [2] ـ بدایونی : منتخب التواریخ ج ۳ ص ۲۸۵

[3] ـ نهاوندی : مآثر رحیمی ایضاً ج ۳ ص ۲۹۶ ـ ۲۹۷

" شیوهٔ شعر عرفی نسبت بمعمول خصوصیتی دارد که میتوان آنرا شیوه فارسی هندوستان گفت و ازین جهت عرفی طرز سخنش شباهتی بسبك امیر خسرو و فیضی هندی زاد (۱) "

پیداست که آن " سبك خیالبافی " یا " سبك هندیست " که تفصیلش را در صفحات گذشته در بیان آوردیم و میتوان گفت آن " سبك هندی " را کسی که اولین بار در قصیده ترویج داد عرفی شیرازی " است و درین صحنه ی جدّت طرازی عرفی هم کار فیضی بوده است - بطور نمونه چند بیت عرفی درین معنی نقل میکنیم - مثلا در تعزیت ابوالفتح و تهنیت خانخانان میگوید

ز آسمان و زمین مژده ناگهان آمد — که آفتاب زمین تاج آسمان آمد
قلم بنان تو سنجید وته و فلك را گفت — خوشامد زمانه که در تحت این عنان آمد
هر آن عروس که با نوحه شد ز حجله نطق — زراه تهنیت اینك بآستان آمد (۲)

پیداست که اینجا مژده از آسمان کنایه از اکبر پادشاه است و عروس کنایه از هر آن عروس سخن که در ماتم حکیم ابوالفتح گیلانی نوحه میکرد اکنون از حجلهٔ نطق عرفی ، زراه تهنیت عبدالرحیم خانخانان بر آستانش میآید - ولی دارای صفات همآن سبك خیالبافی یا سبك هندی است -

یکی از نقادان عصر حاضر ایران حسین فریور راجع به " سبك عرفی " معتقد است که

" عرفی در قصیده سرائی از شعرای قرن ششم تقلید نموده و مضامین دقیق " سبك هندی " را در آن بکاربرده است و میتوان قصاید عرفی را از زمرهٔ بهترین قصایدی که بسبك هندی سروده شده محسوب داشت " (۳)

---

(۱) شفق ، دکتر رضا زاده ؛ تاریخ ادبیات ایران ، چاپ انتشارات امیر کبیر ، تهران ۱۳۲۱ ص ۳۷۰
عرفی :

(۲) قصاید عرفی ، مطبع نولکشور ، لکهنو ستمبر ۱۹۲۸ ام ص ۵۵ — ۵۷
نسخه هذا ، هر آن عروس که در نور شد ز حجله نطق — (با نوحه — مآثر رحیمی ایضا ص ۳۰۸)

(۳) حسین فریور ؛ تاریخ ادبیات ایران و تاریخ شعرا ، مؤسسه مطبوعاتی امیر کبیر ، تهران ۱۳۲۲ اش

ص ۲

والبته کاملاً صحیح است بر دلیل اینکه اگرچه عرفی در قصیده سرائی تتبع خاقانی و انوری کرده است ولی باضافه خیال آفرینی در قصیده یک شیوهٔ نوی بعنوان " سبک خیالبافی " در قصیده سرائی شعر فارسی بوجود آورده است مثلاً چند بیت از قصیده ی که در منقبت جناب امیر علیه السلام سروده ملاحظه شود و مطلع اش اینست :

جهان بگشتم و دردا بهیچ شهر و دیار نیافتم که فروشند بخت در بازار
ز منجنیق فلک سنگ فتنه میبارد من ابلهانه گریزم در آبگینه حصار
چنین که ناله ز دل جوشد و نفس تترم عجب مدار که آتش بر آورم چو چنار [1]

یعنی بخت در بازار فروختن و سنگ فتنه ز منجنیق فلک باریدن چو چنار آتش بر آوردن همه ی همه خیال آفرینی است که از صفات " سبک خیالبافی " یا " سبک هندی " است ـ

تحقیق شد کسیکه در قصیده در شعر فارسی لاهور " سبک خیالبافی " را ترویج داد عرفی شیرازی است و سخنوران لاهور مابعد در تتبع او قصیده سرائی کرده اند ـ

عرفی شیرازی اصلاً که از ایران بوده و سالها که در محیط لاهور و همراه سخنوران هندی نژاد مثل فیضی و شیری لاهوری و [illegible] لاهوری بسر برد و شعرش در شعر آنها هم تاثیر کرده است ـ

۵ ـ ج

فیضی فیاضی ت و (۱۰۰۴ هـ) | ابوالفضل که برادر کوچک فیضی بوده راجع به فیضی مینوسد که

" شیخ ابوالفیض فیضی شگفته پیشانی • کشاده دوست • بیدار دل
سحر خیز از ارادت گیتی خداوند کامیاب • صلح کل بود و از گوهر شناسی
بخطاب ملک الشعرای سربلندی یافت نزدیک چهل سال فیضی تخلص
کردی سپس بافزودی الهام فیاضی • چنانچه در تلدمن میسراید ـ افراد

زین پیش که سکه ام سخن بود فیضی رقم نگین من بود
اکنون که شدم بعشق مرتاض فیاضیم از محیط فیاض " [2]

[1] عرفی : کلیات عرفی • نولکشور • کانپور ۱۸۸۰م قصاید ص ۱۵ [2] ابوالفضل : آئین اکبری مطبع نولکشور • لکهنو ۱۸۶۹م ج ۱ ص [illegible]۲

ممکن است بعضی خیال کنند که ابوالفضل تحت جذبه حبّ برادر، فیضی را ستوده است ولی حقیقت اینست که ملّا عبدالقادر بدایونی که معروفترین دانشمند ومورخ آنزمان ومسلک بدربار اکبری بوده باوجود مخالف الرای به شیخ مبارک و پسران او شیخ فیضی و ابوالفضل ~~وعلاوه بر اینکه همیشه ضد آنها بوده ولی~~ راجع به دانش و سخنوری فیضی احساسات خود را انصافا ابراز نموده است و ذکرش بعنوان ملك الشعراء اینگونه آغاز میکند :

" ملك الشعرا شیخ فیضی در فنون جزئیه از شعر و معمّا و عروض وقافیه و تاریخ و لغت وطب وانشا عدیل در روزگار نداشت " [1]

بر همین سبیل نواب صمصام الدوله شاه نواز خان راجع باحوال فیضی رقم طراز است که

" شیخ ابوالفیض فیضی فیاضی پسر کلان شیخ مبارک ناگوری است ۰ که از علمای وقت بریاضت و تقوی مشهور بوده ۰ یکی از اسلاف وی از دیار یمن در زی اهل تجرید برآمده بپای همت معمورهٔ جهانرا در نوشت و در مائة تاسعه در قصبه ایسل از توابع سیوستان بار غربت کشاده توطن و تاهل گزید و در عنفوان مائة عشره (قرن دهم هجری) پدر شیخ بصوب هندوستان رهگرای سیاحت گردیده در بلد ناگور طرح اقامت انداخت " [2]

خلاصه در همین جا در سنه نهصد ویازده (۹۱۱ هـ) پدر فیضی شیخ مبارک تولد یافت و بعد ازتحصیل علوم در نهصد و پنجاه (۹۵۰ هـ) بدارالخلافه آگره سکنی گزید ـ وفیضی در سال نهصد وپنجاه و چهار (۹۵۴ هـ) [3] پابجهان گذاشت واو هم مثل پدرش بعد از تحصیلات علوم بلمع فضل و کمال یافت و آخرا بدربار اکبری منسلك گردید ـ

---

[1] بدایونی ملّا عبدالقادر ؛ منتخب التواریخ باهتمام مولوی احمد علی ۰ کالج پریس کلکته ۱۸۶۹ م ج ۳ ص ۲۹۹

[2] شاه نواز خان ،نواب صمصام الدوله ؛ مآثرالامراء ۰ بتصحیح ملّا مولوی عبدالرحیم ۰ ایشیاتك سوسایتی بنگاله ۰ مطبع اردو گائد ـ کلکته کلکته ۱۸۹۰ م ج ۲ ص ۵۸۲

[3] مآثرالامراء (ایضـــــا ص ۵۸۵

در منتخب فیضی نسبت به خود میگوید

" رفته رفته در بندگی (اکبر پادشاه) فاش شدم و بسعادت لبندی خواجه تاش گشتم ، هم در حساب امراء در آمدم و هم خطاب ملک الشعرا گرفتم " [1]

وطن فیضی آگره بوده ولی بر دلیل اینکه شاه اکبر کاملاً چهارده سال یعنی از سال ۱۵۸۴ م چنانکه شرح دادیم پایتخت خود را در لاهور قرار میداشته بود نتیجهٔ دانشوران با کمال و سخنوران بیمثال مانند ثنائی مشهدی و عرفی شیرازی در همین دارالسلطنهٔ لاهور اقامت گزیدند و خود فیضی هم بهترین ایام زندگانی را در همینجا بسر برده ـ

عبدالنبی راجع به وفات و دفن فیضی رقم طراز است که

" مولد آن عندلیب گلستان خیال (فیضی) از دارالخلافه آگره است و در لاهور در چهل و پنج ۴۵ سالگی در سنه اربع و الف ۱۰۰۴ هـ از دست ساقی اجل شربت مرگ چشید و تیغ زبان در نیام کام بینا کام کشیده است ، نزدیکانش کالبد وی را بعد از نعش بآگره آورده در مقبرهٔ برادرش شیخ ابوالفضل در حین حیات خود ترتیب داده مدفون ساخته اند " [2]

اگرچه جسد فیضی از آغوش خاک لاهور ربودند ولی آن سبک نوی که در شعر فارسی لاهور بوجود آورده از تاریخ شعر و ادب محو شدنی نیست ـ

---

[1] کلیات فیضی ، نسخهٔ خطی کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور ع ۱۲۵۵ هـ پ ص ۱۲۰

[2] عبدالنبی ؛ تذکره میخانه (ایضا) ص ۲۵۰ ـ ۲۵۱

در چهل و پنج سالگی = درست نیست بر دلیل اینکه تولد فیضی در سال ۹۵۴ هـ است رک ـ مآثرالامراء (ایضا ج ۲ ص ۵۸۵ هـ و آئین اکبری ج ۲ ص ۲۸۰

(أ) شاهکار شعر فیضی | شاهکار شعر فیضی مثنوی نل دمن است و بدایونی دربعضی احساسات خود را اضافتا ابراز نموده است که

" والحق مثنوی ست که درین سه صد سال مثل آن بعد از امیر خسرو شاید در هند کس دیگر نگفته باشد " [1]

مآخذ و سبب تالیف وجه تسمیهٔ این مثنوی دلپذیر درین بیان قاسم فرشته پیداست

" در کتب هند که پیش ازین به پنج هزار سال تصنیف مسطور است که قدیم الایام بیدر پایتخت رایان دکن بود و هر که بر تخت آن بلده جلوس مینمود ملک مرهت و تلنگ زیر فرمان او میبود وراجه بهیم سین که بغایت شجاع و دانا و عادل و سخی بود از رایان مشهور بیدر است و راجه نل شاه مالوهمی غائبانه بر دختر بهیم سین که دمن نام داشت عاشق شده قصهٔ عاشقی و معشوقی ایشان در هندوستان مشهور است و شیخ فیضی شاعر بموجب حکم جلال الدین محمد اکبر پادشاه داستان ایشان را به نظم در آورده آنرا نل دمن نام کرد ـ " [2]

فیضی بعد از ثنای خدا و نعت رسول صلعم و مدح جلال الدین محمد اکبر پادشاه در آغاز کلام این مثنوی ، طبیعت عشق هندی درین اشعار پر مغز شرح مینماید :

این شعله بهند گرم خیز است	اینجاست که آفتاب تیز است
عشق عرب و عجم شنیدم	از هند بگویم آنچه دیدم
در عشق بجز گداختن نیست	این سوختنست ساختن نیست
هند است که هزار عالم عشق	هندست وجهان جهان غم عشق

---

[1] بدایونی ؛ منتخب التواریخ (ایضا) ص ۳۹٦

[2] فرشته ، محمد قاسم بن هندو شاه استر آبادی المعروف فرشته ؛ گلشن ابراهیمی المعروف تاریخ فرشته ، گلشن ابراهیمی المعروف به تاریخ ، مطبع فیضی منشی نولکشور واقع کانپور ذی الحجه ۱۲۹۰ هـ / فروری ۱۸۷٤ م ص ۳۲۵

بی نقش و نگار خط جبین نیست
بی رنگ جگر گل زمین نیست
خاکش همه ذرّه ذرّه مهر است
هر ذرّه چراغ نو سپهر است [1]

پیداست که اینهمه فکر هندی است که از مغز فیضی برآمده لباس شعر پوشید — والحق بی نقش و نگار خط جبین نداشتن طبیعت عشق هندی است —

و داستان عشاق دلسوز در دیباچهٔ مثنوی در این اشعار چنین آبدار آغاز میکند

دیباچه نگار حسن آفاق
دستان زن داستان عشاق
مستانه بخانهٔ فسون ساز
زینگونه بخون نگارد این راز
کز کشور هند بود شاهی
چون هندوی چشم کجکلاهی
در تاج وران بنام نل بود
چون دیده بخرد مثل بود
فرزانه شهی فلک شکوهی
دانش منشی خرد پژوهی
لطفش به بهار شادمانی
قهرش بسموم مهرگانی
از عقل کشاده عقدهٔ بخت
بر بخت نهاده پایهٔ تخت [2]

پیداست که در اشعار مذکور غیر از نام راجه ی هندی نل دیگر کلمات مثل هند و اُجَین اشارات محلی هند را آشکار میسازد و علاوه برین در تراکیب الفاظ مثل کشور هند و چون هندوی چشم کجکلاهی یک امتزاج زبان هندی و فارسی بنگاه میآید و با اینهمه دیگر تراکیب الفاظ مثل تاج ور • فرزانه شهی • فلک شکوهی • دانش منشی • خرد پژوهی • بهار شادمانی و سموم مهرگان تشبیهات و استعارات خالصا از زبان پهلوی و دری است و فکر و فرهنگ ایران را عکاسی میکند و در اینجا این دعوی خود فیضی کاملا صحیح است که گفته

گر سوم ز نوای هندی آهنگ
در پهلوی و دری زنم چنگ
بر فارسیان ازین معانی
آتش بسموم به ارمغانی [3]

---

[1] فیضی : تلدمن فارسی • مطبع نولکشور واقع کانپور ۱۹۰۲ ام ص ۳۵ — ۳۷

[2] ایضـــــا ص ۴۰

[3] ایضـــا لکهنو ۱۲۷۸ اهـ ص ۲۶

فیضی کیفیت عشقبازی و کسردار راجه نل درین اشعار ابراز میکند :

او شاه سوار دولت و بخت — زیر قدمش رکاب یا تخت

در پردهٔ حسن و عشقبازش — صد ناز نهفته در نیازش

سیمین صنمی شگفته رخسار — در لعل و گهر کشیده زنگار

در حسن بدلبری یگانه — در عشق به بیدلی فسانه

حسنی و بهار دل فریبی — عشقی و جهان نا شکیبی

سیمین بت و بت پرست ماهی — صد بتکده زیر هر نگاهی

+ ناقوس بچشم دیده همخواب — زنگار بزلف کرده مهتاب [۱]

و اینجا زنگار و ناقوس هم علامت مذهب هندوان است پیداست که بااینهمه صفات گوناگون نلدمن حتما شاهکار شعر فیضی است ـ

(أ أ) مؤنس " سبک هندی کامل " اصلا فیضی طبعا ذکی و ذهن رسا و بدیهه گو بوده ـ و شهرهٔ علم و فضلش بگوش اکبر پادشاه رسید . بمناسبت تسخیر قلعه چتور پادشاه فیضی را بحضور خود طلبید و آنوقت شاه در کنگرهٔ سیمین شاهی ایستاده بود و فیضی بمقتضای حال ارتجالا این دو بیت بگفت :

پادشاها برون ز پنجره ام — از سرلطف خود مرا جاده

زان که من طوطی شکر خوارم — جای طوطی درون پنجره به [۲]

---

۱ هکذا = چشم کجکاهی درست چاپ نشده باید کجکلاهی
هکذا = سپاهی . هم درست چاپ نشده باید سپاهش
(پیوسته از صفحهٔ گذشته)

+ ناقوس = آن خرمهرهٔ کلان که هندوان هنگام عبادت نوازند (حاشیه) نل دمن (ایضا ص ۲۱)
۱ فیضی : نلدمن (ایضا) نولکشور . ص ۲۱

۲ فیضی : دیوان فیضی تالیف مولوی فیروزالدین چاپ فیروزالدین کا سنز . لاهور (سال چاپ ندارد) دیباچه ص ۱
و همرك . بندرابن داس خوشگو . سفینه خوشگو ـ نسخه خطی مجموعه آزاد . شماره ۲۵۲ نمره ۸/
برگ ۱۰۱ ب

روشن است که فیضی مثل امیرخسرو فی الواقع طوطی هند بوده و همین جذبهٔ تجدد پسندی و میهن پرستی او را بجای رسانیده که رسید = چنانکه فردوسی را در ایران در عصر غزنویان و امیرخسرو را در هند (در عصر خلجیان همینطور فیضی در عصر اکبری در صحنهٔ ی سخنوری تا آنجا رسید که در تاریخ شعر فارسی یک سبک نوی را ایجاد کرد ـ چنانکه خودش در همین شاهکار یعنی در نلدمن جذبه تجدد پسندیش را اینگونه دعوی کرده است ـ

آتش کـــده ز توکنم طرح   عشق بت و برهمن دهم شرح

دلبری بکشم درین خرابـــه   کهن نامه سزد درون کـــتابـــه [۱]

حقیقت اینست که در تاریخ شعر فارسی تمام شبّه قاره هند وپاکستان باستان اوّل کسی که الفاظ محلی هند را در شعر فارسی بکار برده آن در عصر غزنوی مسعود سعد سلمان لاهوری است چنانکه در بخش دوّم این رساله شرح داده شد . بعد ازو سخنوری که غیر از کلمات هندی محیط و فرهنگ هندی را هم در شعر فارسی آورده در عصر خلجیان امیرخسرو دهلوی است ـ او در مثنوی شهره آفاق دولرانی خضرخان که قصهٔ یک عاشق خلجی خضرخان و محبوبه هندی دولرانی را باختراع فرهنگ ومحیط دوملّت مختلف یعنی از خلجیان و هندیان را منظوم کرده بود و فیضی در آن صحنه ی تجدد پسندی پیشرفت کرد وقصّهٔ عاشقی یک شهزادهٔ هندی نل و یک شهزادی هندی دمن یعنی فرهنگ وافکار یک ملّت هندی را کاملاً در شعر آورده و باختراع سبک خیالبافی که بتوسل ایرانیان مثل عرفی شیرازی و ثنائی مشهدی و نظیری نیشاپوری و دیگران در شعر فارسی هند ورود کرده بود حتما یک سبک نوی را بوجود آورد ـ

---

[۱] فیضی : دیوان فیضی . تالیف مولوی فیروزالدین چاپ فیروزالدین سنز لاهور (چاپ سال ندارد) دیباچه ص ۱

وهم رک . بندرابن داس خوشگو . سفینهٔ خوشگو . نسخه خطی مجموعه آزاد شماره ۲۵۲ نمبره APT-I-14 کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور برگ ۷۱ الف (ص گذشته)

[۱] فیضی ، نل دمن ، مکتوب ، مطبع (اسدی) ۱۲۸۷ھ ، ص ۲۶.

اصلا آن تمام جزئیات سبک هندی را چنانکه شرح دادیم از عصر مسعود سعد سلمان لاهوری تا عصر اکبر در شعر فارسی هند نمود و شیوع مبالغه فیضی در آن " سبک خیالبافی " را اضافه کرد ـ

هلا دکتر ارشد معتقد است[1] که فیضی در مثنوی نل دمن تشبیهات و استعارات شیوا را بطبصورت نظم کرده است که عنصر معانی لطیف و خیال آفرینی و خیالبافی را بکمال رسانیده است ـ

علاوه بر جذبه تجدد پسندی و میهن پرستی فیضی این قصهٔ عاشقی هندی را که برای ایرانیان منظوم کرده . لازما زبان دری و پهلوی را بکار برده زیرا که این قصهٔ هندی را در بیان آورده حتما الفاظ و فرهنگ و افکار هندی هم در شعر فارسی آورده و بطبصورت طبعی سبک خیالبافی که مخصوص با فکر ترکی بوده است و بتوسل شعر فارسی ایران در شعر فارسی هند تا عصر و بامتزاج آن تمام جزئیات " سبک هندی " که مفصلا شرح دادیم یک سبک نوی را بوجود آورد و بهترین نمونه آن سبک نوی در مثنوی نل دمن فیضی پیداست هلا چند بیت از آن ملاحظه شود :

گل چهره سمن بری دمن نـام — از موی فکنده بر چمن دام
بتخانهٔ هند چشم مستـش — هندی صنمان صنم پرستش
صد بر همنش بخون نشستـه — در بتکدهٔ بت شکستـه
آتش زن سومنات قصـرش — زنار گسل بتـان عصرش
بنگاه جاودانـه ~~چشمش ز[illegible]~~ — صـد بتکـده را قمـار خانه
صد شعبده جلوه ریز راهـش — صـد زلزله گـرد جلوه گاهش[2]

ــه ۲ فیضی : نلدمن . نولکشور لکهنؤ ۱۹۳۰ع ص ۸۲

I. " Another aspect of Faizi's style as exhibited in Nal Daman in his use of graceful mataphors and elegant similies which, in their delicacy and spontaneity enhance the delicacy of thoughts itself."

(Arshad, A.D.- Time, Life and Persian work of Sheikh Faizi Fayyazi, Thesis for Ph.D. P.U. Lahore I96I, p. 25I-252.

روشن است که فیضی آن تراکیب الفاظ مثل گلِ چهره وَ سمن بَری ، نگاه جا دادنه و از موی دام شکستن که (بکار برده) خالصا از فارسی ایرانی است و آن خیالهائی که چشم مست محبوب چنان تاثیر جادوانه میدارد که صد برهمن را بخون آغوشته کرد واز نهایت شرم حقش بتان را در بتکده بیکدیگر شکسته قرار دادن همه ی همه تشبیهات و استعارات دو از کار که مختص با خیالهائی میباشد هندیاست وعلاوه برین تمام جزئیات سبک هندی مثلا بتخانه ، برهمن ، بتکده ، سومنات و زنار همه ی همه الفاظ و فرهنگ و افکار هندی را هم آشکار میسازد ـ لـذا تحقیق شد که فیضی هر از جزئیات خیالیائی جزئیات سبک هندی را بصورت کامل در شعر فارسی یکجا جمع آورده است ـ بنا بر دلایل و شواهد ما میتوان گفت که فیضی مؤسس سبک هندی کامل است ـ

بعد ازان ملّا شیری لاهوری و حمیدی لاهوری هم در تتبع فیضی " سبک هندی کامل را اختیار کردند و ذکر ایشان مفصلا میآوریم ـ

⊙

۶ ــ ردیف دوم (سخنوران فارسی لاهور متسلک بدربار اکبری)

تحقیق شد سخنوران فارسی لاهور که متسلک بدربار اکبری بودند نامهای ایشان طبق ترتیب تاریخهای وفات ازین قرار است

۱ ــ ملا شیری لاهوری (ت و ۹۹۲ هـ)

۲ ــ قاسم ارسلان لاهور (ت و ۹۹۵هـ)

۳ ــ لوائی لاهوری (ت و ۹۹۵ هـ)

۴ ــ تشبیهی لاهوری (ت و بعد از ۱۰۰۴)

الف ــ ملا شیری لاهوری (ت و ــ ۹۹۲)

احوال این سخنور مفصلاً دریافت نشده است لهذا ما از تذکرهٔ آن عصر مثل منتخب التواریخ بدایونی ، وآئین اکبری و مآثر رحیمی و هفت اقلیم و طبقات اکبری و از تذکرهٔ ما بعد مثل سفینهٔ خوشگو ، گل رعنا و شمع انجمن جمع آوری کرده در بیان میآریم ــ بدایونی رقم طراز است که

" شیری از دیهی است کوکوال نام از پنجاب ، پدرش از جما عتِ ماجهانست که قبیلهٔ بزرگ است مشهور و مادرش را میگفت که سید زاده است ــ اگر عامی است اما فطرتی بس عالی و وضعی هموار داشت ، کسب حیثیت در خدمت پدر خود مولانا یحیی کرده و این مطلع از پدر اوست ، بیت

هست از باران لطف ای کریم کار ساز

در دل دانا بهر یک قطره صد دریای راز " [1]

والحق شعر خیلی عالی و دارای فلسفهٔ خود شناسی را اشاره میکند ، پیداست که پدرش هم سخنور عالی بوده ولی بیش ازین شعر که بتوسل بدایونی بدست ماست چیزی نداریم ، البته میتوان

---

[1] بدایونی : منتخب التواریخ (ایضـا) ص ۲۲۸

گفت که پسر خود شیری را چنان تربیت کرده بود که آخرا بدربار اکبری متسلک گردید و درین باره ابوالفضل گویاست که :

" شیری از شیخ زادگان پنجاب بنظر گیتی خداوند (اکبرپادشاه) در سخن بنظر او گشودند " [۱]

ملا شیری غیر از قصیده سرائی در مدح جلال الدین اکبر شاه ، مداحی عبدالرحیم خانخانان هم کرده است و همین اصل است که ملا عبدالباقی نهاوندی ذکرش را واضح تر بایننصورت آورده است :

" مولانا شیری از آدمی زادگان دارالسلطنة لاهور است سو بکمال حیثیات آراسته و پیراسته است و طبعش خالی از خاشی و پختگی نیست و اشعار او در هندوستان مشهور است و میگویند بنایت آدمی وش و اهل شیوه واقع شده و اوقات بسپاهگری میگذرانید و همیشه در شك موزونان استیناس دارد و با مردم اهل صحبت می داشته و از جمله مداحان این عالیشان بوده و مکررا قصاید بمدح ایشان گفته صلهٔ لایقه یافته و مسودهٔ اشعار او که در مدح این عالیجاه گفته بود در کتابخانه "عالی بنظر آمد " [۲]

---

[۱] ابوالفضل : آئین اکبری ، تالیف بلاخمن ، کلکته ، ۱۸۷۲م ج ۱ ص ۲۶۲
عالیشان عالیجاه = مراد عبدالرحیم خانخانان است
کوکوال = " دیهی است از سرکار دوابه باری صوبه لاهور "
(حواله = ابوالفضل ـ آئین اکبری تالیف بلاخمن ـ کلکته ۱۸۷۲م ج ۱ ص ۵۲۳)

[۲] نهاوندی ، ملا عبدالباقی : مآثر رحیمی (س ت ۱۰۲۵ هـ) ایضا ج ۳ ص ۱۱۱۱ـ۱۲

راجع به تاریخ وفاتش بدایونی مینویسد که

" وفات ملا شیری در کوهستان یوسفزئی در سنهٔ نهصد و نود و چهار (۹۹۴ هـ) واقع شد " [1]

تحقیق طبق بیانات مزبور روشن است ملا شیری که اوقاتش بسپاهگری میگذرانید ازما دور از وطن خود در کس جنگ جان بحق شده بود و تصدیقش از تذکرهٔ ما بعد از " شمع انجمن " میشود که

" شیری لاهوری از ثنا گستران اعظم خان کوکلتاش بود و باراجه بیربر در محاربهٔ افاغنه در ۹۹۴ هـ جادهٔ نشیب عدم پیمود " [2]

تحقیق شد که ملا شیری از دیهی کوکوال در ناحیه‌ی لاهور آن عصر بوده و بدربار اکبری و خانخان قصیده سرائی کرده و بموجب اینکه گزراوقات خود بسپاهگری کرده بود در محاربهٔ افاغنه در کوهستان یوسفزیان در سال ۹۹۴ هـ جان بحق سپرد -

(أ) سبک شعرش | بدایونی راجع به شعرگوئی ملا شیری لاهوری رقم طراز است :

" او قدرت تمام بر گفتن اشعار داشت چنانچه دعوی میکرد که شبی سی غزل گفته ام والله اعلم ...... و شکوهات را هیچ شاعری از معاصران بهتر ازو نگفته از آن جمله اینکه :

گذشتگان همه عشرت کنید کآسودید | از انکه چش بر افتاد از میانه ما
لیا کسان که پس از ما رسید فاتحهٔ | بشکر آنکه نبودید در زمانهٔ ما

---

[1] بدایونی : منتخب التواریخ (ایضا) ج ۳ ص ۲۵۲

[2] صدیق حسن خان : شمع انجمن (تالیف عبدالمجید خان) مطبع شاهجهانی بهوپال ۱۲۹۳هـ ص ۲۴۰

الحق درو ادی قصیده وقطعه گوئی سبقت از اقران ربوده و دست فصاحت دیگران و ابسته مهر سکوت بر دهان ناطقه ایشان نهاده ۰ [1]

روانی در کلامش ازین قصیده زیر که در مدح عبدالرحیم خانخانان سروده پیداست :

بود دست اقبال را نقش خاتم — دعای محمد رحیم ابن بیرم

سزاوار مدح وثنا میرزا خان — چراغ دل خانخانان اعظم

....

زیمداد ایام بر زخم دلها — بعهد لطفش از عمر جاوید مرهم

....

گدای سرافراز در هفت کشور — که حکمش نیفکند در گردنش خم

....

زهی از تو قدر بزرگان سلامت — زهی بر تو رسم بزرگی مسلم

کمال ترا کلك ارباب دانش — مقدم نویس ست بر هر مقدم

....

اگر در زمان تو موجود بودی — خجل گشتی از شهرت خویش حاتم

بعهد توای آرزو بخش جانها — پر از راحت و شادمانی ست عالم

....

کدام آرزوی تو بشکست شیری — ز اقسام احسان باوقات خرم [2]

غیر از قصاید وقطعات و رباعیات شیری غزل هم خوب گفته است ؛ چند بیت از غزلیاتش هم نقل میکنیم ۰ مخصوصا این دو بیتش در تمام تذکرها درج است

چرا ای اشك ۰در چشم از وداع یار میکردی — کجا بودی که اکنون مانع دیدار میکردی

سراپا جانی ای باد صبا در قالب شوقم — سرت گردم مگر در کوی او بسیار میکردی [3]

---

[1] بدایونی : منتخب التواریخ (ایضا) ص ۲۴۹

[2] نهاوندی : مآثر رحیمی ۰ (ایضـا) ص ۱۱۱۲ تا ۱۱۱۵

[3] (أ) بدایونی : منتخب التواریخ (ایضا) ص ۲۵۱

(اأ) صدیق حسن خان : شمع انجمن (ایضا) ص ۲۳۰

(أأأ) ابوالفضل : آئین اکبری (ایضا) ص ۲۶۲

پیداست که این دارای صفات سبک خیالبافی است۔

(أ) تاریخچهٔ سبک خیالبافی در شعر فارسی لاهور

ما بطور نمونه این چند بیت از ملا شیری نقل میکنیم :

یک تیغ ستم از پی هر قلم تیز می آید
زیبد اد آنچه میکوشد ازان خونریز می‌آید

ز بس امیدواری قاصد پیدار ذار شیرین
سوی فرهاد مسکین گر همه پرویز می آید

و اینکه ـــ

کاروان گو تیز تر میران که از درد فراق
همسر فرهاد زلیخا برنتابد پیش ازین

هستم بنامه‌تار سفید و اشارتیس است
کز دوری تو در رگ جان خون نمانده است

بی رخت دریای درد وغم وجود ما بود
استخوان پهلوی ما موج آن دریا بود [1]

ملا شیری که معصر عرفی شیرازی بوده حاضر به سبک شعرش هم بنگاه میآید هلا مصراع اولی حتما زیر اثر این شعر عرفی شیرازی است که

نوا را تلخ ترمیزن چو ذوق نغمه کم یابی
حدی را تیزتر میخوان چو محمل را گران بینی [2]

در شعر دوم از غم دوری محبوب در رگ جان خون نما ندن و بنامهٔ عشق تار سفید را بسته بیان اشک سفید اشاره کردن و در شعر سوم در غم هجر محبوب وجود خود را بدریای درد وغم تشبیه دادن و استخوانهای پهلوی خود به آن موجهای دریای غم مشابهت دادن همه ی همه تشبیهات و استعارات دور از طبیعت وافکار پیچ در پیچ جزئیات سبک خیالبافی است و بالخصوص ملا شیری حتما متاثر از شعر عرفی شیرازی و فیضی فیاضی که معاصران او بودند بنگاه میآید ــ و بالخصوص ~~اولین~~ نخستین سخنوران لاهور اول کسی است که زیر اثر آنها "سبک هندی" را در شعر فارسی لاهور آورده ــ و درین باره ملا شیری شعر خود را برتر از معصران خود تصور کرده خودش را بالفخر ستوده است و نه تنها این بلکه

---

[1] ملا عبدالقادر بدایونی : منتخب التواریخ (ایضـــا) ص ۲۵۰

[2] عرفی : قصاید عرفی ۰ مطبع منشی نولکشور ۰ لکهنو سنه ۱۹۲۸ م ص ۷۸

بدایونی که معصرش بوده هم فرمودهٔ شیری را تصدیق نموده است که

" و استکشاف حال او (شیری) ازین قطعه عنوان نمود ؛ قطعه

اگر از شعر شیریم پرسی | گویم از درصادهٔ انصاف است
نه همه شعر شاعران سره است | نه همه بادهٔ کسان صاف است
شیری ارذال را ممکن مدحی | که مناسب بحال اشراف است
غزل و هنوش جمله سقط | وین سخن نی ستیزه نی زاف است [1]

پیداست که شیری در مقابل شعر خود شعر معصران را در نظر نمی آرد والحق سخنش خود نکرده بلکه حقیقت را ابراز نموده است . بر دلیل اینکه یک شاعر با هوش وتیکه بر محیط اجتماعی خود نظر می افگند . حقایق را بر میگرد و سپس آنرا لباس شعر میبخشد و ما اینجا چند بیت از قصیده اش را که در مدح جلال الدین اکبر پادشاه گفته . نقل میکنیم

گفتم ای دل چه اوضاع جهان گشت بخلل | گفت خاموش که در منزلت رفته خلل
گفتم از چاه امید آب تمنا نرسد | گفت کوته بود ازوی رسن طول امل
گفتم آسایشی ازهست بگوئید کجاست | گفت در خواب نمایند پس از خواب اجل
گفتم آیا نفسی شاد توان بر دلبر | گفت قولیست که هرگز نه در آید بعمل
گفتم از بخت بتفصیل شکایت دارم | گفت باید بشهنشاه بگوش مجمل
گفتمش اکبر جم قدر سلیمان دانش | گفت خاقان بلند اختر خورشید محل [2]

اصلا شیری بنا بر تجربات زندگی حقایق روزگار را آشکار نموده است که دنیا یک امتحانگاهی است که در آن کسی پیش از خواب مرگ آسایشی نتوان یافت وکسی تمام عمر خود را همواره شادان بسر نبرده است ـ

---

[1] بدایونی : منتخب التواریخ . ایضاً ص ۲۵۰

[2] بدایونی : منتخب التواریخ . ایضا ج ۳ ص ۲۵۱

شعری در هر صنف نظم شعر گفته است و بقول بدایونی شکوهات را هیچ شاعری از معاصران بهتر ازو نگفته و او در وادی قصیده و قطعه گوئی سبقت ربوده بود . ولی در فکر ما در غزل هم مقام یگانه میدارد مثلاً چند بیت از غزلش هم ملاحظه شود :

چنان فریفته شد دل جمال سلمی را   که یادلت پدر کشتگی تسلی را
در آن دلی که توش یاد دیگری کردن   درون کعبه پرستید نست عزّی را
هجوم ناز چنان گرد و پیش یاد گرفت   که راه نیست دران تنگنا تمنّی را ـ[1]

یعنی هجوم ناز را گرد و پیش یار گرفتن و تمنا را در آن تنگنای راه نیافتن کاملاً عنصر خیالبافی است ـ

(iii) مؤسس سبک محلی لاهور در شعر فارسی

غیر از " سبک خیالبافی " چیزیکه در شعر شعری بنظر می‌آید عکاسی اشارات محلی است که فرهنگ آن عصر لاهور را هم آشکار میسازد ـ مثلاً این دوبیت از قصیده‌اش ملاحظه شود

ای خوش آشبها که هردم در دعای فیل او   سورهٔ واللیل خوانم بر لب آب بیاه
فیل رفتاران آهو چشم کوکوال را   می کنم هر لحظه یاد و میکشم از سینه آه ـ[2]

یعنی سورهٔ واللیل را بر لب آب بیاه (آب بیاس) خواندن و چشم محبوبان کوکوال را به چشم آهو منسوب کردن و رفتار مستانهٔ ایشان را به رفتار فیل تشبیه دادن کاملاً اشارات و فرهنگ محلی لاهور را عکاسی میکند و الحق محبوبان ناحیهٔ لاهور دارای اینهمه صفات اند ـ علاوه برین برای دعای فیل را برنگ سیاهی شب تشبیه دادن تشبیهات دور از طبیعت دارای همآن صفات سبک خیالبافی است ـ

---

1 ـ بدایونی ۰ منتخب التواریخ ایضا ج ۳ ص ۲۴۷ ۲۵۰

2 ـ بدایونی : منتخب التواریخ (ایضا) ج ۳ ص ۲۵۲

آب بیاه = آب بیاس و امروز بزبان محلی " دریائی بیاس " معروف است ولی در عصر اکبر آب بیاه در ناحیه ی لاهور شمولیت میداشت چنانکه امین احمد رازی در هفت اقلیم بعنوان آب بیاه ذکرش را در ناحیه ی لاهور آورده است ـ بعد در عصر فرنگی در ضلع جالندهر شامل گردید و تا آخرا وقت تقسیم هند و پاکستان از ناحیه ی لاهور منقطع گردیده در قسمت شرقی پنجاب بهارت اشتمال یا حواله (امین احمد رازی ۰ هفت اقلیم ۰ نسخه خطی دانشگاه پنجاب لاهور شماره ۲۳۶۰ برگ ۱۵۷

در شعر فارسی لاهور اگرچه نخستین کسیکه اشارات محلی لاهور را در شعر فارسی آورده در عصر غزنوی مسعود سعد سلمان لاهوری است ولی بعد ازوکسیکه آن جزئیات الفاظ و فکر و فرهنگ محلی لاهور را باختراع صفات سبک خیالبافی در شعر فارسی بوجود آورده و ما آن سبک شعری را بعنوان " سبک محلی لاهور " موسوم میکنیم ـ تحقیق شده که مؤسس " سبک محلی لاهور " مؤلّ شیری لاهوری است و بعد از و دیگر سخنوران فارسی لاهور که در آن سبک شعر گفتند تتبع شیری کرده اند و تفصیلش را بمناسبت حسال خواهیم آورد ـ

۲ ـ قاسم ارسلان لاهوری ت و (۹۹۵ هـ)	راجع باحوال قاسم ارسلان لاهوری صاحب " شمع انجمن " رقم طراز است که :

" ارسلان تخلص قاسم ارسلان مشهدی ست که در سلك مؤلّ زمان اکبری بوده و در شعر وتاریخگوئی وخوشنویسی وخط شناسی و دیگر صفات حسنه مشار الیه بوست درلاهور سن ۱۰۹۵ هـ درگذشته است :

گریان چو بسر منزل احباب گذشتیم   صد مرتبه در هر قدم از آب گذشتیم " [۱]

ولی برعکس آن بدایونی راجع بسال وفات قاسم ارسلان مینویسد که

" (قاسم ارسلان) در سالی که پادشاه (اکبر) از اتک آمده رحل اقامت در لاهور انداخته ، در سنه نهصد ونود و پنج (۹۹۵ هـ) در گذشت " [۲]

بیان بدایونی که همعصر او بوده مستند و قرین قیاس است بر دلیل اینکه سال تصنیف منتخب التواریخ (۱۰۰۲ هـ) است لـذا ارسلان لاهوری حتمیقـلو در سال ۹۹۵ هـ درگذشته معلوم نه که در سال ۱۰۹۵ هـ معلوم شد که سال وفات او حتما ۹۹۵ هجری است ـ

---

[۱] ـ صدیق ، محمد حسن خان : " شمع انجمن " مطبع شاهجهانی ریاست بهوپال ۱۲۹۳ هـ ص ۶۲-۶۳

[۲] ـ بدایونی : منتخب التواریخ (ایضـا) ج ۳ ص ۱۸۰

ابوالفضل اورا هم "مشهدی" نوشته است و راجع به او زاید از این سطر چیزی ننوشته

" قاسم ارسلان مشهدی بوی از معنی برده ـ خواسته بزور اندوزد و شوق بر دهد " ۱ـ

برعکس آن بدایونی ذکرش را مفصلاً بیان کرده است :

" پدرش چون خود از نسل ارسلان جاذب که یکی از امرای نامی سلطان محمود غزنوی بود · میگرفت او باین تخلص شعر میگفت اصل او از طوس است و نشوونما در ماوراء النهر یافته · شاعری شیرین کلام و بحسن خط و لطافت طبع مقبول خاص و عام · بشیوهٔ بسط و انبساط آراسته و بصفت حسن اختلاط و ارتباط وپیراسته بود دریافتن تاریخ عدیل نداشت صاحب دیوان است " ۲ـ

پیداست که اصل قاسم ارسلان از طوس است ـ اول در ماوراءالنهر نشوونما یافت و بعد رو بهند نموده در همین چمنزار شعر فارسی لاهور نغمه سرائید و آخرا در سال ۹۹۵ هـ بعالم بقا پرواز کرد وتصدیق شد که البته لاهوری است ـ

(أ) سبک شعرش | اشعار ارسلان لاهوری که در آئین اکبری درج شده است بعینه نقل میکنیم :

خراب صحبت ارباب فطرتم که درو ‏ دقیقهای سخن بر اشاره میگذرد

لفظ و معنی بحال من گریند ‏ بی تو چون روی در کتاب کنم

ای نیم جان برآمده برلب ترا چه قدر ‏ جای که یک نگاه بصد جان برابراست

آب گل و رنگ باده داری ‏ سبحان الله چه آب و رنگ است ۳ـ

۱ـ ابوالفضل : آئین اکبری (ایضا) ج ۱ ص ۲٦۱

۲ـ بدایونی : منتخب التواریخ ایضا ج۳ ص ۱۷۸

۳ـ ابوالفضل : آئین اکبری · ایضا ج ۱ ص ۲٦۱

اشعار مزبور از ارسلان لاهوری که در تذکره های دیگر به همین صورت مسطور شده علاوه بر آنهـا اشعار او که از منتخب التواریخ دریافتیم هم در ضبط تحریر می‌آوریم :

خواهم که سر بر آرم در حشر از زمینی — کانجا بجای کره پا مانده ناز نینی
گریان چو بر منزل احباب گذشتیم — صد مرتبه در هر قدم از آب گذشتیم [1]

پیداست که شعر اول دارای صفات " سبک عراقی " است و شاعر احساسات خود را باین شدت ابراز نموده که از دلش برخاسته است چنانکه ازین مطلع غزلش پیداست :

گریان چو بسر منزل احباب گذشتیم — صد مرتبه در هر قدم از آب گذشتیم

و این قبیل شعر او از " سبک خراسانی " است ـ

اگرچه ارسلان لاهوری بیشتر ایام خود را در همین چمنزار شعر فارسی لاهور بسر برده ولی سبک موروثی یعنی " سبک خراسانی " و " سبک عراقی " را از دست نداده و در هر دو سبک چنانکه از اشعار مزبور پیداست شعر گفته است ـ

(أ أ)؛ اخراج اشارات محلی دو کشور Local References

ارسلان لاهوری غیر از غزلیات در دیگر اصناف سخن هم شعر گفته است ـ مثلا چند اشعار از مثنوی او در ستایش کوه اجمیر مدفن حضرت خواجه معین الدین چشتی است ، نقل میشود :

زهی کوه اجمیر عنبر سرشت — مقام سر مقتر لیان جهشت
چه کوهی که چون سود بر اوج او — محیط سپهرش بود تا کمر
نمایند جرم مه و آفتـــاب — بر آن کوه مانند چشم عقاب

---

[1] بدایونی : منتخب التواریخ ، ایضـا ج ۳ ص ۱۸۹

و اینکه

بہالای آن قلعه گاه نگاه   فلك چشمه و چشم ماهی است ماه

برد سهل آن قلعه پرشکوه   هزاران چو الوند والبرز کوه

چو بر خیز از دامن آن عقاب   فتد سایه اش بر مه و آفتاب

ببین ارسلان رفعت پایه اش   که جا کرده خورشید در سایه اش[1]

اگر ما اشعار مزبور را بدقت مطالعه کنیم • ببینیم بعضی از تراکیب الفاظ و تشبیهات و استعارات که ارسلان لاهوری بکار برده همان موروثی است و طبعاً باید بر دلیل اینکه اصلش از ایران است و اگرچه تمام عمر در همین ناحیه ی لاهور بسر برد ولی فکر خود را از دست نداده مثلا جسرم مه وآفتاب را بچشم عقاب و فلك را به چشمه و ماه را بچشم ماهی تشبیه کردن همه ی افکار ایرانی است • البته که زندگانی خود را در همین محیط پاك و هند باستان بسر برده از محیط این کشور هم متاثر شده است ـ مثلا کوه اجمیر را مقام سرمشدایان چشت قرار دادن اشاره به خواجه معین الدین چشتی المعروف به خواجه اجمیر است بر دلیل اینکه ایشان سر سلسلهٔ چشتیه هستند ببینیم که در شعر ارسلان لاهوری یك امتزاج اشارات محلی این دو کشور بنگاه میآید ـ مثلا کوه اجمیر را برای رفعت و بزرگی بر کوه های معروف الوند والبرز در ایران فوقیت دادن حتما امتزاج اشارات محلی این دو کشور را آشکار میسازد ـ

ج ـ لوائی لاهوری (ت و (۹۹۵ هـ)) | لوائی لاهوری همعصر ارسلان لاهوری است ـ صدیق حسن مینویسد که

" لوائی سبزواری از بهر زادگان آنجا بود و در عهد اکبری بهندوستان ورود نمود و بملازمت اکبر بادشاه عزت و اعتبار یافت و در سنه تسع و سبعین وتسعمایه (۹۷۹ هـ) بافتادن دیواری بر سرش بعالم بالا اشتافت "[2]

---

[1] بدایونی : منتخب التواریخ • ایضا ج ۳ ص ۱۷۹ ـ ۱۸۰

[2] علی حسن خان : صبح گلشن ، بهوپال ، ۱۲۹۵ هـ ص ۳۵۶

مصنف مذکور بیش از دو بیت هیچ آثار لوائی در بیان نیاورده البته بیان بدایونی که معصر لوائی بوده اطلاعا ت زیادی راجع به شاعر مزبور بطرسانیده است و رقم طراز است که

" لوائی پسرزاده سبزواری است طبع لطیف داشت ومدتی در خدمت درگاه بود ۰۰۰۰ و در شهور سنهٔ نهصد و نود وپنج (۹۹۵ هـ) سبزواری در لاهور ازتند باد حوادث بر سر اوافتادو نقش حیاتش برباد رفت وچون در وادی نغمه و سرود بی عدیل بود این تاریخ یافتند که

قطعه

فغـان کز محنت چرخ جفا کیشش	خوش الحان بلبلی از بوستان رفت
چنانش چرخ سنگی بر کمـــر زد	کـــزان مجروح رفت وازجان گـــفت
زبهر قتل جستم سال فوتـــش	یکتا سپهرزاده ازجهــــان رفت [1]

پیداست که آن سال وفاتش (۹۷۹ هـ) که صدیق حسن در بیان آورده قابل قبول نیست البته بدایونی در سال (۹۹۵ هـ) که خود اوزنده بوده وآن الهه ی مرگ لوائی بچشم خود دیده حتما صحیح است بر دلیل اینکه شنیده کی شود مانند دیده ـ طبق بیانات مزبور ماست که اصل لوائی از سبزوار است ودر عصر اکبری بلاهور آمده منسلک بدربار آن پادشاه و ازاجاء شد و بعد ازان در چمنزار شعر فارسی لاهور نغمه سرائی کرده در همین شهر زیبای لاهور در سال ۹۹۵ هجری سپرد خاک گردید ـ

(أ) سبک شعرش | اگر ما کلامش را مطالعه کنیم چیزی جداگانه از معصران اوبنگاه نمی آیـد البته که اصلا ایرانی بوده سبک شعرش همان سبک موروثی ایرانیان یعنی " سبک خراسانی " است هلا این چند بیت که از منتخب التواریخ دریافتیم نقل میشود :

---

[1] بدایونی ؛ منتخب التواریخ ایضا ج ۳ ص ۳۱۸ ـ ۳۱۹

از پس نظاره چون اشعار آید سوی تو — درمان مائل شوم شاید نه بیند روی تو
در پیش ازان نکنم گفتگوی تو — تا جای در دلش نکند آرزوی
اهل هوس ز شوق چو نام بشان برند — ترسم که نام او بغلط درمیان برند [1]

پیداست که شعرش بسیار ساده و روان و تشبیهات و تراکیب الفاظ خیلی شیوا و دلپذیر است — خلاصه شعرش دارای همه صفات " سبک خراسانی " است —

۱ـ منتخب التواریخ ۰ کلکته ۱۸۶۹م ج ۳ ص ۳۱۸ ـ ۳۱۹

۷ــ ردیف سوم : سخنوران لاهور که بدربار اکبری منسلک بودند البته شهره یافته بودند

الف ــ هاشم لاهوری ت و (۹۷۲ هـ)

ذکرش در تذکره ها خیلی کم آمده است ــ اجدادش همراه ظهیرالدین محمد بابر پادشاه از قندهار آمده در شهر زیبای لاهور توطن اختیار کردند و محمد هاشم در همین جا تولد یافت و بعد از تحصیل علوم به فن شاعری اشتغال داشت محمد نام و هاشم تخلص میکرد ــ بدایونی راجع به این سخنور رقم طراز است

" همان محمد هاشم است که ذکرش بتقریب بیرم خان خانخان ایراد یافت برادر زادهٔ مولانا شاه محمد انسی است گاهی سمائی و گاهی وائی تخلص میکرد وآخر بدین تخلص قرار یافت سلیقه شعر بغایت مناسب داشت " [۱]

اگرچه هاشم لاهوری بدربار شاهی منسلک نبوده ولی با بیرم خان خانخان رابطه میداشت مثلا بقول بدایونی بیرم خان او را در عوض یک غزل یک لک تنکه بدو داده و مطلع اش اینست :

من کیستم عنان دل از دست دادهٔ
در دست دل براه غم از پا فتادهٔ [۲]

والحق بعوض این شعر آن جائزه گرانقدر را که یافته حتما سزاوار است و بدایونی تاریخ وفا تش را درین الفاظ ضبط کرده است :

" وفاتش در بلدهٔ لاهور در سنه نهصد و هفتاد و دو (۹۷۲ هـ) بوده " [۳]

(أ) سبک شعرش

اگرچه مدتیست که دیوانش از دستبرد زمانه ربوده شده است ولی از آن ابیاتش که بتوسل منتخب التواریخ بدست آمده اندازه سبک شعرش میتوان کرد ــ مثلا این چند بیت از غزلش ملاحظه شود :

---

۱ ــ ۳ ــ منتخب التواریخ ، کلکته ۱۸۶۹ م ج ۳ ص ۳۸۸ ــ ۳۹۰

روم در باغ بی روی تو اشک لاله گون ریزم | بپای هر گلی بنشینم و از دیده خون ریزم
درونم چون صراحی خون شد از اندوه میخواهم | که در بزم تو این خونابه را از دل برون ریزم
بجز خاک درت جائی نریزم اشک از دیده | بهر در آبروی خویشتن بر خاک چون ریزم
بیاد روی گندم گون او در مزرع سودا | ز اشک دانه دانه دمبدم تخم جنون ریزم
صراحی وار هاشم دمبدم از لعل میگونش | سرشک ارغوانی از نوای ارغنون ریزم [1]

پیداست که کلامش مثل می خونرنگ پر جوش و میگون است وتشبیهات و استعارات که در آن بکار برده چنان شیوا و دلپذیر که در نهانخانه ی خواننده و شنونده جا میگرد یعنی در بزم سخن از صراحی دل خونبار ، خونابه افکار را در پیمانه های ذهن ما می ریزد وما شراب غم اورا شراب غم خود تصور کرده میخوریم ولذت میبریم ـ

میتوان گفت که شعرش دارای سوز وتپش وکاملا عاشقانه است گوئی که فکر محبوب در دامن طبع اش اینچنین دامنگیر شده که ازان وارستگی محال است مثلا این دو بیت غزلش ملاحظه شود

عمری بباغ بهر چه فریاد میکشی | گویا ز سرو قامت او یاد میکشی
گنجشک وار بستهٔ دام توگشته ام | نی میکشی مرا و نه آزاد می کنی [2]

و این رباعی ازو که دارای همین فکر است هم نقل میکنیم :

ای زلف تو زنجیر دل شیدایم | شیدائی آن دو زلف عنبر سایم
گفتی که هلاک شو بسودای غم | عمریست که من هلاک این سودایم [3]

از لحاظ سبک شعرش اگر ما غزلیاتش را بدقت مطالعه کنیم ، میبینیم که عنصر خیالبافی در شعر او جابجا پیداست مثلا این شعر غزلش کاملا دارای " سبک هندی " است ـ

عکس نه در می فکند خال توای سیمبر | مردم چشم مست غرقه بخون جگر [4]

---

[1] بدایونی : منتخب التواریخ کلکته ۱۸۶۹م ج ۳ ص ۳۸۸ ـ ۳۹۰
[2] بدایونی : منتخب التواریخ (بتصحیح مولوی احمد علی) کلکته ، کالج پریس ج ۳ ص ۳۸۹
[3] ایضا ص ۲ [4] ایضا ص ۳۸۹

و این شعر از غزل موصوف هم دارای صفات " سبک هندی " است :

بیاد روی گندم گون او در مزرع سودا ز اشک دانه دانه میدهم تخم جنون بزم [1]

یعنی بیاد روی گندم گون محبوب در مزرع سودا . از دانهٔ اشک تخم ریختن یک عنصر خیالبافی که مختص به سبک هندی است پیداست و نه تنها این بلکه یک فکر و فرهنگ محلی لاهور را هم آشکار میسازد ــ یعنی ناحیه ی لاهور سرزمینی است که دران پیشهٔ کشاورزی مختص به اهل این ناحیه همواره مربوط مانده است و آن دانهٔ گندم که ازین خاک پیدا میشود نتیجه ی کاوش مزارع این ناحیه ی است که برآن فخر میکرد وعلاوه برین رنگ محبوب ناحیه ی لاهور بالعموم گندم گون میباشد لهذا برین دلیل که این عنصر خیالبافی کاملاً دارای اشارات وفکر وفرهنگ محلی لاهوراست میتوان گفت که سبک شعرش نه تنها " سبک هندی " است بلکه دارای همه ی صفات " سبک محلی لاهور " است و درین معنی او تتبع ملاّ شیری لاهوری کرده است ــ

ب ــ حمیدی لاهوری
(بعد از ۹۹۸ هـ)

اصلاً سخنورانیکه بدربار اکبری منسلک نبودند احوال شان خیلی کم بدست ماست وحمیدی لاهوری هم یکی ازآنهاست . البته بتوسل آثار ایشان که داریم نام شان زنده مانده است ــ بر همین سبیل مثنوی که حمیدی لاهوری را بما روشناس گردانیده طوطی نامه است راجع به تاریخ تصنیف این مثنوی خود شاعر میسراید که :

نود و هشت بود و نهصد سال روز آدینهٔ هشتم شوال
که مرتب شد این نسانهٔ چند این حکایات عاشقانه چند [2]

طبق گفتهٔ شاعر این مثنوی که بروز آدینه مبارک در تاریخ هشتم شوال بسال نهصد و نود و هشت (۹۹۸ هـ) بپایان رسیده بود . عصر اکبری " (۹۶۳ تا ۱۰۱۲ هـ) است ــ داستان تصنیف مثنوی موصوف مثل تصنیف کلیله دمنه عجیبی است یعنی اصل مآخذ این مثنوی از کتاب سانسکرت که در نثر بعنوان " شک سپ تتی " یعنی هفتاد (۷۰) داستان طولی است و نام مصنف آن تصنیف سانسکرت

---

[1] بدایونی : منتخب التواریخ (بتصحیح مولوی احمد علی) کلکته کالج پریس . ۱۸۶۹ ج ۳ ص ۲۸۹
[2] حمیدی لاهوری : طوطی نامه نسخه خطی نمره ۳۱۳ مجموعه آذر (شماره ۷۵۳۲) کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور برگ ۲۳۱ ب

بعد ازان در عصر ساسانیان بزبان پهلوی هم ترجمه شده ـ سپس شمس الدین محمد دقایقی مروزی که در حدود ششصد هجری (۶۰۰ هـ) بوسته از زبان پهلوی بفارسی بعنوان "+ بختیار نامه " درآورده است . چنانکه عوفی رقم طراز است که

" (شمس الدین محمد دقایقی مروزی) در نثر پارسی رعایت جانب سجع کرده است و بختیار نامه و سند باد را لباس عبارت پوشانیده است " ۱ ـــه

بر همین سبیل خود درین شبه قاره همین کتاب " شك سپ تیتی " لباس دیگر زبانهای مند مثل هندی ، برهتی و دکنی هم پوشیده که تفصیل آن از موضوع ما خارج است . البته میتوان گفت که اصل ماخـــذ " طوطی نامه " حمدی لاهوری از همین کتاب سانسکرت " شك سپ تیتی "

---

۱ ـــه محمد عوفی ; لباب الالباب (تالیف براون ـ لندن) ۱۹۰۶م ج ۱ ص ۲۱۲

+ بختیار نامه ; مآخـذ نسخه " بختیار نامه " طبع روسیه یك نسخه چاپی طبع تبریز بوده و نسخه تبریز مسلم ازیك نسخه خطی برداشته شده که اکنون در دست ما نیست مترجم متن پهلوی بخاری بخاری استاد (شمس الدین محمد دقایقی مروزی) است که در حدود ششصد هجری (۶۰۰ هـ) بوسته و اشعاری که نامها هم اصل مسلم نیز ازین نامها معمول بوده وابوطاهر و ابوتمام و امثال آنرا دقایقی یا دیگری بمناسبت زمان بجای نامهای اصل گذاشته است "

حواله (دیباچه بختیار نامه دقایقی تالیف آقای وحید . مطبع ارمغان ـ تهـــران ۱۳۱۰ش / ۱۳۳۲ هجری ص الف دیباچه)

است چنانکه دکتر ظهورالدین احمد تحقیق [1] نموده که حمدی " طوطی نامه " خودش را از طوطی نامه ضیاء الدین نخشبی ماخوذ کرده است و نخشبی تنها پنجاه و دو حکایت از " شک سپ تتی " ماخوذ کرده بطرز جداگانه بنثر فارسی بعنوان " طوطی نامه " در سال ۷۳۰ هجری در آورده است البته حمدی لاهوری دو تا حکایت آخرین یعنی پنجاه و یکمی و دومی از بختیار نامه دقایقی گرفته است ۔

روشن گردید که حمدی لاهوری از همین " طوطی نامه " نخشبی و بختیار نامه دقایقی که بنثر فارسی بوده حکایات ماخوذ کرده لباس شعر فارسی پوشانید و بعنوان " طوطی نامه " بصورت مثنوی در عصر اکبری در سال ۹۹۸ هـ در آورده است ۔

اگرچه تاریخ وفات این سخنور هم بدست ما نیست ولی بر دلیل اینکه او مثنوی طوطی نامه را در سال ۹۹۸ هـ منظوم کرد میتوان گفت که حتما بعد از ۹۹۸ هـ رحلت نموده بود ۔

---

[1] ماخذ طوطی نامه : " حمدی نے طوطی نامه مؤلفه ضیاء الدین نخشبی کو اپنا ماخذ بنایا ہے جو ۷۳۰ هجری میں تالیف ہوا " ۰۰۰۰۰۰۰ طوطی نامه کا اصل ماخذ سنسکرت کی کتاب " شک سپ تتی " ہے جس کے معنی ہیں طوطے کی ستر کہانیاں ۔ نخشبی کے طوطی نامه میں ۵۲ کہانیاں ہیں ۔ پچاس تو شک سپ تتی سے ماخوذ ہیں اور دو یعنی پچاسویں اور اکاونویں کہانیاں بختیار نامه مؤلفه شمس الدین محمد دقایقی سے لی گئی ہیں " ۔

حواله : دکتر ظهورالدین احمد (پاکستان میں فارسی ادب) یونیورسٹی بک ایجنسی ۰ ۱۹۲ انارکلی لاهور ۱۹۶۶م ص ۱۰۵

(أ) تاثیر ادبیات هندی در شعر فارسی لاهور

اگر ما روابط ادبی و فرهنگی ایران و پاکستان باستان را بدقت مطالعه کنیم روشن خواهد گردید که آن روابط بین این دو کشور نه بعد از ظهور اسلام بلکه هزاران سال پیش از اسلام بوده است و ما آنرا در بخش اول این رساله مفصلا در بیان آورده‌ایم ـ و داستان تصنیف " طوطی نامه حمیدی لاهوری اصلا ترجمه" معین روابط است ـ

اگر ما تاریخ شعر فارسی لاهور را تحقیق کنیم روشن میشود که درین شبه قاره ، زبان فارسی در عصر غزنوی ورود کرد وبعد ازان در تمام ادوار تغلقان و خلجیان و لودیان مرتبا ترویج میافته تا آنکه در عصر مغلیه سراسر کشور زبان عموم گردید ، ونه تنها این بلکه هندی را که زبان این کشور بوده هم متاثر کرد و برعکس آن زبان هندی هم در شعر و ادب فارسی مرتبا تاثیر میکرده است ـ مخصوصا در عصر اکبری بسیاری از کتابهای ادبی و دینی هندوان مثل مها بارت ولیلاوتی و نل دمن از زبان هندی به نثر و نظم فارسی درآورده شد ـ روشن است که طوطی نامه حمیدی لاهوری چنانکه در سطور مزبور آمده است ازان کتابها ست که تحت تاثیر ادبیات هندی در شعر فارسی لباس مثنوی پوشیدند ـ

فیضی فیاضی قصهٔ عشق هندی از شهزاده هندی نل وشهزادی هندی دمن را در شعر فارسی در هند بزبان پهلوی و دری آورده است چنانکه خودش میگوید :

گیرم زنوای هندی آهنگ   در پهلوی و دری زنم چنگ
بر فارسیان ازین معانی   آتش ببرم به ارمغانی [۱]

برهمین سبیل کسیکه قصه عاشقانه هندی "شک سپ تتی " را نخستین بار در شعر فارسی در لاهور نظم کرده حمیدی لاهوری است و البته برای این کار گران حمیدی لاهوری مساعی دیده خرج کرده و خون جگر را ریخته است چنانکه خودش میسراید که

---

[۱] ـ فیضی فیاضی ؛ نلدمن فارسی ، مطبع اسدی چاپ لکهنؤ ۱۲۸۴ هـ ص ۲۶

شکر پروردگاری مانند | که مرتب شد این فسانهٔ چند
از پی انتظام هر حرفش | جگرم کرد خون خود حرفش
خرج کردم سیاهی دیده | تا که این نسخه است گرویده
دلم از خون خویش با خامه | داد شکرف بهر سرنامه [1]

تحقیق شد که طوطی نامهٔ حمیدی لاهوری حتما نتیجهٔ تاثیر ادبیات هندی در شعر فارسی لاهور است و تفصیلش را هم در بیان میآریم ـ

(۳آ) داستان " شک سپ تتی " و طوطی نامهٔ حمیدی لاهوری

اصلا داستان [2] " شک سپ تتی " یعنی هفتاد داستان طوطی ازین قرار است ـ شخصی بود با ثروت بنام هردت ـ پسری میداشت مدن سین که به دختری زیبا پربهاوتی عروس کرد ـ مدن سین طوطی و شارکی میداشت که مثل دانایان حرف میزدند و مدن سین بدون مشوره ایشان کاری نمیکرد ـ اتفاق چنان افتاد که باری راجه ای مدن سین را دستور فرمود که برای خریدن جواهر برود و بمدت هفتاد و دو روز پس بگردد ـ مدن سین وقت خدا حافظی پربهاوتی را تاکید کرد که در غیبت من هیچ کاری بدون مشوره طوطی و شارک نکنی ـ وزیر زاده ای بود که در جوار ایشان با شان و شکوه و مسرت و شادمانی زندگی میکرد ـ بعد از رفتن مدن سین زوجه اش پربهاوتی در روز اول در دام عشق وزیر زاده گرفتار شد ـ دلاله ای بین ایشان بطور میانجی کار کرد ـ وقتی پربهاوتی از شارک اجازت بیرون رفتن طلبید . شارک امتناع نمود و پربهاوتی غضبناک شده وآن شارک را در همان جا بکشت ـ بازاز طوطی اجازت خواست ـ وآن طوطی که سانحه مرتعاک شارک بچشم خود . دیده بود . پربهاوتی را اجازت داد ولی به حیله سازی داستانی آغاز کرد و بایصورت تا تمام شب او را از بیرون رفتن باز ماند و همین طور هر شب داستان نو بیان میکرد تا آنکه هفتاد و دو (۷۲) روز تمام شد ـ

[1] ـ حمیدی لاهوری : طوطی نامه فارسی . نسخه خطی نمبر ۳۱۳ مجموعه آذر شماره ۷۵۳۲ کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور سن ع ۱۳۱۲ هـ برگ ۱۳۰ الف ـ

[2] ـ ترجمه وتلخیص و ماخوذ از داستان " شک سپ تتی " بحواله دکتر ظهورالدین " پاکستان مین فارسی ادب " لاهور مطبع استقلال پریس . بوش ورستی بک ایجنسی ـ ۱۹۲ انارکلی لاهور ۱۹۶۶ ام ص ۱۰۷

وقتی مدن سین پس گردید • زوجه اش تمام راز را باو فاش گفت که طوطی باینصورت او را تا هفتاد و دو شب از بیرون رفتن باز مانده و طوطی را ستایش کرد نتیجةً بعد ازان هر دو بشادمانی زندگی بسر بردند ـ طوطی بشرح داد که اصلاً شارك و او از مخلوقات سماوی بودند و به سبب بدعای رشی (درویش) در قالب حیوانی درآمدند ـ حالا مدت سزای ایشان تمام شده است لـذا او پرواز کرد و در آسمان با شارك پیوست ـ

حیدی لاهوری [1] این قصه را تمام منظوم کرد ولی آنرا یک کمی عوض کرده است یعنی نامهای کرداران حکایت که از هندوان بوده • عوض کرده نام مسلمانان داد مثلاً هردت را مبارك و مدن سین را میمون و پربهاوتی را خجسته و انجام حکایت را هم عوض کرد یعنی در حکایت " شك سپ تتی " انجام مدن سین و زوجه اش پربهاوتی بشادمانی اختتام میشود ولی برعکس آن در طوطی نامهٔ حیدی انجامش الم آور است یعنی طوطی میمون (مدن سین) را از بیوفائی زوجه اش خجسته (پربهاوتی) آگاه میکند و نتیجةً میمون زوجه اش را بقتل میرساند ـ

اصلاً موجب تحویض حکایت فکر و فرهنگ مسلمانان این شبه قاره است ـ بدلیل اینکه اگرچه مسلمانان پاك و هند همیشه دوشادوش هندوان زندگی میکنند ولی حقیقت اینست که فکر و فرهنگ هر دو ملت همیشه جداگانه مانده است ـ مثلاً در حکایت " شك سپ تتی " طوطی نگذاشت که پربهاوتی بیرون برود و اورا هر شب بحیله سازی حکایت کردن یك داستان نوی از بیرون رفتن باز مانده و بتوسل این تدبیر طوطی اگرچه پربهاوتی پاکدامن میماند ولی در غیبت شوهرش در دام عشق وزیر زاده حتماً گرفتار میبوده است و باوجود اینکه پربهاوتی این راز را با شوهر خود فاش گفت غیرت شوهرش هیچ وقت بجوش نخورده بلکه مدن سین بزوجهٔ خود بکمال شادمانی زندگی بسر برده و این عنصرِ فکر و فرهنگ یك ملت حتماً غیر اسلامی میباشد البته یك فکر و فرهنگ هندوان را کاملاً تطبیق میکند ـ لـذا بر دلیل اینکه خود شاعر حیدی لاهوری که از ملت اسلامی ناحیه لاهور بوده فکر و فرهنگش او را اجازه نداد که انجام مثنوی طوطی نامه را بآن صورت که در " شك سپ تتی " است اختتام کند • و همین اصل است که انجام مثنوی طوطی نامه غیرت مندانه است یعنی

---

[1] طوطی نامه فارسی نسخه خطی (ایضا) برگ ۱ الف تا ۱۳۲ ب

چون غیرت خورده زوجه اش خجسته را بدست خود بقتل میرساند ـ

غ‍‍ل‍‍ط‍‍ه

(أأأ) سبک شعر حمیدی لاهوری | ممکن است حمیدی لاهوری در هر صنف نظم شعر گفته باشد ولی از آثار او تنها یک مثنوی " طوطی نامه " باقیمانده است ونسخه خطی ازآن در کتابخانه ی دانشگاه پنجاب لاهور در " مجموعه آذر " موجود است و آن هم کرمخورده و دارای سی (۳۰) حکایت و یک صد وسی و دو (۱۳۲) برگ است . البته بخط نستعلیق زیبا جلوه میدهد و دست کاتب هر عنوانش برنگ سرخ و هرداستانش برنگ سیاه در صفحه تحریر آورده موضوع سخن عشق خونرنگ وداستان غمناک شیرینک را اشاره میکند ممکن است بر دلیل اینکه خود شاعر گویاست که

ازپی انتظام هر حرفش	جگرم کرد خون خود صرفش
سرخ کردم سیاهی دیده	تاکه این نسخه است گرویده [1]

حمیدی لاهوری طبق روش تصانیف آن عصر یعنی اول ثناء خدا و نعت رسول[2] و منقبت اهل بیت واصحابه اکرام را در نظم آورده سپس سلسلهٔ حکایات را لباس شعر پوشانیده است وآغاز مثنوی طوطی نامه باینصورت میشود ـ

بسم الله الرحمن الرحیم

ای بقدرت علیم راز همه	کرم تست چاره ساز همه
همه کردی ازعدم موجود	واز وجود آنکهی کنی نابود
هم سزد رازتست دانائی	هم زبانرا زتست گویائی [2]

---

[1] حمیدی لاهوری ؛ طوطی نامه فارسی . نسخه خطی (ایضا) برگ ۱۳۰ الف

[2] ایضا برگ (۱) ب

حکایت طوطی نامه را مفصلاً در بیان آوردیم که خجسته هر روز بغروب آفتاب از طوطی اجازه میخواست که بسرای ملاقات وزیرزاده بیرون برود و اینجا منظر ناشکیبائی و بیقراری خجسته را بآن خوبی که در بیان آورده ازین اشعار دلپذیر پیداست :

پیش طوطی خجسته کرد نیاز — وآنگهی کرد صد هزار بشار

گفت کای محرم یگانهٔ من — وی محبت هم آشیانه من

خانهٔ دل خراب کرد الستش — کرد تاراج جان سپاه غمش

لشکر عشق دست عقل به بست — صرصر عشق شاخ صبر شکست

جگرم خون شده ز تنهائی — رفت از دست من شکیبائی

کی دهد دست فرصت زیستن به — یکره از لطف خود اجازه ده[1]

و آن حیله سازی که طوطی خجسته را از بیرون رفتن باز میماند هم ملاحظه شود :

طوطیش گفت کای مه خوبی — و آفتاب سپهر محبوبی

زود برخیز رو در آغوشش — و می وصل کن تو مدهوشش

لیک میترسم ای پچهره چو ماه — که اگر شوهرت رسد ناگاه

هر دویک را بنگرد بیشتر — همچو آن زن که خفته با خواهر

گفت باوی خجسته کای خوشخو — قصه آن چگونه بود بگو[2]

روشن است که طوطی بکمال دانائی و حیله سازی خجسته را بدینگونه مایل میگرداند که خجسته خودش آرزو کند که طوطی برایش آن قصهٔ زن بگوید و طوطی بدینصورت آن قصه را آغاز میکند و تمام شب آن قصه را در بیان میآرد تا آنکه آفتاب سر میکند و آن وقت طوطی خجسته را اجازه میدهد ولی که روز روشن میشود بدینصورت خجسته هر روز نتوانست که بیرون برود واین حیله سازی

---

[1] حمیدی لاهوری ؛ طوطی نامه فارسی ۰ نسخه خطی (ایضا برگ ۲۷ الف

[2] ایضـــا برگ ۲۷ ب

که چگونه طوطی خجسته را از بیرون رفتن باز میماند در اشعار زیر هم پیداست :

طوطی این داستان چوکرد تمام	پس ازآن با خجسته کرد اعلام
که بروسوی شکنیده خویش	شربت درد وغم چشیده خویش
خواست آخر خجسته غم خوار	که نهانی رود بمنزل یار
نیل شب خاک صبح بر سر کرد	نعره زد شهر مهر سر بر کرد
باز در رفتنش توقف شد	دلش از هجر پر تاسف شد [۱]

و در آخر هر داستان حمیدی لاهوری این شعر را میآرد :

طوطی این داستان چوکرد تمام	پس ازآن با خجسته کرد اعلام

و بعد از منظر طلوع آفتاب باین شعر داستان را تمام میکند :

باز در رفتنش توقف شد	دلش از هجر پر تاسف شد [۲]

از لحاظ موضوع فلسفه عشق در بیان آورده است یعنی وقتیکه عشق آید عقل را میرباید چنانکه میسراید که

عشق بگشاده در بروی دلم	عشق زد سنگ بسو بسوی دلم
عشق زد کوس بیقراریها	عشق بنواخت طبل خواریها
عشق لشکر کشید بر سر عقل	عشق تاراج کرد کشور عقل
عشق بربست دیدهٔ هوشم	عشق بفکند باز در جوشم
عشق منزل گرفت در جانم	عشق یکباره کرد حیرانم
عشق بربسته خور وخوابم را	عشق بربود آب و تابم را
عشق دردیده نقد آرامم	عشق در دهر کرد بدنامم [۳]

---

۱ ـ حمیدی لاهوری : طوطی نامه فارسی ، نسخه خطی (ایضا) برگ ۲۹ الف

۲ ـ ایضا برگ ۲۹ الف

۳ ـ طوطی نامه حمیدی ، نسخه خطی (ایضا) برگ ۷۶ الف

خلاصه اینکه عمیدی لاهوری البته شعر خوب گفته است و همین اصل است که هر شعر گوش خود · خودش نازان است که از شعر او باده هم در مستی می‌آید و جام قهقهه و شیشه خنده میکند و نه تنها این بلکه اجرام فلکی هم حاضر میشود مثلاً زهره از شعر او در رقص می‌آید قمر از نورش چراغ می‌افروزد و مشتری خریدار نظمش میشود و باین طور دعوی میکند

باده شد مست جام قهقهه کرد شیشه هم خنده موجه کرد
چنگ فریاد کرد و نی بگریست گل بخندید و نرگس بگریست
زهره رقاص گشت و مهر بسوخت قمر از نور خود چراغ فروخت
مشتری مشتری نظم شد نظم کرد حرز هیکل خود
کرد پروین بخوشدلی خنده گشت کیوان بجان و دل بنده
هم ثریا کشوده عقدهٔ در کرد بر نظم من نثار گهر
چون رسید این خبر بگوش فلک از پی رشک رفت هوش فلک
شفق از بسکه سرخ گلگون شد دلش از رشک شعر من خون شد[1]

در آخر کلام بواسطه خیرالانام رسول الله صلی الله علیه وسلم و انبیا اکرام و بعد بحق سخنوران عالی مقام مثل انوری و خاقانی و سعدی و حافظ و خواجه نظام الدین اولیاء امیر خسرو دهلوی و عبدالرحمن جامی باین اشعار گوهر آبدار دعا میکند

بعدل انوری که مهر سپهر عاشق شعر اوست با صد مهر
بحق شعر صاف خاقانی بحق طبع کرم کرمانی
بظهور سخن وری ظهیر آنکه زو شد ظهیر چرخ سپهر
بحق نظم سعدی شیراز آن بفهم و سخن وری ممتاز
بسخنها گفتهٔ حافظ بگهرها سفتهٔ حافظ

۱ـ طوطی نامه عمیدی (نسخه خطی ایضاً) برگ ۱۳۰ ب

بسخن دانی نظام الدین | آن سپهر فضیلت و تمکین
بحق خسرو سخن خسرو | آنکه نظم وست تازه و نو
بحق حسن نازکی حسن | آنکه شعرش کرد برو سخن
بسخن پروری جامی جام | بحق اعتقاد خواص و عوام
که باعطیم از جهان سپری | سوم عین مغفوره نگری
نه بهاری بدست شهطانم | خللی نگشی در ایمانم
ای حمیدی چو قصه گفتی تو | گوهر نظم شعر سفتی تو [1]

این نسخه خطی در پایان با عبارت ذیل اختتام میابد :

" تمام شد بمعنی فخرالملك الوهاب نسخه متبرکه " طوطی نامه " تصنیف حمید اللهوری (تاریخ خطاطی) بتاریخ بیست ویکم شهر جمادی الاول مطابق ۱۳۱۲ هجری " [2]

اگر ما سبك شعر حمیدی لاهوری را بدقت مطالعه کنیم میبینیم که حمیدی لاهوری درین معنی تتبع فیض فیاضی را اختیار نموده است ـ مثلا وقتیکه خجسته برای ملاقات وزیر زاده از طوطی هرروز اجازه میخواهد درینه وقع منظر غروب آفتاب ملاحظه شود :

تاجبر آفتاب سرعت پو | شد چو در منزل غروب فرو
وانکه از موحل افق تاکاه | بسر آمد برون مسافر ماه

....

---

[1] حمیدی لاهوری : طوطی نامه فارسی نسخه خطی (ایضا) برگ ۱۳۱ ب
[2] ایضا برگ ۱۳۲ ب

بازکین شاه مهر عالم کرد — پای در قلعه غروب آورد
باز چون شیر مهر عالم کرد — پای در بیشه غروب آورد [1]

باز دیگر چو طیر مهر از ناز — رفت در آشیان مشرق باز
پس ازان مرغ ماه سیمین بال — کرد پرواز در هوا فی الحال

و مخصوصا اینکه

باز دیگر چو مهر یکه سوار — سوی شام از ختن نمود فرار
باز شاهنشی مه شب کرد — لشکر آورد و تعاقب کرد
بازکین فیل آسمان بلند — رنگ زرین خور بخاک فکند
باز چون فیلبان شب ناگاه — بست بر پشت وی عماری ماه [2]

پیداست که دران تشبیهات و استعارات مثل تاجر آفتاب و مسافر ماه و آفتاب را با شاه عالم قرار داده پایش را در قلعه غروب آوردن و بصورت دیگر آفتاب را به شیر بیشه تعبیر کرده پایش را در بیشه غروب آوردن و گاهی آفتاب را به طیر تشبیه داده آنرا در آشیانه ی مشرق رساندن و گاه آنرا به مرغ ماه سیمین بال تعبیر کرده در هوا پرواز کراندن همه ی همه خیالهائی و دارای صفات سبک هندی است ـ

مخصوصا مهر را به یکه سوار و فیل را با آسمان بلند تشبیه کردن محیط فرهنگ هندی را ابراز مینماید بر دلیل اینکه درین شبه قاره پاک و هند از دیر زمان تا امروز هم یکه سواری برای عموم عام است و فیل جانور خاص این سرزمین است و در زمان پیشین برای سواری شاهان بکار برده میشد ـ

غیر ازینها در "طوطی نامهٔ" حمیدی فکر هندی هم پیداست مثلا در " داستان برهمن و عاشق او دختر رای و مهره طلسم " واین داستانی است که طوطی در شب بیست یکم روز باخجسته میگوید چند اشعاری از آن که فکر هندی را اعلام مینماید ملاحظه شود :

---

[1] حمیدی لاهوری ؛ طوطی نامه فارسی ۰ نسخه خطی (ایضا) برگ ۲۹ ب، ۷۵ ب، ۶۹ الف

[2] ایضا برگ ۲۳ الف ۰ ۸۰ الف، ۸۰ ب، ۲۷ الف

نظر این بر آن جوان افتاد ・ نگه این بسروی آن افتاد
عاشق روی یکدگر گشتند ・ کشته موی یک دگر گشتند
دختر رای شد ز غم رنجور ・ برهمن نیز ماند زو مهجور [1]

و این داستان عجیبی است که در آن بجای مرد ، زن عاشق مرد است یعنی دختر رای بر برهمن عاشق میشود و از لحاظ فکر هندی همیشه زن عاشق و مرد محبوب میباشد ، بدین دلیل میتوان گفت که این انداز فکر حتما فکر هندی را تطبیق میکند ـ

لذا بنا بر دلایل و شواهد مزبور عیانست که سبک شعر حمیدی حتما " سبک هندی کامل " است و او سبک شعر فیضی فیاضی را تتبع کرده است البته میتوان گفت که حمیدی لاهوری [بعد از فیضی] نخستین سخنور است که " سبک هندی کامل " را اولین بار در شعر فارسی لاهور بوجود آورده است ـ

ج ـ کاتبی لاهوری
ف (۱۰۰۰ هـ)

کاتبی لاهوری ازان سخنوران لاهور از عصر اکبری است که هیچ وقت بدربار پادشاهی متسلک نماندند بلکه در عموم شهرت یافته بودند و شاید همین اصل است که امروز آثارش بدست ما نرسیده البته آن دوبیت که بتوسل " صبح گلشن " دریافتیم و صاحب " صبح گلشن " ذکر کاتبی لاهوری را در عبارت ذیل آورده است :

" کاتبی از خوشخطان خطهٔ یزد بود وگاهی کاتب بلاتبای نسبت هم تخلص می نمود بنا بران جناب مولف نگارستان سخن بلقب کاتب مکتوبش فرمود و وی محرر کاخ رفیع البیان ، اشعار و اشتهار گردیده در سنه ثلثین و تسعمایة (۹۳۰ هـ) از عالم بطون بعرصهٔ شهود و خرامیده و در لاهور بعمر هشتاد سالگی در سنه یکهزار (۱۰۰۰ هـ) کاتب قضا بر جریدهٔ حیاتش خط محو کشیده " [2]

---

[1] ـ حمیدی لاهوری : طوطی نامه فارسی ، نسخه خطی (ایضا) برگ ۸۳ ب
[2] ـ علی حسن خان : صبح گلشن ، بهوپال ـ ۱۲۹۵ هـ ص ۳۳۵ ـ ۳۳۶

معلوم شد که کاتبی از خطهٔ یزد رو به هند نموده در ناحیه لاهور زندگانی بسر میبرد و آخر در سال یک هزار (۱۰۰۰ هـ) که عصر اکبری بوده بعمر هفتاد سالگی در همین شهر لاهور جان بحق شد ـ پیداست که لاهوری است و بنا برین ما ذکر اورا بعنوان "کاتبی لاهوری" در میان میآوریم و آن دوبیت که بتوسل تذکرهٔ مزبور بدست ما آمده نقل میکنیم :

چون مه چهارده از گوشهٔ بامش دیــــدم　　　نگران بود بجای وتمامش دیــــدم

ترسم که کند محنت هجر تو هــــلاکــم　　　جائی که تو هرگز نبری راه بخــــاکم [1]

صاحب "نگارستان سخن" هم چیزی نگفته بجزیک سطر زیر :

" کاتب یزدی و روی کلمات مشکینش نور روشنائی ابدی "

دی جانب صحرا خواند آن ترک پسر مارا　　　مشکل که کسی بیند در شهر دگر مارا

ترسم که کند محنت هجر تــو هــــلاکــم　　　جائی که تو هرگز نبری راه بخــــاکم [2]

زیرا که هیچ آثاری ازو بجز اشعار مزبور بدست ما نیست نمی‌توانیم بر سبک شعر او اصالتاً بحث کنیم . البته چنانکه از اشعار مزبور روشن است سبک شعرش همان سبک مورثی یعنی = سبک عراقی است ـ

د ـ محمود لاهوری
ت و (بعد از ۱۰۰۲ هـ)

ذکر محمود لاهوری در تذکرها خیلی کم آمده است البته امین احمد رازی در هفت اقلیم جائیکه ذکر شهر لاهور کرده در آن نامهای امراء و فضلاء و شعرا هم درج کرده است و راجع به سخنوران آن عصر رقم طراز است که

" مولانا شعری از نیکو طبعان این عصر و زمان بوده . مولانا محمود شعری همواره میگوید اما ازغث و ثمین احوالش اطلاعی ندارد " [3]

---

[1] ـ علی حسن خان : صبح گلشن . بهوپال ۱۲۹۵ هـ ص ۳۳۶

[2] ـ سید نورالحسن : نگارستان سخن . مطبع شاهجهانی . بهوپال ۱۲۹۳ هـ ص ۸۵　APHE-5

[3] ـ امین احمد رازی : هفت اقلیم . نسخهٔ خطی کتابخانهٔ دانشگاه پنجاب لاهور (شماره ۲۳۶۰) [illegible]

اگر بیان مزبور را بدقت مطالعه کنیم می‌بینیم که صاحب هفت اقلیم برای مولانا شهری لفظ " بوده " آورده است و برای مولانا محمود لفظ " میگوید " پیداست که وقت تصنیف هفت اقلیم مولانا شهری در گذشته بود البته محمود زنده بوده ـ و بر دلیل اینکه سال تصنیف هفت اقلیم یک هزار و دو (۱۰۰۲ هـ) [۱] است و چنانکه در ذکر مولانا شهری لاهوری در بیان آوردیم که تاریخ وفاتش ۹۹۴ هـ بوده بیان هفت اقلیم کاملاً صحیح است بر همین سبیل میتوان گفت که محمود لاهوری تا سال تصنیف هفت اقلیم حتماً زنده بوده و پیداست که وفاتش بعد از ۱۰۰۲ هـ اتفاق افتاد ـ

چنانکه از بیان مزبور هویداست که اطلاع احوال محمود لاهوری خود امین احمد رازی که معاصر او بوده ~~نتوانست دریافت~~ (دربیان نیاورده) برای ما چگونه ممکن . البته تحقیق شد که نام و تخلصش محمود است و او یکی از سخنوران فارسی لاهور از عصر اکبری است ـ ممکن است که در هر صنف نظم شعر گفته باشد ولی از آثار او تنها یک دیوان غزلیات مشتمل بر سی و دو غزل بعنوان محمود نامه بدست ماست ـ

(أ) محمودنامه و سبک شعرش | نسخه های خطی محمود نامه در کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور موجود است و یک نسخه چاپیده اش که در مطبع وکتوریا پریس لاهور در تاریخ یکم ماه ژوئن ۱۸۷۱ میلادی بچاپ رسیده بود هم از نظر نویسنده گذشت که در آن هیچ جای تاریخ تصنیف محمود نامه نوشته نشده است بلکه در آخر آن عبارتی که موجب اشتهاری است باین الفاظ بچاپ رسیده است که

" الحمدلله و المنة که نسخه متبرکه محمود نامه از تصنیفات محمود غزنوی باختتام رسید فی سن ۱۲۸۸ هجری مقدس " [۲]

---

[۱] امین احمد رازی ؛ سفر هند نیز کرده در تالیفات هفت اقلیم شش سال صرف نموده و آنرا بسال ۱۰۰۲ هـ بپایان آورده)
رک تاریخ ادبیات ایران ... دکتر شفق . ص ۳۹۹

[۲] محمود لاهوری ؛ محمودنامه . حسب فرمایش چراغ دین کتب فروش مطبع وکتوریا پریس لاهور یکم ژوئن ۱۸۷۱ م ص ۱۲

حال آنکه مصنف محمود نامه چنانکه شرح دادیم یکی از سخنوران فارسی در لاهور از عصر اکبری است نه که محمود غزنوی ـ

اگرچه از آثار محمود لاهوری تنها سی و دو ~~بیست و یک~~ (۳۲) غزل است ولی عجب اینست که هر شعر هر غزلش پر مغز و دلپذیر است و افکار خود را بچنان سوز و تپش در شعر آورده است گویا هر لفظ شعرش از دلش برخاسته است و چنان در سوز و مهجوری زندگی کرده که غمش را شعار زندگی ساخته ٠ و آغاز محمود نامه را بدون دیباچه و نام خود براه راست باین غزل آغاز میکند :

بسم الله الرحمن الرحیم

ای داغ بر دل از غم خال تو لاله را — شرمنده ساخت آهوی چشمت غزاله را
از انفعال لعل لبست لاله در چمن — دیگر بدست خویش نگیرد پیاله را
آنکه نگفت شاهد گل گرچه صد هزار — بلبل زروی درد کشید آه و ناله را
آمد برون بگرد رخت خط عنبرین — کس گرد مه ندید بدینگونه هاله را
آسان ز خوان وصل تو کس بهرهٔ نیافت — مشکل توان گرفت بدست این نواله را
اوصاف گل ز بلبل بیدل توان شنید — چون غیر او نخواند کس این رساله را

آزرده کی کند دل محمود را ایاز
نیکو کند مطالعه گر این قباله را [1]

روشن است کی تشبیهات و استعارات پر مغز و افکار باریک که بکار برده شده است دارای صفات همآن " سبک خیال آفرینی " یا " سبک هندی " است که در آن عصر اکبری رواج گرفته بود مثلا در مطلع میگوید آن داغ غم که لاله بر دل خود دارد اصلا از تاثیر غم خال تو پیدا شده است و این داغ غم چنان حسن و جمال یافت که مردم آن چشم ترا که مثل آهوی و غزاله داری شرمسار گردانید ـ و اینکه لاله از حسن لعل لبت چنان منفعل گردید که بار دیگر بدست خویش آن

---

[1] محمود لاهوری : محمود نامه نسخه خطی کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور شماره ۱۲۸۳ نمره ٠ برگ ۱ ب ۲ الف

پیالهٔ می خورنگ یعنی گل لاله را نخواهد گرفت' مراد است که گل لاله دوباره نخواهد دمید ـ
بر همین سبیل چند بیت از غزلیات دیگر که دارای این صفات است هم ملاحظه شود :

برفکن از ماه رخ خود نقاب — تا نکند دعوی حسن آفتاب
بادهٔ گلگون چه کشی با رقیب — چند کنی جان و دلم را کباب
باز ایاز از دل محمود برد — صبر و قرار و خرد و خورد و خواب [1]

و این شوخی کلام چه خوب است

بر دهد ساقی پیاله گاه راس و گاه چپ — از شراب دیر ساله گاه راس گه چپ
پند ناصح چند ده از بادهٔ امّا چه سود — میکند ساقی حواله گاه راس و گاه چپ
پارسائی تا بکی محمود را می چون دهد — ساقی مشکین کژ له گاه راس و گاه چپ [2]

یعنی یک سوز و تپش در شعرش هم پیداست

شمع از سوز درونم سر بسر دارد خبر — سوخته بر من دلش زان میرود دود از سرش [3]

و همدم او کسی غیر از آه نیست چنانکه میگوید که

همدم من نیست کسی غیر آه — آه که حالم شده از غم تباه
هیبت کوه غم هجران مرا — ساخته باریک تر از برگ کاه
هیچ دگر در دل محمود نیست — جز غم تو روز و شب و سال و ماه [4]

مقطع آخرین غزل که محمود نامه را باختتام میرساند ازین قرار است

یا الله محمود چو کس بر در آن شاه یار — این گدا را هم بران دربار بودی کاشکی [5]

---

۱ ــ محمود لاهوری ؛ محمود نامه ، نسخه خطی کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور شماره ۱۲۷۳ نمبره
برگ ۲ الف ۲ ب ۳ الف
(ایضا) ک ا ؛ پارسائی تا بکی محمود را می چون دهد ساقی مشکین کژ له گاه راس و گاه چپ
راس = راست (رك ــ نسخه محمود نامه مطبع وکتوریا [illegible] لاهور [illegible] ۱۸۷۱ م ص ۲
۲ و ۳ ــ ایضا برگ ۳ الف ــ ۳ ب
۴ ــ ایضا برگ ۱۲ الف ۵ ــ برگ ۲۲ الف ۲۲ ب ، برگ ۲۳ ب

(أ) وجود علامت یا سمبل (SYMBOL) محمود و ایاز در شعر فارسی در لاهور

محمود نامه بعنوان عشق نامهٔ محمود و ایاز هم معروف است و همین اصل است که بعضی از قارئین علامت محمود و ایاز را در شعر نه فهمیده آنرا به محمود غزنوی منسوب کردند چنانکه در سطور مزبور شرح دادیم —

اصلا موجب اشتباه همین علامت یا سمبل (SYMBOL) محمود و ایاز است که محمود لاهوری در شعر خود بکار برده وتقریبا در هر مقطع غزل نام محمود و ایاز در یکجا آورده است باینصورت مثلا :

آزرده کی کند دل محمود را ایـــاز | نیکو کند مطالعه گر این قباله را
تار زلف ایاز ای محمـــــــــود | بهر پابند توعجب رسن ست
خراب از دست او محمود شد زانکه | ایاز اوست بس نا مهـربان شوخ
درد تو با ایاز ای محمـــــــود | دیدهٔ اشکبار میگویـــــــد
راست تیر ایـــــاز ای محمـود | در دل من نشست تا سوفـــــار
زکوة حسن به محمـــود زود داد ایاز | نکرد هیچ تعلل درین تأمل نیز
شد عجب آزرده دل محمود از هجر ایاز | خوش نباشد بی وصال یار جان و اشرش
عهد گل محمود می منوش از دست ایاز | چون بر افروزد بهر سو لاله در گلزار شمع[1]

و اینکه

غالبا بر دل محمود دگر بار ایـــاز | می نهـد ز آتش جانسوز غم هجران داغ[2]

اگرچه در اشعار مزبور همان جذبه عشق که بین محمود و ایاز بوده نمایانست ولی حقیقت اینست که محمود لاهوری اینجا از محمود هر عاشق صادق و از ایاز محبوب ~~او~~ هر عاشق مراد نگاه میکرد بر همین سمبل که از شراب وپیمانه و ساقی وجام اشارات عـرفان مراد میگیرند — وبر دلیل اینکه نام وتخلص خود

۱ــ محمود لاهوری : محمود نامه . نسخهٔ خطی (ایضا) برگ ۲ الف، ۴ الف، ۷ب، ۸ب، ۹ب، ۱۰ب، ۱۲ب، ۱۶ الف

(سوفار — ظرف گلی یا سفالی مانند خم — سوراخ سوزن (رک فرهنگ آموزگار تهران ۱۳۳۰ اع ص ۲۳۰ —

۲ــ ایضـــا برگ ۱۶ ب

شاعر اتفاقاً محمود است اوخودش را به محمود و محبوبه اش به ایاز تعبیر میکند و میگوید که

تار زلف ایاز ای محمود   بهر پابند توعجب رسم است ـ۱

هلا اینجا اشاره به ایاز زلف خود را دوتا کرده وبدون تحمل وتامل در طشت نهادن و به تقدیم رسانیدن است که میگوید

زکوة حسن به محمود زود داد ایاز   نکرده هیچ تحمل درین تامل نیز ـ۲

تحقیق شد که محمود لاهوری نخستین کسی است که علامت یا سمبول (SYMBOL) عشق محمود و ایاز را بالخصوص نوی در شعر فارسی در لاهور آورده است ـ

هـ ـ مقیم لاهوری
پیش از (۱۰۰۲ هـ)

اصلش از سبزوار است وبقول بدایونی در سلسلۀ خان اعظم میباشد ونام پدرش قاضی ابوالمعالی است ـ صاحب " صبح گلشن " مینویسد که

" مقیم سبزواری با خان اعظم اکبری قرابت داشت مدتی دلر هندوستان (لاهور) بتوکل گرانده باز در سرزمین وطن خود قدم گذاشت " ـ۳

ولی بقول بدایونی ایام آخر خود در همین شهر لاهور بسر برده و همین جا جان سپرده چنانکه میگوید که

" بعلت بواسیر در لاهور از جهان در گذشت " ـ۴

---

۱ ـ محمود لاهوری : محمود نامه ، نسخه خطی (ایضا) برگ ۴ الف

۲ ـ ایضا برگ ۱۰ ب

۳ ـ بدایونی : منتخب التواریخ ، کلکته ۱۸٦۹م ج ۳ ص ۳۲۲ ـ ۳۲۳

۴ ـ صبح گلشن ، بهوپال ۱۲۹۵ هـ ص ۲۲۱

بدایونی او را " مقیمی " هم نوشته ولی چنانکه از اشعارش پیداست تخلص او مقیم است ـ البته میتوان گفت که نامش مقیمی و تخلص مقیم است ـ

از روی بیانات مزبور روشن گردید که اجدادش سبزوار را خدا حافظی کرده در شهر لاهور توطن اختیار کردند و مقیم در همین جا تولد یافته وپرورده و کالبدش بخاک لاهور سپرده بود لهذا لاهوری است واگرچه بدایونی سال وفاتش را ذکر نکرده ، ولی روشن است که وفاتش پیش از سال تالیف منتخب التواریخ (۱۰۰۴ هـ) اتفاق افتـاد ـ

(أ) سبک شعرش | اشعارش بیش ازان که بدایونی در ضبط تحریر آورده دیگر تذکره نویسان نقل نکرده اند ـ مثلا این مطلع غزلش ملاحظه شود

خوش آنکه چون شمار سگ خویشتن کنـد
هرچند در شمار نیم ، یاد من کنـد [1]

و چند بیت از غزلش دیگر زیر تحریر میآریم :

عاشقانیم و سرکوی بلا ، ماوای ماست — عالمی پر فتنه وآشوب از غوغـای ماست
هرکجا اندوه و محنت ، پیش آنجا ساکنیم — هرکجا آشوب وغم ، بسیار آنجا جای ماست
با چنین بد حالی کامروز داریم از غمش — مرگ ما میخواهد آنکو ، درغم فردای ماست
در بیابان غمش سرگشته ایم و سایه است — آن سیه بختی که در روز چنین همپای ماست
با مقیم از ناز گفتی نیست پروا ی کسـم — آری آری کی بدین خوبی ترا پروای ماست [2]

---

[1] بدایونی : منتخب التواریخ ، ایضـــا ص ۳۲۲
[2] ایضـــا ص ۳۲۲ ـ ۳۲۳

پیداست که کلامش تکلفی است و احساسات نهانخانهٔ خود رابایفخوبی ابراز نموده است که خواننده یا شنوند ماگرا حکایت خود حس میکند و زبانش خیلی شیرین و تکلفی است ـ لهذا بایفهمه صفات میتوان گفت که " سبک خراسانی " است ـ البته در بخش جای که تتبع حافظ و سعدی کرده شعر در " سبک عراقی " هم گفته است مثلاً این شعر سعدی را ملاحظه شود ؛

کافران از بت بیجان چه تمتع دارنـــد
باری آن بت بپرستید که جانی دارد [1]

و در تتبع آن مقیم لاهوری میگوید که

مرده حسرت برد آن دم که پری دست بتیـــغ
کین عطا روزی آنست که جـــــانی دارد [2]

بیشک تتبع شعر سعدی خوب بجا آورده و پیداست که شعر مزبور دارای همه صفات " سبک عراقی " است ـ البته سبک مزبور یعنی گاه به " سبک خراسانی " وگاه به " سبک عراقی " شعر سروده است و اصلاً همین شیوهٔ شعرگوئی او را از سخنوران لاهور که شعرخود شان را باندازخاص یعنی در " سبک هندی" گفته بودند ، مختص میکند ـ

و ـ وفائی لاهوری (متوفی بعد از ۱۰۰۴ هـ)

وفائی لاهوری است ولی مولدش از اصفهان است ، این سخنور در عصر اکبری از اصفهان هجرت کرده اوّل رو بکشمیرنهاد بعدش به لاهور آمده در خدمت زین خان کوکلتاش صماند وبیشتر ایام زندگانی خود در همین شهرلاهور بسر برده است ـ ذکرش در تذکره ها خیلی کم آمده و بدایونی هم در بارهٔ او بجز یک سطر زیر چیزی ننوشته ؛

" وفائی اصفهانی چند گاه در کشمیر بود و بلاهور آمده با زین خان کوکه (کوکلتاش) می بود " [3]

---

[1] سعدی شیرازی ؛ طیبات سعدی ، مطبع نولکشور ، لکهنؤ ، س ح ندارد ، ص ۲۰

[2] بدایونی ؛ منتخب التواریخ ، ایضـــا ج ۳ ص ۳۲۳

[3] ایضـــــا ص ۳۸۵

اگرچه تاریخ تولد و وفاتش هم کس نگفته ولی اگر به بیان مزبور بدایونی مخصوصا به لفظ " می بود " نگاه کنیم روشن میشود که پیش از سال تصنیف منتخب التواریخ (۱۰۰۴ هـ) زنده نمانده و در گذشته بود . بنا برین میتوان گفت که وفاتش حتما پیش از ۱۰۰۴ هـ شده باشد ـ

(أ) سبک شعرش | آثارش بجز چند بیت هم بدست ما نیست البته صاحب دیوان بوده و دیوانش هم ناپید است برین اشعار غزلیاتش که زیر بحث ماآریم اکتفا بایستد نمود ؛

شعرش پر سوز و عاشقانه است مخصوصا رنگ حافظ و سعدی وخیام را پسندیده بود و اکثر تصوف وعشق را موضوع شعر خود گردانیده است ـ مثلا این شعر ازو در صبح گلشن دریافته شد

باحتیاط نظر کن که بر سر کویت   بهر طرف که روی دیده و دل افتاد ست [1]

و اینکه

در دل تیم شبان کوب ، که چون روز شود   همه در ها بگشایند و درش بر بندند [2]

وچنانکه حافظ شیرازی که شکایت روزگار درین غزل شهرهٔ آفاق کرده است که

این چه شوریست که در دوره قمر میبینم   همه آفاق پر از فتنه و شر میبینم [3]

وفائی لاهوری هم باین مصداق اگرچه بپایه حافظ شیرازی نتوان رسید ، البته شکایت روزگار باین صورت خوب کرده است :

قحط وفا ست اینکه نکویان روزگار   خوانی نهند و خون دل میهمان خورند [4]

و در فلسفهٔ بی ثباتی دنیا وفائی لاهوری پیروکار عمر خیام بنگاه میآیند چنانکه گفته

عیش وخوش و ایام جوانی همه گوش   چون بوی گلی بود که هوا ء صبا رفت [5]

---

[1] علی حسن خان : صبح گلشن ، بهوپال ۱۲۹۵ هـ ص ۵۹۶
[2] بدایونی : منتخب التواریخ ، ایضـــا ج ۳ ص ۳۸۵
[3] حافظ شیرازی : دیوان حافـــظ ، مطبع نولکشور لکهنؤ فروری ۱۸۷۶م ص ۲۵۶
[4] بدایونی : منتخب التواریخ ، ایضا ج ۳ ص ۳۸۵
[5] علی حسن خان : صبح گلشن ، ایضا ص ۵۹۶

رضائی لاهوری چنانکه شرح دادیم در پیروی حافظ و سعدی شعر گفته ، پیداست که سبک شعرش همان سبک حافظ و سعدی یعنی " سبک عـــراقی " است.

بخش پنجم

عصر نورالدین محمد جهانگیر

و

شعر فارسی در لاهور

* منیر *

بخش پنجم

(عصر نورالدین محمد جهانگیر و شعر فارسی در لاهور)

(۱۰۱۴ هـ/ ۱۶۰۵ م تا ۱۰۳۷ هـ/ ۱۶۲۸ م)

۱ ـ احوال و اشعار نورالدین محمد جهانگیر پادشاه

الف ـ احوال جهانگیر | پیش از اینکه شعر فارسی در لاهور در عصر این شاهنشاه را زیر بحث آوریم لازم است اول ذکر همین شاهنشاه که در تاریخ ادبیات فارسی نه تنها از جهت نویسنده بلکه از لحاظ سخنور هم یاد کرده میشود . در میان آوریم . جهانگیر بین تمام شاهنشاهان دودمان تیموریان درین شهره تاره شاهنشاهی است که لاهور را همیشه دوست میداشت تا آنکه سکهٔ شاهی هم بنام " سکهٔ لاهور " اجراء کرد ـ بقول سید محمد لطیف [1] سکهٔ لاهور که در چهاردهم سال جلوس جهانگیری یعنی در سال ۱۰۱۸ هجری جاری ساخت در لاهور دیده شد که بر آن بیت زیر ثبت است :

زنام شاه جهانگیر شاه اکبر بود   همیشه باد آبروی سکهٔ لاهور [2]

و از شعر مزبور آن عشق جهانگیر که بلاهور میداشت . پیداست و ممکن است همان عشق لاهور او را بخاک پاک لاهور کشانیده . در آغوش آن تا قیامت آرامید ـ

ب ـ تولد شهزاده سلیم و وجه تسمیه نورالدین محمد جهانگیر پادشاه | اگر ما تاریخها را جع به اذکار و احوال جهانگیر پادشاه را مطالعه کنیم میبینیم که مستند ترین از همه تذکرها نوشتهٔ خود جهانگیر بعنوان تزک جهانگیری است . که تمام زندگانیش را از ساعت ولادت او تا دم

I. "The following couplet is seen on several rupees coined at Lahore in the I4th year of his reign:

زنام شاه جهانگیر شاه اکبر بود   همیشه باد آبروی سکهٔ لاهور

(S. Muhammad Latif. History of the Panjab. New Delhi-I, I964, Chap.XIV, p.I63.

تحریر الزام مینماید ، مثلا درباره بشارت ولادت خود که از زبان مبارک درویشی بنام شیخ سلیم که در کوهی متصل به فتح پور سیکری از مواضع آگره (اکبرآباد) زندگی میکرد ، اشاره کرده شده بود ، در عبارت ذیل ضبط آورده است :

" شیخ اینمعنی را قبول میفرمایند و بزبان میگرانند که مبارک باشد ما هم ایشانرا همنام خود ساختیم ، چون والدهٔ مرا هنگام وضع حمل نزدیک میرسد بخانه شیخ میفرستند تا ولادت من در آنجا واقع گردد و بعد از تولد نام من سلطان سلیم نهادند " [1]

فی الواقع جهانگیر هل نام خود سلیم طبع سلیم هم میداشت و همین اصل است که در بعض جلیها از حیث شاعر بدیهه گو ارتجالا شعر میگفت ، درباره وجه تسمیه جهانگیر مینویسد که

" اما من از زبان مبارک پدر خود نه در مستی و نه در هوشیاری شنیدم که مرا سلیم یا سلطان سلیم مخاطب ساخته باشند همه وقت شیخوبابا گفته سخن میکردند چون پادشاه شدم بخاطر رسید که نام خود را تغیر باید داد که این اسم محل اشتباه است بنام قیاصره روم ملهم غیب بخاطرم انداخت که کار پادشاهان جهانگیریست خود را جهانگیر نام نهم و لقب خود را نورالدین سازم و در ایام شهزادگی نیز از دانایان هند شنیده بودم که بعد ازگذشتن عهد سلطنت و زمان جلال الدین اکبر پادشاه ، نورالدین نامی متصدی امور سلطنت خواهد گشت بنا برین نورالدین جهانگیر پادشاه اسم و لقب خود ساختم " [2]

---

[1] جهانگیر : تزک جهانگیر ، تالیف میرزا محمد هادی ، مطبع نولکشور ، س ح ندارد ص ۲

[2] ایضـــــــــا ص ۲ ـ ۳

و راجع به و تاریخ ولادت خود رقم طراز است که

" در نهصد و هفتاد هفت هجری (۹۷۷ هـ) روز چهار شنبه هفدهم ماه ربیع الاول هفت گهری از روز مذکور گذشته بطالع بست و چهارم درجه میزان الله تعالی مرا از کتم عدم بوجود آورد " [1]

و بر دلیل اینکه کسی که در بارهٔ ولادت خود گوید اصلا از شنیده دیگران باشد . لذا ما بیان آن نوسنده که بر وقت ولادت جهانگیر زنده بوده و بگوش حق نیوش آن مژده را شنیده و آن تقریب سعیدش را بچشم خود بدیده . زیر قلم میآریم و آن ملا عبدالقادر بدایونی است که درین باره میگوید که

" در هفدهم ماه ربیع الاول این سال (۹۷۷ هـ) بعد از گذشتن هفت ساعت از روز تولد شاه زاده سلطان سلیم بحول شیخ سلیم چشتی در فتح پور واقع شد ...... و شاهنشاهی دران زمان با یلغار آمد و ازآگره از نهایت سرور حکم به تخلیص جمیع زندانیان فرموده تا هفت روز جشن عالی ترتیب دادند و شعرا قصاید تهنیت گذرانیدند ازان جمله خواجه حسین مروزی قصیدهٔ گفت که از هر مصراع اولی تاریخ جلوس شاهنشاهی و از هر مصراع ثانی تاریخ ولادت با سعادت شاهزاده جهان پناه حاصل میشود و دو لک تنکه نقد صله یافت و آن قصیده اینست که

لله الحمد از بی جاه و جلال شهریار
گوهر مجد از محیط عدل آمد بر کنار [2]

و این قصیده باین شعر اختتام میابد

شاه ما پاینده باد و باقی آن شهزاده هم روزهای بی حساب و سالهای بیشمار [3]

---

[1] جهانگیر : تزک جهانگیری (ایضا) ص ۲

[2] بدایونی : منتخب التواریخ . (ایضا) ج ۲ ص ۱۲۰

[3] ایضا ص ۱۲۳

پیداست که بیان مزبور از مؤرخ عبدالقادر بدایونی نه تنها بیان جهانگیر را تصدیق میکند بلکه جشن ولادت جهانگیر را هم عکاسی میکند • البته در بیانات مزبور این دو نویسندگان به تحولات سبک شعر فارسی از عصر اکبر تا ~~جهانگیر~~ جهانگیر اشاره میکند مثلا بدایونی " هفت ساعت از روز " و جهانگیر " هفت گهری از روز " مینویسد و لفظ گهری یعنی ساعت کاملا لفظ محلی پاک و هند است بلکه بایستی گفت که امروز لفظ اردو است و اگر ما آثار فارسی آن اعصار تقابل کنیم روشن میشود که بیشتر الفاظ هندی بر همین سهل وتیها در فارسی ورود یافت تا آنکه از عصر بابر تا آخرین تاجدار سلطنت مغلیه یعنی در زمان بهادر شاه ظفر بامتزاج بیشتر الفاظ از زبان فارسی و هندی که یکجا جمع آوری میکرد بصورت زبان اردو کاملی تشکیل یافته پیشرفت میکرده است ـ

جهانگیر تاریخ سال جلوس سلطنت بایتصورت در خبط تحریر آورده است

" از عنایت الهی روز پنجشنبه هشتم جمادی الثانی در سال یکهزار و چهارده هجری در دارالخلافة آگــره در سن سی وهشت (۳۸) ~~ساله~~ سالگی بر تخت سلطنت جلوس نمودم " ـــه[۱]

ع ـ جهانگیر لاهوری از جهت سخنور
(۹۷۷ هـ تا ۱۰۳۷ هـ)

اگرچه پایتخت جهانگیر بادشاه آگره بوده ولی بیشتر ایام خود را در همین شهر زیبا بسر میبرد • و شوق شکارکه میداشت در نواحی همین ناحیه ی لاهور یک شکارگاه عظیم و وسیع در سال ۱۰۳۰ هجری بفرمائش بنا شد آثارش امروز هم موجود است و بعنوان " هرن مینار " یعنی آهومینار یاد کرده میشود و سیرگاهی عمومی است • بسیاری از زائرین که از ممالک خارجی برای بازدید + آثار تاریخی وپد وارد لاهور میشوند " هرن مینار " که تقریبا بفاصلهٔ سی فرسنگ (میل) از لاهور واقع است هم زیارت میکنند ممکن است آن عشقی که بخاک لاهور میداشت جهانگیر را در آغوش آن خاک تا قیامت آرامید و ساختمان مجلل و مینار های منقش آرامگاهش بر لب آب راوی قد علم کرده عشق بی پایانش را ~~با~~ باین خاک پاک امروز هم حکایت میکند ـ لــذا از روی شواهد و دلایل مزبور و

نزد شهر شیخوپوره

[۱] جهانگیر : تزک جهانگیری (ایضا) ص ۲

+ شیخوپوره = و نام شیخوپوره بمناسبت "شیخو بابا" که لقب جهانگیر بوده معروف گردیده است ـ

بر دلیل اینکه جهانگیر امروز هم در آغوش خاک لاهور میآرامد میتوان گفت که جهانگیر هم لاهوری است و همین اصل است که ما بین تمام سخنوران فارسی آن عصر ، ذکرش را سر فهرست میآوریم ـ

(أ) سخن سنجی او | احمدعلی سندیلوی راجع به علم شعر این شاهنشاه و آن قدر دانی که به شعرا میکرد رقم طراز است که

" پادشاه مزبور را از علم شعر نیکو واقفیت بود عروض قافیه را خوب میدانست ، شعرا که در عهد او حرمت یافته اند درهیچ زمان نیافته باشند " [1]

بر همین سبیل راجع به آن واقع معروف ازعلم شعر جهانگیر پادشاه محمد افضل سرخوش بهمین الفاظ مختصر در بیان آورده است

" باوجود مستی وبی پروائی و شغل جهانبانی فرمانروائی ، گاه گاه بحسب اتفاق و تکلیف وقت ، زبان الهام بیان را بگفتن رباعی و بیتی و مصرعی گلفشان میکرد ، طبع عالی دشوارپسند ، خورده گیر و دقت آفرین داشت گویند روزی شاعری قصیده در مدح این پادشاه عالیجاه گفته آورد و شروع در خواندن کرد ، همین که پیش مصرع مطلع برخواند

ای تاج دولت بر سرت ازابتدا تا انتها

فرمود که ازعروض وزن وتقطیع شعر خبرداری ، گفت ندارم ، بزبان مبارک راند اگر عروضی میبودی گردنت میزدم ، شاعر بخود در ماند که آیا چه خطا واقع شده ،

---

[1] احمد علی سندیلوی ؛ مخزن الغرائب ، ~~نسخه خطی~~ ن خ مجموعه شیرانی ، ~~نمره~~ ۱۲۸۲ کتابخانه دانشگاه پنجاب ، لاهور برگ ۶۲ الف ـ
(با تمام رسید تذکره مخزن الغرائب در بلده لکهنؤ حرس الله عن الحادثات و الآفات در زمان فرخنده عنوان حضرت شاه عالم بهادر پادشاه غازی سنه جلوس چهل و شش موافق سنه یکهزار و دوصد و نوزده هجری)
حواله ، ایضــــا برگ آخر نسخه ۲۸۲ ب)

بیشتر خواند فرمود که این مصرع را وقتیکه تقطیع کند چهار جزو در
می آید

ای تاج دو ــ مستفعلن ۰ لت بر سرت مستفعلن ۰ ازابتدا مستفعلن ۰ تا انتها مستفعلن

بدیهی است شاعر را باید که از همه قبایح شعر با خبر باشد " [1]

و قبح شعر درین مصرع در رکن دوم " لت بر سرت " است ولت لفظ هندی بمعنی پای بر سرت
واین برای پادشاه بی ادبی است ــ

از روی بیان فوق روشن گردید که جهانگیر نه تنها سخن فهم بوده بلکه از علم شعر
اطلاعات کامل نداشت ــ

(أ أ) شاعر بدیهه گو | جهانگیر در باره شعر گوئی خود مینوسد که
" بتقریبی این بیت امیرالامرا خوانده شد

بگذر مسیح از سر ما کشتگان عشق — یکزنده کردن تو بصد خون برابر ست

چون طبع من موزونست گاهی باختیار گاهی بی اختیار مصراعی در رباعی یا بیتی در خاطرم
سر میزند ۰ این بیت بر زبان گذشت :

ازمن متاب رخ که نیم بی تو یکنفس — یکدل شکستن تو بصد خون برابر ست " [2]

الحق جهانگیر بهتر از شعر آن سخنور در بدیهه گفته است ۰ بر همین سبیل خود جهانگیر تمام مواقع
شعر گوئی خودش را در توزک جهانگیری در بیان آورده است ــ اگرچه صاحب دیوان نبوده ولی
طبعاً سخنور بوده وبر دلیل اینکه از جهت یک شاهنشاه عادل و با هوش وپیوسته در انتظام کشور
هزار هزار فکر نداشته بود و مهلت نیافت که دیوان شعر مرتب کند ۰ البته از جهت شاعری بدیهه گوی
حتما بوده ۰ درین معنی واقع بدیهه گوئی جهانگیر و نورجهان خیلی معروف است وتقریبا در تمام
تذکره های ما بعد هم آمده است مثلا قدرت الله در بیان میآورد که :

---

[1] سرخوش ۰ محمد افضل : کلمات الشعرا (مشتمل به ذکر شعرای عصر جهانگیر تا عالمگیر)
بتصحیح صادق علی دلاوری ۰ لاهور ۱۹۴۲ م ص ٦٢

[2] جهانگیر : توزک جهانگیری (ایضا) ص ۱۱۲

" نقل است که وقت هلال ماه شوال از فرط نشاط بر زبان فیض ترجمان راند هلال عید بر اوج فلک هویدا شد

نورجهان پادشاه بیگم بنت اعتمادالدوله ایرانی که بشرف هم صحبتی خدیو معدلت پژوه افتخار اندوز بوده و بحسن صورت و لطف سیرت و نظم پردازی و سخن سنجی و لطیفه گوئی و شعر فهمی معاصر جوابی از نسوان زمان گوی سبقت ربوده و بفهم و فراست و کمال هوشمندی آنچنان در خاطر مبارک پادشاه جا یافته بود که ما فوق خود دیگر دیگری را از مخدرات عالیات در عزت و احترام بگذاشت بدیهه بعرض رساند

کلید میکده گم گشته بود • پیدا شد

و مورد تحسین و آفرین فراوان گشت " ـ [1]

جهانگیر اگر در مقابل استاده شعر در بدیهه میگفت هلا باری عبدالرحیم خانخانان در تتبع مولانا جامی غزلی گفت که مصرعش اینست :

بهر یک گل زحمت صد خار می باید کشید ـ

جهانگیر علی الفور گفت :

ساغری بر روی گلزار می باید کشید ابر بسیار است می بسیار می باید کشید [2]

یک جای دیگر جهانگیر بمناسبت جشن وزن نوروز میگوید

" درینولا خواجه هاشم ده بندی که در ماوراء النهر امروز سلسله درویشی گرم دارد ۰۰۰۰ سطوری چند بقلم خاص مرقوم ساخته این رباعی را در بدیهه گفته با هزار مهر جهانگیری به خواجه مذکور فرستادیم سربای

ای آنکه مرا مهر تو بیش از بیش است از دولت یاد بودت ای درویش است

چندانکه ز مژده دلم شاد شود شادیم از آنکه لطف از حد بیش است [3]

---

157 [1] ـ قدرت الله محمد گوپاموی : تذکرة نتائج الافکار • چاپخانه سلطانی بمبئی دیماه ۱۳۳۶ ش ص

158 [2] ـ جهانگیر : توزک جهانگیری • (ایضا) ص ۲۳۵ [3] ـ ایضــــا ص ۱۵۰

یک جای دیگر بمناسبت جشن ششمین نو روز میفرماید

" شبی این بیت بخاطرم بر تو انداخت بیت

بود برآسمان تا مهر را نور مبادا عکس او از چتر شه دور " [1]

و قصه خوانان را تاکید نمود که بمناسبت سلام و صلوة این شعر را هم بسرایند

باری در شکارگاهی چیته (یوز خاص) جهانگیر آهوی سیاه را شکار کرد جهانگیر فی الفور گفت

چیتهٔ پادشاه زد کاله [2]

طالب آملی همراه اش بود . بر جسته گفت

گشت صحرا ز خون پر لاله

باری کاسه ای که خیلی نازک بود و آب در آن آرام نتوانست کرد پیش شاه آورده میشد که بجنش دست بشکست جهانگیر بر جسته گفت

کاسه نازک بود و آب آرام نتوانست کرد [3]

درین موقع قاسم خان که شوهر منیجه بیگم یعنی خواهر جهانگیر بوده بجواب گفت :

دید حالم را و چشمش ضبط اشک خود نکرد کاسه نازک بود و آب آرام نتوانست کرد

مختصر اینکه اگر ما آن تمام اشعاریکه جهانگیر در بدیهیه گفت بغور بخوانیم روشن میشود که جهانگیر در بدیهه گوئی مهارت و طبع موزون میداشت و ازین حیث یکی از بدیهیه گویان برجسته بشمار میرود -

---

[1] تزک جهانگیری (ایضا) ص ٩٩ . ١٠٠

رک صباح الدین . سید عبدالرحمن . بزم تیموریه . مطبع معارف اعظم گره . ٨ ١٣٦٧ هـ/ ١٩٤٨ ع

ص ١٣٩

[2] سرخوش . محمد افضل . کلمات الشعرا . (ایضا) ص ٢٣ رک بزم تیموریه (ایضا) ص ١٣٩

[3] رک . بزم تیموریه . (ایضا) ص ١٣٩ ، ١٤٠

د ـ اشعار جهانگیر | جهانگیر لاهوری غیر از بدیهیات بقول خودش بی اختیار بزبانش آمده در عالم با اختیار شعر موزون کرده در سلك نظم هم آورده است و تقریبا در هر صنف نظم مثل مصرع وبیت ورباعی وغزل و مثنوی نظم کرده است البته که خودش شاهنشاه بوده احتیاج قصیده سرائی نمی داشت ـ تمام تذکره نویسان که شعر و سخن جهانگیر را در ضبط تحریر آورده اند اصلا از " تزوك جهانگیری " ماخوذ کرده اند ۰ لذا مآخذ شعر جهانگیر همین تزوك جهانگیریست ـ البته ما بحواله جات تذکرهٔ های مختلف سبك شعرش را در بیان میآریم ـ

(۱) بیت | مثلا بعد از تخت نشینی خود جائیکه جشن نو روز اوّل را در بیان آورده در آخر آن این بیت بمقتضای حال هم سروده است

ساقی بنور باده بر افروز جام ما مطرب بگو که کار جهان شد بکام ما [۱]

(أ أ) مثنوی | در سال جلوس دوازد همین بتاریخ چهاردهم شعبان که نورجهان یك مجلس جشن ترتیب داده عکاسی آن جشن را در مثنوی زیر بایںصورت نظم کرده است

دل افروز بزمی شد آراسته بخوبی بد انسان که دل خواسته
فگندند در پیش این سبز کاخ بساطی چو میدان همت فراخ
ز بس نکهت بزم می رفت دور فلك نافه مشك بود از بخور
شده جلوه گر نازنینان بباغ رخ افروخته هریکی چون چراغ [۲]

بر همین سبیل منظر کف آور کشمیر همیشه بهار را در مثنوی دیگر بایںصورت عکاسی کرده است

شده مشك بو غنچه در زیر پوست چون تعوید مشکین ببازوی دوست
غزل خوانی بلبل صبح خیز تمنای میخوارگان کرده تیز
بهر چشمه منقار بط آب گیر چو مقراض زرّین بقطع حریر
بساط گل و سبزه گلشن شده چراغ گل از باد روشن شده
بنفشه سر زلف را خم زده گره در دل غنچه محکم زده [۳]

---

[۱] تزوك جهانگیری ۰ (ایضا) ص ۲۳ [۲] ایضا ص ۱۹۱
[۳] ایضا ص ۳۰۳

در اشعار مزبور "رخ نازنینان باغ" را به "چراغ افروخته" تشبیه دادن و مشک بو غنچه زیر پوست را به تعویذ مشکین بهبازوی محبوب را مشابه کردن خیال آفرینی را ابراز مینماید و غزل خوانی بلبل صبح خیز را موجب تیزی تعطیلی صخواری قرار دادن واقعه نگاری را در بیان میآرد و تشبیهات و استعارات دور از کار خلا چشمه را به منقار بط آب گیر تعبیر کردن و مانند مقراض زرین بقطع حریر تشبیه کردن و بنفشه را به سر زلف خم زده و آنرا به گره محکم در دل غنچه استعاره کردن همه ی همه صفات سبک هندی را اظهار میدارد ـ

(iii) رباعی | بسیاری از تذکره نویسان مثل احمد علی سندیلوی وصدیق حسن خان و میر حسین دوست سنبلی این رباعی جهانگیر را در ضبط تحریر آورده اند ـ رباعی

ای آنکه غم زمانه پاکت خورده　　　اندوه دل و سوسه ناکت خورده
مانند قطره های باران بسزمین　　　جاگرم نکرده ٔ که خاکت خورده [1]

ولی این رباعی دیگر از جهانگیر غیر از تزک جهانگیری در دیگر تذکره های بعد مثل مخزن الغرائب و بزم تیموریه و ریاض الشعرا وکلمات الشعرا و نتایج الافکار هم آمده است ـ

هر کس بضمیر خود صفا خواهد داد　　　آئینه خویش را جلا خواهد داد
هر جا که شکسته بود دستش گیسر　　　بشنو که همین کاسه صدا خواهد داد [2]

---

[1] احمد علی سندیلوی . مخزن الغرائب . ن خ (ایضا) برگ ٦٢ الف و صدیق حسن : شمع انجمن بهوپال ۱۲۹۳ هـ ص ۱۰٦ و میر دوست حسین سنبلی . تذکره حسینی نولکشور . لکهنؤ ۱۸۷۵م ص ۸۳ و رک صباح الدین . بزم تیموریه (ایضا) ص ۱۳۷

[2] ایضا سندیلوی . مخزن الغرائب . (ایضا) برگ ٦۲ الف کلم . صباح الدین . بزم تیموریه (ایضا) ص ۱۳۷ و علی قلی ~~واله داغستانی . برگ ٦٦ و محمد افضل سرخوش . کلمات الشعرا (ایضا)~~ داغستانی . ریاض الشعرا . ن خ نمره ۲۳۷٦ شماره Pf-I-17-a کتابخانه دانشگاه پنجاب . لاهور برگ ٦٦ و محمد افضل سرخوش . کلمات الشعراء (ایضا) ص ۲۳ و قدرت الله . نتائج الافکار (ایضا) ص ۱۵۹

پیداست که در هر دو رباعی جهانگیر برای ما یک فلسفه حیات را ابراز نموده است و باین صورت از جهت یک شاعر با هوش صف رباعی را که دارای موضوع فلسفه میباشد کما حقه در سلک شعر سفته است

غـزل | جهانگیر لاهوری در صحنه ی غزل سرای از جهت شاعری با پخته کلام هم بشمار میرود مثلا این غزل معروف او ملاحظه شود

من چون کنم که تیر غمت بر جگـــر رســد　　تا چشم نا رسیده دگر بر دگـــر رســد
مستانه می خرامی و مست تو عـــالمی　　اسپند می کنم که مبادا نظـــر رســـد
در وصل دوست مستم و در هجر بیقرار　　داد از چنین غمی که مرا سر بسر رســد
مدهوش گشته ام که بپویم ره وصـــال　　شو یاد ازان زمان که مرا این خبر رسد

وقت نیاز و عجز جهانگـــیر هـــر سحر
امید آنکه شعله ی سوز و اثـــر رســـد [1]

اصلا جهانگیر محبت کش بوده و در سینه ی خود داغ محبت میداشت و بر دلیل اینکه در صحنه سخنوری در حلقه ی شاگردی فیضی فیاضی وعبدالرحیم خانخانان که استادان سخنوری روزگار بودند آمده بود حتما ~~از جهت سخنوری ها پخته کلام~~ پخته کلامی در شعر او پیداست و بقول مولانا شبلی [2] اگرچه هر فرمانروای سلسلهٔ تیموریان هند سخن فهم و ادا شناس بوده ولی جهانگیر در فن شاعری اجتهاد میداشت ـ

---

[1] جهانگیر . تزک جهانگیری (ایضا) ص ۷۷ و بزم تیموریه (ایضا) ص ۱۳۷

[2] " سلسلهٔ تیموریان میں یوں تو ہر فرمانروا سخن فهم و ادا شناس گزرا ہے . لیکن جهانگیر اس فن میں اجتهاد رکھتا تھا " ـ

(مولانا شبلی . شعرالعجم . ظفر بک دپو لاهور . سال چاپ ۱۹۳۵ ع حصه سوم ص ۱۳۳)

اگر ما سبك شعر جهانگیر لاهوری را بدقت مطالعه كنیم میبینیم كه جهانگیر درین معنی حتما تتبع فیضی فیاضی كرده است یعنی در بعضجا یكجا غیر از تشبیهات و استعارات دور از كار و عنصر خیالبافی و خیال آفرینی و واقعه نگاری چنانكه شرح داده شد • همه ی كه صفات سبك هندیست • فكر وفرهنگ و الفاظ هندی را هم در شعر آورده است • مثلا مصرع زیر ازوست

چهته پادشاه زد كاله [1]

پیداست كه هر دولفظ چهته و كاله از زبان هندی است • چهته بمعنی چتر وكاله بمعنی سیاه • مخصوصا كاله لفظی است كه اصلش از زبان آریائی نیست یعنی نه از هندیست ونه از سانسكرت بلكه اصلا از آن زبان محلی لاهور یعنی از زبان باستان لاهوری بعنوان تامل [2] (دراوی) است كه پیش از ورود آریایان در ناحیه ی لاهور (هند) بكار برده میشد و از آنروز های باستان تا امروز هم با همین معنی سیاه بكار میبرند و علاوه بالهمه مصرع مزبور كه كاملا شعار شكار شاهنشاهان هندوستان را عكاسی میكند فكر وفرهنگ هندی را هم ابراز مینماید ـ

روشن گردید كه سبك شعر جهانگیر دارای همه صفات " سبك هندی كامل " است ـ

---

[1] محمد افضل سرخوش ؛ كلمات الشعرا (ایضا) ص ۲۳

2. " TAMIL(تامِل): This language being probably the earliest cultivated of all the Dravadian idioms, the most copious, and that which contains the largest portion and the richest variety of indubitably ancient forms, it is deservedly placed at the head of the list."

(CALDWELL, Robert. A Comparative Grammar of the Dravadian Languages. London, 1875, p.9).

۲ - نورجهان بیگم

چنانکه ما نورالدین محمد جهانگیر پادشاه را که امروز هم در آغوش خاک لاهور میآرامد از جهت سخنور بعنوان جهانگیر لاهوری خطاب کردیم ، همین طور همسر اش نورجهان بیگم را که هم شعر میسرود بعنوان نورجهان لاهوری در فهرست سخنوران لاهور میآوریم و فی الواقع نورجهان حتما لاهوری بوده و درین مورد دلایل و شواهد تاریخی را هم زیر بحث میآوریم-

حقیقت اینست که نورجهان که ملکهٔ جهانگیر بوده و تا مدتی همراه شاهنشاه در پایتخت دهلی و آگره یک زندگی پر مسرت شادان بسر برده در تاریخ از جهت ملکهٔ این شبه قاره یاد کرده میشود ولی اگر ما احوالش را از مهدش تالحدش مطالعه کنیم حقیقت آشکار میشود که نورجهان البته لاهوریست -

الف - احوال و افکار | وقتیکه میرزا غیاث بیگ ایرانی رو به هند نمود نورجهان که اصل نام او مهرالنساء بوده بین راه در قندهار افغانستان در حال بی سروسامانی پا بجهان گذاشت و بتوسل تجّار ملک مسعود در همین شهر لاهور پرورده شد و بعد میرزا غیاث بدربار اکبری منسلک گردید و شاه اکبر از اوصاف میرزا غیاث چنان متاثر گردید که اورا خزانه دار سلطنت خود ساخته بخطاب اعتمادالدوله سرفراز کرد - بعد در عصر جهانگیر تا مدتی به فرمانروائی لاهور رسید و بعد ازو فرمانروائی لاهور به داماد او قاسم خان در سال ۱۶۱۸م سپرده شد و آخر در ۱۶۲۵ میلادی جهانگیر برادر نورجهان یمین الدوله آصف خان را صوبه دار لاهور فائض گردانید - بسیاری از خانواده نورجهان اگرچه بدربار جهانگیری منسلک بودند ولی که فرمانروایان لاهور بودند در همین شهر زیبا محلّات قشنگ و باغهای رنگارنگ و ساختمانهای مجلل بنا کرده توطن اختیار کردند و اگرچه نورجهان بیگم تا مدتی در دهلی و آگره بسر برده ولی بعد از وفات جهانگیر پادشاه اواخر ایام خود را تا بیست و پنج سال [1] در همین شهر لاهور بسر برده و

I. "After the latter event She(Noor Jehan)retired into privacy, and lived at Lahore for twenty-five(25)years."
(S. Muhammad Latif. <u>History of the Panjab.</u> op.cit.,p.I63).

آخر کار در سال ۱۰۵۵ هجری [1] در جوار محبوب خود نزد آرامگاه جهانگیر در آغوش معین خاک لاهور آرامید وبر دلیل اینکه مهد و لحد او لاهور است میتوان گفت که نورجهان بیگم لاهوری است ـ

ب ـ نورجهان لاهوری از حیث بدیهه گو

علاوه از تزک جهانگیری بسیاری از تذکره نویسان ما بعد ذکر بدیهه گوئی نورجهان را در بیان آورده اند ـ مثلاً صباح الدین بیان صاحب مراة الخیال را در عبارت ذیل ضبط آورده است ـ

" و (نورجهان بیگم) در بذله سنجی و سخن گوئی وشعر فهمی وحاضر جوابی از نسای زمان ممتاز بود " [2]

واقعهٔ زیر در ذکر جهانگیر لاهوری مثلاً در بیان آورده شد یعنی بسدیدن هلال بزبان جهانگیر راند :

هلال عید بر فلک هویدا شد

نورجهان علی الفور مصرع ثانی را چست کرد ٠

" کلید میکده گم گشته بود ٠ پیدا شد [3]

آرپی مسانی (R.P. MASANI) راجع به بدیهه گوئی جهانگیر و نورجهان مینوسد که باری نورجهان در لباس زعفرانی که آغشته به عطر زعفران ملبوس بوده جهانگیر نگاهش بر او انداخت و گفت ٠

نیست جانان بر گریبان تو رنگ زعفران　　　زردی رنگ رخ من شد گریبان گیر تو

---

[1] نورجهان بیگم در سنه یکهزار و پنجاه و پنج (۱۰۵۵ هـ) این جهان را بدرود نموده مرقدش در لاهور است " (سر طامس ولیم بیل ٠ مفتاح التواریخ ٠ ایضاً ٠ مات یازدهم ص ۲۱۵)

[2] صباح الدین ٠ بزم تیموریه ٠ ایضاً ص ۲۲۳

[3] قدرت الله محمد گوپاموی ٠ تذکرهٔ نتائج الافکار ٠ ایضاً ص ۱۵۷ ـ ۱۵۸

نورجهان به تکمهٔ لعل بی بها که بر لباس حریر جهانگیر بوده ، اشاره نموده در بدیهه گفت

تراکه تکمه لعل است بر لباس حریر   شده است قطرهٔ خون منت گریبان گیر [1]

روزی جهانگیر و نورجهان بر بالانشین محل شاهی ایستاده به منظر آمد و رفت شاهراه لذت میبردند که نگاه شاه بر پیرمردیکه از ضعف پیری خمیده میرفت ، افتاد . جهانگیر مصرع زیر درست کرد .

چرا خم گشته می گردند پیران جهاندیده

نورجهان ارتجالاً در بدیهه گفت .

بزیر خاک میجویند ایام جوانی را [2]

سخن سنجان و نکته دانان خوب میدانند که درین جواب برجسته نورجهان چگونه موفق شده است .

باری جهانگیر عشق خودش را به نورجهان مثل پروانه وار بدین الفاظ پر سوز و گداز ابراز نمود که

بلبل نیم که نعره کنم درد سر دهم   پروانه ام که سوزم و دم بر نیاورم

نورجهان علی الفور در جواب چگونگی عشق که دلش را مثل شمع میگداخت بدین شعر دلگداز اظهار نمود

پروانه من نیم که بیک شعله جان دهم   شمعم که شب بسوزم و دم بر نیاورم [3]

بر همین سبیل صاحب مفتاح التواریخ این واقع عشق سوزی شاه و ملکه ی مهر را بدین الفاظ در بیان میآرد .

---

1. R.P. Masani. Court poets of Iran and India. ~~op.cit., p.165.~~
2. Ibid., p. 165. (An Anthology of wit and Verse), Madras, 1938, p. 166.
3. Ibid., p. 165.

" روزی بعد فراق چند روزه وقت ملاقات از فرط نشاط اشک شادی
از چشم بیگم صاحبه روان شد پادشاه فرمودند ع

گوهر ز اشک چشم تو غلطیده میرود

بیگم صاحبه بدیهه التماس کرد" آبی که خورده بی تو ز دیده میرود " [۱]

غیر از بدیهه گوئی بلکه نورجهان مثل دیگر سخنوران افکار خود را هم منظوم کرده است مثلاً
این سه تا رباعی از مفتاح التواریخ نقل میکنیم

رباعیـــــات

کشاد غنچه اگر ز نسیم گلزار است
کلید قفل دل ما تبسم یار ست
نه گل شناسد و نه رنگ و بو نه عارض و زلف
دل کسی که بحسن و ادا گرفتار ست

دل بصورت ندهم تا نشده سیرت معلوم
بندهٔ عشقم و هفتاد و دو ملت معلوم
زاهدا هول قیامت مفکن در دل مـــا
هول هجران گذرانیدیـــم و قیامت معلوم

چو بردارم ز رخ برقعه ز گل فریاد بر خیزد
ز غم بر زلف اگر شانه ز سنبل داد بر خیزد
بدین حسن و کمالاتی چو در گلشن گذر سازم
ز جان بلبلان شور مبارک باد بر خیـــزد [۲]

صاحب " تذکرة الخواتین " میرزا مهدی شیرازی رقم طراز است که

" نورجهان بیگم بانوی حرم جهانگیر پادشاه که احوالش از غایت شهرت
مستغنی از بیان است و کلامش جسته جسته زبان زد ۰۰۰۰۰۰ قبرش در
شاهدره لاهور است و این بیت بر لوح آن نقش است :

بر مزار ما غریبان نی چراغی نی گلی
نی پر پروانه سوزد نی صدای بلبلی " [۳]

---

[۱] سر طامس ولیم بیل ۰ مفتاح التواریخ ۰ نولکشور ۰ کانپور ۰ ۱۲۸۲ هـ/ ۱۸٦٤ م ص ۲۱۲
[۲] ایضـــا ص ۲۱۲ – ۲۱۵ ورک صباح الدین ۰ بزم تیموریه ۰ ایضا ص ۲۲۵
[۳] میرزا مهدی شیرازی ۰ تذکرة الخواتین ۰ (بمبئی ۱۳۰٦ هـ) ص ۱٦٤

سال تصنیف [۱] تذکرة الخواتین ۱۳۰۶ هجری است ـ ممکن است که صاحب تذکرة الخواتین از کسی دیگر اینطور شنیده باشد ولی عجب اینست در مفتاح التواریخ (س ت رجب ۱۲۸۲هـ/ نوامبر ۱۸٦٤م) که بعد ازان نوشته شده آمده راجع به تاریخ وفات و مرقدش مینویسد

" نورجهان در سنه یکهزار و پنجاه و پنج (۱۰۵۵هـ) اینجهان را پدرود نموده مرقدش در لاهور است به پهلوی مقبره جهانگیر پادشاه و هیچ نوشته ندارد " [۲]

پیداست که در زمان سال تصنیف مفتاح التواریخ (۱۲۸۲هـ) مزار نورجهان هیچ نوشته نداشته بود و چگونه ممکن که آن نوشته بعد ازآن یعنی در سال (۱۳۰٦هـ) باقیمانده و امروز نویسنده هم این شعر بر مزارش ندیدم و بجز تذکرة الخواتین در دیگر تذکرها هم ذکر نشده البته بزبان بزرگان لاهور هم شنیده ام که شعر مزبور از نورجهان لاهوری است ـ

---

[۱] سال تصنیف : بنا برین این حسب الامر سلاله دودمان عزت و اعیان تقاوه و خاندان رفعت و احسان زیب آریکه حکمرانی و زینت بخش پایه امارت و فرمان روائی نواب علیه عالیه شاه جهان بیگم المقلب بر کرون آف اندیا و رئیسه اعظم دلاور طبقه علیای ستارهٔ هند حکمران بهوپال ادام الله اقبالها این طرفه مجموعه مسرت بخشای بهجت افزا مسمّاه به " تذکرة الخواتین " که مبنی بر ذکر خیرات حسان است .... بتاریخ شهر ربیع الاول سنه ۱۳۰٦ بخط اقل بندگان میرزا مهدی شیرازی مزبور طبع در آمد "

(میرزا مهدی شیرازی : تذکرة الخواتین (ایضـا ص ۱٦۸)

[۲] سر طامس ولیم بیل : مفتاح التواریخ ۰ (ایضا) ص ۲۱۵

میتوان گفت که نوجهان لاهوری از حیث بهترین بدیهه گوی آن زمان بوده و است و امروز بکنار آب راوی در همین خاک پاک لاهور میآرامد ـ

۳ ـ عصر جهانگیری و شهر لاهور

اگرچه شاهنشاه اکبر در اواخر ایام دارالسلطنة خود باز بجای لاهور در اکبرآباد (آگره) استحکام داد ولی از آن به بعد اهمیت شهر لاهور چه از جهت سیاسی وچه از لحاظ مرکز شعر و ادب فارسی کمتر نشده بلکه در عصر جهانگیر اهمیتش بهرصورت بیشتر گردید . شرح داده شد که شهر لاهور از عصر غزنویان تا عصر تیموریان یک مهمترین ناحیه ی سیاسی بوده وهرفتنه ی سیاسی اوّل از همین ناحیه ی برخاسته است بر همین سبیل در اوّل شب سال نخستین جلوس جهانگیر پادشاه هم فتنه ی بغاوت از جانب شهزاده خسروپسر بزرگ جهانگیر از لاهور بپا شد و صاحب مفتاح التواریخ راجه مانسنگ واعظم خان را موجب این فتنه باین الفاظ قرار داده است :

" چونکه سلطان خسرو داماد اعظم خان وزیر اکبرپادشاه بود و ~~(خواهر خسرو جوده بائی همشیره راجه مان سنگ بود)~~ چنانچه بعد وفات اکبر پادشاه راجه مان سنگ واعظم خان وزیر هر دو متفق شده خواستند که سلطان خسرو را بر تخت نشانند امّا جهانگیرپسر رابعد ازجنگ بدست آورده " ـ [1]

جهانگیر پادشاه هیچ وقت ازین ناحیه ی سیاسی لاهور غافل نمانده و همیشه در همین شهر لاهور نه تنها آمد وشد میکرد بلکه بیشتر ایام خود را به بهانه سیر وشکار در همین ناحیه سر سبز و شاداب بسر میبرد ـ نتیجة از آن به بعد هیچ فتنه سر نکرده وتمام عصر جهانگیر با کمال آسودگی و راحت و آرام گذشت وهمین باره سرخوش مینویسد :

" غرض که عهد جهانگیری عجب عهدی بود . عیش وعشرت در عالم بدرجه بکمال بود هرکس خاطر جمع داشته و فراغ بالی وطبع عالی پادشاه عالم پناه در همه اثرکردهٔ مرفه و آسوده حال بسر میبردند " ـ [2]

---

۱ ـ سرطامس ولیم بیل : مفتاح التواریخ . ایضا . ص ۲۲۸

۲ ـ محمد افضل سرخوش : کلمات الشعرا . ایضا ص ۲۳

جهانگیر هم مثل پدر خود لاهور را بار تقریبا در سال ۱۰۳۲ هـ/ ۱۶۲۲ م دارالسلطنة خود قرار داد یعنی تقریبا پنج سال آخرالایام خود را در همین جا بسر برده و در توسیع تعمیر این شهر سعی ها نموده مثلا در چهارده همین سال جلوس یعنی در سال ۱۰۲۸ هـ/ ۱۶۱۸ م بفرمان او در برابر شاهراه اعظم از آگره تا لاهـــور بعد از فاصله هر کوس (کـــروه) مناری و بفاصله ی هر سه کوس چاهی برای مسافران بنا کرده شد ـ

در قلعه لاهور هم ساختمانهای مجلّل و منقش نوبنا کرد و بر همین سبیل کاخهای امراء و وزراء در شهر تأسیس گردانیده شد و باغات سرسبز و شاداب هم بوجود آمد ـ

الف ـ حاکمان لاهور در عصر جهانگـــــیر

بعد از سریر آرای سلطنت جهانگیر تا یک سال در لاهور اقامت پذیر شده اوضاع سیاسی را هموار گردانید و در ۱۰۱۵ هـ حکومت لاهور به قلیج خان سپرد کرد و هدایت کرد که به مشوره میران صدر جهان و میر شریف آملی امور حکومت را انجام دهـــد ـ

در سال ۱۰۲۱ هـ/ ۱۶۱۱ م برای استیصال بغـاوت قلیج خان را به کابل فرستاد و مرتضی خان شیخ فرید بخاری را صوبه دار لاهور مقـرر گردانید ـ

بعد از وفات شیخ فرید بخاری ، در سال ۱۰۲۶ هـ/ ۱۶۱۶ م میرزا غیاث بیگ طهرانی پدر ملکه نورجهان را صوبه داری لاهور سپرده به اعتمادالدوله خطاب کرد و غیاث بیگ همین جا سکنی گزید ـ بعد از دو سال به منصب مدارالملک یعنی وزیر اعظم دربار جهانگیری فائز شد ـ

در سال ۱۰۲۸ هـ/ ۱۶۱۸ م قاسم خان که داماد اعتمادالدوله و شوهر منیجه بیگم خواهر کلان نورجهان بوده یعنی هم زلف خود را منصب حاکم لاهور بخشید و قاسم خان هم کاخ عالیشان و باغات سرسبز نو بنا کـــرد ـ

در سال ۱۰۳۵ هـ/ ۱۶۲۵ م یمین الدوله آصف خان که برادر نورجهان بوده صوبه داری لاهور سپرده شد او این هم در لاهور سکنی گزید و مزارش امروز هم در لاهور همراه آرامگاه جهانگیر زیارت گاه عالی است ـ

۷ - لاهور و ایرانیان | اصلا بین تمام آن شهر ها که بر شاهراه اعظم از کابل تا آگره واقع میبود لاهور چه از جهت سیاسی و چه از لحاظ ادبی و فرهنگی مهمترین شهر آن عصر بوده بلکه باید گفت که بهترین آماجگاه ایرانیان بود و هر کسی که از ایران وارد هند میشد اول چند روز به لاهور اقامت کرده پیش میرفت و در لاهور که تمام خانواده پدر نورجهان یعنی دودمان اعتماد الدوله سکنی میگزیدند طبعا ایرانیان را بگرمجوشی پذیرائی میکردند - مثلا صاحب میخانه عبدالنبی قزوینی و طالب آملی وغیرهم اول در لاهور اقامت گزیده کرده بازبه دارالسلطنة آگره رخ نمودند - مثلا خود عبدالنبی رقم طراز است که :

" (بنده) بعد ازان بسیر لاهور مشغول شد . عجب ملکی بنظر این حقیر در آمد ارزانی و فراوانی . دیگر یکی از خوبیهای (لاهور) هندوستان این که هر کسی در هر محل بهر طریقی که زیست کند هیچ کس را قدرت آن نیست که نهی آن امر نماید . یا خود قرار داد که جای تربیتی مثل این ملک است " [1]

خلاصه اینکه نه تنها اهل لاهور در وصف شهر خود شعر سرودند بلکه غیر از لاهوریان هم مخصوصا ایرانیان چه از نویسندگان و سخنوران باشند ارباب و احباب لاهور و آب چناب لاهور را هم ستوده اند -

اگر ما شعر فارسی ایران را مطالعه کنیم میبینیم که از اوایل عصر غزنویان یعنی در قصاید عنصری و فرخی ذکر لاهور آمده است - علاوه بر اینها در همین عصر سخنور معروف عراق غضائری رازی و بقول ذبیح الله صفا سال ~~ارتحال~~ وفاتش چهار صد بیست و شش (۴۲۶ هـ) اتفاق افتاد هم در مدح محمود غزنوی قصایدغرّه سروده و در آن ذکر لاهور را هم کرده است مثلا درین قصیده که مطلع اش اینست -

---

[1] ملّا عبدالنبی قزوینی : میخانه . تالیف مولوی شفیع (س ت ۱۰۲۸ هـ) مسرز عطر چند اید کپور . انارکلی . لاهور ۱۹۲۶ ام ص ۵۰۲

[2] ذبیح الله صفا : تاریخ ادبیات ایران . تهران کتابفروشی ابن سینا . ج ۲ ص ۵۷۶

اگر کمال بجاه اندرست و جاه بمال / مرا ببین که ببینی کمال را بکمال

وآن شعر اینست

خراج قیصر و روم است و سر کز فغفور / بهار و هندلی لاهور با جبهال
بلای برهمنانست و آفت دجّــــال / هلاک اهرمنان است و آفت دجّال ـــ [1]

فرخی سیستانی در قصیده‌ای در ذکر مراجعت محمود غزنوی از فتح هندوستان و فتح ثانیٔ محبوبان هندی لاهور را اینگونه ستوده است :

ایا شجاعت را نوک نیزهٔ تو پنـــاه / ایا شریعت را تیغ تیز تو معمار
بسا بتا که تو برداشتی ز بتکده‌هـــا / چنان بتان که ز لاهور بر گرفتی بار ـــ [2]

مخصوصا طالب آملی که ملک الشعرای دربار جهانگیری بوده چنان به لاهور عشق میداشت که هر بار بلاهور میآمد بدون ستایش آب و تاب لاهور بازنماند ولین قصیده در وصف لاهور چنان معروف گردید بعد از قرنها امروز هم بنوک زبان اهل لاهور و [است] با کمال مسرت و افتخار میسرایند و لذت میبرند

خوشا لاهور و فیض آب لاهـــور / بطاعت جل شمع و شاب لاهـــور
نیابی زاهل هندوستان گروهـــی / بدل نزدیک ارباب لاهـــور
سکندر کوکه عمر خضر یابـــد / ز آب همچو شهد ناب لاهـــور
کدامی نیست اندر هفت کشـــور / بود شهری بآب و تاب لاهـــور
بود لاهور شهری جمله آرام / نیابی مضطرب سیماب لاهـــور
میان یکتا و خوش واکش که درهند / فراغت نیست جز در خواب لاهـــور
برسم کاسبان از صبح تا شـــام / کتان بافی کند مهتاب لاهـــور
بچنگ زهره مشکین تار بنـــدد / سر زلف بریشم تاب لاهـــور
بزخم سکه پیشانی خراشـــد / زر خورشید را ضرآب لاهـــور ـــ [3]

---

[1] ـــ هدایت رضا قلی : مجمع الفصحا . (تهران . کارخانه میر محمد باقر س ج ۱۲۹۵ هـ) ج ۱ ص ۳۶۸ ـ ۳۶۹

[2] ـــ فرخی سیستانی : دیوان فرخی (بتصحیح عبدالعلی الرسولی) تهران مطبع مجلس ایران (آبان ۱۳۱۱ ش) ص ۵۳

[3] ـــ طالب آملی : قصاید . ن خ شم ۲۵۲ م (API - VI - 56) لاهور کتابخانه دانشگاه پنجاب . س ن ـ س خ در آخر برگ ۶ ماه رجب ۱۱۶۵ هـ . برگ ۵۷ پ

ز طاق ابروی زنگاریان بپرس — نشان مسجد و محراب لاهور
قلم چون مهر سازم نقش گیرد — هزاران نقد از القاب لاهور
کنم ز آن روسپید آسا شب و روز — کرامت ها بیان در باب لاهور
که پیر دستگیر مرشد من — یکی قطب است از اقطاب لاهور
خدایا زنده و جاوید دارش — بآب خضر یعنی آب لاهور [1]

اگر ما قصیده مزبور از طالب آملی را بدقت مطالعه کنیم روشن میشود آن خاطرات را جع به لاهور که از دل طالب آملی برخاست به القاب و خطاب مختلف نقش گرفته لباس شعر پوشید اصلا نه تنها از دل طالب آملی است بلکه از دل هر ایرانی است که وارد لاهور شده و راجع بآن خاطرات خود ابراز میکند و میتوان گفت که شعر طالب آملی آنرا کاملا عکاسی و نمایندگی کرده است و آن عکاسی وضعیت شهر لاهور که در اشعار مزبور آورده شد امروز هم با همان صفات مشهود است ـ

میبینم که لاهور امروز هم با سر سبز و شادابی و تر و تازگی و بآب و تاب خود قبیلهٔ است و تمام برنا و پیر همیشه در مرکز تجلیات یعنی گردا گرد روضه منوره پیر طالب آملی یعنی شاه ابوالمعالی لاهوری در ذکر خدا مشغول اند و در تمام نقاط شبه ی قارهٔ پاک و هند چنان مردمان بدل نزدیک و دارای جذبه دوستی و دل گرمی مثل اهل لاهور نیستند و در نظر طالب آملی که در تمام نقاط این شبه قاره را مسافرت کرده و به هفت کشور گردیده بود هیچ شهری باین آب و تابی که لاهور دارد نیست و در نظر او آب لاهور یک تاثیر آب خضر را میدارد و در آخر برای پایندگی و جاودانی لاهور از خدای متعال بچنان دلگرمی استدعا میکند که یک جذبه عشقش که بلاهور میداشت آشکار میشود ـ

خلاصه اینکه ایرانیان لاهور را در هر زمان و هر مقام همیشه ستودند مثلا بعد از وجود پاکستان وقتیکه برادران این دو کشور همکیش و همجوار تقریبا بعد از مدتی دویست سال که عصر فرنگی بین شان مسدود بوده ۰ بار دیگر با یک دیگر ملاقات کردند باز در ستایش لاهور قصیده سرودند ـ

---

[1] طالب آملی . قصاید ۰ ن خ ۰ ایضا برگ ۵۸ الف

عکس صادق سرمد در شالیمار

نویسنده یاد دارم بعد از وجود پاکستان در ماه مارس ۱۹۵۰ م اعلی حضرت همایونی شاهنشاه ایران برای بازدید این کشور نوین اسلامی باتفاق ملتزمین رکاب وارد پاکستان شده با قدوم میمنت لزوم این خاک پاك لاهور را سعادت بخشیدند و در رکاب شاهنشاهی دانشمندان کبیر و دانشوران شهیرهم (ایرانی) به ورود سعید خود اهل لاهور را خوشوقت ساختند بین ایشان بآقای فقید صادق سرمد شاعر ملی ایران هم مشرف ملاقات ورزیدم ـ اینك اقتباساتی از مجله درای کاروان که دارای اشعار آن شاعر فقید است که بمناسبت تقریبات آن روزهای سعید سروده شد ـ مثلا

" اینك عین قصیده ای که در مهمانی رسمی فرمانروای سند در دوازدهم اسفند ماه ۱۳۲۸ برابر سوم مارس ۱۹۵۰ م پس از بیانات شاهنشاه ایران بر سر میز شام قرائت کردند :

گر تمام پاکدل مردان با ایمان نبود ‌ ‌ ‌ کشوری پیدا بپاکی همچو پاکستان نبود
گر نبود ایران و جهد فاتحان غزنوی ‌ ‌ ‌ تاج ایمان بر سر شاهان هندستان نبود
وحدت ایران و پاکستان نه امروزی بود ‌ ‌ ‌ کاتحاد ما بحکم وحدت پیمان نبود
دولت پاکان بپاکستان و ایران زنده باد ‌ ‌ ‌ کاندر آئین عجم جز مذهب پاکان نبود " [1]

" عصر روز دهم مارس ۱۹۵۰ م شاهنشاه ایران در بازدید استان پنجاب باتفاق ملتزمین رکاب در باغ معروف شالیمار به گاردن پارتی دعوت داشتند و محل جلوس شاهنشاه و همراهان و اعضای دولت محلی پنجاب در جزیره واقع در وسط استخر بزرگ باغ بود که در عکس بالا بنظر میرسد ـ و اینك آن قصیده که شاعر فقید سروده :

ای مسلمانان پنجابی زهی اقبالتان ‌ ‌ ‌ کردم اقبالتان مقبول شد آمالتان (اقبالتان)
قرنها طی شد که ما با هم برادر بوده ایم ‌ ‌ ‌ شاهد احوالمان اقوالمان اقوالتان
ما بدین کشور نه در ملك غریب افتاده ایم ‌ ‌ ‌ آشنا با بوم و می پرسیم از احوالتان [2]

---

[1] صادق سرمد شاعر ملی ایران : درای کاروان . (با مقدمه دکتر حسین خطیبی) تهران چاپخانه مجلس سوم ... ص ۱۲ ـ ۱۴

[2] ایضاً ص ۱۴

همزبان و همنژاد و همدل و هم میهنیم　　　زان یکی‌ایم و خویشاوند ایل و آلتان

شاه ایران شادمان شد زین همایون سفر　　　زین همایون سفر بادا همایون فالتان

و در آنروز آن شاعر نقید غزل دیگر در لاهور هم سروده :

چون قدم بر مقدم آن ماه پنجابی زدم　　　سجده بر آن قبلهٔ ابروی محرابی زدم

شهر لاهوتی لاهورم بهشت آمد بچشم　　　وز صفایش راه رنج راه و بیخوابی زدم

تاب حسنش گرچه در تاب عشقم سوخت　　　حاش لله گر که یکدم دم زبی تابی زدم

گردش ایام چون در کوی جانانم فکند　　　آفرین بر گردش این چرخ دولابی زدم

رشتهٔ هستی گر از دستم بدر شد خود چه غم　　　چنگ چون در زلف آن دلدار پنجابی زدم

بندهٔ رب باش و بر تخت خداوندی نشین　　　تکیه من از بندگی بر تخت اربابی زدم

نشتر غم نوش جان سرمد است از بهر آنک　　　بوسه‌ها بر آن لب شیرین عنابی زدم[1]

و این غزل در کلیهٔ جراید لاهور و سائر شهرستانهای پنجاب با ذکر مناسبت طبع و نشر گردید .

خلاصه اینست که از عصر غزنوی تا امروز هر سخنور ایرانی که بدین خاک پاک لاهور ورود یافت خاطرات عشق فراوان که با لاهور داشت همه ابراز نمود چنانکه صادق سرمد نقید شاعر ملی ایران درین مورد چه سراییده که :

---

[1] صادق سرمد . درای کاروان . ایضا ص ۱۹

ــ بندهٔ رب و نشتر غم : اصلا آنوقتیکه آقای صادق سرمد نقید . شاعر ملی ایران آن قصیده را سروده بندهٔ رب مراد به عبدالرب المتخلص نشتر که شعر در فارسی هم سرود فرمانروای استان پنجاب باختری (پاکستان) بوده و بخصوص در شعر صنعتی پیدا کرده است ـ

قرنها طی شد که در قیل وقال گرمی نداشت / جز بشعر فارسی بازار قیل وقالتان

ناله مسعود سعد آید بگوشم زبند حصار / تا بسوزد ناله اش سوز افگند در نالتان

سوخت نایش در حصار نای[1] وز سوز دهک[2] / ناله ها بر زد که تا سازد بیان احوالتان

ما بدیدار شما از ساز آتش آمدیم / تا بسوزد جان دشمن[3] ز آتشین چنگالتان

پیداست که اشعار مزبور آن روابط نژادی وفرهنگی و ادبی وهمکیشی و دوستی که قرنها پیش بین دوکشور همکیش وهمجوار قایم و دایم مانده ، را اظهار میدارد و آن عشق فراوان که بین لاهور وایرانیان مانده است را آشکار میسازد ـ

---

۱ و ۲ حصاری نای ودهک : هر دو نام زندانیکه در آن مسعود سعد سلمان لاهوری محبوس بوده و ذکرش مفصلاً در بخش دوم این رساله گذشته ـ

۳ دشمن : اینجا دشمن مراد به فتنه پردازان هند حاضر (بهارت) است که بمناسبت تقسیم پاکستان و بهارت با مسلمانان بی اسلحه وبی سامان را در ماه اوت ۹۴۷ م دست تظلم بکار میبردند ـ

۲ ــ سخنوران فارسی در لاهور در عصر جهانگیر

جهانگیر، چنانکه ذکرش گذشت، خودش شاعر بوده و از زمان شهزادگی شعر و سخن را دوست میداشت و سخنوران را میپرورید و نامهای آن سخنوران که از جهت شهزاده سلیم پرورش کرده بخصوص ازین قرار است

۱ ــ طفلی ۲ ــ سنجر ۳ ــ عرفی شیرازی

وقتیکه بخطاب نورالدین محمد جهانگیر به پادشاهی هند رسید دربارش از سخنوران با کمال پر مایه گردید و آن سخنورانی که بدربارش جای گرفته ~~شهرتی~~ شهرت یافتند ذکرشان در تذکره ها مسطور است و نامهایشان ~~بحواله صاحب بزم تیموریه شرح ذیل است~~ بنقل و شرح: و صاحب بزم تیموریه نامهایشان را چنین ذکر کرده است:

" طالب آملی ملک الشعرا ، نظیری نیشاپوری ، حیاتی گیلانی ، شکیبی صفاهانی مؤزون الملک ، ملا لطفی تبریزی ، علی احمد نشانی ، معنوی جوهری حسن بیگ خاکی ، حکیم عارف و شیدا فتح پوری " [۱]

و علاوه براینها بقول خود جهانگیر که بدربارش منسلک بودند ازین قرار اند ــ

" بابا طالب اصفهانی ، ملا محمد صوفی مازندرانی سعیدی گیلانی ، زرگرباشی ، میر معصوم کاشی ، وقبل شوره کاشی " [۲]

اصلا آن روابطی که از عصر جلال الدین محمد اکبر پادشاه با ایران استوار گردیده شده بود همیشه ادامه یافت و مخصوصا در عصر جهانگیر بتوسل ملکه ی محبوبش نورجهان که خودش ایرانی النسل و سخن پرور بوده روابط نژادی و فرهنگی سیاسی و ادبی استوار تر گردید ، مثلا پدر نورجهان میرزا غیاث بیگ به منصب جلیله اعتمادالدوله رسید وبرادر نورجهان آصف جاه ، نه تنها به منصب عالی نایل گردید بلکه در رشته دوستان جهانگیری هم منسلک گردید یعنی بتوسل نورجهان بیگم دختر آصف جاه " ممتازمحل "

---

[۱] صباح الدین : بزم تیموریه (ایضا) ص ۱۲۶ تا ۱۹۰

[۲] جهانگیر : تزک جهانگیری (ایضا) ص ۲۰

در عقد شهزاده خرم در آمد که او از آن به بعد بالقاب شهاب الدین شاهجهان سریر آرای سلطنت گردید ـ و اعتمادالدوله یعنی پدر نورجهان در سرپرستی سخنوران ایران گوی سبقت ربوده بود و همین اصل است که در آن عصر بسیاری از سخنوران ایران دیار صفویان را خدا حافظی کرده روبه هند نمودند مثلا یکی از ایشان طالب آملی بتوسل همین اعتمادالدوله نه تنها بدربار جهانگیر رسائی یافت بلکه به منصب ملک الشعرا رسید ـ و بمناسبت خدا حافظی از وطن خود در آرزوی هند این دوبیت سروده :

طالب ! گل این چمن به بستان بگذار　　　بگذار که می‌شوی پریشان بگذار
هندو نه برد تحفهٔ کس جانب هند　　　بخت سیه خویش به ایران بگذار[۱]

پیداست که طالب آملی درین آرزو چقدر دلی تپان میداشت . خلاصه اینکه نه تنها طالب آملی بلکه بسیاری از سخنوران ایران با همین صورت یک آرزوی گرم بعد از این کشور زمین اوطان خود را الوداع گفتند و بعضی از آنها به سر سبز وشادابی و بآب وتاب لاهور چنان حاضر شدند که بدون ستایش آنرا زبان گشودن نماندند وذکرش مفصلا گذشت ـ

فی الجمله میتوان گفت که علاوه بر آگره و دهلی و دکن و لکهنوتی . تتهه و ملتان گهواره شعر و ادب فارسی در آن عصر هم دربرابر آنها که ادامه میداشت همین دارالسلطنة لاهور بوده و بسیاری از سخنوران در آن چمنزار شعر فارسی نغمه سرائی کردند ولی متاسفانه تنها ذکر آن سخنوران که بتوسل تذکره های باقیمانده . بدست ماست ـ ما اسامی آن شعرا که بدربار جهانگیری منسلک بودند تنها نام بردیم کافیست وموضوع ما که راجع به سخنوران لاهور است باید فقط ذکر آن سخنوران که در آن عصر در لاهور زندگی میکردند . چه بدربار منسلک بودند یا نه بودند همه را زیر بحث بیاوریم ـ

الف ـ تشبیهی لاهوری تقریبا (۹۲۵ هـ تا ۱۰۱۵ هـ) تشبیهی لاهوری آن سخنور لاهور است که عصر شطحیات را اولین بار در شعر فارسی در لاهور در عصر جهانگیری ترویج داد ـ

(أ) احوالش: احوال تشبیهی لاهوری در هیچ تذکره مفصلا ذکر نشده . لذا ما از تذکره های آن عصر مثل منتخب التواریخ بدایونی وآئین اکبری ابوالفضل و تذکرهای ما بعد مثل ریاض العارفین رضا قلی هدایت و سفینه خوشگوی بندرابن و شمع انجمن صدیق حسن خان مآخذ کرده در بیان می‌آوریم

---

[۱] شبلی نعمانی : شعرالعجم (لاهور . ظفر یک ډپو س ج ندارد) ج ۳ ص ۱۳۵

اصل این سخنور از اجلهٔ سادات کاش از ایران است و در عصر اکبر پادشاه رو به هند در لاهور توطن اختیار نمود و مدت چهل سال در همین شهر لاهور بسر برده ۰ زیرا که اصلش از کاش است بدینجهت در تذکره ها بنام " تشبیهی کاشی " مسطور است ملا بدایونی مینویسد که

" تشبیهی کاشی دو سه مرتبه بهند وستان آمده رفته و درین ایام باز آمده و دعوت الحاد مینماید و مردم را بکیش بسی خوانیها میخواند و شیخ ابوالفضل خود را مجتهد دانانده توسل جسته قصیده بخلیفه الزمانی گذرانیده " [۱]

صاحب شمع انجمن مینویسد که

" پدرش گاذری میکرد ۰ او دو سه مرتبه بهندوستان آمده و رفته دعوت الحاد مینمود ۰ در لاهور سرو پا برهنه اوقات بسر میبرد " [۲]

و ابوالفضل در بیان میآورد که

" تشبیهی کاشی از سر آغاز آگهی شوریدگی دارد و بآئین محمودیان میزید ۰ سری از نژاد بر نتوان کـرد و از حال او باز گوید " [۳]

البته در بیان بدایونی و ابوالفضل راجع بکیش این سخنور یک تضاد میبینیم ۰ بدایونی که مؤرخ متشرع بوده تشبیهی را بکیش بسی خوانیها ملحد قرار داده و برعکس آن ابوالفضل که جذب و عشق تشبیهی را دریافته بود در آئین محمودیان در آورده است و اصل همین است که از زبان تشبیهی شطحیات بر میآید چنانکه خاصهٔ عارفان مجذوب است ــ

---

[۱] بدایونی ؛ منتخب التواریخ ۰ ایضا ج ۳ ص ۲۰۲ ــ ۲۰۵

[۲] صدیق حسن خان ؛ شمع انجمن ۰ ایضـا ص ۹۵

[۳] ابوالفضل ؛ آئین اکبـری ۰ تالیف بلخمن ۰ کلکته ۲ ۱۸۷۲م ج ۱ ص ۲۵۶

و رضا قلی هدایت هم اورا در عبارت ذیل ازعارفان مجذوب قرار داده است :

" تشبیهی کاشی ا ز ا جلهٔ سادات شهر مزبور وبفضایل وخصایل ستوده مشهور است ـ از سالکان مسالک طریقت وازعارفان معارف حقیقت و از مجذوبان بوده است . مدت چهل سال در هندوستان[+] ازخلق انزوا گزیده وا غلب در کوهستان ها می گردیده اشعار محبت آثار دارد " [1]

از بیانات بدایونی وابوالفضل روشن است که تشبیهی تا عصر اکبری حتما زنده بوده وبقول بیان بندرابن تشبیهی اواخر ایام خود را در همین شهر لاهور تا اوایل عصر جهانگیری بسر برده وحواله اش این است :

" در اوایل عهد جهانگیر موظف شده بلاهور فروکش کرد و بهمان نزدیکی ها در هفتاد سالگی وداع هستی فانی نمود " [2]

از بیانات مزبور پیداست که تشبیهی بیشتر ایام زندگانی خود را در همین شهر لاهور بسر برده در آغوش آن خاک آرامید . لـذا ما اورا بعنوان تشبیهی لاهوری یاد میکنیم ـ

بیان بندرابن هم روشن میسازد که تشبیهی لاهوری در عمر هفتاد سالگی در اوایل عصر جهانگیری رحلت نمود ـ اگرچه سال تولد و وفاتش در هیچ تذکره ذکر نشده ولی ا ز روی بیان مزبور تاریخ تولد و وفاتش را متعین میتوان کرد واگر تاریخ وفاتش را بقول بندرابن در اوایل عصر جهانگیر تقریبا در سال جلوس جهانگیر (۱۰۱۵ هـ) قرار داده شود سال تولدش ۱۰۱۵ ـ ۷۰ / ۹۴۵ هجری متعین میتوان کرد ـ

---

[1] رضا قلی هدایت ؛ ریاض العارفین . تهران . چاپخانه آفتاب . تیرماه ۱۳۱۶ ع ص ۷۸

[2] بندرابن خشگو ؛ سفینه خوشگو . ن ع مجموعه آزاد . شمار ۲۵۲۰ نمبره APf-I-14 کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور . برگ ۹۸ الف ـ ب

+ هندوستان = مراد به لاهور است ـ

(أأ) سبک شعرش | بقول بدایونی [۱] تشبیهی لاهوری صاحب دیوان است و علاوه از بدایونی ، ابوالفضل [۲] و صدیق حسن خان [۳] و بندرابن [۴] مثنوی " ذره خورشید " از وهم ذکر کرده اند و چنانکه سال تصنیف " سفینه خوشگو " (۱۱۶۱ هـ/ ۱۷۴۲ م) [۵] است و بندرابن مینویسد که

" (تشبیهی) ذره خورشید نام مثنوی بسیار خوب دارد و از هر شعر خاصاحب بسیار محظوظ اند " [۶]

از روی بیان مزبور پیداست که مثنوی ذرّه خورشید از تشبیهی لاهوری تا سال تصنیف سفینهٔ خوشگو (۱۱۶۱ هـ/ ۱۷۴۲ م) حتما موجود بوده ولی امروز بدست ما نیست . لذا ما آن اشعار تشبیهی که از تذکره های مزبور دریافتیم در ضبط تحریر میآوریم ــ

در هیچ تذکره غزل یا مثنوی تشبیهی مکمل نقل نشده است بلکه اشعارش جسته جسته درج شده مثلا چند مطلع از غزلیاتش ازین قرار است :

کف پا بهر زمینی که رسد تو نازنین را ‌ ‌ ‌ بلب خیال بوسم همه عمر آن زمین را

ازانم دل گورستان تشبیهی ست ‌ ‌ ‌ که گورستان تشبیهی بیش بیکسی ست

دو دست ایندجهان و آن جهان پوچ ‌ ‌ ‌ کهچه پیش من است این پوچ و آن پوچ

زبس حرارت دل خونم از دماغ چکد ‌ ‌ ‌ بسان روغن پر شعله کز چراغ چکد

یکی بر خود ببال ای خاک گورستان زشادابی ‌ ‌ ‌ که چون من کشته زان دست و خنجر در لحد دارای

من آن تشبیهم کز بیش بیکسی ‌ ‌ ‌ سری دارم بگورستان تشبیهی [۷]

---

[۱] بدایونی : منتخب التواریخ . ایضا ج ۳ ص ۲۰۲

[۲] ابوالفضل : آئین اکبری . ایضا ج ۱ ص ۲۵۶

[۳] محمد صدیق حسن خان : شمع انجمن . ایضا ص ۹۵

[۴] بندرابن : سفینه خوشگو (نسخ) ایضا برگ ۹۸ الف

[۵] بهار لکهپوری : مجلّه نگار پاکستان (تذکرون کا تذکره نمبر) کراچی ش جون ۱۹۶۲ ام ص ۳۴۸ ــ ۳۵۰ . هندوستان ــ مراد بزمهو است

اشعار مزبور مجذوبی وگورستان نشینی تشبیهی لاهوری را ابراز مختلید وآن تپش عشق خداوندی که در سر داشت مخصوصا این شعر هاست که میگوید :

زبس حرارت دل ، خونم از دماغ چکد   بسان روغن بر شعله کز چراغ چکد [1]

دیگر اشعار تشبیهی لاهوری که درتذکرها مسطور شده ، این قرار است :

تو هر رنگی که خواهی جامه می پوش   که من آن جلوهٔ قد میشناسم

مست آنچنان خوش است که گوید بروز حشر   من کیستم ، شما چه کسانید ، این چه جاست

شد از شهر عراق آواره تشبیهی خدا داند   سپاهان دکن کشتندیا سبزان کشمرش [2]

ای بر آرندهٔ قرص خور ازین گرم تنور   چاشت نداده تشبیهی شام را زتو که خواست

خوش کرده ایم جائی در گوشهٔ خرابات   زاهد باهل مسجد از ما رسان دعائی

باین یک میفروشد عشوه زان یک میخرد حیرت   بتدرات جهان خورشید من گرم ست بازارش [3]

اگر ما اشعار تشبیهی را بدقت مطالعه کنیم مبینیم که تشبیهات و استعارات مثل قرص خور و خون از دماغ چکیدن را بسان روغن بر شعله از چراغ چکیدن تعبیر کردن وموضوع عشق وعرفان همه دارای صفات "سبک عراقی" است ـ

---

[1] (ا) ابوالفضل : آئین اکبری ، ایضا ج ۱ ص ۲۵۷ (اا) صدیق حسن خان ، شمع انجمن ایضا ص ۹۵ (ااا) رضا قلی هدایت ، ریاض العارفین ایضا ص ۷۸ ( ) بدایونی : منتخب التواریخ ایضا ص ۲۰۵

[2] (ا) رضا قلی هدایت ، ریاض العارفین ، ایضا ص ۷۸

(اا) ابوالفضل ، آئین اکبری ، ایضا ص ۲۵۷

(ااا) صدیق حسن ، شمع انجمن ، ایضا ص ۹۵

[3] رضا قلی هدایت : ریاض العارفین ، ایضا ص ۷۸

(أأأ) وجود و ترویج شطحیات در شعر فارسی در لاهـــــور

دکتر معین توضیح شطحیات در عبارت ذیل کرده است

" شطحیات سخنانی است که ظاهـــر آن خلاف شرع باشد وعرفای کامل در شدت وجد وحال آنها را بر زبان رانند • مانند " اناالحق " گفتن حسین بن منصور حلاج " [1]

مطالعه تاریخ ادبیات فارسی این شبه قاره روشن میسازد که وجود شطحیات تقریبا در عصر تیموریان وقتیکه موضوعات تصوف و عرفان بتوسط شعر و ادب فارسی ایران درین شبه قاره ورود یافت در شعر فارسی این شبه قاره بوجود آمد • ذکر تمام آن سخنوران فارسی که پیش از عصر اکبری در لاهور میزیستند در بیان آورده شد وکسی از ایشان شطحیات را بکار نبرده • لذا اولین بار است که تشبیهی لاهوری عصر شطحیات را در شعر فارسی در لاهور بوجود آورده است ـ راجع به شطحیات این سخنور بدایونی مینویسد که

" صاحب دیوان است واین چند بیت از شطحیات اوست • ابیات

یکی بر خود ببال ای خاک گورستان ز شادابی | که چون من کشتهٔ زان دست وخنجر در لحد دارای
تو هر رنگی که خواهی جامه می پـــــوش | که من آن جلوهٔ قدی شناسم
در دست این جهان و آن جهان هیچ | کچه در دست تست این هیچ و آن هیچ هیچ [2]

رضا قلی هدایت رباعی زیر هم ازشطحیات تشبیهی نقل کرده است

رباعـــی

بحر کرم منّت جود که بـــرم | محو عدم نام وجـــود که بـــرم
گویند سجود • پیش حق باید کرد | چون من همه حق شدم سجود که برم [3]

پیداست که رباعی مزبور سراسر از شطحیات است و تا وقتیکه یک عاشق خدا در عشق او جذب نشده باشد اینقبیل شعـــر نتوان گفت • مخصوصا این شعـــر که

گویند سجود • پیش حق بایـــد کـــرد | چون من همه حق شدم سجود که برم [4]

۱ـ دکتر معین • فرهنگ فارسی • انتشارات امیر کبیر • تهران ۱۳۴۳ ع ج ۲ ص ۲۰۲۶
۲ـ بدایونی • منتخب التواریخ • ایضا ج ۳ ص ۲۰۵ ۳ـ رضا قلی هدایت • ریاض العارفین ایضا ص ۷۸
۴ـ ایضـــــا ص ۷۸

سراسر نعرهٔ اناالحق است که بر زبان حسین بن منصور حلاج راند ـ

تحقیق شد اوّل کسی که شطحیات را در شعر فارسی در لاهور رواج داد تشبیهی لاهوری است و میتوان گفت که وجود شطحیات در شعر فارسی در لاهور در عصر جهانگیری رخ داد ـ

ب ـ حشمتی لاهوری
تقریبا (۹۳۸ هـ تا ۱۰۱۸ هـ)

ذکر این سخنور در تذکره ها خیلی کم آمده است و عجب اینست که در تذکرهای عصر جهانگیری هم ذکرش نشده ـ معلوم شد که یک شاعر غیر معروف بوده ، البته تذکرهای ما بعد مثل سفینهٔ خوشگوی بندرابن ومخزن الغرایب احمد علی سندیلوی و صبح گلشن علی حسن خان راجع به این سخنور چیزی گفته است ـ

(أ) احوال و اذکار | نام این سخنور غلام علی و تخلص حشمتی است و اگرچه در عصر اکبری ظهور یافته بود ولی تا عصر جهانگیر پیوسته است ـ تذکره نویسان تخلصش را حشمتی نوشته اند ولی صاحب صبح گلشن تخلص او حسینی هم نوشته بدین عبارت :

" حسینی غلام علی لاهوری از شعرای عهد جهانگیری ست ، کلامش
بکمال لطافت و رنگینی آماده دلچسپی و دلپذیری " [1]

ولی بر دلیل اینکه بجز صبح گلشن در دیگر تذکرها تخلص او حشمتی لاهوری مسطور است ، و ممکن است که در صبح گلشن هم به تصحیف بجای حشمتی لاهوری ، حسینی لاهوری کتابت شده لذا تخلصش حشمتی لاهوری کاملاً صحیح است ـ

بندرابن خوشگو مینویسد که :

---

[1] علی حسن خان ؛ صبح گلشن ، ایضاً ص ۱۳۷

* ملا غلام علی حشمتی تخلص ، لاهوری بوده ، در عهد اکبر شاهی ظهور یافته ، دیوانی دارد و از آنجا ست :

تو در سخن شده ی و لذت از شکر گم شد | تو لب گشودی و سوالی از گهر گم شد
بخون اهل محبت کرشمهٔ سر کن | گلوی تشنه لبان تر بآب خنجر کن
در هر دلی که عشق گذر کرد در زمان | گر خاک بود خاصیت کیمیا گرفت [۱]

احوال این سخنور هم بدست ما نیست البته از روی بیان مزبور میتوان گفت که در عصر اکبری ظهور یافته یعنی در صحنه ی سخنوری شهره گرفته بود و بدین لحاظ حتما به عالم شباب ز اقل بعمر بیست و پنج ۲۵ سال رسیده باشد و اگر از سال اوّل جلوس اکبر شاهی (۹۶۳ ـ ۲۵ = ۹۳۸ هـ) نه صد و سی هشت (۹۳۸ هـ) برمی‌آید ـ و بقول علی حسن خان و احمد علی سندیلوی که حشمتی لاهوری از شعرا ی عصر جهانگیری بوده ، میتوان گفت که شل تشبیهی لاهوری در اوایل عصر جهانگیری مربوطه است و بدین مناسبت اگر در چهارم سال جلوس جهانگیر (۱۰۱۸ هـ) سال وفاتش را تعیین کرده شود مدت عمرش (۱۰۱۸ ـ ۹۳۸ هـ = ۸۰ سال) هشتاد (۸۰) سال بر میآید لذا از روی بحث مزبور تاریخ تولدش ۹۳۸ هـ و وفاتش ۱۰۱۸ هـ حدس میتوان زد و باینصورت هشتاد سال عمر خود بسر برده ، و گلهای اسرار زندگانی را چیده و جهان دیده در همین خاک لاهور آرامید ـ

بقول بیان خوشگو صاحب دیوان بوده و بدین جمله که " دیوانی دارد " پیداست که تا سال تصنیف " سفینه خوشگو " (۱۱۶۱ هـ/ ۱۷۴۲ م) [۲] دیوان حشمتی لاهوری موجود بوده ولی امروز از دستبرد زمانه هیچ آثاری نه از مزارش و نه از دیوانش باقیمانده ، بجز چند اشعاریکه در تذکره های مزبور مسطور است و تنها آن بدست ماست ـ

---

[۱] بندرابن خوشگو ، سفینهٔ خوشگو ، ن خ ، ایضا برگ ۱۰۳ ب

[۲] نیاز فتح پوری : (تذکرون کا تذکره نمبر (مجله نگار پاکستان کراچی مئی جون ۱۹۶۲ م) ص ۳۲۸

(۱۱) سبک شعرش | علاوه بر سفینه ی خوشگو و صبح گلشن ذکر این سخنور در مخزن الغرایب هم بدینصورت آمده است ـ

" حشمتی لاهوری در عهد جهانگیر بوده ، از دست :

تو در سخن شدی و لذت از شکر* گم شد   تو لب گشودی و سیرابی از گهر گم شد " ـ [1]

شعر موبور دارای همان درس اخلاق سعدی شیرازی را یاد میآورد که در گلستان باب اول در سیرت پادشاهان گفته

مجال سخن تا نبینی زپیش   به بیهوده گفتن مبر قدر خویش ـ [2]

احمد علی سندیلوی این دو بیت از غزل حشمتی لاهوری هم نقل کرده است

بخون اهل محبت کرشمهٔ سر کن   گلوی تشنه لبان تر بآب خنجر کن
مرا بباده شکست خطر ممکن نیست   زخون دل قدری ساتها پساغر کن ـ [3]

پیداست که در سبک شعر حشمتی لاهوری ، پیروی حافظ شیرازی کرده است و تشبیهات و استعارات مثل باده ، خطر ، ساغر و ساتها دارای همان صفات " سبک عراقی " است و معنی عشق را در همان صورت سبک شعر حافظ شیرازی در شعر آورده است مثلا این شعر حشمتی لاهوری که خوشگو نقل کرده است ملاحظه شود ،

در هر دلی که عشق گذر کرد در زمان   گر خاک بود خاصیت کیمیا گرفت ـ [4]

میتوان گفت که حشمتی لاهوری در صحنه ی سخنوری اتباع حافظ و سعدی کرده است و سبک شعرش " سبک عراقی " است ـ

---

[1] ـ احمد علی سندیلوی ، مخزن الغرائب ، ن ع A ایضا برگ ۸۱ ب

[2] ـ سعدی شیرازی ، گلستان (تالیف محمد علی فروغی) تهران ۱۳۱۶ ش/ص ۲۷

[3] ـ احمد سندیلوی ، ایضا برگ ۸۱ ب

[4] ـ بندرابن خوشگو ، سفینه خوشگو ، ایضا برگ ۱۰۳

* شکر ـ در نسخهٔ موبور مخزن الغرایب سخن کتابت شده و در سفینهٔ خوشگو شکر و از روی عروض شکر قافیه صحیح است ، لهذا شکر نوشته شد ـ

ج ــ غریبی لاهوری
المعروف شاه ابوالمعالی
(۹۶۰ هـ تا ۱۰۲۴ هـ)

شاه ابوالمعالی یکی از اقطاب لاهور در عصر اکبری ظهور کرده تا عصر جهانگیری زیسته است و بسلسلۀ قادریه منسلك بوده علاوه از عارف بزرگ سخنور شیرین مقال شعر فارسی هم بوده و غریبی تخلص میکرد همین اصل است که ذکرش در بسیاری از تذکره های آن عصر و ما بعد در فهرست عارفان و سخنوران هم آمده است و طالب آملی چنانکه ذکرش گذشت مرید و معتقد همین بزرگ بوده است ــ غریبی در بعض جای ابوالمعالی هم تخلص بکار برده است ــ مثلا

حیران جمال لا یزالی
سر گشتۀ عشق ابوالمعالی [1]

(أ) احوال و آثار غریبی لاهوری

بعض از تذکره نویسان نام این سخنور خیرالدین نوشته اند دکتر ظهورالدین بحواله شیخ عبدالحق محدث دهلوی که معاصر شاه ابوالمعالی بوده اسمش را اسدالدین در عبارت زیر دریافته است :

" اسدالدین شاه ابوالمعالی شیر بیشه جلالت و سرهنگ دیوان قدرت و از والهان آگاه عاشقان درگاه قادریه است " [2]

ولی حقیقت اینست که خیرالدین یا اسدالدین القاب این بزرگ است و نام این سخنور اصلا ابوالمعالی است چنانکه ملا عبدالقادر بدایونی که نه تنها معصر شاه ابوالمعالی میباشد بلکه باو صحبتها میداشت و آن روابط محبت و دوستی که باین عارف بزرگ میداشت با کمال افتخار در بیان آورده است و ذکر ولادت با سعادت و وجه تسمیه شاه ابوالمعالی را در عبارت ذیل حکایت کرده است :

---

1 ــ غریبی لاهوری ؛ دیــــوان ۰ ن خ کتابخانه دانشگاه پنجاب نمبر ۲۵۸ مجموعه آذر شماره ۶۸۲/۲ برگ ۱۰۶ الف

2 ــ دکتر ظهورالدین ؛ شاه ابوالمعالی مقاله ای از ندرالرحمن ۰ تالیف ۰ دکتر غلام حسین ذوالفقار ۰ لاهور مجلس رحمن ۰ ۱۲ فــــروری ۱۹۶۶ م ص ۲۶۱

" میگویند سالی که ولادت با سعادت او شد پیش حضرت قطب الاقطاب میان داؤد قدس الله سره بردند . والد ماجدش التماس نام برآن مولود مسعود طلب نمود . حضرت میان فرمودند که شاه ابوالمعالی باشد . ... و ابوالمعالی حق پرست تاریخ ولادت شد " [1]

نام شاه ابوالمعالی بموجب کثرت استعمال بزبان محلی بین عوام لاهور شیدل مالی هم معروف زبان است و نویسنده بگوش خودم این نام را از زبان مردمان محله ی شاه ابوالمعالی شنیدم –

نیاکان غوثی المعروف شاه ابوالمعالی لاهوری از سادات کرمان اند که به سلسلهٔ دودمان عالیمقام سید السادات سید موسی المبرقعه بن امام محمد تقی الجواد علیه السلام منسوب میشوند – نام پدرش سید رحمت الله که برادر حقیقی حضرت شیخ داؤد بندگی است که مزارش در شیرگره و برادر دیگرش سید جلال الدین که مزارش در سند است . میباشد –

تاریخ ولادت این سخنور در دهم ذی الحجه عید الضحی در سال ۹۶۰ هجری [2] در تذکرها مسطور است . اوایل زندگی در همین شهر لاهور بسر برده و بحلقهٔ مریدی عموی خودش حضرت شیخ داؤد بندگی در آمد و بعد به داماد شیخ هم مشرف گردید و بسال بیست [۲۲] و دوم بمناسبت وصال آن مرشد در شیرگره هم به سجاده نشینی شیخ المشایخ بندگی شاه داؤد سرفراز گردید و این آفتاب داؤدیه از شعاع روحانی هزار ها دلهای مردمان را منور ساخت . بعد بادشاه پیر روحانی خود بعمر پنجاه و یک (۵۱) یعنی (۹۶۰ هـ + ۵۱ = ۱۰۱۱ هـ) در سال ۱۰۱۱ هـ بلاهور مراجعت نموده تا دوازده سال و سه ماه و شش روز از شعاع نور روحانی لمعات روحانی دلهای اهل لاهور را هم جلا میبخشید –

---

[2] شهزاده دارا شکوه : سفینة الاولیاء . لکهنؤ . مطبع نولکشور ۱۸۷۲م ص ۱۹۶

[1] بدایونی ، منتخب التواریخ ، ایضاً ج ۳ ، ص ۱۰۳

شہزادہ دارا شکوہ در سفینة الاولیاء و فرزند کلان شاہ ابوالمعالی غربتی لاھوری کہ شاہ محمد باقر نام دارد در "فوائد دوجہانی" فضائل و کرامات این بزرگ در بیان آوردہ اند ـ این عارف بزرگ غیرا ز شعر فارسی بزبان عربی ہم شعر سرودہ است و تخلص معالی میکرد و صاحب دیوان و مصنف بسیاری از کتابہای عقایسد صوفیا میباشد ـ

آثار این عارف و سخنور ازین قرار است :

۱ ـ رسالہ غوثیہ در منقبت حضرت غوث الاعظم جیلانی ۲ ـ تحفة القادریہ در کرامات حضرت غوث الاعظم ۳ ـ حلیہ سرور دو عالم صلعم ۴ ـ گلدستۂ باغ ارم ۵ ـ مونس جان ۶ ـ زعفران زار ۷ ـ ہشت محفل ۸ ـ دیوان غربتی لاھوری

آخرالامر این عارف بزرگ بعمر ۶۲ سال در ہمین شہر لاھور وصال یافتہ و بخاک لاھور پیوستہ آنرا ارزانی بخشید چنانکہ شہزادہ دارا شکوہ دربیان آوردہ است :

" وفات (شاہ ابوالمعالی غربتی) شانزدہم ربیع الاول سال یکہزار و بیست وچہار ھجری (۱۰۲۴ھ) رودادہ وقبر در لاھور است " [۱]

بر کتبہ سرہالین تربت شاہ ابوالمعالی تلخیص احوالش کہ ذکر شدہ بزبان اردو کندہ شدہ است ودر حاشیہ بعینہ نقل [۲] میشود ـ

---

[۱] شہزادہ دارا شکوہ ؛ سفینة الاولیاء ۰ مطبع نولکشور ۰ لکھنؤ ش ۱۸۷۲ م ص ۱۹۶

[۲] عبارت کتبہ ی سرہالین تربت شاہ ابوالمعالی :

بسم اللہ الرحمن الرحیم ـ لا الہ الا اللہ محمد الرسول اللہ ۰ مزار شریف حضرت شاہ ابوالمعالی قادری الکرمانی الحنفی رحمة اللہ علیہ لقب اسدالدین و شاہ خیرالدین ۰ آپ سید السادات سید محمد موسی المبرقعہ بن امام محمد تقی الجواد علیہ السلام کی اولاد میں سے ھیں ـ آپ کی ولادت ۱۰ ذوالحجہ ۹۶۰ ھ کو ہوئی ۲۲ سال کی عمر میں اپنے مرشد شیخ المشایخ بندگی شاہ داؤد قادری الکرمانی کی وفات پر شیرگڑھ میں سجادہ نشین ہوئے ۲۹ سال آفتاب داؤدیہ کی روشنی سے ہزار ہا لوگوں کے دلوں کو منور فرمایا ۰ آخر کار اپنے پیر کے روحانی ارشاد کے مطابق ۵۱ سال کی عمر میں لاھور تشریف لائے اور ۱۲ سال ۳ ماہ ۶ روز تک اپنی نورانی شعاعوں سے اہل لاھور کو منور کرکے ۱۶ ربیع الثانی ۱۰۲۴ھ کو وفات پا گئے ۰ انا للہ و انا الیہ راجعون

(أ أ) وضعیت مزار غریبی | مزار شاه ابوالمعالی غریبی لاهوری امروز هم در شهر لاهور منبع برکات و انوار است و هر سال بمناسبت عرس این عارف حق پرست هزار ها زائرین از راه های دور و دراز مسافت کرده گرد این منبع انوار پروانه وار میگردند و نویسنده هم از دیدار آن مزار مشرف گردیدم ـ

محل وقوع این مزار در وسط شرق شهر لاهور بر خیابان شاه ابوالمعالی است که به خیابان میکلود جائیکه لاهور هوتل قرار داد حصل میشود ۰ اگرچه این مزار امروز از زیبائی نقاشی مغل آرت محروم مانده و دستبرد زمانه فنکاری مغل آرت را باقی نگذاشته ولی خدا را شکر که بعد از استقلال پاکستان این مزار تحت تحویل محکمه اوقاف آمده و بهتر شده است ـ

مزار غریبی شکل هشت پهلو و دارای یک گنبد مجلل عمارات عصر جهانگیری را یاد میآورد در غرب آن یک مسجد و استخراست وگردا گرد این مزار محله ای و بازاری بنام شاه ابوالمعالی معروف است ـ بیرون گنبد بر محراب آن عبارت ذیل نوشته شده است ـ

" یادگار عالیه قطب الاقطاب ۰ شهباز طریقت ۰ عارف حقیقت ۰ محرم راز سبحانی ۰ مخدوم زمانی ۰ اعجاز داوری ۰ مهر منیر محبوب یزدانی ۰ محی الدین غوث اعظم حضرت سیدنا شاه ابو المعالی القادری الکرمانی "

چنانکه نویسنده بچشم خود دیده ضبط تحریر آورده شد و امروز تا دم تحریر که سال هجری قمری ۱۳۸۶ هـ/ سال ۱۹٦۷ م میگردد مزار غریبی در همین صورت در لاهور موجود است که نوشته شد ـ

(د) غریبی لاهوری از حیث سخنور | شاه ابوالمعالی غریبی لاهوری نه تنها از حیث عارف بزرگ معروف بوده بلکه از حیث سخنور هم شهرت یافته بود و آوازۀ سخنوری او نه فقط در این شبه قاره بلکه در دور دست کشور های خارجی در افغانستان و ایران رسیده بود و ذکرش در تذکرهای ایران هم شده است ـ غلام رضا قلی هدایت مینویسد که :

" غریبی لاهوری نام شریفش ابوالمعالی از نواحی شهر مذکور و آنجا بصدق و حال معروف و مشهور عاشقی دردمند و سالکی پایه بلند بوده این دو بیت

اوست :

آنچه یاران جان و جانان دیده و دانسته‌ایم — بهر گفتن نیست بهر دیدن و دانستن است

مقیم کوی فنا بودم از آن هوس است — که با تو شرکت من در وجود بی‌ادبی است ۱

چنانکه ذکر شده که نام این سخنور پیر او شیخ داؤد قادری شاه ابوالمعالی نهاد علاوه از تخلص غریبی لقب هم میداشت غریبی همین حقیقت را در شعر ذیل اظهار داشته است که

پیر نام ابوالمعـــالی کـــرد   غریبی سلمی بود لقبم ۲

مسطور شد که بادشاه روحانی پیر خود از شیرگره اقامت‌گاه شیخ داؤد) بلاهور آمده تقریبا دوازده سال عمر عزیز خود را بسر برده بدینجهت خود را به غـریبی موسوم کرد چنانکه خودش میفـرماید

از آن شـد غـریبی نام من سرگشته و حیران

که هر ساعت بسیر ملک عشقش غـریبی دارم ۳

غریبی صاحب دیوان است و هیچ نسخه چاپیده دیوانش دستیاب نیست البته یک نسخه خطی در کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور ، در مجموعه آذر از نظـر نویسنده گـذشت ، و آن دارای ۱۱۱ برگ و در خط نستعلیق زیبا مجلد است ، از اوّل تا نود و شش ۹۶ برگ غزلیات و از نود و هفت (۹۷) تا یکصد (۱۰۰) برگ قطعـات و رباعیات و از یکصـد و یک (۱۰۱) تا یکصد و پنج (۱۰۵) برگ معمیات واز یکصد و پنج (۱۰۵) تا یکصد و هشت (۱۰۸) برگ مطالع است و بعد از آن دوتا قصیده در مدح شیخ محی الدین عبدالقادر جیلانی است و در آخر یک قصیده طرح الافراح است که بقول خود غریبی حل مشکلات و مستجاب دعوت است و بنوک زبان مریدان اوست و چند بیت از آن درج ذیل است :

۱ــ رضاقلی هدایت : ریاض العارفین ، ایضـــا ص ۱۹۸

۲ــ غریبی لاهـــوری : دیوان غریبی ، نسخه خطی نمبره ۲۵۸ مجموعه آذر ، کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور برگ ۷۰ الف

۳ــ ایضـــا برگ ۷۱ الف

از ره فقر و فنا گوی شه بحر وبرم   تا بجان ودل گدای شیخ عبدالقادرم

هست دایم در طواف کعبهٔ کویش دلم   در ره‌صدق وصفا این است حج اکبرم

چشم من تا از هوای خلد کویش کوثر است   آب حسرت میخورد رضوان ز حوض کوثرم

چند روزی شد که محرومم ، ازان رو مرده ام   جلوهٔ جان پرورم فرما که تا جان پرورم

ای صبا از من به آن سلطان جیلانی بگو   سوختم اکنون بیا بر بادهٔ خاکسترم

بی جمال جان فزایت زندگانی مشکل است   رحمتی ، ورنه تن و این خرقه باهم میدرم

نیست یا غوثی به من جرم وگنه از هیچ رو   رومکش از من که بس بیدل خراب واخترم

چیست در پیش کرم های تو جرم غریبی

الکرم یا غوث الاعظم بالترحم الکرم [1]

نسخهٔ مذکور خطی دیوان غریبی که در کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور موجود است زیر مطالعه نویسنده بوده است و بدینصورت آغاز میشود ـ

بسم الله الرحمن الرحیم

کل حمد لیوجه مولای   که عطا کرد طبع گویای

عقل در شهر قدرتش حیران   روستا وضع ساده صحرای

تو مطاعی بهر چه میگویند   ما مطیعیم هر چه فرمای

همه چیزی چنانکه می بایست   خوش نمودی بوجه زیبای

همه جا جلوه گر توئی لیکن   بایدم اندکی زبینای

غریبی از لطف خود یارب

بخش با خویشتن شناسای [2]

---

1 ـ غریبی لاهوری ؛ دیوان غریبی ، ن خ کتابخانه دانشگاه پنجاب نمبر ۲۵۸ مجموعه آذر برگ ۱۱۰ ـ ۱۱۱

2 ـ ایضا برگ (۱) ب

(أ) غزل غریبی و حافظ شیرازی | غریبی در سخنوری تتبع استادان شعر فارسی کرده است مخصوصا در صحنه ی غزل سرائی سبک حافظ و سعدی و جامی را اختیار نموده است . مثلا این غزل حافظ شیرازی که مطلع اش اینست

الا یا ایها الساقی ادر کاساً و ناولها
که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها [1]

غریبی غزل ذیل کاملا در تتبع آن گفته است :

لرح روحی یا قدح ایا و ناولها — که نفس غم نشوید غیر او از صفحهٔ دلها
رمد چون اشتراز افشانم آن محفل نشینم را — که بگذارد مرا دیگر چنین دنبال محملها
مدد کن ساربان بر هر حرم کروحشت هجران — ندارم طاقت و تابی درون خوانخوار منزلها
بامید یکه گردد حاصلم نظارهٔ رویش — براه عشق او در باختم تحصیل حاصلها

چه غم از ساده و نقل ترا ای غریبی اکنون
که نظم جانفزایت گشت هر دم نقل محفلها [2]

در غزل مزبور غریبی لاهوری از لحاظ فکری وفنی در تتبع غزل حافظ شیرازی چنان مطابقت کرده که تمام قافیه های آن غزل مثل ناولها و دلها و محملها و منزلها و محفلها را بعینه در قالب شعر آورده است ـ

موضوعات غزل غریبی دارای همان عناصر عشق و عرفان است که حافظ و سعدی بکار برده اند و بعضی از غزلهاش . غزل مسلسل دارای مضمون مسلسل است مثلا این غزل غریبی سراسر دارای موضوع سلوک عشق است که سروده :

---

[1] حافظ شیرازی : دیوان حافظ . (بکوشش ح ـ پژمان) کتابفروشی ایران . چاپخانه شرکت تضامنی علمی . ص ۱

[2] ایضـــا ورق ۱۲ الف غریبی ، دیوان ، نخ

عشقبازان را نشان دیگرست — این معنی را بیان دیگرست
این جهان وآنجهان ماوای نیست — سیر ایشان در جهان دیگرست
گر نخواهند آب و نان هر گز چه غم — قوت ایشان ز آب و نانی دیگرست
خود فروشی نیست در بازار عشق — جای این سودا دکان دیگرست

غریبی را چون مسیحا و خضر
هر دم از لعل تو جانی دیگرست [۱]

اگر ما غزلیات غریبی لاهوری را مطالعه کنیم میبینیم که غزل او مختصر و دارای شش و پنج شعر و بزبان شیرین و ساده و آسان میباشد واگرچه زبان تکلف را بکار برده ولی شعرش چنان مانوس وجالب و دلپذیر است که در دل خواننده و شنونده بشدت کار میکند و غزل مزبور دارای اینهمه صفات است مثلا مطلع غزل مزبور که

عشقبازان را نشان دیگرست — این معنی را بیان دیگرست [۲]

در زبان تکلف ~~دیگر~~ سرّ سلوک عشق را باشاره واضح شرح نموده است

بر همین سبیل غریبی لاهوری دیگر موضوعات عشق وعرفان را به تشبیهات و استعارات ومخصوصا با علامتها وسمبول (SYMBOL) شراب و پیمانه و جام وبت در پیروی حافظ شیرازی لباس شعر پوشانیده است ۰ مثلا این مطلع غزلش ملاحظه شود

ایا حریف که داری مدام جام شراب — ز حال زار من خسته دل گهی دریاب

و مقطع اینست که

ز غریبی در خود بست آن بت دلبند — تو لطف خود بنما ۰ یا مفتح الابواب [۳]

مخصوصا غزل ذیل از غریبی لاهوری در معنی عشق کاملا فکر و سبک شعر حافظ شیرازی را تطبیق میکند :

---

۱ - غریبی لاهوری : دیوان غریبی ۰ ن ع ایضا برگ ۲٦ الف ۰ ب
۲ - ایضا برگ ۲٦ الف ۳ - ایضا برگ ۲۳ الف

همیشه خدمت شهان گلعذار کنم — غریب و خسته دل و عاشقم چکار کنم
زبسکه در ره عشق اختیار سوخت مرا — هر آنچه یار بفرماید باید اختیار کنم
پیاله گیرم و دارم گرو عمامه و دلق — چنان میکده این طور گیر و دار کنم
کان آبروی اوگر سر آورد با من — هزار طاهر قدسی دمی شکار کنم
هزار جان اگر ای غریبی دهند مرا
برای خدمت شهان همه نثار کنم [1]

در غزل دیگر مخصوصا این شعر غریبی که :

زبسکه در ره عشق اختیار سوخت مرا — هر آنچه یار بفرماید . باید اختیار کنم [2]

همان فکر حافظ شیرازی را یاد میآورد که گفته :

در پس آئینه طوطی صفتم داشته اند — آنچه استاد ازل گفت . بگو . میگویم [3]

خلاصه اینکه غریبی لاهوری در صحنه ی غزل سرائی بطور احسن تتبع فکر و سبک شعر حافظ شیرازی را کرده است و البته میتوان گفت که شاه ابوالمعالی غریبی لاهوری در شعر فارسی در لاهور مخصوصا در صحنه ی غزلسرائی بچنان اسلوب شعر گفته که کسی از سخنوران لاهور آن عصر بپایه ی او نرسیده و در شعر فارسی در لاهور از حیث بهترین نماینده غزل در عصر جهانگیری میتوان قرار داد ـ

(أأ) غریبی و محمود لاهوری | غریبی لاهوری علاوه بر استادان شعر فارسی ایران رنگ سخنوران شعر فارسی لاهور را هم گرفته است . ملا محمود لاهوری که ذکرش مفصلا در عصر اکبری گذشت . سخنوریست که سمبل (SYMBOL) یا علامت محمود و ایاز را نخستین بار در شعر فارسی در لاهور بوجود آورده و غریبی که هم یک غزل گوی معجزبیان بوده آن سمبل یا علامت محمود و ایاز را بعد ازو هم در شعر خود آورده است ـ محمود لاهوری تقریبا در

---

[1] غریبی لاهوری : دیوان غریبی . ن خ . ایضا برگ ۷۵ الف [2] ایضا برگ ۷۵ الف
[3] حافظ شیرازی : دیوان حافظ . (تالیف پژمان) ایضا ص ۲۲۸

در مقطع غزل نام محمود و ایاز بصورت علامت عاشق و معشوق در یکجا آورده است مثل اینکه

آزرده کی کند دل محمود را ایاز | نیکو کند مطالعه گر این قباله را
عهد گل محمود می جنوش از دست ایاز | چون بر افروزد بهر سوزاله در گلزارشمع [۱]

بر همین سبیل غریبی لاهوری علامت محمود و ایاز را برای عاشق و معشوق در شعر آورده است

مثلا غزل ذیل از غریبی دارای همین اوصاف است :

عاشقانرا چه برگ و ساز بود | مایهٔ عاشقی نیاز بود
صبح بگشود چشم مست از خواب | در رحمت بصبح باز بود
هر که دید آن دو چشم و گیسو گفت | رسن ظالمان دراز بود

غـریبی اوست عاقبت محمــــود
که بجان بندهٔ ایــــاز بــود [۲]

همین طور در یک جای دیگر میگوید :

تا ایازش بچه صورت بچه حالت باشــد
نگران دیدهٔ محمود سوی لاهور است [۳]

میتوان گفت که بعد از محمود لاهوری کسیکه علامت محمود و ایاز را مثل دیگـر علامات عشق

مانند جام و پیمانه و بت در شعر فارسی لاهور ترویج داده غریبی لاهوری در عصر جهانگیری است ـ

(۱۱۰) شطحیات و غـریبی و تشبیهی لاهــــوری | در همین بخش رساله ذکر شطحیات تشبیهی لاهوری مفصلا گذشت و توضیح شطحیات هم مسطور شده که عرفای کامل

در شدت وجد و حال سخنها را که بزبان میرانند بعنوان شطحیات یاد کرده میشود مثل حسین

بن منصور حلاج که نعره " اناالحق " زد ـ

---

[۱] محمود لاهوری : محمود نامه . ن خ کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور . مجموعه محمود شیرانی شماره ۱۲۸۳ نمبره برگ ۲ الف . ۱۶ الف

[۲] غریبی لاهوری : دیوان غریبی ن خ . ایضا برگ ۵۶ الف [۳] ایضــا برگ ۳۱ الف

و تحقیق شد که در تاریخ شعر فارسی در لاهور اولین کسیکه شطحیات را ترویج داد تشبیهی لاهوری در همین عصر جهانگیری است و غریبی لاهوری که معصر این سخنور بوده هم باین شیوۀ سخنوری تاسی گرفت و خودش که یک ظرف بزرگ و عاشق خدا و حق پرست بوده گاه بگاه شطحیات هم بر زبان او راند و به همان صورت در شعر میآورد چنانکه تشبیهی لاهوری آورده است ـ

مثلاً یکی از شطحیات تشبیهی لاهوری ملاحظه شود

گویند سجود ۰ پیش حق باید کرد　　　چون من همه حق شدم سجود که برم ـ[1]

بر دلیل اینکه غریبی لاهوری به پیر خود سید داؤد قادری یک عشق بی پایان میداشت گاهی میشد که در انتهای جذبه عشقش شطحیات بر زبانش میراند مثلاً این شعر یکی از مطالع* اوست :

مستم از جام محبت همه دم واله و مست　　　این و آن را چه شناسم می داؤد پرست ـ[2]

و گاهی که در عشق خدا بوجد میآمد در شدت وجد و حال مثل حسین منصور حلاج اینطور نعره اناالحق میزد :

غریبی بانگ اناالحق زن واز دار مترس

زانکه معراج درین ره رسن دار بود ـ[3]

پیداست که در شعر فارسی در لاهور کسی که بعد از تشبیهی لاهوری شطحیات را در شعر فارسی درآورده شاه ابوالمعالی غریبی لاهوری است ـ

۱ـ رضا قلی هدایت ؛ ریاض العارفین ایضاً ص ۷۸

۲ـ غریبی لاهوری ؛ دیوان غریبی ۰ ن خ ۰ ایضاً برگ ۳۸ ب

۳ـ ایضاً برگ ۱۰۵ ب

(۱۷) مقطعات و رباعیات و معمیات و مطالع و قصاید — دیوان غریبی لاهوری علاوه بر غزلیات دارای مقطعات و رباعیات و معمیات و مطالع و قصاید هم است و در نسخه خطی این دیوان غزلیات از برگ ۱ ب تا برگ ۹۶ الف و مقطعات و رباعیات از برگ ۹۶ الف تا ۱۰۱ الف و معمیات از برگ ۱۰۱ الف تا ۱۰۵ الف ومطالع ۱۰۵ الف تا ۱۰۸ ب و در آخر از برگ ۱۰۹ الف تا ۱۱۱ الف سه تا قصیده در مدح شیخ عبدالقادر محی الدین جیلانی سروده شده است ـ قصیدهٔ اول بزبان عربی و دیگر هر دو بزبان فارسی است و یکی از آنها را در بیان آورده شده است ـ

انتخاباتی از آنها زیر نقل میشود

مقطعات — قطعهٔ اول که در مناجات نوشته این قرار است ـ

هر دل ملک تو دیدم که عزیزی بجهان　　طالعت یاد همایون چو مه کنعانی
غریبی این سخن از حافظ شیراز آورد　　تحفهٔ بزم تو ای شاه جهان تا خوانی
جلوهٔ بخت تو دل میبرد از شاه و گدا　　چشم بد دور که هم جانی و هم جانانی [1]

از قطعه مزبور روشن گردید که غریبی در ره سخنوری حافظ شیرازی را پیروی کرده است و این بیت که

غریبی این سخن از حافظ شیراز آورد
تحفه بزم تو ای شاه جهان تا خوانی ــ

اعلام میکند که غریبی در میخانه سخنوری در شعرفارسی در لاهور همان شراب حافظ شیرازی را در جام خود انداخته بما میرساند ـ

قطعه دیگر

عشاق بر آن جمال زیبا　　هر دم دل و جان نثار کردند
تغیّر جمال او چو دیدند　　از دو جمال یار کردند [2]

---

[1] ـ غریبی لاهوری ؛ دیوان غریبی ۰ ن خ (ایضا) برگ ۹۶ الف ۰ ۹۶ ب

[2] ـ ایضا ۰ برگ ۹۷ الف

رباعیات | رباعی‌ای که درین نسخه خطی دیوان غریبی لاهوری اینست :

رباعی

آنه که بحسن از همه اکمل باشد
خط را بتراشید که اجمل باشد
گفتم که چرا خط بتراشی . گفتا
آئینه همان به که مصقل باشد

رباعی دیگر

ایدل هوس چهرهٔ خوبان تماکی
سودای سر زلف پریشان تاکی
از فکر پریشان ره جمعیت جو
چون بوالهوسان عاشق و حیران تاکی

و اینکه

کوی بجهان قدم اگر هست نکوست
ز آنروی که عکست جهان از رخ دوست
از غریبی دلشده بشنو سخنی
بر عکس برو و طلب آنرا که خود اوست [۱]

معمیات | معمیات غریبی برای خواننده یا شنونده حما معماست بر دلیل اینکه آن بیتی که باسم کسی گفته خودش بهتر میداند مثلا

باسم جمال

گفتمش ای بت عهد از تو وصالی باید
خنده زد گفت زری بحد و مالی باید

باسم بیک

ز کفر زلف او گر عالمی گمراه و حیران شد
ولی از روی آن خورشید این کافر مسلمان شد

باسم یاری

روزی که قضا نوشت دیوانه مرا
از چشم تو انداخت بمیخانه مرا [۲]

۱ـ غریبی لاهوری : دیوان غریبی . ن خ ایضا برگ ۹۷ الف . ۹۷ ب
۲ـ ایضا برگ ۱۰۱ ب . ۱۰۲ ب

مطالع | وچند مطلع از غریبی لاهوری مثل اینست :

مطلع

قصد دلها بورخت از چشم بیمارت نرفت — ترک را در کعبه هم اندیشه غارت نرفت

از معالی مجوی نام و نشـــــان — فقـــر حق محـــو کرد از وهمه آن

دوست تا دارم مــرا بسیار کس خصم منست — گر کسی یکدوست دارد دشمن هزاران[1]

(۷) وجود عنصر پیر پرستی در شعر فارسی لاهور | باینهمه اوصاف مهم یک وصف نوی که در شعر غریبی لاهوری بنظر میآید وجود عنصر پیر پرستی است که نخستین بار در شعر فارسی در لاهور بوجود آمد و کسی پیش ازو در شعر فارسی لاهور عنصر پیر پرستی را موضوع سخن ساخته و بدایونی راجع باین فکر غریبی احساسات خود را در عبارت زیر ابراز نموده است :

" اگر ذکر موافقان رود نام او (شیخ ابوالمعالی) اوفق ۰ اگر نام سابقان درمیان آید ذکر او اسبق ۰ عالی همتی که در محبت پیر همگی خود را درباخته ۰ بلند منشی که جز پیر پرستی شیوهٔ دیگر نداشته " [2]

والحق بدایونی راست گفته چنانکه غریبی لاهوری مرید میان شیخ داؤد قدس الله روحه بوده خودش در اشعار زیر دعوی پیر پرستی میکند :

هستم از جام محبت همه دم واله و مست — این و آن را چه شناسم من داؤد پرست

وله

بخت فقر بنشینم چو حاصل گشت مقصودم — سلیمانی کنم کرجان غلام شیخ داؤدم[3]

وله رباعی

یا رب نظری ز من مقصودم بخش — آزادگی ز بود و نابودم بخش

هر چند نیم در خور این دولت خاص — یکذره ز عشق شیخ داؤدم بخش

دل افسرده کی یابد بگفت هر کسی گرمی — دم داؤد میباید که آهن را دهد نرمی[4]

---

[1] غریبی لاهوری : دیوان ۰ برگ ۱۰۵ الف ۱۰۶ الف

[2] بدایونی : منتخب التواریخ ۰ ایضا ج ۳ ص ۱۰۲

[3] غریبی لاهوری ۰ دیوان غریبی ۰ ن خ ایضا برگ ۱۰۵ ب ۱۰۷ الف

بدایونی : ایضا ص ۱۰۲

از فقیران حضرت قطب زمان میان شاه میر صاحب بو
رحمة الله علیه بموجب ارشاد غوث الآفاق بندگانعالی متعالی
حضرت شاه صاحب شاه صدر الدین سلمه الله تعالی کتبه نبت درگاه
مرید بارگاه قطب الاقطاب غوث الصمدانی محبوب سبحانی حضرت
میران سید عبد القادر بادشاه محی الدین جیلانی قدس الله سره العزیز
بدستخط غلام نبی قاری با تمام رسید بتاریخ ۲۲ ماه شهر شعبان المعظم
سنه ۱۲۰۶ هجری مقدس معلی روز چهارشنبه

بیت

الهی کرم کن به این بنده را
نویسنده بنده خواننده را

بر دلیل اینکه از عصر غزنوی تا عصر اکبری بین آن تمام سخنوران فارسی لاهور که ذکر ایشان کردیم کسی از آنها عنصر میهن پرستی را موضوع سخن نساخته پذیراست که فریش لاهوری اول کسی است که عنصر میهن پرستی را در شعر فارسی لاهور بوجود آورده و آن عصر جهانگیری است۔

(۵)

بخش ششم

(*)

سخن و سخنوران فارسی

در لاهور

در عصر شاهجهان

* متن *

بخش ششم

۵

سخن و سخنوران فارسی در لاهور در عصر شاهجهان

(۱۰۳۷ هـ[1] تا ۱۰۶۸ هـ/ ۱۶۲۸ م[2] تا ۱۶۵۸ م)

ابوالمظفر شهاب الدین محمد شاهجهان پادشاه و لاهور

از حیث تاریخی شهاب الدین محمد شاهجهان پادشاه را بلاهور مناسبت خاص است یعنی بین تمام شاهنشاهان تیموریان شبه قارهٔ پاک و هند. تنها شاهجهان است که در همین شهر لاهور تولد یافت ـ

چنانکه در ذکر جهانگیر پادشاه شرح داده شد که جهانگیر به شهر لاهور یک عشق فراوان میداشت و تمام خانوادهٔ ملکهٔ محبوبش نورجهان بیگم در همین شهر زیبا سکنی میگزیدند و پدر نورجهان بیگم میرزا غیاث بیگ که به منصب فرمانروای لاهور رسید و بعد به وزارت خاص بدربار جهانگیری بعنوان اعتمادالدوله فایض گردید و همین طور پسرش آصف الدوله برادر نورجهان بیگم و قاسم خان که داماد اعتمادالدوله و شوهر منیجه بیگم خواهر کلان نورجهان بیگم بود هم به مناصب حاکم لاهور رسیدند و در همین شهر لاهور برای سکونت خود شاه محلّات مجلل و ساختمانهای منقش و قشنگ و باغهای سرسبز دارای درختها و گلهای رنگارنگ میداشتند ـ

خود جهانگیر پادشاه که بلاهور میل خاص میداشت برای سکونت شاهی در لاهور معمورخان را که در تکنیک عمارت سازی یکتای روزگار بوده دستور تاسیس محلّات شاهی و باغهای عالی فرمود و در تاریخ پنجم ماه محرم الحرام سال یکهزار و سی و یک هجری (۱۰۳۱ هـ) شاهنشاه جهانگیر برای دیدن این محلّات و باغ در شهر لاهور ورود سعید نمود و شاه بر فیل شاهی که اندر نام میداشت سوار بود و بین راها و بازارها که مشتاقان دیدار پادشاه عدل گستر جوق در جوق در لباسهای رنگارنگ قطار اندر قطار ایستاده بودند پادشاه برایشان دولت بیشمار مثل رحمت باران نثار میکرد ـ

۸۲

۱ـ محمد صالح لاهوری المعروف کنبوه : شاهجهان نامه. چاپ مجلس ترقی ادب لاهور ۱۹۵۸ م ص

۲ـ 2. Dr. Muhammad Baqar. LAHORE, Past and Present. Lahore, Panjab University Press, 1952, p. 142-154.

راجع به حسن و زیبایی این عمارت شاهی و باغهای قشنگ آن منظر زیبا که بچشم خود تماشا کرد خود جهانگیر پادشاه در تزک جهانگیری درین عبارت ذیل عکاسی میکند ـ

" بی تکلف منازل دلکشاه نشیمن های روح افزا در غایت لطافت و نزاهت همه منقش و مصوّر بعمل استادان نادره کار آراستگی یافته باغهای سبز خورم بانواع و اقسام گل و ریاحین منظر فریب گشته

زین فرق تا بقدم هر کجا که مینگرم کرشمه دامن دل میکشد که جا این جاست [۱]

بالجمله مبلغ هفت لکهه روپیه که بیست و سه هزار تومان رائج ایران باشد صرف این عمارت شد " [۲]

خلاصه اینکه شاهنشاه جهانگیر که بهترین ایام زندگانی خود را درهمین شهر لاهور بسر برد و درهمین جا سکونت پذیر میشد . پسر این شاهنشاه شهزاده خرّم که بعد ازان از طرف جهانگیر پدر خود شاهجهان خطاب یافت در همین شهر لاهور پا بجهان گذاشت ـ

الف ـ تولد شاهجهان در لاهور (یکم ربیع الثانی ۱۰۰۰ هـ)

راجع به تولد این شاهنشاه نویسندهٔ معروف آن عصر محمد صالح در "عمل صالح" المعروف به "شاهجهان نامه" مینویسد که :

" ولادت با سعادت سلطان سلاطین روی زمین ثانی صاحب قران سعادت قرین شهاب الدین محمد شاهجهان پادشاه غازی بعد از انقضای دوازده گهری و پنجاه پل که عبارت است از پنج ساعت وده دقیقه از شب پنجشنبه سلخ ربیع الاول از روی رویت وغرّه ربیع الثانی بحسب دستور العمل اهل تنجیم از شهور سنه هزار هجری موافق بست پنجم دیماه الهی سال سی و شش اکبری در دار السلطنت لاهور وقوع یافت " [۳]

---

[۱] و [۲] جهانگیر : تزک جهانگیری . ایضا ج ۲ ص ۳۲۳

[۳] محمد صالح لاهوری المعروف کنبوه : شاهجهان نامه . چاپ مجلس ترقی لاهور ۹۵۸ ام ص ۶

بدین اعتبار ولادت این شاهنشاه در لاهور شد و تاریخ تولدش بشب پنجشنبه بین سیوم ربیع الاول و یکم ربیع الثانی در سال یکهزار هجری (یکم ربیع الثانی ۱۰۰۰ هـ) معین گردید.

ب ـ تعلیم و تربیت و عروسی | وقتیکه به چهار روز و چهار ماه و چهار سال بعمر رسید طبق روایات دودمان شاهنشان تیموریان در تحصیل و تعلیم مشغول گردید و پیش استادان روزگار مثل قاسم بیگ تبریزی ، حکیم دوائی گیلانی ، شیخ ابوالخیر و وجیه الدین گجراتی زانوی تلمذ ته کرد و بقول محمد صالح :

" پس برنهامد که بتفصیل تحصیل اصول ابواب دانش نموده در جمیع فنون فضایل دقایق نکته فهمی را باعلی درجات کمال رسانید " ـ[1]

وقتی بسن بلوغ رسید در همین خانوادهٔ نورجهان بیگم یعنی بدختر برادرش آصف الدوله که اصل نام ارجمند بانو بیگم داشت عقد عروسی قرار گرفت و بعد همین دختر آصف الدوله که اوایل زندگانی خود درین شهر زیبای لاهور بسر برد بالقاب ممتاز محل و ممتاز زمانه به عرف تاج بی بی معروف گردید ـ

تاریخ عقد عروسی شاهجهان در "مفتاح التواریخ" بدین عبارت ذیل در ضبط تحریر آورده شده است ـ

" اصل نام او ارجمند بانو بیگم الملقب ممتاز محل و ممتاز زمان عرف تاج بی بی ولادت ارجمند بانو بیگم در سنه یکهزار واقع شده و در سنه یکهزار و بیست و یک (۱۰۲۱ هـ) در سلک ازدواج شاهجهان بادشاه در آمده " ـ[2]

---

[1] محمد صالح لاهوری المعروف کنبوه ؛ شاهجهان نامه ، چاپ مجلس ترقی ، لاهور ۱۹۵۸ ام ص ۲۲

[2] سرطامس ولیم بیل ؛ مفتاح التواریخ ، کانپور ، مطبع نولکشور ۱۲۸۴ هـ / ۱۸۶۷ م مات یازدهم ، ص ۲۳۸

ج - سریر آرای ثانی صاحبقران و اهمیت عصر شاهجهان | بقول محمد صالح ، تاریخ سریر آرای سلطنت شاهجهان درج ذیل است :

" شاهجهان ثانی صاحبقران وبیست و پنجم بهمن ماه الهی مطابق هفتم جمادی الثانی سنه هزار و سی وهفت (۱۰۳۷ھ) در روز سعادت افروز دوشنبه ۰۰۰۰ کره سریری را که جوهر انجم در ترصیع او بکار رفته بود حضوری بخشید " [۱]

نقادان روزگار ونکته شناسان با رفتار راجع به اهمیت عصر شاهجهان افکار دقایق ونکات وحقایق را هم ابراز نموده اند وحقیقت همین طور است که بین تمام شاهنشاهان تیموریان شبه قاره ی پاک وهند هر یک از ایشان اوصاف مختص میداشت مثلا ترك بابری نقش آرائی فکر ظهیرالدین محمد بابر را آشکار میسازد و سخنوری نصیرالدین محمد همایون افکار عمیق را ابراز مینماید و ترك جهانگیری رنگینی عبارت و عکاسی مناظر طبیعت را حاکی است و سخنوری جهانگیر رنگینی افکار وبدیهه گوی او را شاهد است ورقعات عالمگیری علم وفضیلت آن پادشاه را اظهار میدارد و سخنوری بهادر شاه ظفر سوز وگداز را شاهد است و برعکس این همه شاهنشاهان که جواهر افکار ایشان در صفحات کتابها مسطور ومحفوظ است . شاهکار فکر شاهجهان درصورت تخت طاؤس ، قلعه معلی و ساختمان مجلل ونقش تاج محل هاست وهمین فکر شاهجهان که فن معماری ونقاشی به عروج و کمال رسانید اهمیت عصر شاهجهان را گواست ودرین باره صباح الدین خوب گفته است که :

" اس بے مجت کا ترانہ شعر و شاعری میں نہیں بلکہ تاج میں منظوم کیا ہے " [۲]

---

[۱] محمد صالح ، شاهجهان نامه (ایضاً) ص ۱۴۲ - ۱۴۳

[۲] صباح الدین ، بزم تیموریه ، اعظم گرهـ مطبع معارف ، ۱۳۶۷ھ/۱۹۴۸م ص ۱۶۹

یعنی شاهجهان نغمات عشق را نه در سخنوری بلکه در صورت تاج محل منظوم کرده است

علاوه برین دیگر اهمیت عصر شاهجهانی اینست که سلسلهٔ تصوّف قادریه هم عروج و کمال یافت و علی تحقیق فکر هندی و اسلامی که از عصر اکبری آغاز کرده بود درهمین عصر شاهجهانی منتهی یافت و تفصیل آن در صفحات آینده آورده خواهد شد ـ

د ـ عصر شاهجهان و عروج وشکوه شهر لاهور | شاهجهان اگرچه سخنور یا نویسنده نبوده ولی مثل نیاکان خود علم دوست و سخن حما بوده و علاوه ازین حسن پرور و حسن جُو و حسن خو حسن پسند و حسن سیرت بوده و بالجمله اوصاف یک ذهن باریک بین و دوراندیش هم میداشت و علاوه با فکر حسن پروری در فنون صنعتی مثل تمام و دلبستگی کمال میداشت و امروز افکار حسن پروری او در تمام شبه قارهٔ پاک و هند مثل جواهر آبدار بصورت شاهکار آموزگار نه تنها در تاج محل آگره بلکه در آثار قلعه لاهور و باغ شالیمار درخشان و آشکار است ـ

(أ) فن قالیبافی | اگرچه شهر لاهور در عصر اکبری در فنون صنعتی و حسن و زیبائی مراحل آغازی را اختیار نموده پیشرفت کرده بود ولی حق اینست که درعصر شاهجهان لاهور در فنون هر قسم و در حسن و زیبائی عروج و شکوه یافته بود و نویسندهٔ بزرگ و مورخ مستند آن عصر ملا عبدالحمید لاهوری که از تمام احوال و اوضاع سیاسی و فرهنگی آنزمان آشنا بوده بلکه بچشم خود دیده در بیان آورده است ـ مثلا دربارهٔ فنون و صنعتی لاهور راجع به فن قالیبافی منویسد که

" درین عهد (سال ششم جلوس) سعادت مند کار قالیهای سرکار خاصه شریفه که در کشمیر بی نظیر و دارالسلطنت لاهور از پشم شال می بافند بجائی رسیده که گزی بصد روپیه که زیاده از سه تومان عراقی باشد تمام میشود ـ و نفاست آن بمرتبه ایست که قالیهای کرمان که درکارخانهٔ والی ایران بافته میشود نسبت بآن حکم پلاس دارد ـ همگی نشیمن های دولتخانهٔ والا قالیهای پشم شال سرانجام یافته " ـــه[1]

ـــه[1] ملا عبدالحمید لاهوری ـ پادشاهنامه (باهتمام مولوی کبیرالدین و عبدالرحیم) کلکته کالج پریس ۱۸۶۷م ص ۴۴۸

معلوم شد که در سال ششم جلوس شاهجهان یعنی در سال یکهزار و چهل و دو (۱۰۴۲ هـ) شهر لاهور در فنون صنعتی عروج یافته بود مخصوصاً در فن قالیبافی بپایه کمال رسیده بود –

(أ أ) عروج صنعت معماری | صاحب خلاصة التواریخ راجع به لاهور در عصر شاهجهانی در ضمن " اشتهار لاهور" می‌نویسد که

" از عمارات منازل پادشاهزادگان و امرای والاشان ، خصوص عمارت آصف خان عرف ابوالحسن بن اعتمادالدوله که بوسعت و فسحت بسیار است ، ازویاد آبادی گردید و در زمان حضرت شهاب الدین محمد شاهجهانی روز بروز معموری افزود " [1]

همین آن عصر است که در آن بهترین نوادر صنعت معماری مثل آرامگاه جهانگیر و شالیمار و آثار قلعه لاهور مانند شاه برج و موتی مسجد و حمّام و خوابگاه شاهی را از سرنو تعمیر شده –

نقاشی و فنّ معماری آرامگاه جهانگیر که امروز با همان جلال و وقار بکنار آب راوی جلوه میده فکر حسن پروری در فنّ معماری شاهجهان را شاهد و گواست – علاوه برین شاهجهان در هفتم سال جلوس خود وقتیکه در دارالسلطنة لاهور رایات فیروزی افراخته جلوس فزود – دولتخانه شاهی از سر نوبنا شد چنانکه عبدالحمید لاهوری می‌نویسد که :

" وچون عمارات دولتخانه خاص و آرامگاه دولتخانه عالی که بامر حضرت جنّت مکانی (جهانگیر پادشاه) ساخته شده بود پسندیدهٔ طبع اقدس نیامد – حکم شد که از سر بسازند و طرحی گزیده بوزیر خان و تصدیان عمارات پادشاهی حواله شد " [2]

---

[1] – منشی سبحان رای ، منشی بهنداری بتالوی ، خلاصة التواریخ ، دهلی ، مطبع جی ایند سنز ۱۹۱۸م ص ۶۲ – ۶۵

[2] – عبدالحمید لاهوری ، بادشاهنامه ایضاً ج ۲ ص ۱۲ – ۱۳

(iii) شالیمار از حیث جشنگاه جشنهای شاهنشاهی

در عصر همین شاهنشاه باغ شالیمار که یکی از بهترین نوادر آثار سلطنت تیموریان این شبه قاره بشمار میرود بوجود آمد بحکم شاهجهان بنای این باغ جهت نظر بقول (سید محمد لطیف) [1] در تاریخ ۷ ماه شعبان سال یکهزار و پنجاه و دو (۱۰۵۲ هـ) تاسیس گردید و رسم افتتاح بدست این شاهنشاه بعمل آمد —

اگر ما تاریخ این باغ دلپذیر را در یک نظر آوریم میبینیم که از آن روز تاریخی که شاهنشاه شاهجهان در ساعت مبارک فال بدست شاهجهانی خود رسم افتتاح جشن اول شاهنشاهی بعمل آورد. این رسم مبارک بعد از وجود پاکستان امروز هم بآن صورت جاری است و در عصر حاضر تقریبا تمام شاهنشاهان روزگار مثل اعلیحضرت همایونی محمد رضا شاه پهلوی شاهنشاه ایران و شاه عرب ابن سعود و شاه افغانستان اعلیحضرت محمد ظاهر شاه، شاه فاروق مصر، عراق و دیگر صدور کشورهای خارجی مانند ترکیه و مصر چون از قدوم میمنت لزوم خویش این باغ شالیمار را رونق بخشیدند و مخصوصا اعلیحضرت همایونی محمد رضا شاه پهلوی بار دیگر که در همین ایام خجسته فرجام در دهم ماه مارس ۹٦۷ م که در همین جشنگاه جشنهای شاهنشاهی جلوس فرمود و از دیدار خویش زیارتگاه عالی ساخته اهل لاهور را شرف شایانی بخشیدند همان جشن شایانی شاهجهان پادشاه را یاد آورد و بمناسبت این جشن مبارک فال اهل لاهور کلید شهر لاهور را خدمت همایونی تقدیم رسانیده رسم مبارک فال را بعمل آوردند و معلوم شد که شالیمار از روز نخستین تا امروز از حیث جشنگاه جشنهای شاهنشاهی قرار داده میشود —

I. "Accordingly the 7th of Shahban 1052 A.H. was fixed as the date of royal visit."

(Latif S.M. LAHORE, Its History Archetechtural Remains and Antiquities) Lahore, The new Imperial Press, 1892, p. 143.

(۱۷) خوشحالی وحسن وزیبائی شهر لاهور و روابط دوستی باایران

مورخ تاریخ لاهور سید محمد لطیف لاهوری مینویسد [1] که لاهور در عصر شاهجهان در حسن زیبائی خوشحالی مثالی نمیداشت ومرفهین ومردمان این شهر همه خوشحال و فارغ از غم و آلام و یک زندگانی پر مسرت و شادمانی بسر میبردند ـ

علاوه برین امراء وحکام لاهور مثل وزیر خان وعلامی افضل خان که ساختمانهای منقش ومجلل میداشتند با کمال آرام وآرایش وزیبایش زندگی میکردند ودر آن ایام خجسته فرجام لاهور اقامت گاه رسولان و سفیران کشورهای خارجی قرار داده بود مثلا سفیران والی بلخ وتوران وایران و بصره در همین شهر زیبای لاهور اقامت میداشته اند و میرزا یادگار بیگ که از جانب پادشاه صفوی ایران از حیث سفیر کبیر فرستاده شده بود چندین ایام که دارالسلطنة لاهور اقامت داشت از تحائف نوادر هر قسم واز ملبوسات و جواهرات وخنجری منقش وکنده با یاقوت و جواهر همراه بست هزار روپیه ی رایج الوقت چهره شاهی نواخته بود و آن تحائف که دریافته باندازه بهای پنجاه هزار روپیه ونقود تا باندازهٔ دو لکهه روپیه بحدس میرفت ـ

آنوقتیکه سفیر کبیر ایران میرزا یادگار بیگ [2] بوطن خود مراجعت نمود یک صراحی با گردن دراز و طشتری هر دو منقش و مکلل بجواهر با بهای پنجاه هزار از جانب شاهجهان بطور تحفه خدمت پادشاه صفوی ایران بدست آن سفیر فرستاده شد ـ

تاریخ مشهود است که روابط دوستی بین لاهور وایران نه تنها در عصر شاهجهان بلکه هزاران سال پیش از آن وقرنها بعد از آن تا امروز همیشه قایم و دایم مانده است و با تائید ایزدی همیشه استوار خواهد ماند ـ

I. " Lahore was at this time in the height of its splendour. The people were prosperous beyand all precedent." (Latif, S.M. LAHORE, op.cit., p. 54)

2. Latif, S.M. LAHORE, Ibid. p. (Footnote of p. 54)

۲ـ دربار تیموریه در عصر شاهجهان در آگـــره

اگرچه مولد شاهجهان لاهور بوده ولی او بیشتر زندگانی خود در آگره که دربار تیموریه آن عصر میبود بسر برده و شرح داده شد که شاهجهان هل شاهنشاهان پیش تیموریه یک جذبهٔ علم دوستی و سخن پروری میداشت لـذا دربار آگره در عصر او دارای علماء و فضلاو شعرای روزگار و نکته سنجان و هنرمندان آزموده کار بوده ـ

الف ـ امـــراء | شعار دربار تیموریه بود وقتیکه کسی را بدربار شاهی به منصب جلیله میرساندند آزمایش میکردند که یک مرد با هوش و دورا ندیش و آزموده کار و جهاندیده و باعتماد باشد . شاهجهان از روی همین فکر امراء دربار خود را که انتخاب نمود ازین قرار اند :

۱ ـ آصف خان که سالار شاهجهانی بود صاحب بصیرت بالقابات شعله افروز و دانش آموز بوده و در خوش بیانی و خوش نویسی . مخصوصا در علوم معقولات مهارت تمام میداشت ـ

۲ ـ افضل خان ملای صاحب دیوان کل دربار شاهجهانی بوده ـ

۳ ـ شکرالله شیرازی هم صاحب دیوان کل ویک عالم اجل و در علوم معقولات ومنقولات ودر هیئت و هندسه و حساب درجه کمال یافته بود ـ

۴ ـ سعدالله خان هم به منصب جلیله منسلک بدربار شاهجهانی بوده وعلاوه بر صاحب فضل وکمال فصاحت در تقریر و بلاغت در تحریر هم میداشت

ب ـ فضلاء واطباء و شعرا | ملا عبدالحمید[۱] لاهوری ذکرآن فضلاء و حکماء و شعرای روزگار که بدربار شاهجهانی منسلک بودند مفصلا کرده است ولی موضوع ما که تنها متعلق به سخنوران لاهوراست ذکر فضلاء حکماء و سخنوران دربار شاهجهانی را درمیان آوردن لازم نیست البته اسامی آنها را در ضبط تحریر آوردن کافیست و ازین قـرار اسـت ـ

۱ـ عبدالحمید لاهوری : بادشاهنامه . ایضا ج ۲ ص ۳۳۹ ـ ۳۵۸

از فضلاء : ملّا محمد فاضل ، ملّا عبدالحکیم سیالکوتی ، شیخ عبدالحق دهلوی ، ملا یوسف لاهوری ، ملّا عبدالسلام دیوی ، قاضی محمد زاهد کابلی ، قاضی محمد اسلم ، قاضی محمد سعید ، ملّا مبرک شیخ هروی ، ملّا عبداللطیف سلطان پوری و میر محمد هاشم —

و از اطباء : حکیم صدرا ، حکیم ابوالقاسم ، حکیم رکنا کاشی ، ~~حکیم رکنا کاشی~~ ، حکیم موضا شیرازی ، حکیم فتح الله شیرازی مقرب خان و شیخ قاسم —

و از شعرا : حاجی محمد جان قدسی ، ابو طالب کلیم ، سعید ای گیلانی و ملّا شیرا —

ج — مورخین و خطاطان و کتابخانها و درس خانهای شاهجهانی

صاحب بزم تیموریه[1] ذکر مورخین و خطاطان که در بار شاهجهانی منسلک بودند کرده و کتابخانه و درس خانها که تحت سرپرستی شاهجهان پادشاه بعمل آمد را هم در میان آورده است نامهای آنها درج ذیل میشود :

مورخین : ۱ — محمد امین قزوینی مؤلف بادشاهنامه
۲ — ملّا عبدالحمید لاهوری مؤلف بادشاهنامه
۳ — محمد وارث مؤلف بادشاهنامه
۴ — میر صالح ولد میرزا جلال طباطبائی مؤلف شاهجهان نامه

خطاطان : ۱ — سید علی حسینی جواهر رقم
۲ — عبدالباقی یاقوت رقم
۳ — محمد مراد شیرین قلم
۴ — میر صالح ولد عبدالله مشکین رقم
۵ — ملّا باقر کشمیری

---

[1] — صباح الدین ، بزم تیموریه ، ایضا ص ۲۱۷ — ۲۲۱

۶ ـ محمد حسین کشمیری

۷ ـ مقصود علی

۸ ـ میر محمد کاشی

۹ ـ حافظ عبدالرحمن شیدائی

۱۰ ـ عبدالله

۱۱ ـ شکرالله

۱۲ ـ محمد مقیم

۱۳ ـ کفایت خان

۱۴ ـ محمد جعفر

۱۵ ـ درایت خان

۱۶ ـ محمد اکبر

۱۷ ـ محمد موسی

کتابخانه : در کتابخانهای شاهی ناظم یا کتابدار بعنوان داروغه یاد کرده میشد وبرای این خدمت بالعموم ازخطاطان میباشند و آن کتابداران که درعصر شاهجهان خدمت نمودند ازین قرار اند :

۱ ـ عبدالرحمن رشیدائی

۲ ـ میر صالح ولد عبدالله مشکین رقم

درس خانها : شاهجهان تمام آن مدارس را که اکبروجهانگیر بنا کرده بودند زیر سرپرستی خود برقرار داشت بلکه یک دیگر مدرسه شاهی بعنوان دارالبقاء تأسیس نمود که در آن علوم معقول ومنقول آموخته میشد ـ

علاوه براینها دیگر فضلاء وحکماء واطباء و شعراء ومورخین وخطاطان و کتابخانها ومدرس خانها هم در عصر شاهجهانی موجود بودند مثلا علما وبر مورخین میر محمد صادق خان

صاحب شاهجهان نامه و محمد صالح کنبوه صاحب عمل صالح المعروف به شاهجهان نامه ولی برای اینکه منسلک بدربار شاهجهانی نبودند [1] در ذکر آورده نشده ـ

د ـ شاهجهان و سخن و سخنوران | اگرچه شاهجهان سخنور نبوده ولی او به سخن و سخنوران دلبستگی کمال میداشت و به نویسندگان و سخنوران بخشش خلی میکرد ـ صباح الدین [2] راجع به بخشش و فیاضی شاهجهان مینویسد که عدّه سخنوران بدربار شاهجهان کثیر بود و در بخشش و فیاضی از اکبر و جهانگیر سبقت ربوده بود و آن فیاضی که به سخنوران نمود مثال آن در هیچ دودمان فرمانروایان نیافته ـ

صباح الدین علاوه برآن سخنوران که نامهای ایشان بالا مسطور است ، ذکر سخنوران عصر شاهجهان که نامهای ایشان درج ذیل است هم در بیان آورده است ـ

" ظفر خان احسن ، مرزا محمد طاهر آشنا ، مرزا امان الله امانی ، سلطان شادمان محمد محسن فانی ، محمد حسین آشوب ، میر الهی همدانی ، امی شیرازی باقیا نائینی ، مرزا صائب ، حکیم رکنا مسیح کاشی حکیم حاذق گیلانی میر یحیی کاشی ، مرزا ارض دانش ، رفیع قزوینی ، میر صیدی طهرانی " [3]

بعضی از اینها در عصر اورنگ زیب عالمگیر ولی بیشتر اینها زندگانی خود شان را در عصر شاهجهان بسر بردند ـ

راجع به بخشش و فیاضی شاهجهان محمد صالح و عبدالحمید لاهوری حکایتهای بی شمار دربیان آورده اند مثلاً عبدالحمید لاهوری مینویسد که :

---

[1] صباح الدین ، بزم تیموریه ، ایضا ، ص ۲۱۷ ـ ۲۲۱

[2] " چنانچه شاهجهان کے دربار میں بھی شعراء کی تعداد بکثرت رہی ، وہ اپنی فیاضی اور قدر دانی میں اکبر اور جہانگیر دونوں سے بازی لے گیا ، اس نے شعرا و فضلاء کے ساتھ جو داد و دہش اور انعام و اکرام کا ثبوت دیا ہے اس کی نظیر مثال شاید ہی کسی حکمران خاندان میں پائی جاتی " (صباح الدین ، بزم تیموریہ ، ایضا ص ۱۷۷)

[3] صباح الدین ، بزم تیموریه ، ایضا ، ص ۱۸۴ ـ ۲۰۸

" شانزدهم (شوال ۱۰۲۵ هـ) حاجی محمد جان قدسی را در جلد وی
قصیده که بمدح پادشاه فلك پایگاه محلی ساخته بود بزر بر کشیده مبلغ
وزن را که پنجهزار و پانصد روپیه شد باو مرحمت نمودند " [1]

یك سال پیش ازین واقعه یعنی در سال ۱۰۴۲ هجری بمناسبت جشن نو روزی وقتیکه شاهجهان
اولین بار بر تخت طاؤس که بقیمت یك ـــــ کرور روپیه ساخته شده بود ، جلوس فرمودند/ طالب کلیم
همدانی قصیدهٔ رنگین بحضور اقدس رسانید ، وعبدالحمید لاهوری مینویسد که

" بحکم شاهنشاه دانش پرور بزر سنجیده آمد وبانعام مبلغ هم سنگ
که پنجهزار وپانصد روپیه بود کامیاب گشت " [2]

خلاصه اینکه صفحات تاریخ از داستانهای فیاضی شاهجهان مشهود است ـ

۞

---

[1] عبدالحمید لاهوری ، بادشاهنامه ، ایضـــا ج ۲ ص ۱۴۲

[2] ایضـــا ج ۲ ص ۸۴

۳ ـ سخنوران فارسی در لاهور در عصر شاهجهان

شرح داده شد که دربار تیموریه در عصر شاهجهان در آگره استقرار میداشت لهٰذا خیلی کم از سخنوران لاهور بدربار شاهی منسلک بودند وبیشتر از آنها وطن خاک پاک لاهور را ترک نکنه در همین جا بسر بردند و اگرچه عصر شاهجهانی بتوسل فیاضی او در شعر و سخن فارسی بعروج رسیده بود وبهمین دلیل بسیاری از سخنوران فارسی در لاهور هم زندگی میکرده باشند ولی بموجب اینکه بیشتر از آنها بدربار شاهجهانی منسلک نبودند ذکر شان در صفحات تاریخ وتذکره های آن عصر خیلی کم در ضبط تحریر آورده شده است و همین اصل است که بعد از مطالعه تواریخ و تذکرهای آن عصر و ما بعد با دلایل و شواهد ذکر آن سخنوری که دریافته شد لاهوری است درینجا آورده میشود ـ

اسامی سخنوران فارسی در لاهور در عصر شاهجهان که دریافته شده طبق ترتیب ازمان و ادوار حسب ذیل است ـ

۱ ـ ابوالبرکات ملّا منیر لاهوری (ت و ۱۰۵۴ هـ)

۲ ـ ملّا شاه لاهوری (ت و ۱۰۷۲ هـ)

۳ ـ چندر بهان برهمن لاهوری (ت و ۱۰۷۳ هـ)

اگرچه عصر شاهجهان بادشاه در سال ۱۰۶۷ هـ[1] بتمام رسید ولی وفات شاهجهان در سال (۱۰۷٦ هـ)[2] اتفاق افتاد وبخصوص اگرچه وصال ملّا شاه لاهوری وبرهمن لاهوری واحسن لاهوری درعین اوایل عصر اورنگ زیب عالمگیر وقوع یافت ولی برای اینکه ایشان بیشتر عمر خود درعصرشاهجهان در لاهور بسر بردند ازین لحاظ لازم است که بیان ایشان در عصر شاهجهان بادشاه آورد شود ـ

---

۱ ـ تاریخ سریر آرای اورنگ زیب عالمگیر ـ "غرّه ذیقعد سنه هزار وشصت وهشت (۱۰٦۸ هـ) روز جمعه بعد از ادای نماز در ساعت مسعود .... سریر آرای سلطنت بر وسعت هندوستان بهشت نشان گردیدند ـ

۲ ـ تاریخ وفات شاهجهان بادشاه " اواخر رجب المرجب سنه هزار وهفتاد و شش (۱۰۷٦ هـ) مطابق سال هشتم جلوس جهان را پدرود نمود " (خافی خان ـ محمد هاشم خان ـ منتخب اللباب" (بتصحیح مولوی کبیر الدین کلکته ـ ایشیاتیک سوسائتی ۱۸۷۴ م ج ۲، ص ۳۹، ۲۰، ۱۸۷)

۲ ـ ابوالبرکات ملاّ منیر لاهوری

الف ـ احوال و افکار | بعضی از احوال و افکار ملاّ منیر لاهوری از خود انشاءات او یافته میشود و بعضی از تذکرهای دیگر مثل مراة الخیال شیرخان لودی و مآثر الکرام المعروف به سرو آزاد از غلام علی آزاد بلگرامی و نتایج الافکار از محمد قدرت الله گوپاموی و تذکره حسینی و محمد صالح که بیان کرده هم بدست آورده ذکر میشود ـ

(أ) ولادت و تربیت ۱۰۱۹ هـ | این سخنور در تاریخ دوازدهم ماه رمضان المبارک سال یکهزار و نوزده (۱۰۱۹ هـ) هجری در لاهور پا بجهان گذاشت ـ نیاکانش هم از اینهٔ لاهور بودند و پدرش عبدالجلیل بن حافظ ابواسحاق لاهوری از کاتبان برجسته ی دربار اکبری فرایض خود را انجام میداد و اکبرنامه ابوالفضل را در حضور آن شاهنشاه کتابت کرده و خود عبدالجلیل یک مرد هنرمند و دانشور و سخن سنج هم بوده است ـ

ملاّ منیر لاهوری در پنج سالگی تحصیلات خود را از همین پدر بزرگ آغاز کرده علوم متداوله را تحصیل کرد ـ او طبعا از کودکی به سخنوری میل فراوان و طبع سلیم میداشت و همراه پدر خود با سخنوران آن روزگار صحبتها میکرد و از چهارده سالگی به سرودن شعر پرداخت و اشعار سخنوران دربار عبدالرحیم خانخانان مثل عرفی شیرازی و ثنائی مشهدی و شکیبی فراهانی و انیسی شاملو آرزوی سخن پردازی میکرد چنانکه خودش در مکتوب آخر الفات انشاءات خود میگوید ـ

" سر گروه نکته دانان عبدالرحیم خان خانخانان با ارباب سخن چگونه میپرداخت و بساط فیض گستری بر چه نمط می انداخت . سخنوران تازه گفتار چون عرفی و ثنائی و نظیری و شکیبی و انیسی و خیالی و نوعی و کفری رونق افزای مجلس وی بودند به دستیاری الطافش در دستگاه معنی ید بیضا می نمودند " [۱]

---

[۱] ملاّ منیر لاهوری . انشای منیر . لاهور . مطبع نولکشور . ۱۸۸۳ م مکتوب ۵۵ ص ۲۶

و از استادان هندی‌مین مثل سبک شعر انوری وخاقانی را هم پیش نظر نهاد ـ

واگر ما اشعار ملا منیر لاهوری را بدقت بخوانیم روشن میشود که او در آن تازه گفتاری سخنوران این شبه قاره مثل عرفی و نظیری را که آرزو کرد حتما موفق شده است بلکه میتوان گفت که در میدان همین سبک نوی که آنرا بعنوان " سبک هندی کامل " در ذکر عصر اکبری مفصلا در بیان آوردیم ، نه تنها راه پیموده بلکه آنرا پیش برده است ـ

(أ) رسائی بدربار سیف خان | منیر لاهوری در سال ۱۰۲۵ هجری از وطن خود باکبر آباد رو نموده و بدربار سیف خان منسلک گردید ـ محمد قدرت الله ذکر رسائی منیر لاهوری بدربار سیف خان را در عبارت ذیل در بیان آورده است ـ

" (ابوالبرکات ملا منیر لاهوری) در عصر شاهجهانی اوایل حال با میرزا صفی مخاطب به سیف خان که داماد میرزا ابوالحسن آصف خان بن میرزا غیاث بیگ اعتمادالدوله طهرانی بوده بنظامت اله آباد اختصاص داشته " [1]

منیر لاهوری با سیف خان یک زندگانی پر مسرت و شادمانی بسر برد وقتیکه سیف خان ملقب به میرزا صفی به استانداری بنگاله منسوب گردید منیر نیز با همراه وی به بنگاله رفت ـ در مدت یکسال شاهکار سخنوری خود بعنوان مظهر گل در صفت بنگاله که سرسبز و شاداب و سرزمین فعلی پاکستان شرقی میباشد منظوم کرده و اوصاف سبزه و گلهای رنگارنگ و درختان بلند و باغ وراغ و حسن وشادابی چمنهای این کشور را لباس شعر پوشاند ـ سیف خان در سال ۱۰۲۹ فوت شده و منیر لاهوری در سال ۱۰۵۰ هجری انشای خود را بزیور طبع رساند چنانکه در دیباچه اش خود مینویسد که

---

[1] محمد قدرت الله گوپاموی ، نتائج الافکار ، بمبئی چاپخانه سلطانی ، ۱۳۳۶ ع ص ٦٣٨

« بتاریخ نوزدهم ذیقعده یکهزار و پنجاه هجری (۱۰۵۰ هـ) بتوفیق ایزد جمعیت بخش‌ترین صفحه فراهم آورده امیدوار است که منظور نظر دیده وران بینش اندوز گردد » ۱

بعد از وفات سیف خان به پتنه رفت ولی دل جمعی نشد سپس بدولت اعتقاد خان که برادر سیف خان بوده خود را منسلک گردانید چنانکه قدرت الله می‌نویسد :

« پس از آن باعتقاد خان پسر خورد اعتماد الدوله که بحکومت جونپور مأمور بود ربطی بهمرساند و از فیض بیکرانش متمتع گشت » ۲

(iii) وفات (۱۰۵۲ هـ) | ازان به بعد باکبر آباد آمد و آخرالایام خود را در همین جا بسر برده واصل حق گردید — و نعش او را بلاهور آورده زیر خاک سپردند — غلام علی آزاد بلگرامی تاریخ وفاتش را در عبارت ذیل درج کرده است که

« هفتم رجب سنه اربع و خمسین و الف (۱۰۵۲ هـ) در مستقر الخلافه اکبر آباد رخت حیات بربست . نعش اورا بلاهور نقل کرده زیر خاک سپردند » — ۳

ب — افکار و اشعار | افکار منیر لاهوری در نثر و نظم مثل جواهر آبدار فروزان و درخشان است و او یکی از بهترین نثر نگاران و سخنوران لاهور در عصر شاهجهان محسوب است . افکار او دارای خیال آفرینی و خیالبافی است او نه تنها آن سبک هندی را که در عصر اکبری آغاز کرده بود در نثر و نظم بکار برده بلکه آنرا پیش برده است واز نثر او سبک نثر نویسی و از نظم او سبک شعر گوئی آن عصر در لاهور را اندازه میتوان کرد باالفاظ دیگر منیر لاهوری بهترین نماینده نثر و نظم و شعر فارسی در لاهور از عصر شاهجهانی است —

---

۱ — ابوالبرکات منیر لاهوری . انشای منیر ، ایضاً ص ۲

۲ — قدرت الله . نتائج الافکار . ایضاً ص ۶۳۸

۳ — غلامعلی آزاد بلگرامی . مآثر الکرام موسوم به سرو آزاد . ص ۶۲

(أ) انشای منیر | اگر ما انشای منیر لاهوری را بخوانیم حتماً یاد آوری بهترین نثر فارسی عصر تیموریان را یاد میآوریم و خودمان را ازین عصر حاضر نفی گردانیده در عصر شاهجهان میرسانیم مثلاً او در آخرین مکتوب خود جائیکه دوستانش اورا برای ملازمت شایسته خان مشوره میدهند درین عبارت رنگین خاطرات خود را ابراز می نماید —

" بعض دوستان یکرنگ که خوش نشین آن خطهٔ فردوس نظیر بودند ، بامن گفتند که ای عندلیب گلشن معانی وبلبل چمنستان سخندانی اگر در محفل نشاط افزا و مجلس بهار پیرای خان فیض رسان شائسته خان که بهار گلستان سخن پروری ونسیم بهارستان دانشوری ست ، درائی ولب به نکته طرازی کشائی ، غنچهٔ مقصودت خواهد شگفت و بهار امیدت تازگی خواهد یافت " [1]

برای اینکه منیر لاهوری که طبعاً سخنور بوده در پیروی سعدی شیرازی به رنگا رنگی نثر و نظم حکایت میکرد مثلاً وقتیکه هوای مراجعت بوطن خود لاهور بدولت شاهجها ن رسیدن در سر میداشت برنگارنگی نظم و نثر اینگونه اظهار میدارد —

" چون طبعم هوای دیگر داشت ، حرف آن هوا داران را ، سبزه وار ، برزمین انداختم و از شگفته زمین بیرون آمدم در دل داشتم که اگر بخت یاوری کند و سعادت رہنمو گردد ، خود را بنزهت آباد لاهور رسانم و در سلسله ثنا گستران ومدحت گران شاهنشاه فلك بارگاه —

شاه فلك رفعت والامكان شاه جهان ثانی صاحب قـــرآن

در آیم و در جلوه گاه امید بپا سلیم " [2]

مخصوصاً این جمله که " حرف آن هوداران را ، سبزه وار ، بر زمین انداختم " خیال آفریدی است و سبزه وار برزمین انداختن فکر فرهنگ هندی است لـذا میتوان که این سبك هر هندی است —

---

[1] — منیر لاهوری ، انشای منیر " ایضـا ص ۲۳

[2] — ایضـــا ص ۲۳

(۱أ) مثنوی مظهر گل در صفت بنگاله

مثنوی مظهر گل در صفت بنگاله شاهکار منیر لاهوری در نظم است و در تمام پاک و هند خیلی معروف مانده است و ذکرش در تذکرها عام است و تقریباً در هر زمان این شبه قاره نوشته و بچاپ رسیده. فعلاً در عصر حاضر هم در کتابخانه دانشگاه پنجاب نسخه های خطی و چاپی موجود است و انتخاباتی از آن مثل دیگر پاره های ادبی شعر فارسی کلاسیک این شبه قاره بر منوال اشعار مسعود سعد سلمان لاهوری و امیر خسرو دهلوی و عرفی و نظیری و طالب آملی و غالب و غنی کاشمیری کنجاهی شامل نصاب ادبیات فارسی است که در دانشکده ها و دانشگاهای این کشور درس داده میشود ـ

آغاز این مثنوی بعنوان مظهر گل طبق شعار شعر فارسی کلاسیک از ثنای خدا و نعت رسول بدین اشعار ظهور مییابد ـ

بسم الله الرّحمن الرّحیم

بنام فیض بخش دانش آموز　　　که دلها گشته از وی فیض اندوز
بدرگاهش خرد جسته توسل　　　ز فیضش گشته انسان مظهر گل
ز فکر او همه دلها بجوش ست　　　بذکرش جمله لبها در خروش ست
طراوت ور بخش حرف تر زبانان　　　لطافت سنج طبع نکته دانان

و این حمد و ثنا دارای بیست و هشت شعر است و بدین بیت زیر تمام شده، در نعت سرور کائنات صلعم آغاز میشود ـ

بر آب دیگر آهنگ ثنا کن　　　بنعت مصطفی لب آشنا کن [1]

بعداً سپس آغاز این مثنوی بر عنوانات زیر لباس شعر پوشیده است ؛

۱ ـ در مدح سیف خان　　　۲ ـ آمدن نواب از اکبرآباد و رفتن به بنگاله
۳ ـ در تعریف دریای گنگ　　　۴ ـ بیان سیر کشتی　　　۵ ـ شکایت چرخ کج رفتار

---

۱ ـ ابوالبرکات منیر لاهوری، مظهر گل (در صفت بنگاله) مطبع نولکشور س ج ندارد ص ۲ ـ ۳

۶ ـ در مذمت پشه گوید ۷ ـ در تعریف بنگاله ـ ۸ ـ در تعریف چشمه گوید
۹ ـ در تعریف سبزه گوید ۱۰ ـ در تعریف گلها گوید ۱۱ ـ در تعریف ژاله گوید
۱۲ ـ در تعریف گل صد برگ گوید ۱۳ ـ در تعریف قلعه گوید ۱۴ ـ در تعریف عشق پیچان
گوید ۱۵ ـ در تعریف چنبیلی گوید ۱۶ ـ در تعریف گل رای بیل گوید ۱۷ ـ در تعریف گل سیوتی
گوید ۱۸ ـ در تعریف رای چنبه گوید ۱۹ ـ بوصف کیوره ــــ ۲۰ ـ در تعریف گل جاهی
جوهی ۲۱ ـ در تعریف گل فرنگی ۲۲ ـ در تعریف گل عجایب ۲۳ ـ در تعریف گل
جهانگیری ۲۴ ـ در تعریف گل قدم ۲۵ ـ در تعریف گل مشك دانه ۲۶ ـ

بر همین سبیل در تعریف دیگر گلها مثل گل مهدی ۰ گل چنبه ۰ گل تیلك ۰ گل کلیجن ۰ گل بندلی
گل فرنگی تازه ۰ گل دوپهری گل لیلی مجنون وغیره ـ

بعد ازان در تعریف درختها هم شعر سروده است مثلا در تعریف درخت ناریل و نیشکر و درخت
انبه و کیله و انناس و کتهله و بڑهل و کتهل و پهالسه و کرکه و هربارپوری و سپس در تعریف میوه ها ـ

ازان به بعد در بیان آب و هوای بنگاله مثلا در صفت برشگال و در تعریف باد و در تعریف
آتش بنگاله و در ذکر طوفان بنگاله ـ

بعد در وصف پالکی گوید و پالکی در زمان پیشین درین شبه قاره سواری بوده که مردمان با
وقار برآن سوار میشدند و بعد ازان هرکه و مه هم بکار بردند و در آخر مخصوص بزنان پرده دار بوده
و درین عصر حاضر بکار نمی آیند و جانشین سواریهای ماشینی مثل رکشا و تاکسی بکار میآیند البته در
شهر لاهور چانکه یا اسپی زیاد است و مثنوی لاهوری در آن عصر شاهجهان که سواری پالکی در استعمال هرکه
و مه بعمل آمد طغرا در صفت پالکی گوید " ـ

ــــ کیوره (بزبان محلی کیوڑه نام عطر هندی است)
ــــ مظهر گل ـ نام این مثنوی هم است ـ

درین کشور که آباد است معمور خرابی از سواد او بود دور
که وی را ز قسمِ بختیاری بغیر از پالکی نبود سواری
بوصف پالکی از نکته دانی سخن را میدهد طبعم روانی
درو بنگر بچشم فکر بحسن یکی بیتی روان باشد بمعنی
عجب بیتی ست کرده طرح ابداع که دارد چون رباعی چار مصراع [1]

نوسنده که امروز در سال ۱۹۶۷ م تقریبا سال چهل ودو (۴۲) عمر خود را بسر میبرم ، بچشم خودم دیدم که البته پالکی چوکور و چوبی میبود و چار حمّال آنرا بر میداشتند ومیگویند که

بحمّالان او از فیض کوشش مبارك آمده خانه بدوش
ندیده کس بزیر چرخ اطلس چنین خانه که باشد جای یك کس
بسان آسمان هنگام رفتار بود با چار ارکانش سروکار [2]

مظهر لاهوری بر همین سبك در بیان جانوران این شبه قاره مثلا دروصف فیل وکرگدن و گاومیش ودر تعریف پرندگان مثل طوطی وهما هم سروده است ـ

ج ـ سبك شعر مظهر و پیشرفت " سبك هندی کامل " اگر موضوعات شعرش را ببینیم روشن است که بیشتر از آنها عکاس فکر و فرهنگ هندی را در بیان میآورد مثلا گلهای هندی مثل گل چنبیلی گل یاسمین) ، گل چنبه ، و گل دوپهری که درین ایام هم درین کشور بوجود میآید البته بعض گلها که عصر شاهجهانی را یاد میآورد مثل گل جهانگیری و گل نیسلك وگل گلمجن وگل صندلی وگل لیلی مجنون وغیره است که در عصر حاضر دیده نمیشود ـ همین طور ذکر درختهای این کشور مثل درخت انبه وکیله و ببول و کتهل وپهالسه که امروز بعنوان فالصه معروف است ـ در بیان آورده ، مخصوصا سواری پالکی که شرحش داده شد کاملا فرهنگ هندی آن عصر را یاد میآورد واز لحاظ معنی ، فکرش دارای همان خیال آفرینی وخیالبافی است که بعنوان " سبك هندی " یاد کرده میشود ، بلکه باید گفت که [illegible] مظهر لاهوری درین عرصهٔ سبك شعر فارسی که آنرا فیض نهائی

۱ـ مظهر لاهوری ، مثنوی مظهر گل ، ایضا ص ۲۰

۲ـ ایضا ص ۲۰

در صورت " سبک هندی کامل " بوجود آورده بود پیشرفت کرده است و سخنوران ما بعد مثل غنیمت کنجاهی ، غنی کاشمیری وبیدل و غالب هم راهش را اختیار کرده اند ـ

(أ) شاهکار مهر لاهوری و طبیعت پردازی (*Naturalism*)

شاهکار مهر لاهوری مثنوی در تعریف بنگاله است که سبک شعرش را نمایندگی میکند وباینصورت آغاز میشود

مثنوی در تعریف بنگاله

رسیدم چون ز فیض لایزالی — به بنگاله پی عشرت سگالی
بهشتی دیدم از گلها نگارین — گلشن چون چهرهٔ حوران بهارین
سوادش سرمه سای چشم نرگس — تن گل از نسیمش یافته حس
بهر جا کاندرین کشور رسیدم — بغیر از سنبل و ریحان ندیدم

و چه خوب حسن تعلیل است

بنوعی پر ز سبزه این دیارست — که شهر سبزواری شرمسارست [۱]

و این خیال آفرینی ملاحظه شود

بصحرایش همه جا سبزه رسته — زمین ز آب زمرد روی شسته
ز فیض سبزهٔ آن خاک خرم — زمرد گشته مروارید شبنم
توان دید از صفای چشم ادراک — خیال سبزهٔ نارسته از خاک
زمین او سراسر سبزه زارست — بلی آثار این ملک از بهارست [۲]

پیداست که استعارات مثل اینکه زمین را از آب زمرد روی شستن و مروارید شبنم را زمرد گردانیدن و از صفای چشم ادراک ، خیال سبزهٔ نارسته از خاک را دیدن همه ی همه خیال آفرینی است و ازین گذشته در اشعار ذیل خیالهائی هم ملاحظه شود :

سبزه رسته زین خاک طربناک — که طوطی سرزده از بیضهٔ خاک
زمین با طراوت بسته پیمان — چمن از شرم او در خط ریحان

۱ـ مهر لاهوری ، مثنوی مظهر گل ، ایضا ص ۱۳ ۲ـ ایضا ص ۱۳

مخصوصا اینکه

ز خاکش دیده بینش کرده تحصیل   بود سرمه غبارش حل در جل [1]

یعنی طوطی سبزه را از بیضه خاک بر آوردن و از الفتهای سبزه بینش انسان را آن صفتی تحصیل کردن که بتوسل آن غبار و خاک این سر زمین تا صحنه دو دست طوطی سر سبز بنگاه آمده تمیزی در بینش گرفتن یک تشبیهه دور از کارست و فکر در شعر پیچ در پیچ بکار برده شده است ـ

یعنی از خاک او چشم بینائی تحصیل کرده غبار این کشور بمنزله سرمه است که حل در جل است و اینجا کلمات غیر فارسی جل در جل بمعنی فرهنگها یعنی دو دست و سرمه بمعنی کحل هر دو کلمهٔ هندیست و ازین گذشته آن محیطی که در بیان آورده است محیط هندی را آشکار میسازد وبهمین صورت حتما میتوان گفت که سبک شعر ملا منیر لاهوری نه تنها " سبک هندی " است بلکه " سبک هندی کامل " را نمایندگی میکند و فرق مابین " سبک هندی" ~~است بلکه~~ " سبک هندی کامل " را کتا در بخش چهارم این رساله در ذکر عصر اکبری مفصلا بیان شده است و اینجا دیگر اشعار مثنوی ~~زیر درج ذیل میشود اینجا دیگر اشعار مثنوی~~ هم درج میشود که مناظر طبیعت را عکاس میکند و (Naturalism) یعنی طبیعت پردازی ملا منیر لاهوری را آشکاره میسازد ـ

غبارش میکند بینش فزائی   که خاک اوست کحل روشنائی
ز فیض ابر جای خار و خاشاک   توان رفتن گل و سبزه ازین خاک
ز تخمی کان زمین را میدهد بوس   هزاران گل دمد چون دمّ طاؤس
ز بار گل زمینش گشته عاجز   کسی نام خزان نشنیده هرگز

....

بنالد چون بخود ا زعیش بلبل   که گشته دامن صحرا پر از گل
نو آئین سبزه‌ئی از سنگ رسته   گل رنگین ز شاخ رنگ رسته [1]
ز بس گل میکند پرواز هر گل   چه فرق از برگ گل تا بال بلبل
گلشن پروردهٔ باد شمال ست   ز فیض گلشنش دهقان نهال ست

---

[1] منیر لاهوری ۰ مثنوی مظهر گل ۰ ایضا ص ۱۳

مرا وصف نسیم او چو رو داد | نوشتم شعر خود بر کاغذ باد
بصحن گلشن ابر بهاران | رسن بازی کند دایم ز باران
چو داغ لاله تر گردیده خوش خوش | ز تاثیر رطوبت دود آتش
چنان با سنگ و آهن فیض شد جفت | که آتش برگ چون گلبرگ بشگفت [1]

بهر جائی که بینی سبزه زارست | بهارست و بهارست و بهارست [2]

خلاصه اینکه تمام این مثنوی دارای همین قبیل اشعار است که در آن حسن تحلیل ، ایهام تشبیهات و استعارات دور از کار و فکر و فرهنگ هندی ، کلمات هندی و خیال آفرینی و خیال بافی یعنی تمام صفات " سبک هندی کامل " را مشهود است ~~یعنی تمام صفات " سبک هندی " را مشهود است~~ و طبیعت پردازی ملا منیر لاهوری را هم روشن میسازد ــ

(۱') منیر لاهوری از جهت بهترین نماینده سبک هندی شعر فارسی در عصر شاهجهان در لاهور

منیر لاهوری در مکتوب آخر انشای خود جائیکه ذکر شدت باران می که خاصهٔ آب و هوای بنگاله است در بیان میآورد ، خیالبا و کنجکاوی فکر او را عکاسی میکند و این سبک فکرش از شعر و نظم او پیداست مثلا به همین مناسبت از شدت باران بر تباه حالی نوشته گرانقدر خود جواهر اشک اینگونه ریخته است :

" از آن باران رشته در گردنم افکند و از موج آب سلسله در پایم انداخت
صندوق کتابم آئین زورق گرفته و اوراق بیاضم رنگ آبی گرفت ، سفینهٔ
غزلم را آب برد و شعر های ترم شسته گردید قطعه

شعر تر گشت و من هم شدم چون شعر خویش | ابر تا اصناف حرف خویش را چون داد آب
دست خواهم از سخن شستن که اشعار مرا | قطره های آب گشته نقطه های انتخاب [3]

صاحب نتایج الافکار راجع به سبک شعر و نثر منیر لاهوری مینویسد که

" منیر فلک فصاحت بوده و ناظم بی نظیر ممالک بلاغت ، نظم آبدارش بالطافت است و نثر پرکارش بکمال متانت " [4]

۱ ــ منیر لاهوری ، مثنوی مظهر گل ، ایضا ص ۱۲ ــ [2] ایضا ص ۱۵ [3] منیر لاهوری ، انشای منیر ایضا ص ۲۳
۴ ــ قدرت الله ، محمد گوپاموی ، نتائج الافکار ، ایضا ص ۱۳۷

علاوه بر تذکره بوستان ما بعد " تذکره بوستان معصمر او مثل چندر بهان برهمن و محمد صالح که با او نشست و برخاست میکردند اورا در سخنوری ، استاد زمان میدانند ، بلکه چندر بهان برهمن لاهوری در صحنه سخنوری شاگرد او بوده و در شعر گوئی ازو اصلاح میگرفت چنانکه خودش میگوید که

" از آنجا که عروس سخن بی قبول خاطر آن شهسوار مضمار سخن وری و سخن دانی از حلیه معانی خالی وعریان است نظر بر آرایش و اصلاح داشته این غزل طرحی را هدیه محفل منیر نمود و چون از نظر فیض اثر بگذرد ، رتبه دیگر خواهد یافت غزل

چو آفتاب رخت بی‌نقاب می‌آید | تراز غیرت از من حجاب می‌آید [1]

و درین مورد محمد صالح مینویسد که

" مولانا ابوالبرکات تخلص به منیر بعد از شیخ فیضی در سواد اعظم هندوستان سخنوری که در هر دست سخن اقتدار تمام داشته باشد و تتبع سلف بسیار نموده و بدون نظم و نثر بفضایل نیز آراسته بود بغیر او دیگری بر نخاسته " [2]

و حقیقت همین طور است چنانکه گفتیم که منیر لاهوری در عصر خود بین تمام سخنوران یگانه و ممتاز بوده بلکه بایستی گفت که ملا منیر لاهوری از جهت بهترین نماینده سبک هندی شعر فارسی ~~نماینده‌گان شعر فارسی~~ در عصر شاهجهان در لاهور بوده است .

---

[1] چندر بهان برهمن : چهار چمن ، ن خ نمبر ۷۵ مجموعه آذر شماره ۸۱۲۹ کتابخانه دانشگاه پنجاب ، لاهور برگ ۲۹ ب

[2] محمد صالح : عمل صالح (به تصحیح غلام یزدانی) کلکته رایل ایشیاتک سوسائیتی ۱۹۳۹ ام ج ۳ ص ۴۲۱

٥ ـ ملا شاه لاهوری المعروف به بدخشی

ملا شاه لاهوری یکی از عارفان بزرگ و سخنور معروف در عصر شاهجهان در لاهور میزیسته است. اگر ملا منیر لاهوری در تاریخ شعر فارسی " سبک هندی کامل " را پیشبرده است در برابر او ملا شاه نخستین سخنور بزرگ است که از لحاظ موضوع شعر افکار عرفانی را در شعر فارسی در لاهور در صورت فلسفه آورده لباس شعر بخشید ـ

الف ـ افکار ملا شاه لاهوری | راجع باحوال و افکار این سخنور بزرگ اگرچه ذکرش در تاریخ و تذکرهای ما بعد مثل مفتاح التواریخ و مرآة الخیال هم آمده است ولی دربارهٔ تاریخ وصالش حقایق را صحیح آشکار نمی کند. البته نوشتهای عصر ملا شاه مثل بادشاه نامه و صاحبیه سکینة الاولیاء وعمل صالح معتمد است وآثار و اشعار او هنوز بچاپ نرسیده. البته یک نسخه خطی "کلیات ملا شاه"[1] در کتابخانه بانکی پور (در هند) دیگر نسخه خطی مثنویات ملا شاه در کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور بدست ماست ـ علاوه برین ذکرش در تواریخ ما بعد بزبان انگلیسی مثل "تاریخ لاهور" سید محمد لطیف هم آمده است ـ

تاریخ ولادت این عارف بزرگ و سخنور در هیچ جای یافته نشده نه در تذکره های عصر او و نه در تذکرهای ما بعد. البته تحقیق شده که مولد و منشاش بدخشان است و بدینجهت بعنوان بدخشی مشهور و معروف است چنانکه عبدالحمید لاهوری که معاصر اوست مینویسد :

.1. No: 326 foll. 76; lines 25, Size 11x5½, 8x4½ (Kulliyat-i-Mulla Shah) (DENISON, E. Ross. Catalogue of the Arabic and Persian Manuscripts in the Oriental Public Library at Bankipur, Prepared by Maulavi Abdul Muqtadir), Calcutta, The Bengal Secretariate Book Depot, 1912 A.D. Vol.III p.112-116.

٨ ـ ملا عبدالحمید لاهوری

" ملا شاه بدخشی از بدخشان بلاهور آمده بارادت ملاح دریای اسرار الهی سیاح بیدای حقایق ناشناسی ، میان میر یافت و ببرکات صحبت او آگهش منازل و مقامات علیه صوفیه پیموده " [1]

بعد از آن ملا شاه تمام زندگانی خود در همین شهر لاهور بسر برده و امروز هم مرقد مقدسش در لاهور است لهذا بعنوان ملا شاه لاهوری ذکر میشود ـ

دیگر تذکره نویس همعصر ملا شاه صاحب شاهجهان نامه محمد صالح است که توجیهه هجرت این بزرگ از بدخشان بخاک پاک لاهور در عبارت ذیل در بیان آورده است ـ

" لاجرم در حیات والدین طلب علوم مشغول گردیده بعد از کسب علوم رسمی و اخذ فنون عقلی ونقلی و اکتساب مصطلح فن توحید سالک مسالک طریقت شده پیوسته درپی مطلب اصلی می بود ، چون در مدرسه در هیچ باب در نمی کشود و از هیچ راه فتوحی رو ننمود بتحریک سابق تائید و تحریک قائد توفیق در سال هزار وبیست و سه هجری (۱۰۲۳ هـ) راه هندوستان پیش گرفته بمجرد رسیدن لاهور خود را بمنزل شیخ الطایفه میان میر رسانیده بدریافت ملازمت آن حضرت استسعاد یافت " [2]

و بقول محمد صالح [3] در اندک مدت بنهایت مرتبه سعادت رسید وباشاره حضرت میان میر بکشمیر رفته در آن جا اقامت نمود وحقیقت اینست که این سخنور بزرگ انوار عرفانی را در آنجا گسترده عاشقان معرفت را در حلقه عرفان جوق در جوق درآورده بود ـ

---

[1] ملا عبدالحمید لاهوری : بادشاه نامه ، ایضا ج ۲ ص ۳۳۳

[2] محمد صالح : عمل صالح (به تصحیح و تنقیح غلام یزدانی) کلکته ، مطبع بپتست مشن ۱۹۳۹ م ج ۳ ، ص ۳۷۰ ـ ۳۷۱

[3] ایضا ج ۳ ص ۳۷۱

این سخنور بزرگ در عرفان معرفت بچنان درجه رسید که نه تنها عوام و خواص بلکه خود شاهنشاه آن عصر شاهجهان بادشاه و از اولاد او شهزاده دارا شکوه و شهزادی جهان آرا بیگم و دیگر شهزادگان و خواتین حرم شاهی بایشان اعتقاد کلی میداشتند مخصوصا دارا شکوه مرید خاص ملا شاه بوده و او در سکینة الاولیا و جهان آرا بیگم در صاحبیه احوال این عارف و سخنور بزرگ مفصلا در بیان آورده اند ولی متاسفانه این هر دو کتاب خواهر و برادر امروز بدست ما نیست البته بتوسل دیگر تذکره ها و نوشتها تمام احوال و افکار ملا شاه و بیانات دارا شکوه و جهان آرا بیگم بما رسیده است ـ

(أ) صاحبیه و جهان آرا بیگم | یک مقالهٔ تحقیقی از پروفیسور محمد ابراهیم ، دانشکده گجرات ، احمد آباد (هند) از نظر نویسنده گذشت که در آن راجع به نسخه خطی بعنوان صاحبیه تصنیف جهان آرا بیگم را که در کتابخانه احمد آباد (هند) بنام "کتابخانه آیارا و بحولاناتهه" موجود است ، مفصلا بیان کرده است و مینویسد [1] که درین رسالهٔ جهان آرا بیگم تمام اوصاف و محاسن ملا شاه بدخشی را شرح داده است تا آنکه لباس و خوراک ملا شاه را هم ذکر کرده است ـ

و مینویسد [2] که جهان آرا بیگم این رساله در تاریخ ۲۷ ماه رمضان المبارک سال یکهزار و پنجاه و یک هجری (۱۰۵۱ ھ) تصنیف کرد ـ بالعموم در خط نستعلیق است البته در جای بخط شکسته هم نوشته شده است و هر صفحه دارای تقریبا هفده (۱۷) سطر است زیادی از بخش این رساله کرمخورده است و عجب نیست که این رساله بدست خود بیگم نوشته شده باشد ـ

---

[1] " اس رسالے میں جہان آرا بیگم نے ملا شاہ بدخشی کے اوصاف و محاسن پر پوری روشنی ڈالی ہے ، یہاں تک کہ ان کے لباس اور خوراک تک کا بھی پورا خیال لکھا ہے "

(محمد ابراهیم پروفیسور ، جہان آرا بیگم کی ایک غیر معروف تصنیف (ماخوذ اورینٹل کالج میگزین ، تالیف مولوی محمد شفیع) لاہور ، اگست ۱۹۳۷ م) ص ۲

[2] " بیگم نے یہ رسالہ ۲۷ رمضان المبارک ۱۰۵۱ ھ میں لکھا ، عام طور پر خط نستعلیق ہے لیکن کہیں کہیں شکستہ آمیز بھی ہے ، ایک صفحے پر کوئی سترہ (۱۷) سطریں ہونگی ، رسالے کا اکثر حصہ کرمخوردہ ہے کوئی تعجب نہیں اگر یہ رسالہ بیگم کے اپنے ہاتھ کا لکھا ہوا ہے "

(محمد ابراهیم پروفیسور ، جہان آرا بیگم کی ایک غیر معروف تصنیف ، ایضا ص ٦)

استاد موصوف این رسالهٔ صاحبیهٔ جهان آرا بیگم را بزبان اردو ترجمه کرده است ۔ نویسنده هر چند سعی نمود که اصلی رسالهٔ صاحبیه را دریابم ولی نه در هیچ جای و نه در کتابخانه ها توانستم یافت لاجرم آن ترجمه اردو از استاد موصوف مآخذ خود ساخته بزبان فارسی خودم بیانات جهان آرا بیگم را راجع به ملا شاه در بیان می‌آورم کاش که موی قلم جهان آرا بیگم بدستم و فکرش بذهنم بودی چه خوش بودی لهذا نتوانم و یارا ندارم آن افکار آبدار که از صحفهٔ ذهنش برخاسته مثل جواهر گهربار بر اوراق قرطاس افشانده بود کما حقه باز آوری کنم ۔ البته بر سبیل تذکره آن تمام احوال و اذکار ملا شاه را که جهان آرا در بیان آورده مجملاً و مختصراً سعی کنم در بیان آورم و بر دلیل اینکه جهان آرا بیگم بالقاب بیگم صاحبه [1] یاد کرده میشود ازین لحاظ تصنیف خود را صاحبیه نام داد ـ

(۱۱) جهان آرا بیگم و ملا شاه

طاهر نصرآبادی راجع به جهان آرا بیگم مینویسد که

" جهان آرا بیگم از مریدان صاحب ارادت او (ملا شاه) بود و اورا از اولیای کبار میدانست " [2]

وحقیقت همین طور است چنانکه جهان آرا بیگم خودش مینویسد [3] که از نسل امیر تیمور تنها ما هر دو خواهر و برادر هستیم که ازین سعادت مشرف گردیدیم ۔ و کسی از اسلاف ما براه خدا طلبی و حق جوئی گامزن نشد ۔ این دولتی که یافتم بر آن هزار ها شکر کردم و خوشحالی من پایانی نداشته و به ملا شاه چنان معتقد شدم که ایشان را مقتدا و پیشوای دنیا و عقبی ساختم ـ

---

[1] " وهمشیره کلان (اورنگ زیب عالمگیر) جهان آرا بیگم مدعو به بیگم صاحبه اند "
(شاهنواز خان ۔ نواب صمصام الدوله اشرف علی ۔ مآثر الامراء ۔ (تالیف عبدالرحیم نسخه کلکته س ج ومقام ندارد) ص ۱۰)

[2] طاهر نصرآبادی ۔ میرزا محمد اصفهانی ۔ تذکره نصرآبادی ۔ تهران چاپخانه ارمغان ۱۳۲۰ ص ۱۳

[3] " امیر تیمور کی نسل سے صرف ہم دو بہن بھائی اس سعادت سے مشرف ہوئے ہیں ہمارے اسلاف میں سے کوئی بھی خدا طلبی اور حق کوشی کی راہ پر گامزن نہیں ہوا ۔ اس دولت عظمیٰ کے ملنے پر میں نے ہزار شکر کیا اور میری خوشی کی کوئی انتہا نہ تھی ۔ ملا شاہ سے میری عقیدت بہت بڑھ گئی اور میں نے ان کو دنیا اور عقبیٰ میں اپنا مقتدا اور پیشوا بنایا " ـ
(کہ جہان آرا بیگم ۔ صاحبیہ (مترجم محمد ابراہیم) رسالہ اورینٹل کالج لاہور اگست ۱۹۳۷ء ص ۱۶

آن اعتقادی که جهان آرا بیگم به ملا شاه میداشت خود از نوشتهٔ اوعیان است هنگامیکه جهان آرا بیگم از مریدی ملا شاه سرفراز گردید مینویسد [۱] که دلم ازین مژده به منتهی شادمانی رسید . بدرگاه خداوندی سر بسجود شدم واین رباعی بر زبانم بود —

خوش بختانه که مترجم (استاد محمد ابراهیم) این رباعی جهان آرا بیگم را بزبان اردو ترجمه نکرده بلکه نقل کرده است که زیر بعینه در ضبط تحریر میآوریم —

شاها توئی آنکه میرساند ز صفا / فیض نظر تو طالبان را بخـــدا
بر هر که نظر کنی بمقصود رسـد / نور نظر تو شـد مگر نور خـــدا [۲]

و درباره بیعت خود بدست ملا شاه در بیان میآورد که حضرهٔ نقوره دست ارادت خود را بتوسل برادرم بدست ملا شاه داده ایشان را مرشد حقیقی خود ساختم . ایشان برای ذکر و شغل سلسلهٔ قادریه مرا تلقین فرمودند . پیشتر ازینکه من جمال ظاهری ایشان را ببینم برادرم عکس ایشان را بمن داده بود که آنرا یک مصور آن سرکار بر کاغذی کشیده بود ومن این شبیه مبارک را همیشه باخلاص وعقیدت میدیدم و در اوقات مخصوص صورت مبارک را در خیال آورده در مراقبه مشغول میبودم — [۳]

(iii) ملا شاه و تذکرها | خلاصه اینکه جهان آرا بیگم درین رسالهٔ مختصر که تنها بر نوزده برگ مشتمل است احوال مریدی خودش را و احوال واذکار مرشد خود ملا شاه را هم مفصلاً در بیان آورده است وهمین اصل است که نویسنده درباره احوال واذکار ملا شاه بر دیگر تمام تذکرهای در آن عصر یا ما بعد نوشته شده ترجیح وفوقیت میدهم بر دلیل اینکه آن تذکرها که در آن عصر نوشته شده مثل عمل صالح و بادشاهنامه چنان تفصیل احوال ملا شاه را در بیان نیاورده است وتذکرهای مابعد که نوشته شده همین تذکرها را مآخذ خود ساخته است . البته بعضی از تذکرهای ما بعد مثل

---

[۱] "میرا دل اس خوشخبری سے باغ باغ هوگیا . میں نے درگاہ خداوندی میں سجده شکر ادا کیا اور یہ رباعی میری زبان پر تھی" (چنانکه متن مسطور است)

(جهان آرا بیگم ، صاحبیه ، ن ع کتابخانه آپا راؤ بھولا بھائی ، احمد آباد (هند) (مترجم پروفیسور محمد ابراهیم ، دانشگده گجرات ، احمد آباد) (ماخوذ از اورینٹل کالج میگزین ، تالیف مولوی محمد شفیع لاهور اگست ۱۹۳۷ م ص ۱٦

[۲] جهان آرا بیگم ، صاحبیه ، ایضاً ص ۱٦ [۳] ایضاً ص ۱۸

تاریخ لاهور · سید محمد لطیف وتحقیقات چشتی · نور محمد چشتی بیانات سکینة الاولیای دارا شکوه را بزبان انگلیسی واردو که ترجمه کردند همچیزی بیشتر از آن احوال که در صاحبیه است زیاد درج نکردند البته بین تذکرها نزدیکتران عصر تذکرهٔ مرآة الخیال شیرخان لودی است که دیگر احوال ملا شاه را هم درج کرده است ــ بسیاری از تذکره نویسان ما بعد حواله های بیانات سکینة الاولیای دارا شکوه را داده اند ونویسنده خواستم که نسخه اصل آن کتاب دارا شکوه سکینة الاولیا را دریابم بالا اقل ترجمه اش بدست آیند موفق نشدم وبرای اینکه به نقل بی دلیل قایل نیستم آن بیانات تذکرهای ما بعد را مآخذ خود نساختم وصاحبهٔ جهان آرا بیگم را که بین تمام تذکرهای آن عصر ما بعد احوال واذکار ملا شاه را مفصلا دربیان آورده ومستند است مآخذ ساخته احوال واذکار این عارف وسخنور بزرگ را شرح میدهم ــ

ب ــ احوال ملا شاه (۹۹۸ هـ تا ۱۰۷۲ هـ)

شرح داده شد که اذکار ملا شاه در بسیاری از تذکرهای آن عصر و مابعد دربیان آورده شده است ولی مستند ترین از آنها تصنیف جهان آرا بیگم صاحبیه است که از روی بیانات آن احوال ملا شاه زیر شرح میشود ــ

(أ) تاریخ تولد ملا شاه

تاریخ ولادت با سعادت این سخنور بزرگ در هیچ تذکره مسطور نشده نه در تذکرهای آن عصر مثل عمل صالح وبادشاهنامه ونه در تذکرهای ما بعد وجهان آرا بیگم هم تاریخ تولد ایشان را در خط تحریر نه آورده است · البته اگر ما بیان زیر از جهان آرا بیگم رابدقت مطالعه کنیم تاریخ تولدش را میتوانیم تعیین کنیم · چنانچه مینویسد [1] که مولانا شاه از عهد طفولیت تا عمر بست ویک (۲۱) سال در موضع ارکسا بسر بردند و کراهتها از ایشان ظاهر گردید ·

---

[1] "مولانا شاه بچپن سے لیکر اکیس برس تک موضع ارکسا میں رہے اور آپ سے بہت سی کرامتیں ظاہر ہوئیں · اس کے بعد آپ علوم ظاہری کی تحصیل کے لئے بلخ تشریف لے گئے آپ نے ان علوم میں بہت جلد دسترس حاصل کرلی لیکن چونکہ حقیقت کا شوق آپ پر غالب تھا ·آپ بلخ میں زیادہ نہ ٹھہر سکے اور وہاں سے ہندوستان فردوس نشان میں تشریف لائے اور سب سے پہلے کشمیر کو اپنے نور سے منوّر کیا · اس وقت آپ کی عمر پچیس سال تھی "

(جہان آرا بیگم · صاحبیہ · [illegible] ماخذ از اورینٹل کالج میگزین ایضا ص ۷ ــ ۸

سپس برای علوم ظاهری به بلخ رو نمودند و در علوم مهارت تمام یافتند و بر دلیل اینکه ذوق حق غالب بود در بلخ تا مدتی زیاد نماندند و از انجا در هندوستان فردوس نشان رو نموده از نور عرفانی خودکشمیر را منوّر ساختند در آنمدت عمر ایشان بیست پنج (۲۵) سال بود ـ

طبق بیان محمد صالح سال ورود این عارف بزرگ در هندوستان سال هزار و بیست و سه (۱۰۲۳ھ) است بدین عبارت :

" بتحریک سابق تائید و تحریک قاید توفیق در سال هزار و بیست و سه (۱۰۲۳ھ) راه هندوستان پیش گرفته " [1]

اگر ما بیان جهان آرا بیگم را شرح دیهیم معلوم میشود که ملّا شاه تا عمر بیست و یک سال (۲۱) در ارکسا بسر برده و تا چهار سال در بلخ علوم ظاهری را تحصیل کرده بعمر بیست و پنج (۲۵) سال به هند روی نمود و طبق بیان محمد صالح که سال ورود ملّا شاه یکهزار و بست و سه (۱۰۲۳ھ) هجری است روشن گردید که تاریخ ولادت با سعادت این سخنور (۱۰۲۳ ـ ۲۵ = ۹۹۸ھ) نهصد و نود و هشت هجری بر میآید و برای اینکه هر دو نویسندهٔ مزبور معصر ملّا شاه لاهوری اند لهذا بیان شان مستند و کاملا قابل قبول است و بر این دلیل بدون تردید میتوان گفت که تاریخ سال تولد ملّا شاه لاهوری نهصد و نود و هشت هجری (۹۹۸ھ) است ـ

(أ) مولد و منشاء و نیاکان و اقارب ملّا شاه | جهان آرا بیگم راجع به مولد و منشاء و نیاکان و اقارب ملّا شاه اطلاعاتی بما هم رسانیده است ـ [2]

---

[1] محمد صالح ، عمل صالح ، (تالیف غلام یزدانی) ص ۳۸۰

[2] " مولانا شاہ کا مولد ووطن موضع ارکسا ہے جو بلدہ رستاق کا ایک گاؤں ہے اور رستاق ملک بدخشان کے توابع میں سے ہے چنانچہ مولانا شاہ خود فرماتے ہیں :

ملک من از ملکہا ملک بدخشان آمده | از بلاد از روستاق و از قُرا از ارکسا

آپ کے والد کا نام مولانا عبدی بن مولانا سلطان علی بن حضرت قاضی فتح اللہ ہے اور آپ کے اسلاف میں سے ہر ایک قاضی کے لقب سے ملقب ہے لیکن ان بزرگوں نے کبھی قضادت کے فرائض سر انجام نہیں دئیے بلکہ ہمیشہ ان کا پیشہ رضا و تسلیم رہا ہے آپ کی والدہ کا نام حضرت بیبی خاتون ہے وہ عارفانہ کاملہ اور رابعہ دہر تھیں اور اس دنیائے فانی سے رحلت فرما چکی ہیں ـ مولانا شاہ کے دو بھائی ہیں اور ایک بہن ، بہن حضرت سے ایک سال چھوٹی ہیں اور اپنے وطن ارکسا میں سکونت رکھتی ہیں ، دو بھائی ملّا نیک محمد اور ملّا سلطان علی ہیں یہ دونوں معرفت الٰہی کے حصول کے لئے ہندوستان میں حضرت کی خدمت میں تشریف لائے اور آپ کے ارشاد کے مطابق اپنے وطن واپس چلے گئے

(جہان آرا بیگم ، صاحبیہ ، (مترجم پروفیسر محمد ابراہیم) ماخوذ از اورینٹل کالج میگزین لاہور اگست ۱۹۳۷ ام ص ۷ ـ ۱۱

که ملا و منشاء ملا شاه موضع ارکسا است که دیهی است از بلدهٔ رستاق فرستاق از توابع ملکت بدخشان است و چنانچه مولانا شاه خود فرمایند :

ملک من از ملکها ملک بدخشان آمده — از بلاد از روستاق واز قزاراز ارکسا

نام پدرشان مولانا عبدی بن مولانا سلطان علی بن حضرت قاضی فتح الله است واز اسلاف ایشان هریک بالقاب قاضی ملقب است واین بزرگان هیچ وقت شرایض قضادت را سر انجام نداده اند بلکه پیشهٔ ایشان همیشه تسلیم و رضا مانده است ۔ نام والده ایشان حضرت بی بی خاتون است ایشان عارفهٔ کامله و رابعهٔ دهر میبودند واز این دنیای فانی رحلت نموده اند ۔ مولانا شاه دو تا برادر میدارند و یک خواهر ـ خواهر ایشان از حضرت یک سال کوچکتر اند و در وطن خود ارکسا سکونت میدارند ۔ هر دو برادر ملا تیک محمد و ملا سلطان علی برای حصول معرفت الهی خدمت حضرت مولانا شاه تشریف آورده بودند ولی طبق ارشاد ایشان بوطن خود مراجعت نموده اند ـ

(iii) مریدان ملا شاه | بقول جهان آرا بیگم مریدان ملا شاه در کشمیر ۔ ملا عبدالنبی کشمیری و ملا حبیب الله و در لاهور ملا محمد سعید بدخشی و برادرش دارا شکوه و ملا مسکین از مریدان خاص ایشان بودند ـ جهان آرا بیگم دربارهٔ خود مینویسد که اگرچه همراه احوال پیر و مرشد خود احوال خودم رقم کردن خلاف ادب است ولی برای اینکه ذکر مریدان سطور میشود خودم را هم در آن حلقه آورده ام ـ

---

۱ ــه اگرچه اپنے پیر و مرشد کے احوال کے ساتھ ساتھ اپنے حالات لکھنا ادب کے منافی ہے ۔ لیکن چونکہ اوپر مریدوں کا ذکر آچکا ہے اس لئے میں نے اپنے آپ کو بھی اس زمرے میں شامل کر لیا ہے (جہان آرا بیگم ۔ صاحبیہ ۔ (مترجم پروفیسر محمد ابراہیم) ماخوذ از اورینٹل کالج میگزین لاہور اگست ۹۳۷ ام ص ۷ ، ۱۱

حاشیه صفحه ۳۵۵ ۲ ــه جهان آرا بیگم ۔ صاحبیه (مترجم پروفیسر محمد ابراهیم) ماخوذ از اورینٹل کالج میگزین لاهور ۔ اگست ۹۳۷ ام ص ۷ ، ۱۱

بقیه

(iv) **اخلاق و کردار** | جهان آرا بیگم راجع به اخلاق و کردار حضرت شاه مینویسد [1] که ایشان خوشوقت ، شگفته خندان و متبسم میمانند و گاهی قاه قاه هم میخندیدند وقتی است که با مخلصان خود در اتباع سنت رسول مقبول صلعم مزاح هم میکند ولی این شوخی و خنده هم عین معرفت و توحید است و بر چهرهٔ مبارک ایشان گاهی نشان تنبلی و کسالت دیده نشده است ـ

(v) **لباس و خوراک** | درباره لباس و خوراک حضرت شاه مینویسد [2] که ایشان خرقه نمی پوشند بلکه چادر میبستند و مثل ولایتیان دستار مدور و همیشه دستار سفید میپوشند دستار رنگین خوش شان نمی آید ، زیر دستار طاق میدارند ، وقتیکه گرما زیاد است تنها طاق بر سر میکند و گاهی بر طاق سرپیچ هم میدارند ـ

اقامت گاه عالی [3] چیزی پخته نمی شود ، چیزیکه مریدان میآورند تناول میفرمایند (گاهی یکبار گاهی دوبار در یک روز چیزی که باشد میخورند) و اگر چیزی نمی یابند تا دو سه روز چیزی نمی خورند بدون خوردن چیزی بسر میبرند ـ برای اینکه طبع گرم دارند ایشان را چیزهای خنک مرغوب تر است ـ

---

[1] " آپ خوش وقت ، شگفته ، خندان اور متبسم بھی رہتے ہیں ، کبھی کبھی قہقہہ بھی فرماتے ہیں اور کبھی حضرت رسول مقبول صلعم کی سنت کے اتباع میں اپنے مخلصین سے مزاح بھی کرتے ہیں لیکن یہ ہنسی کھیل بھی عین معرفت و توحید ہوتی ہے ، آپ کے چہرے پر کسالت و کاہلی کا نشان کبھی نہیں ہوتا "

[2] " آپ خرقہ نہیں پہنتے بلکہ چادر پہنتے ہیں اور ولایتیوں کی طرح گول پگڑی باندھتے ہیں اور ہمیشہ آپ کی پگڑی سفید ہوتی ہے ، رنگین پگڑی آپ کو پسند نہیں ، پگڑی کے نیچے طاق ہوتا ہے اور کبھی گرمی زیادہ سخت ہو تو سر پر خالی طاق رکھتے ہیں اور کبھی طاق کے اوپر سرپیچ بھی لپیٹ لیتے ہیں "ـ

[3] (آپ کے قیام گاہ پر کچھ پکایا نہیں جاتا جو کچھ مرید لاتے ہیں آپ تناول فرما لیتے ہیں کبھی دن میں ایک وقت کبھی دو وقت جس قسم کا کھانا آئے کھا لیتے ہیں اور اگر کچھ نہ ملے تو دو تین دن کھانے کے بغیر ہی گزر جاتے ہیں ، چونکہ آپ کی طبیعت گرم ہے اس لئے اکثر ٹھنڈی چیزیں آپ کو مرغوب خاطر ہیں "

[1] تا [3] جہان آرا بیگم ، صاحبیہ ، ترجمہ اردو (مترجم محمد ابراہیم) اورینٹل کالج میگزین ،

(۷/۱) ملاّ شاه و حضرت میران میر شاه ذکر ملاّ شاه و میران میریک داستان طویل است و در تذکرهای بی شمار گزارشهای این عارفان بزرگ مسطور است ولی که متعلق به موضوع این رساله نیست در بیان آوردن لزوم ندارد . البته تنها ذکر آن واقعه را که موجب متمسک شدن ملاّ شاه در حلقهٔ مریدان میران میر شاه لاهوری گردید در بیان آوریم چنانکه شیرخان لودی که در (س٭ ت ۱۱۰۲ هـ) نزدیک ترین بعصر ملاّ شاه بوده در ضبط تحریر زیر آورده است :

" چون تسکین طبش منحصر در دارالشفای دیگر بود بعداوا نرسیدی تا آنکه بکابل آمد و از آنجا برفاقت یکی از تجار بهندوستان افتاده در شهر لاهور بخدمت میان شاه میرک که حالات ایشان بر صغیر وکبیر هویداست اعتقاد بهم رسانید " ۱ـ

دارا شکوه که خود مرید ملاّ شاه بوده . ملاّ شاه را احترام تمام میداشت و اورا از اکمل ترین مریدان میان میر شاه تصوّر میکرد چنانچه مینویسد

" وجماعه دیگر در قید حیات اند از اکمل مریدان ایشان (میان میر شاه) حضرت ملاّ شاه است " ۲ـ

پیداست که ملاّ شاه مرید خاص حضرت میان میر شاه بود وچنان روابط ظاهری و باطنی که حضرت میان میر شاه با ملاّ شاه میداشتند با دیگری از مریدان خود استوار تر نمی داشتند وخود ملاّ شاه با مرشد خویش احترام کلّی میداشت خودش میگوید :

" تابان خورشید بود وبر هند سر بر زده او ز مشرق سند بسیار اتفد نیک مردم بود او خورشید وباقی انجم من از ادبش نه نام گویم لیک از قدمش میان میرم " ۳ـ

۱ـ شیرخان لودی . تذکرهٔ مراة الخیال (س ت ۱۱۰۲ هـ) بمبئی (باهتمام میرزا ملک الکتاب شیرازی) س ح ۱۳۲۴هـ ص ۱۲۸ ٭ " سال تصنیف مراة الخیال ۱۱۰۲ هـ "
(نیاز فتح پوری . مجله نگار پاکستان . (تذکرون کا تذکره نمبر) کراچی ۱۹۶۴ م ص ۳۴۸)
۲ـ دارا شکوه . سفینة الاولیا . (س ت ۱۰۶۹ هـ بقول خود دارا شکوه در خاتمه الکتاب) چاپ لکهنؤ مطبع نولکشور . ش ۱۸۷۲ م ص ۷۳

۳ـ ملاّ شاه لاهوری . کلیات ملاّ شاه . نسخه [illegible] شماره [illegible] کتابخانه دانشگاه پنجاب . لاهور برگ ۲۹ الف

(viii) میان میر شاه و دارا شکوه و شاهجهان پادشاه | چنانکه از شهزادیان جهان آرا بیگم و از شهزادگان دارا شکوه به میان میر شاه اعتقاد کامل میداشتند دیگر کسی از اولاد شاهجهان نمی داشت مخصوصا دارا شکوه مرید خاص میان میر شاه بوده و این رابطه ظاهری و باطنی بین میان میر شاه و دارا شکوه بکمال در صورت حال وقال رسیده بودو این دارا شکوه بود که به سعی آن شهزاده برای مرشد او میان میر شاه یک جای سکوت وخاموشی درياد خدا در کوه طران بنا کرده گردید و شیر خان لودی تفصیلش را در عبارت ذیل درج کرده است ـ

" صاحبقران ثانی شاهجهان پادشاه و سلطان دارا شکوه با اکثری از خواجین معتقد شدند و در کمر کوه طران که یکی از جبال نواحی کشمیر است و در برابر کوهی واقع شده که آن را تخت سلیمان گویند باغی در نهایت وسعت وتکلف بنا نهاد " [1]

و شیرخان لودی وضعیت این باغ اینگونه شرح نموده است :

" وآن باغ راچشمهٔ شاهی نام کرده اگرچه در آنجا هر طرف آبشار ها از کوه می افتد امّا چشمهٔ واقع شده است که جوش که بروی آن حوضی ساخته اند مثمّن از سنگ سیاه و ازبالا سقف کرده اند تا در سایه باشد آبش از برودت بمثابه ایست که در عین تابستان اگر لمحهٔ دست در وی گزارند هل اعضا ی رعشه دار بلرزه در آیـد " [2]

خلاصه اینکه دارا شکوه برای مرشد خود میان میر شاه چنان اعتقاد کلّی واحترام میداشت که باوجود شهزادگی هل دیگر مریدان خدمش میکـــرد ـ

---

[1] شیر خان لودی ، مـــرآة الخیال ، ایضـــا ص ۱۲۸ ـ ۱۲۹

[2] شیرخان لودی ، مـــرآة الخیال ، ایضـــا ص ۱۲۹

علاوه از جهان آرا بیگم و دارا شکوه خود شاهجهان بادشاه با ملّا شاه اعتقاد کلی و احترام کافی میداشت و بتوسل آن بادشاه و بادشاه زادگان ملّا شاه بخوبی تمام زندگی میکرد چنانکه شیرخان مینویسد :

" و ملّا شاه در آن طرح اقامت انداخته بخوبی تمام زیست میکرد و دستور چنان داشت که هرگاه خبر تشریف آوردن بادشاه می شنید عصا در دست گرفته بسیر خیابان مشغول میگردید و ایستاده ملاقات میکرد و همچنین در وقت برخاستن همراه بادشاه بر می خاست و ساعتی دیگر سیر میکرد و درین صورت هیچگاه بحسب ظاهر تعظیم بادشاه ازوی بوقوع نیامد " [۱]

و آن احترام ملّا شاه که در دل آن بادشاه بود از بیان ذیل از شیرخان پیداست :

" بارها حضرت صاحبقران ثانی میفرمود که در هندوستان دو شاه اند یکی شاه (شاهجهان بادشاه) و دیگر ملّا شاه " [۲]

(viii) تاریخ وصال ملّا شاه و مزارش در لاهور

در بعضی از تذکرهای مابعد تاریخ وصال ملّا شاه مشتبه است الا صاحب مفتاح التواریخ مینویسد که

" در مرآت جهان نما مرقوم است که او در سنه چهارم از جلوس یا که بسال هزار و هفتاد هجری (۱۰۷۰ هـ) در لاهور رحلت نمود و مرقدش در آنجاست و تاریخ وفاتش بر لوح قبرش مکتوب شده —

داد ملّا شاه بر توحید جان (۱۰۷۰ هـ)

و تاریخ که در مخبرالواصلین مرقوم است و ازان سال هزار و شصت و نه (۱۰۶۹ هـ) استخراج می یابد " [۳]

---

۱ شیرخان ، مرآة الخیال ، ایضا ص ۱۲۹

۲ ایضا ص ۱۲۹

۳ سر طامس ولیم بیل ، مفتاح التواریخ ، (س ت ۱۲۶۳ هـ) کانپور ، چاپ مطبع نولکشور طبع یازدهم ، ص ۲۶۸

اصلاً این اشتباه از بیان تذکرهٔ مراة الخیال بعمل آمده است چنانکه در آن مرقوم است که

"رحلت وی در سنهٔ هزار وهفتاد (۱۰۷۰ هـ) در لاهور واقع شده وفرقدش در آنجاست " [1]

ولی مستند ترین بیان درینمورد بیان محمد صالح لاهوری است که همعصر ملا شاه لاهوری بوده و مزارش امروز هم بیرون موچی دروازه در لاهور موجود است کاملاً صحیح و قابل قبول است چنانکه مینویسد :

" تا فرجام روزگار (ملا شاه) تابستان در کشمیر و زمستان در لاهور بسر برده در سال هفتاد و دو (۱۰۷۲ هـ) سفر عالم بالا اختیار نمود " [2]

ومقبرهٔ این عارف و سخنور بزرگ امروز هم در جوار مقبرهٔ مرشدش حضرت میان میر در لاهور موجود و مشهود است که نویسندهٔ این رساله بچشم خود زیارت نموده است . البته در صورت شکسته حالی است –

ج – ملا شاه لاهوری از حیث سخنور | محمد صالح لاهوری احساسات خود را در بارهٔ ملا شاه لاهوری از حیث سخنور در عبارت ذیل ابراز نموده است :

" اغلب اوقات از آن عرفان مآب اشعار آبدار سرزده ابداع انواع معانی و انشای اقسام سخن از مثنوی وقصیده و غزل ورباعی می نمود " [3]

سید محمد لطیف راجع به سخنوری این عارف بزرگ گویاست [4] که ملا شاه در شعر خود بی ثباتی دنیا را ابراز نموده است وطرا درس عمل داده است که باید بر راه راست بوده علم عرفان و معرفت تحصیل کنم –

---

[1] شیرخان . مراة الخیال . ایضاً ص ۱۳۰

[2] محمد صالح لاهوری . عمل صالح . ایضاً ج ۳ ص ۳۸۱ [3] ایضاً ص ۳۸۱

اگرچه آثار واشعار ملّا شاه هنوز بچاپ نرسیده ولی خوشبختانه یك نسخه خطی "کلیات ملّا شاه" در کتابخانه بانکی پور (در هند) و دیگری نسخه "مثنویات" او در کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور (پاکستان غربی) هم موجود است که تفصیلش را در بیان آورده خواهد شد ــ

البته درین سطور راجع به سخنوری ملّا شاه را یادردن کافیست ــ اگر ما شعر ملّا شاه لاهوری را بدقت مطالعه کنیم میبینم که ملّا شاه در تاریخ شعر فارسی در لاهور نخستین سخنوریست که افکار عرفانی را بر آن منوال که مولوی رومی بلخی در شعر فارسی ایران در صورت فلسفه نظم کرده است. اولین بار است که ملّا شاه در شعر فارسی در لاهور آن فلسفهٔ عرفان را لباس شعر بخشید و اگرچه سخنوران ما بعد در لاهور هم افکار عرفانی را در صورت شعر آورده اند ولی انصافا میتوان گفت که بعد از ملّا شاه لاهوری درین صحنه ی سخنوری اقبال لاهوری است نه تنها در آن راه پیموده بلکه آن فلسفه عرفان که از مرشد روحانی خود یعنی از مولوی رومی بلخی گرفته ، پیشبرده است ــ

(الف) آثار واشعار ملّا شاه | آثار واشعار ملّا شاه لاهوری بر سه تا جلد ضخیم مشتمل است واین هر سه جلد در نسخه خطی بصورت "کلیات ملّا شاه" در کتابخانه بانکی پور[1] (در هند) موجود است که تفصیلش درج ذیل است ــ

جلد اوّل بعنوان شاه تفسیر یا تفسیر شاه مشتمل بر شرح سورتهای قران بزبان عربی است که در سال ١٠٥٦ هجری نوشته شده بعنوانات زیر

١ ــ تفسیر سورهٔ فاتحه   ٢ ــ تفسیر سورهٔ بقره   ٣ ــ تفسیر سورهٔ آل عمران

٤ ــ البته تفسیر سورهٔ یوسف در شعر فارسی است بصورت مثنوی ــ

٢ ــ جلد دوّم مشتمل بر اشعار ملّا شاه است و این جلد ضخیم دارای مثنویات مشتمل بر نه تا رساله ازین قرار است ــ

I. DENISON,E.Ross. Catalogue of Arabic and Persian Manuscripts in the Oriental Public Library at Bankipore (Prepared by Abdul Muqtadir Khan), Calcutta,The Bengal Secretariate Book Depott.,1912,Vol III,p.112-116.

۱ ـ رساله بسم الله ؛ در تتبع مثنوی مخزن الاسرار نظامی گنجوی نوشته شده است
وبدین شعر آغاز میکند :

بسم الله الرحمن الرحیم خال وخط و زلف وقد مستقیم

۲ ـ رساله حمد ونعت ومنقبت . (تنها مصرع اوّل درج است بدینصورت)

حمدلله رب العالمین ...... از (برگ ۲۵ ب)

۳ ـ رساله یوسف زلیخا ـ (بدینصورت)

الهی حسن یوسف ده بیانسرا ... از (برگ ۴۷ ب)

۴ ـ رساله دیوانه ـ (بدینصورت)

مرا دیوانه دارد هوشیاری .... از (برگ ۱۲۶ ب)

۵ ـ رساله مرشد (بدینصورت)

حمد ذاتی را که اصل ذات ماست ... از (برگ ۱۳۲ ب)

۶ ـ رساله ولوله ـ (بدینصورت)

از ولوله وصال یارم ..... از (برگ ۱۴۴ ب)

۷ ـ رساله هوش (بدینصورت)

طرز خاموشی وطرح گفتن .... از (برگ ۱۷۲ ب)

۸ ـ رساله در تعریفات خانها و باغات ومنازل کشمیر دلپذیر ... (بدینصورت)

بکم خانهٔ خود و صفی چند ..... از (برگ ۱۸۵ ب)

۹ ـ رساله نسبت .... (بدینصورت)

حمد را نسبتی ست با تو درست .... از (برگ ۱۹۴ ب)

جلد سوّم ـ مشتمل است بر یک رساله ودو دیوان وغزلیات ورباعیات و رقعات وقصاید غربی
بدین ترتیب دارای ۲۷۷ برگ ـ

۱ ـ رساله اوّل (رساله شاهیه) آغاز میشود (تنها مصرع اوّل درج است بدینصورت)

ای تو شاه جهان وتو دارا .... (از برگ ۱ تا ۲۸ الف)

٢ ــ دیوان اوّل ــ بدین مطلع آغاز میکند بلحاظ حروف ابجد (از برگ ٢٨ ب)

لفظ معنی گردد و معنی بلفظ آید ترا چشم معنی بین شود برگاه با لفظ آشنا

٣ ــ دیوان دوم ــ بدین مطلع بلحاظ حروف ابجد (از برگ ١٠٧ ب)

حمد آنرا که مرا دیدهٔ روشن دادا در توفیق بروین بستهٔ خود بگشادا

٤ ــ غزلیات ــ بصورت سوال وجواب بین عاشق ومعشوق بلحاظ حروف ابجد

(از برگ ١٣٢ ب) و بدین مطلع آغاز میشود

حرف مارا شنود امروز از معشوق ما مهر های ما همه دزدید از صندوق ما

٥ ــ رباعیات ــ (تنها یك شعر درج است بدینصورت) از برگ ١٣٨ ب)

در شرح آمد چهار عنصر ظاهر تا تافت بر آن چهار نور باهر

٦ ــ رقعات ــ در صورت مکتوبات ونامها بدینصورت آغاز میکند (از برگ ٢٢٤ ب)

" انسان موفق بطلب و ریاضت را چون گرگاه عروش ..... "

٧ ــ قصاید عربی ــ (از برگ ٢٦٨ ب تا ٢٧٧)

هر سه تا جلد کلیات ملا شاه در خط نستعلیق زیبا باحاشیه ی زرین و هر صفحه

اوّل آن با کمال قشنگی وزیبا ی منقش ورنگین جلوه میدهد ــ

دینیسن ۰ ای ۰ راس (DENISON, E. Ross) مینویسد[1] که مجموعهٔ

مثنویات ملا شاه خیلی گرانقدر ویکتا و یکتاست و مؤلف کاتیلاگ اندیا آفس اظهار میدارد که در

نسخهـای آثار ملا شاه در آن کتابخانه یافته نمی شود ــ

---

1. "The Collection of these Masnawis is a very valuable and unique one. Ethe, in his India Office Cat. (No. 1580) mentions that they are not found in many copies of Mulla Shah's works."

(DENISON, E. Ross. Catalogue of Arabic and Persian Manuscripts in the Oriental Public Library at Bankipore. op.cit., Vol. III p. 112-116.

خوشبختانه بین تمام آن آثار و اشعار مرّ شاه که ذکر شده تنها آن هفتیات مرّ شاه که بقول دینیسن (DENISON) شاهکار مرّ شاه است یک نسخه رباعیات هم بدست ماست و در صورت نسخهای خطی در کتابخانه دانشگاه پنجاب در لاهور موجود است ـ

نویسنده برای حصول دیگر آثار مرّ شاه بکارکنان کتابخانهٔ بانکی پور (در هند) بارها نوشتم ولی چیزی نیافتم برای اینکه موضوع این رساله گفتنها متعلق به شعر فارسی است لهذا درین مورد رباعیات و هفتیات مرّ شاه که شاهکار اوست و نمایندگی شعر فارسی مرّ شاه میکند را زیر بحث آوردن کافی و وافی است ـ

ب ـ رباعیات و شرح رباعیات مرّ شاه | یک نسخه خطی رباعیات وشرح رباعیات مرّ شاه در مجموعه آزاد نمره ۲۵۰۲ شماره API-VI-59 در کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور موجود است که دارای ۳۰۹ برگ و علاوه برین یک برگ در آغاز و دو برگ در آخر غیر محلقه است ـ

این نسخه در خط نستعلیق با حاشیه سرخ و آبی ولی کهنه و در جلبهای کرمخورده و دریده وشکسته البته دارای افکار گرانبهاست و این رباعیات مرّ شاه باندازنوین بنظر میآیند و هیچ سخنور در شعر فارسی لاهور بخصوص رباعیات نگفته یعنی مرّ شاه اوّل یک رباعی گفته است و همراهش شرح آن رباعی هم بصورت قطعه منظوم کرده است . البته چند رباعیات در آغاز تا برگ ۳۲ ب در شعر هم شرح کرده است ـ رباعی اوّل بر برگ (۱) بدین صورت آغاز میکند

ربّ یسّر بسم الله الرّحمن الرّحیم و تمم بالخیر

در شرح آمد چهار عنصر ظاهر تا ثابت بر آن چهار نو باهر
در معرفت ظهور آن نو چهار شد شرح رباعی العناصر ناصر [1]

---

[1] مرّ شاه لاهوری . رباعیات وشرح رباعیات . ن خ مجموعه آزاد نمره ۲۵۰۲ شماره API-VI-59 کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور . برگ (۱) ب

وبدین عبارت که در آن تاریخ خطاطی این نسخه درج است تمام میشود :

" این نسخه کتاب شرح رباعی تصنیف عارف بالله حضرت مولانا شاه از فقیران
حضرت قطب زمان جان میر صاحب جمو رحمة الله علیه بموجب ارشاد غوث الآفاق
بندگا نعالی متعالی حضرت شاه صاحب شاه صدرالدین سلمه الله تعالی کمینه
بنده درگاه مرید بارگاه قطب الاقطاب غوث الصمدانی محبوب سبحانی حضرت
میران سید عبدالقادر بادشاه محی الدین جیلانی قدس الله سرّه العزیز
بدستخط غلام نبی قادری با تمام رسید بتاریخ ۲۲ دوهم شهر شعبان المعظم
۱۱۸۶ هجری مقدس معلی روز چهار شنبه " [۱]

وایدجا عکسِ آخر (آن صفحه) هم درج این رساله میشود :

(ج) موضوعات رباعیات | موضوعات رباعیات مزّ شاه تقریبا همه موضوعات فلسفه مولوی رومی بلخی است
اگرچه این رباعیات دیگر موضوعات فلسفه عرفان را هم آشکار میسازد ولی اکثر
موضوعات رباعیات مزّ شاه بر موضوعات زیر است :

۱ ـ فلسفهٔ توحید　　　۲ ـ فلسفه عرفان و معرفت

۳ ـ فلسفه عقل و عشق　　　۴ ـ فلسفه خود شناسی

(أ) فلسفهٔ توحید | مثلا در فلسفه توحید میفرمایند : ..... رباعی

دیدم مضمون اله بالا لارا　　　توحید تمام الله با الاّ را
این جامه موافق است هر بالا را　　　الاّ بالای بابلا مزّ را [۲]

---

[۱] مزّ شاه لاهوری . رباعیات و شرح رباعیات . ن خ مجموعه آزاد نمبره ۲۵۰۲ شماره APL-VI-59
کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور . برگ (۸۱)/۱۸/۱۸۱ برگ ۳۰۹ ب

[۲] ایضـــــا برگ ۳۵ ب

وملاّ شاه شرح این رباعی خود به نثر و نظم بدین عبارت وقطعه ذیل کرده است :

" اله بالا لا " را یعنی الهی که بالای او کلمهٔ لاست یعنی لا اله با الاّ را یعنی الاّ الله را یعنی ندیدم مضمون یعنی لا اله الاّ الله توحید تمام وملاّی خشک این را قبول ندارد ٠ شـــــرح

جامهٔ لا اله الاّ الله　　　　هست زیبا بقد و قامت شـاه
چونکه توحید ذات الله است　　　　قید ملاّی دو کوتاه اســـت [1]

ممکن است اقبال لاهوری این صـدای ملاّ شاه لاهوری را شنیده باشد چنانکه باقوام شرق خطاب کـرده آن ملاّ را که حجره نشین است این پیام توحید میرساند :

در مقام لا نیاساید حیات　　　　سوی الاّ میخرامد کائنـــات
ای که اندر حجره ها سازی سخن　　　　نعرهٔ لا پیش نمرودی بـــزن [2]

(ا ا) فلسفه عرفان و معرفت | در معنی فلسفهٔ عرفان راجع به مسجد و کعبه میفرماید : رباعی

یاری که ترا ز خود رهاند دگـــرست　　　　کاری که ز تو هیچ نماند دگـــرست
ما منکر راه مسجد کعبه نه ایـم　　　　راهی که بمقصود رساند دگـــرست

وخودش در شرح آن میگویـد : شرح

هر که از خویش تن رهیـد رسیـد　　　　وآنکه از خود بجهید خود را دیـد
مسجد وکعبه را ز خود میخـواه　　　　چند گویم با تو با الـــــگـه [3]

---

[1] ملاّ شاه لاهوری ٠ رباعیات ٠ ن خ مجموعه آزد نمره ۲۵۰۲ شماره API-VI-59 کتابخانه دانشگاه پنجاب ٠ لاهور برگ ۳٦ الف

[2] اقبال لاهوری ٠ مثنوی (پس چه باید کرد ای اقوام شرق) لاهور کتابخانه طلوع اسلام میکلود رود ۱۹۳٦ م ص ۲۲

[3] ملاّ شاه لاهوری ٠ رباعیات ٠ ن خ ایضـا برگ ۹٤ الف

نکته شناسان وحق جویان خوب میدانند که درین رباعی ملا شاه چقدر حق شناسی و معرفت است ـ

درباره عارف وعرفان میسرایند ـ رباعی

لطف عرفانم ز سوی یزدانست　　　نی خاص بمن بر همگی یکسانست
آری همه عارف را عرفانست　　　عرفان همه چو جسم واز من جانست

و در شرح این میفرمایند ـ شرح

جان جانانست این عرفان ما　　　جان بمن بر کرده این سامان ما
عارفان را هست عرفان جا نشان　　　حیف نبود هیچ این سامانشان [1]

دیدار حق | در معنی دیدار حق گوید ـ رباعی

چون هست ای جان دولت دیدار غریب　　　باشد شودت دولت دیدار نصیب
دیدار خدا سعادت کم نبود　　　بالله عجب است عجب است وعجیب

و در شرح آن فرمایند : شرح

سخنانی غریب میگوییم　　　روی اوشد نصیب میگوییم
این سعادت چو نیست مردم را　　　منکرند آن سعادت کم را [2]

وصل وهجر | در معنی وصل وهجر میگویند ـ رباعی

الّی هستیت نیستی درپی اوست　　　گر گفت کسی عکس نباشد او دوست
آرم مثلی که آن بغایت نیکوست　　　وصل آید هجررا کند از سر پوست

ودر آن میفرمایند :

یعنی الّی بتاست میگوییم　　　حرف صوفیست من همه اویم
وصل آید بخانه بنشیند　　　هجر را کشته روبرو بیند [3]

---

[1] ملا شاه لاهوری، رباعیات، ن خ ایضاً برگ ۸۲ الف
[2] ایضاً برگ ٦۰ الف ، ٦۰ ب
[3] ایضاً برگ ۱۰۵ ب

دیدار رسول | در معنی دیدار محمد میفرماید :

سنت خاص را بجا آر · که به بینی تو روی پیغمبر
چونکه دیدی رخ محمد را · روی دیدی خدای احمد را [1]

و در همین معنی اقبال لاهوری گوید :

در دل مسلم مقام مصطفی است · آبروی ما زنام مصطفی است [2]

شاهی وفقیری | در معنی شاهی وفقیری میسراید ـ رباعی

بگزار از دست اسم گراهی را · در دست آر کمال آگاهی را
توحید خدا سلطنت شاهی ماست · از دست مده سلطنت شاهی را

و در شرح این گوید :

شاه را سلطنت بکام شده · دولت آگاهی دوام شده
تو هم از دست داری ای دلبر · دامن دولتش بدست آر [3]

و اینست رباعی دیگر درین معنی :

تاج و تخت و شاه وزیری دگر است ــــ راه و رسم مریدی وپیری دگر است
از فقر تمام هیچ داری خبری ــــ دریاب که رفتار فقیری دگر است

و در همین شرح این فرماید :

فقر هرکه اوتمام بود · هر عطا پیش صد غلام بود
ره ورسم مرید گیری مرد · گوئی حال خودش زمیدان برد [4]

واقبال لاهوری هم درین معنی چه خوب گفته است :

آن مسلمانان که میری کرده اند · در شهنشاهی فقیری کرده اند [5]

۳ ـ فلسفه عقل وعشق | در فلسفه عقل وعشق مزّ شاه معتقد است که آنکس که جمال یار را دیده بر استدلالی یعنی کسی که باستدلال حق را اثبات کرده است بر او خنده میکند چنانکه درین معنی میفرماید :

---

[1] مزّ شاه لاهوری، رباعیات ، ن خ ایضا برگ ۲۵۳ الف

[2] اقبال لاهوری، اسرار خودی (تالیف محمد حسین) لاهور شیخ غلام علی اینڈ سنز ۱۹۵۹ م ص ۲۰

[3] مزّ شاه لاهوری ، رباعیات ، ن خ ایضا برگ ۳۴ الف

[4] ایضا ــــ برگ ۸۸ الف

[5] اقبال لاهوری ، پیام مشرق ، لاهور چاپ شیخ مبارک علی تاجر کتب لوهاری دروازه ۱۹۳۲ م ص ۸

آنکس که جمال یار دیده بود | بر اسم ازلی همه خندیده بود
گر دیده بود عصا نمی آید کار | هر چند عصا دیده بی دیده بود [1]

و چنانکه مولوی رومی بلخی درین معنی فرموده است که

عقل در شرحش چو خر در گل بخفت | شرح عشق و عاشقی هم عشق گفت
آفتاب آمد دلیل آفتاب | گر دلیلت باید از وی رو متاب [2]

بر همین سبیل ملّا شاه در شرحش میگوید :

صبح اگر روی آفتاب نمود | بصباح از چراغ ره نبود
هر که آنکه دلیل میگوید | بچراغ آفتاب میجوید [3]

(۱۷) فلسفه خود شناسی
(*Self Realisation*)
ملّا شاه و مولوی و اقبال

ملّا شاه درباره فلسفه خود شناسی میفرماید : رباعی

هر که بخود آمدیم از خود رستیم
چون دانستیم دل بخود بر بستیم
دیدیم جمال یار در خویش عیان
دیوانه خود شدیم و خوش بنشستیم

و در شرح این گوید :

باز آن حرف را کنم تازه | کافتی در دهان خمیازه
کام با تو همیشه در خنده | آن لب تو گرنخنده [4]

در همین معنی در یک جای دگر میسراید : رباعی

گر در سفر هزار سال و ماهی | صد عرش و فرش هر قدم در راهی
رمزیست که روشن است بر آگاهی | از خود بیرون قدم نمائی گاهی

و در شرح میگوید

ماهی و راهی و آگاهی و گاهی بیای تنکیر است از خود بیرون قدم یعنی تمام سیر سفر در خود است [5]

۱ـ ملّا شاه ایضاً برگ ۱۵۷ ب

۲ـ مولوی رومی بلخی . مثنوی معنوی (باهتمام عبدالغفور عرف داؤد جان) بمبئی ۱۲۸۰ هـ ص ۷

۳ـ ملّا شاه . رباعیات . ایضاً برگ ۱۵۷ ب ۱۵۸ الف

۴ـ ملّا شاه لاهوری . رباعیات ن خ ایضاً برگ ۲۶۸ ب

۵ـ ملّا شاه . رباعیات . ایضاً برگ ۲۹۸ ب

راه اگر میروی تو در جو درو | در حرم باش محرم خود شو
چون تو بیرون خانه میگردی | همه خالی خزانه میگردی [۱]

واین فلسفه خود شناسی (Self Realisation) همان است که مولوی رومی فرموده است :

هر کسی کو دور ماند از اصل خویش | باز جوید روزگار وصل خویش

واینکه

سرّ من از ناله من دور نیست | لیک چشم وگوش را آن نور نیست
تن ز جان وجان ز تن مستور نیست | لیک کس را دید جان دستور نیست [۲]

برای اینکه کلام محمّد شاه سالها سال در سطور نسخه های خطی مستور مانده و کسی نمیدانست که محمّد شاه سخنور هم بوده پس ممکن است که کلامش از نظر اقبال نگذشته باشد والبته او درین فکر شعر دامن پیر رومی را گرفته است ولی اگر ما شعر محمّد شاه لاهوری را بخوانیم عیان است که فکر اقبال به همان فکر محمّد شاه مطابقت میکند وبدین دلیل حتما میتوان گفت که محمّد شاه لاهوری و اقبال لاهوری هر دو درین بحر فکر دامن پیر رومی را گرفته اند وچنانکه پیر رومی ومحمّد شاه لاهوری فرمودند اقبال لاهوری هم آن فلسفه خود شناسی (Self Realisation) را اینگونه سروده است :

کرا جوئی ، چرا در پیچ و تابی ؟ | که او پیداست تو زیر نقابی
تلاش او کنی جز خود نه بینی | تلاش خود کنی جز او نیابی [۳]

---

[۱] محمّد شاه لاهوری ، رباعیات ، ن خ ایضا برگ ۲۹۸ ب

[۲] مولوی رومی بلخی جلال الدین : مثنوی معنوی ، (به اهتمام آقای محمد حسن علمی) تهران ، چاپخانه علمی ، ۱۳۲۰ ش ، ص ۱

[۳] اقبال لاهوری ، پیام مشرق ، ایضا ص ۵۱

د ـ مثنویات عزّ شاه | دیگر نسخه خطی که از آثار و اشعار عزّ شاه بدست ماست نسخه خطی مثنویات عزّ شاه در کتابخانه دانشگاه پنجاب در لاهور موجود است که دارای شش هزار بیت و ۳۲۵ برگ و در خط نستعلیق نوشته شده ولی کهنه و داغدار و در بخش جلدها تصحیحات و حواشی و اضافات هم رقم شده و وضعیت پیمایش (۲۰۵ / ۶ و ۲۰۵ / ۹ طبق پیمانه رائج الوقت پاکستان) و مشتمل بر سه رساله است بدینصورت

۱ ـ رساله اوّل (رساله ولوله) ۰۰۰۰ از برگ ۱ ب تا ۵۲ الف

و بدین شعر آغاز میکند : بسم الله الرّحمن الرّحیم

از ولوله وصال یارم بنگر دل آفتاب زارم

و بدین شعر اختتام مییابد :

کی بدانند خلعت از تو آتش در جان مردم دو [1]

بر برگ ۵۵ الف نوشته است ـ " مقابله کرده شد "

۲ ـ رساله دوم (رساله هوش) ۰۰۰۰ از برگ ۵۵ ب تا ۲۳ الف

و اینطور آغاز میشود

بسم الله الرّحمن الرّحیم

طرز خاموشی و طرح گفتن همه‌کس بداند غیر از من

و شعر آخر اینست

مگر یاران بشنو گفته شاه باو را بند بزنجیر سیاه [2]

بر برگ ۱۲۲ ب در خط شکسته بعد از بسم الله الرّحمن الرحیم هفت بیت هم مرقوم است ولی به سبب سیاهی و داغها صحیح خوانده نمی شود و در مثنوی شامل نیست در آخر نوشته است

" این دست صحیح مطابق ۰۰۰۰۰۰۰۰۰ است " ـ

---

[1] عزّ شاه لاهوری : مثنویات ۰ ن خ نمره ۲۵۷ شماره (Pi-VI-158-ص) کتابخانه دانشگاه پنجاب ۰ لاهور (ن خ مزّ نیست البته س ت ختمه ـ ۱۰۵۵ هجری است) برگ اب و ۵۲ الف

[2] ایضـــــا برگ ۱۲۲ الف

۳ـ رساله سوم : [رساله نسبت) .... از برگ ۱۲۳ الف تا ۳۲۵ ب

بر دست راست بالای برگ ۱۲۳ الف عبارت ذیل مرقوم است ولی مقدار محو شده است

" رساله نسبت از تصانیف قطب الاقطاب غوث الآفاق عارف اله حضرت مولانا

شاه سلمه الله تعالی و ابقاه "

و بجانب چپ بالا نوشته است

" رساله نسبت" ـ مع سه جلد شش هزار بیت بمقابله رسید .....

رساله نسبت جمع هر سه جلد مالك شیخ محمد " (مهر) نقل دستخط حضرت مد ظله ......" [1]

و درمیان آن برگ ۱۲۳ الف عبارت ذیل مرقوم است

" هر که خوشنودی ما را خواهد بایسد که رسایل ما را مقابله کند همراهی ....

ملا یوسف وهره که باشد النسب .... هر که نویسد این شیوه را مصرعی

...... دعای خیر ما را از دست ندهد ......" [2]

و این رساله نسبت بدینصورت آغاز میکند ـ

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد را نسبتی است با تو درست   بر درمه که .... مهر نجست +

و بدین شعر اختتام مییابد

هر که دارد خیال تاریخش   ختمه هست سال تاریخش [3]
1056

و در آخر برگ بعدی نمره که متعلق به مثنوی نیست کاتب چند بیت بخود نوشته است ـ

---

[1] ملا شاه لاهوری · مثنویات · ن خ نمره ۲۵۷ شماره (مس Pi-VI-158) کتابخانه دانشگاه پنجاب · لاهور (س خ درج نیست البته س ت ختمه ــ ۱۰۵۵ هجری است) برگ ۲۳ الف

[2] ایضــــــا برگ ۱۲۳ الف

[3] ایضــــــا برگ ۱۲۳ ب ـ ۳۲۵ ب

+ بر درمه .. ... گمان ما باید = بر در هر لیت بر در گشت ـ

دکتر سید محمد عبدالله[1] راجع به رساله هوش اظهار میدارد که نسخه خطی رساله هوش که در (IOC) اندیا آفس کاتالوگ موجود است کمتر از نسخه خطی (در کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور) است ودرین باره نویسنده با دکتر سید کاملا اتفاق دارد چنانکه ایتهی (ETHE) خودش مینویسد[2] که مثنویات ملا شاه گرانقدر است ودر هیچ جای یافته نمی شود وعلاوه از مثنویات ملا شاه قصاید وغزلیات ورباعیات وشرح رباعیات درین کتابخانه قطعا نیست ـ البته نسخهای غزلیات ملا شاه در موزهٔ بریطانیه و در کتابخانه برلین موجود است ـ

ولی خوشبختانه ما در کتابخانه دانشگاه پنجاب علاوه بر " مثنویات ملا شاه " دیگر نسخه خطی رباعیات وشرح رباعیات ملا شاه چنانکه مفصلا شرح دادیم میداریم واکنون " مثنویات ملا شاه " را که شاهکار اوست زیر بحث میآوریم ـ

I. " Apparently the رساله هوش mentioned in IOC., is of a smaller bulk". (Abdullah, S.M. A Descriptive Catalogue of the Persian, Urdu and Arabic Manuscripts in the Panjab University Library, Lahore, 1948, Vol. I, F. II, p. 359, No. 505).

2. " This copy (Mattnawiyyat-i-Mulla Shah) is of unique value, as it contains a complete collection of Mullah' Shah's ~~xxxxxxxx~~ mattnawis, not found anywhereelse., on the other hand, the Kasidas, ghazals, rubaiyyat, and sherh-i-rubaiyyat, referred to in the above mentioned preface, on fol. 335a, are entirely wanting here. Copies of these lyrical poems are found in the British Museum (Rieu ii p. 690sq.) and in the ~~xxxxxxxxxxxx~~ Berlin Library (W. Pertsch, Berlin Cat., pp. 92I and 922) ____ (ETHE, Hermann: Catalague of Persian Manuscripts in the Library of India Office, Oxford, I903, Vol. I, p. 862B No. I580.)

اگرچه درین نسخهٔ خطی مثنویات عزّ شاه بر برگ ۳۲۲ ب بگوشهٔ بالای راست "تاریخ تولد عزّ شاه سنه ۵۹۶ هجری و بر برگ ۳۲۵ ب بگوشهٔ بالای راست "تولد عزّ شاه" ———— " نوشته است ولی این هر دو تولد عزّ شاه در ششم یا هفتم هجری به هیچ وجهی ممکن نیست و تاریخ تولد این عارف و سخنور همان نهصد و نود و هشت (۹۹۸ هـ) است چنانکه در احوال عزّ شاه زیر بحث آورده مشخص کرده شده است ـ

هـ ـ موضوعات مثنویات | موضوعات مثنویات عزّ شاه لاهوری بیشمار است و اگر تمام آنها را زیر بحث آورده شود کتابی بایسد ضخیم و در صفحات این رساله ممکن نیست بگنجد البته اگر تنها عنوانات آنها را زیر عنوان آن فلسفه که با آنها مربوط است جداگانه زیر بحث آورده شود به تمام افکار عزّ شاه بخوبی هم آشنا شویم ـ لهذا تمام آن موضوعات زیر هر عنوان جداگانه طبق ترتیب مثنویات رساله وار درج آورده باز موضوعات خاص را زیر بحث میآوریم و آن موضوعات ازین قرار است ـ

رساله اوّل (رساله زلزله)

و این رساله مشتمل است بر موضوع فلسفه عشق و دیگر موضوعات مختلف ها بدین ترتیب :

(أ) فلسفه زلزلهٔ عشق | و این موضوع شرح داده شد بعنوانات زیر :

در وصف زلزله و این مثنوی بدین شعر آغاز میکند :

از زلزلهٔ وصـــال بـــــلرزم   جگـــر دل آفتـــاب وارم [1]

و بر همین سبیل دیگر مثنویات که زیر فلسفه عشق نظم کرده شده است بدین عنوانات مشتمل است :

در وصف آتش ، در وصف گوهر ، در معنی صبر ، در تعریف قــرار و در معنی عشق و دیگـــر موضوعات مختلف بر این عنوانات مشتمل است :

در وصف نوروز ، و شب و بهــار و کمان و حلقه و هـمـــه ـ

---

[1] عزّ شاه لاهوری ، مثنویات ، ن ع ایضــا برگ (۱) ب

رساله دوّم (رساله هوش) مشتمل است به فلسفه خود شناسی ــ

(i) گوش هوش و صدای نی | و این موضوع شرح داده شد بعنوانات زیر :

در وصف هوش ، ودر تعریف گوش شنواؤ در وصف چشم و در تعریف بینا و آبرو ودر تعریف دف ــ و در تعریف نی گوید در اشکال مختلف نی مثلاً در وصف نی قلم و نی تیر ونی بوریا ونی پنجه‌جولاهگان ونی تمباکوکشان ونی نیشکر ــ

(ii) در وصف ستارگان | مؤلّف شاه درین معنی بعنوانات زیر وصف هر ستاره را جداگانه کرده است :

در وصف عطارد وزهره ومریخ ومشتری و زحل

(iv) در وصف محبوب مجازی | و وصف محبوب مجازی را در صورتهای مختلف بدین عنوانات جداگانه شرح داده است :

در وصف لباس محبوب ، اسپ محبوب ، باز محبوب ، چوگان بازی محبوب و شاعر محبوب ــ

رساله سوم[1] (رساله نسبت) بدین عنوانات ذیل مشتمل است ــ

(i) در وصف علوم | علوم معقول : در وصف صرف ونحو ومنطق وحکمت وهیئت و طب و کلام ومعانی و بیان وبدیع ــ

(ii) علوم منقول : در وصف اصول فقه ، حدیث ، تفسیر قرآن ، سوره الم اخلاص ، کلمه ، صلوات ، روزه ، حج و زکوة

۱ــ مؤلّف شاه لاهوری : مثنویات ، ن خ لیننگراد ، برگ ۱۲۵ ــ ۲۵۶

(vi) بهاریات | (i) در وصف بهار

(ii) در وصف درختها مثل درخت شفتالو ، بادام ، امرود ، ناشپاتی و گلاس و آلوچه —

(iii) در وصف گلهای درختان مثل گل بادام ، گل سیب ، گل زرد آلو ، گل انار —

(iv) در وصف گلهای رنگا رنگ — مثل گل گلاب ، گل نسرین گل یاسمین ، گل نرگس

(v) در وصف گلهای خاص این کشور — مثل گل دیو لاخ ، گل آفتاب (بزبان محلی سورج مکهی) وگل داؤدی وغیره —

(vii) ساقی نامه | (i) در وصف ساقی = سین ساقی ، الف ساقی ، قاف ساقی ، یای ساقی ، معنی ساقی ، چشم ساقی ، مردم چشم ساقی ، مژگان ساقی آبروی ساقی ، زلف و خال ساقی ، لب و دندان ساقی ، جام ساقی ، ساقی مهجور ، عصمتان ساقی —

(ii) در وصف جام = در وصف شیشه ، سبو ، خم ، میخانه لب ساقی —

(iii) دروصف شاهد حقیقی = در گهواره بستن ، حرفگوشدن ، ببازی‌آمدن در مکتب نشاندن بر سر الف ولی والی آخره ، به ابجد رسیدن ، تعریف زلف و خال و چشم ، بمکتب خواندن آمدن و آمدن لیلی ومجنون برای خواندن —

(viii) در تعریف جهان | واین مثنوی شاهکار مزّ شاه است که دیگر تمام مثنویات را نمایندگی میکند وافکار مزّ شاه را کاملا ابراز میکند —

۷ ـ افــکار متّو شاه لاهوری

افکار متّو شاه لاهوری مختص با موضوعات ذیل است :

الف ـ طبیعت پردازی

ب ـ فلسفه جهان عشق

ج ـ فلسفه جهان

الف ـ طبیعت پردازی (Naturalism)
و متّو شاه لاهوری و منیر لاهوری

چنانکه منیر لاهوری از حسن و زیبائی مناظر طبیعت متأثر شده در وصف باغ و راغها و چمنها و درختهای رنگارنگ و گلهای زیبا و قشنگ احساسات خود را ابراز نموده همین طور متّو شاه لاهوری آن عنصر طبیعت پردازی (Naturalism) بعنوان بهاریات در شعر فارسی در لاهور ترویج داد ـ مثلاً متّو شاه بمناسبت آغاز بهار میسراید ـ

هست فصل شکوفهٔ ما را   خنده زن بر شکوفه دریا را
بلبلانش چو در خروش آیند   همه جا بحرها بجوش آیند [1]

و راجع به " گل گلاب " گوید :

همه گل که هست پایهٔ اوست   ورق آفتاب سایهٔ اوست

آب گل را چنانچه پرورده   آب را نیز گل چنین کـــرده
آب گل را بشیشه پامالست   بر سرش مفت سر سالست [2]

سبک طبیعت پردازی متّو شاه لاهوری همان سبک منیر لاهوری چنانکه شرح داده شد میباشد یعنی دارای " خیال آفرینی " و صفات سبک هندی است مثلاً این خیال آفرینی متّو شاه را ملاحظه شود :

---

[1] ـ متّو شاه لاهوری : مثنویات ، ن خ ایضاً برگ ۱۹۹ ب

[2] ـ ایضاً برگ ۲۰۶ الف

بحر هرگه بخار ۰ را پرورد   ابر گشت و هزار سیل آورد
چونکه پرورد ها بیک جا شد   هر کجا جوی بود دریا شد
ظلمت از یک چراغ گردد فرق   ز هزارش هزار ظلمت غرق
همه پرورد ها بهم یکی جا   یک بهاری و فیل نا پیدا [1]

و درباره گل رعنا و گل زیبا میسراید :

گل رعنا و با گل زیبا   هر دو دارند جامهٔ دیبا
جامه سرخ و زرد پوشیدند   بلبلان کباب جوشیدند
در گذشتم گل شرابی را   در گرفتم گل کبابی را
گل رعنا کجاست بر سر تست   گل زیبا کجاست در بر تست
گل کند بر سر تو رعنائی   بشگفد در بر تو زیبائی [2]

علاوه بر اینها ملّا شاه مثل متو لاهوری در وصف گلهای محلی لاهور آن عصر مثل گل نازبو (در عصر حاضر بعنوان نازبو) و گل داودی و گل آفتاب پرست (بزبان محلی سورج مکهی) و گل دیولاخ (در عصر حاضر دیده نمی شود) فکر طبیعت پرست خود را بجنبش آورده لباس شعر بخشیده ـ مثلا در وصف نازبو میگوید :

ناز بو با گل خویش گفت   حرفی از ناز خود بناز شگفت
گفته بودند گل نداری خود   برگ سبزی و گل شماری خود [3]

و ملّا متو لاهوری در وصف گل چنبلی و گل چنبه که گلهای محلی لاهور است گفته ۰ بر همین سبیل ملّا شاه راجع به گل گها آفتاب پرست میسراید :

---

[1] ملّا شاه لاهوری، مثنویات ، ن خ ایضا برگ ۲۰۶ الف

[2] ایضـا برگ ۲۰۷ الف ۰ ۸ ۲۰۷ ب

[3] ملّا شاه لاهوری، مثنویات ، ن خ ، ایضا برگ ۲۱۶ الف

گل تماست خود غلام او — میتوان یافتن ز نام او

چشم باآفتاب خود بسته — که طلوع و غروب بنشسته [1]

یعنی وصف گل آفتاب که یکی از گلها ی محلی لاهور میباشد . اینست تا وقتیکه آفتاب روشن میباشد گل آفتاب پرست خندان است بمجرد غروب آن پژ مرده میشود لذا بدین مناسبت چشم خود را باآفتاب بسته است ـ

پیداست که این ارمانگیها ی محلی را در بیان آوردن محیط فرهنگ محلی لاهور را ابراز مینماید . لذا میتوان گفت که مژ شاه لاهوری عکاسی مناظر طبیعت درآن سبک طبیعت پردازی (Naturalism) کرده است چنانکه مژ مور لاهوری و این قبل سبک طبیعت پردازی " سبک هندی " را یاد میآورد ـ

ب ـ فلسفه عشق مژ شاه و مولوی روی

مژ شاه در فلسفه عشق را چنانکه در تفصیل رباعیات گذشت تتبع مولوی رومی را کرده است مخصوصا در مثنویات همان سمبول (SYMBOL) یعنی علامت نی را بکار برده افکار خود را ابراز نموده است ـ مثلا " مثنوی در تعریف نی " را بدین صورت در بیان میآورد :

از لب نا ی رسیدی سخنم — سینه سوزانم و آتش بتنم

من نیم گفت چرا باشد لاف — سر زند لاف چه ا ز سینه شگاف

ناله سان در دل سوز افتید — لاف را کی ز شگافی دیــــده

و اینکه

عشق دار بدل بی کینه — مینماید ز شگاف سینه

راز ها در ره دل پای نگذاشت — چونکه اول بلب نای داشت [2]

---

[1] ـ مژ شاه لاهوری . مثنویات . نخ . ایضـا برگ ۲۱۷ ب

[2] ـ ایضـــــا برگ ۶۰ الف . ۶۰ ب

و این " مثنوی نی " از مزّ شاه لاهوری مثنوی معنوی مولوی رومی را بیاد میآورد و حقیقت اینست که مزّ شاه این پیام مولوی را که بزبان نی گفته شنیده است که

بشنو از نی چون حکایت میکند   وز جدائیها شکایت میکند
کز نیستان تا مرا ببریده اند   از نفیرم مرد و زن نالیده اند
سینه خواهم شرحه شرحه از فراق   تا بگویم شرح درد اشتیاق [1]

و از آن به بعد مزّ شاه لاهوری گفته که :

از لب نای رسید سخنم   سینه سوزانم و آتش بتنم

و اینکه

دم که ملیمن دونای افتاده   وای وای نوای افتاده
درمندانکه در آه و اینند   همه مشتاق نوای نایند [2]

و چنانکه مولوی رومی فرموده که

آتش عشق است این بانگ نای و نیست باد   هر که این آتش ندارد نیست باد
آتش عشق است کاندر نی فتاد   جوشش عشق است کاندر می فتاد [3]

و مزّ شاه همه تن گوش بآواز مولوی رومی شده میسراید که :

ما کجاییم از آن آتش نی   سوخت ما را همه آتش دروی
چونکه نائی نفسی در نی داد   آتشی بود به نی زار افتاد [4]

و چنانکه مولوی رومی آن پیام خود شناسی که بزبان نی سروده :

هر کسی از ظنّ خود شد یار من   وز درون من نجست اسرار من
سرّ من از ناله من دور نیست   لیک چشم و گوش را آن نور نیست [5]

1ـ مولوی رومی . مثنوی معنوی . (تالیف آقای محمد حسن علمی) ایضا ص ۱
2ـ مزّ شاه لاهوری . مثنویات ن خ ایضا برگ ۶۰ الف . ۶۰ ب
3ـ مولوی رومی . ایضا ص ۱ 4ـ مزّ شاه لاهوری . ن خ ایضا برگ ۷۰ الف
5ـ مولوی رومی . ایضا ص ۱

مخفی شاه لاهوری همان پیام مولوی روم بما اینطور رسانیده است که

کیست تا جان بردار آتش وی | آتشی نو بود آتش نی

واینکه

رازها از دل او میگوییم | مکن در نفسش دلجویی[1]

وحقیقت اینطور است که اگر ما تاریخ شعر فارسی در لاهور را در یک نظر آوریم روشن میشود که پیش از اقبال لاهوری آن پیام عشق و فلسفه خود شناسی مولوی روم را مخفی شاه لاهوری هم بما رسانیده بود ولی متاسفانه افکار مخفی شاه که مثل جواهر آبدار در صفحات کهنه کتابخانه مستور و پنهان و مستور است بگوش هوش ما نرسیده بود —

ج — شاهکار مخفی شاه لاهوری
(فلسفه جهان)
مخفی شاه ، روم و اقبال

در تمام مثنویات مخفی شاه لاهوری مثنوی بعنوان " تعریف جهان " شاهکار اوست و تمام افکار مخفی شاه را با تخصیص ~~تعلیمات افکار مخفی شاه ولطایف مخفی~~ در یکجا نمایندگی میکند —

مخفی شاه لاهوری درین مثنوی یک هجوم افکار خود را در یکجا جمع آورده فلسفه جهان را در صورت بی ثباتی جهان و فلسفه عشق و فلسفه خود شناسی و فکر طبیعت پرستی را لباس شعر بخشیده است و این شاهکار او بهمین اشعار آغاز میشود —

(تعریف جهان)

این جهان یک درختی تسته گل | عاشقانش هوای صد بلبل
هر یکی گل ز حسن خود غافل | بلبلانش تمام غافل دل
داده در عشق یکدیگر جانرا | کس چه گوید نبات و حیوانرا
گل وبلبل نبات و حیوانند | حیف ، مردم بصورت انسانند

---

[1] مخفی شاه لاهوری ، مثنویات ن ع ، ایضا برگ ٧٠ الف ، ٧٠ ب
سه ایضا برگ ٢٨٧ ب) ٢٨٨ ا

قامت سرو هریک دارند	پای در راه پیش نگذارند
همه لب تشنها لب جو بار	همه مشتاق بگرد دیده قطار
همه را سینه سوز آبحیات	چشمه آبحیات در ظلمات
ظلمات است سینهٔ مردم	هست آبحیات در وی گم
هست آن آب همچو آئینه	روشن وکسی نیافت در سینه [1]

(أ) فلسفه خود شناسی | واین اشعار ملّا شاه لاهوری ما را فلسفه خود شناسی مولوی رومی هم یاد میآورد که فرموده :

تن ز جان و جان ز تن مستور نیست	لیک کس را دید جان دستور نیست

و اینکه

نی حدیث راه پر خون میکند	قصه ها ی عشق مجنون میکند [2]

و در همین معنی ملّا شاه لاهوری میرایند که :

همه گویند لیلی و مجنون	نفتاده نظر بخود اکنون
همه کس لیلیند و مجنونند	هیچکس نیست زین دو بیرونند
حسن وعشق استلیلی و مجنون	تو همه عشق وحسن روز افزون
حسن لیلی وعشق مجنونی	کس چگوید ترا دگر چونی

واینکه —

ز تو چیزی نمی شود بیرون	همه در تست لیلی و مجنون [3]

واقبال لاهوری همآن فلسفه خود شناسی را که از پیر رومی گرفته بزبان خویش برای ما باز آورده است چنانکه خودش میفرماید :

---

[1] — ملّا شاه لاهوری ، مثنویات ، ن ع ایضا برگ ٢٨٧ ب ٢٨٨ الف

[2] — مولوی رومی ، مثنوی معنوی ، (تالیف آقای محمد حسن علی) ایضا ص ١

[3] — ملّا شاه لاهوری ، مثنویات ، ن ع ایضا برگ ٢٨٨ الف ، ٢٨٨ ب

باز بر خوانم ز فیض پیر روم | دفتر سربستهٔ اسرار علوم
جان او از شعله ها سرمایه دار | من فروغ یک نفس مثل شرار [1]

وآن پیام خود شناسی که اقبال لاهوری بما داده اینست که :

کسرا جوئی ، چرا در پیچ و تابی | که او پیداست تو زیر نقابی
تلاش او کنی جز خود نه بینی | تلاش خود کنی جز او نیابی [2]

و اینکه

تو خودی از بیخودی نشناختی | خویش را اندر گمان انداختی
جوهر نوریست اندر خاک تو | یک شعاعش جلوهٔ ادراک تو
خوش دل و خوش باز و خوش ساز | نازها می پرورد اندر نیاز [3]

(۱۱) فلسفه عقل وعشق | بر همین سبیل مولوی روی فلسفه عقل و عشق را اینگونه ابراز نموده است

گفت لیلی را خلیفه کان توئی | کز تو مجنون شد پریشان و غوی
از دگر خوبان تو افزون نیستی | گفت خاموش چون تو مجنون نیستی
دیدهٔ مجنون اگر بودی ترا | هر دو عالم بی خطر بودی ترا
با خودی تو ، لیک مجنون بیخودست | در طریق عشق بیداری بدست
هر که بیدار است او در خواب تر | هست بیداریش از خوابش بتر
هر که در خوابش بیداریش به | هست غفلت عین هشیارش به [4]

و در همین معنی مرشد شاه لاهوری میفرمایند که :

حسن را چشم عشق میبیند | عقل اگر هست گوشه نشیند
عقل بسته باختیار کمر | غره اشتران ماده و نر (۵)

---

[1] اقبال لاهوری ، اسرار خودی ، ایضا ص ۹
[2] اقبال لاهوری ، پیام مشرق ، ایضا ص ۵۱
[3] اقبال لاهوری ، رموز بیخودی (تالیف محمد حسین) لاهور شیخ غلام اینڈ سنز ۱۹۵۹ م ص ۹۹
[4] مولوی روی ، مثنوی معنوی (تالیف محمد حسن علمی) ایضا ص ۱۱

(۵) مرشد شاه لاهوری ، مثنویات ، نسخ الوفا برگ ۲۲۹ ، ۲۱۸ ب

عشق اگر مست خانهٔ نازپرست — عقل اگر مستجوهٔ شتر است
عقل در ناز خویش شد حیران — گشت فالیزها ازان ویران

و درین معنی مؤ شاه ما را همان پیام مولوی روم را اینگونه میرساند که

عقل را بار اشتر و خر کن — آدمی خیز و فکر دیگر کن
عقل را خر ساخت بار خویش — بیک فهمیده کرد کار خویش
کرده اوکار خویش فهمیده — شد به بیعقلی او پسندیده
گرچه از عشق نیز بی خبرست — لیک فارغ ز عقل درد سرست ۱ـ

و اقبال لاهوری همین فلسفه عقل و عشق را اینگونه اظهار داشته است :

گریز آخر ز عقل ذوفنون کرد — دل خود کام را از عشق خون کرد
ز اقبال فلک پیما چه پرسی — حکیم نکته دان ما جنون کرد ۲ـ

و یک جای دیگر همین معنی را درین اشعار ابراز نموده است :

عقلی که جهان سوزد ، یک جلوهٔ بیباکش — از عشق بیاموزد ، آئین جهانتابی
عشق است که درجانت هر کیفیت انگیزد — از تاب و تب رومی تا حیرت فارابی
این حرف نشاط آور ، میگویم و می رقصم — از عشق دل آساید ، با این همه بیتابی ۳ـ
هر معنی پیچیده در حرف نمی گنجد — یک لحظه بدل در شو ، شاید که تو دریابی

(۱۰۱) حاصل زندگانی | بسیاری از سخنوران جهان را طعنه زده اند و به کج روی آن نالیده اند ولی مؤ شاه لاهوری هیچ وقت جهان را طعنه نه زده است و نه کج گفته است او فلسفهٔ جهان را بصورت احسن اظهار داشته است یعنی او جهان را بنگاه امید و رجاء میبیند و معتقد آپتیمسام ((optimism) وجائیت است و ما را درس عمل میدهد و عقیده میدارد که حاصل زندگانی عشق است ، تا وقتیکه عشق را شعار خود نسازیم نتوانیم موفق شویم چنانکه میفرماید که :

۱ـ مؤ شاه لاهوری ، مثنویات ن خ ایضا برگ ۲۸۹ الف ، ۲۸۹ ب ۲ـ اقبال لاهوری ، پیام مشرق ایضا ص ۱۰۹ ۳ـ ایضا ص ۱۵۶

این جهان یک درختی قسمه گل | عاشقانش نوای صد بلبل
هر یکی گل ز حسن خود غافل | بلبلانش تمام غافل دل

....

این جهان چیست عالمی ا ز حسن | سرکشیده ا ست آدمی از حسن

و اینکه

آدمی گفته ایم عالم را | خستها بسته ایم آدم را
حسنها راست نازمحبوبی | میبرد اختیار از خوبی
کی شترگفته ایم عالم را | ز چه کج دیده ایم آدم را
این جهان را کسی شتر فهمید | احوالی داشت چشم او کج دید

و عزّ شاه ما را پیام تحصیل عشق که مقصود زندگانی است ۰ چنین میدهد :

عالم حسن این جهان را بین | عشق را گیروز و پیهر و بخشش !
بنگرش نازهای جانانه | که بسوزند شمع و پروانه [۱]

یعنی عزّ شاه معتقد است که تمام فلسفه جهان کاملاً بر عشق بنای دارد و اساس منزل ما سراپا عشق است و همین حاصل زندگانی ماست بایسد بدست آوریم ـ

(۱۷) آبحیات عشق | مولوی رومی فلسفه آن عشق که مقصود حیات انسانی است درین اشعار پر مغز شرح داده است :

هر کرا جامه زعشقی چاک شد | او ز حرص و عیب کلی پاک شد
شاد باش ای عشق خوش سودای ما | وی طبیب جمله علت های ما
ای دوای نخوت وناموس ما | وی تو افلاطون و جالینوس ما
جسم خاک ازعشق بر افلاک شد | کوه در رقص آمد وچالاک شد [۲]

---

[۱] عزّ شاه لاهوری ۰ مثنویات ن ع ایضا برگ ۲۸۷ب ۲۸۹ الف ۰ ۲۸۹ ب

[۲] مولوی رومی ۰ مثنوی معنوی (تالیف آقای محمد حسن علمی) ایضا ص ۱

ومزّ شاه لاهوری همین معنی عشق بعنوان آب حیات تعبیر کرده است و میفرماید که :

همه را سینه سوز آبحیات — جسته آبحیات در ظلمات
ظلمات است سینه مردم — هست آبحیات در وی گم
یکس آن آب روشنی بدهد — چشم روشن که نیست کس چکند
آب در سینه حاصل است ترا — دیده گر دیدهٔ دل است ترا
آب در سینه تو حاصل تست — چونکه نزدیک دیدهٔ دل تست
هست آبحیات ، عالم گسر — خیره گشت است چشم عالم‌بر [1]

و همین فلسفه جهان ومزّ شاه لاهوری را که بحلش بر آبحیات عشق است اقبال لاهوری درین اشعار گوهر بار وپر افکار ابراز نموده است :

در جهان هم صلح و هم پیکار عشق — آب حیوان تیغ جوهر دار عشق
از نگاه عشق خارا شق بود — عشق حق آخر سراپا حق بود
عاشقی آموز ومحبوبی طلب — چشم نوحی قلب ایوبی طلب [2]

(۷) آپتیمسام (Optimism) یا رجائیت مزّ شاه در عشق محمدی

شرح داده شد که مزّ شاه جهان را بنگاه امید و رجاء میبیند ومعتقد رجائیت (Optimism) آپتیمسام است لهذا ما را از آن آبحیات عشق که حاصل زندگانی ماست هم مطلع ساخته است و بر براه امید روشن میآورد ومزّ شاه آن امید روشن در عشق محمدی میبیند و ما را مستعد میسازد که :

حسن وعشق از تو نیست عجب — که تو باشی قبلهای عرب
من خیال آورم قبله هـا — آتشی در همه قبله هـا
احمد ودین آتش روغـن — نیست یک خانه عرب روشن
خانه آفتاب روشن ساخته — آسمان بود بر همه پرداخته

---

1 – مزّ شاه لاهوری ، مثنویات ، ن خ ایضا برگ ۲۸۸ الف
2 – اقبال لاهوری ، اسرار خودی ، ایضا ص ۱۹

گر قدم در قدم تواش داری　　دوری و دوکری و بیکاری
آسمانی تر است دو عالم　　آدمی اسم آدم و اعظم
اسم اعظم که هست نام تست　　سکه بر زرت نشته درست
هست مهر یقین در انگشت　　زر سکه زده وبر مشقت
اسم اعظم در آن نگین تست　　نقش آن اسم در یقین تست
اسم آدم که اسم اعظم شد　　گشت اعظم بر آنکه آدم شد [1]

یعنی محؔ شاه لاهوری معتقد است که انسان تا آنوقتیکه آتش عشق محمدی در دل ندارد برایش آدم شدن ممکن نیست و تا وقتیکه در چراغ دل خود روغن دین انداخته فتیله عشق محمدی را نیافروزد دلش بعشق محمدی روشن نمیشود و تا وقتیکه در دل مسلم آتش عشق محمدی پیدا نمی شود + تحصیل آب حیات معنوی ممکن نیست.

اقبال لاهوری مثل مولوی رومی و محؔ شاه لاهوری هم معتقد است که ما هیچ وقت چراغ زندگانی خود را بدون آتش عشق محمدی نمی توانیم روشن کنیم و اگر بچشم خود ببینم آن آتش عشق محمدی در سینهٔ خود پنهان نداریم بلکه مقام آن محبوب مصطفی خود در دل مسلم است چنانکه میگوید که :

هست معشوقی نهان اندر دلت　　چشم اگر داری بیا بنمایمت
عاشقان او ز خوبان خوبتر　　خوشتر و زیباتر و محبوب تر
دل ز عشق او توانا میشود　　خاک همدوش ثریا میشود
خاک نجد از فیض او چالاک شد　　آمد اندر وجد و بر افلاک شد
در دل مسلم مقام مصطفی است　　آبروی ما ز نام مصطفی است [2]

---

[1] محؔ شاه لاهوری • هشتیات • ن خ ایضاً برگ ۲۸۸ ب
[2] اقبال لاهوری • اسرار خودی • ایضاً ص ۱۹ ا ۲۰

۸ ـ شاهجهان و سرپرستی سخنوران هنود

در صفحات این رساله مفصلاً شرح داده شد که زبان و شعر و ادبیات فارسی بعد از عصر غزنویان در عصر تیموریان چنان پیشرفت کرده که بدرجه کمال رسیده بود. مخصوصاً در عصر اکبری زمانیکه شاهنشاه جلال الدین محمد اکبر علاوه از دهلی و آگره، لاهور را هم پایتخت خود قرار داده آن چنان شعر فارسی در لاهور که خزانخورده شده بود را بار آوری کرد و از آن به بعد شعر فارسی در لاهور همیشه پیشرفت کرده است و چنانکه اجداد اطهار شاهنشاه شاهجهان یعنی اکبر و جهانگیر به رعیت خود بدون امتیاز مذهب و ملت سلوک مهربانه بعدل و انصاف روا نمودند بر همین سبیل شاهنشاه شاهجهان نه تنها بر سخنوران و دانشوران زبان فارسی بلکه بر نویسندگان و سخن سنجان زبانهای محلی این کشور مثل سخنوران سانسکرت و برج بهاشا و هندی زبان هم نوازشهای بی پایان و سخاوتهای فراوان کرد ـ

الف ـ هنرپروری و نوازشات شاهجهان[1] بر سخنوران هندی زبان

علاوه از سخنوران فارسی سخنوران هندی و برج بهاشا هم بدربار شاهجهان منسلک بودند و چنانکه بین سخنوران فارسی کسی که بدرجه کمال رسیده باشد آنرا به خطاب ملك الشعرا مشرف گردانیده شد بر همین سبیل کسی که در گیته یعنی در سخنوری هندی زبان بر همه برتری میافت بعنوان "مهاکب" (ملك الشعرا) هم مشرف گردانیده میشد و کسی که در شعر هندی زبان کمال میافت او را خطاب "مهاپاتر" یعنی بهترین نویسندهٔ هندی زبان داده میشد. و بقول مصنف[1] "امرای هنود" یك فاضل هندی زبان که هرنانه نام میداشت بدربار شاهجهان منسلك و بخطاب مهاپاتر موصوف بوده و در تاریخ پانزده ماه شول در سال یکهزار و چهل و نه هجری (۱۰۲۹هـ) با خلعتی و اسپی و فیلی سرافراز گردانیده علاوه بر آن یك لك (یك ملیون) روپیه سکهٔ رائج الوقت شاهجهانی هم در جائزه مرحمت کرده شده بود. یك سخنور هندی زبان جگناتهه بخطاب مهاکب رای (ملك الشعرای

---

1 ـ محمد سعید احمد منشی : آمرای هنود. (یعنی ان هندو امرا کے حالات جو که سلطنت مغلیه مین ممتاز عهدون پر فائض تھے) طبگر. کالج بك دپو. ۱۹۱۰م ص ۳۲

هم مشرف گردانیده بود و شاهجهان این سخنور را بارها در وزن روپیه ها سنجانیده زر همون عنایت فرمودند. همین طور دیگر فاضل هندی زبان برهمن بود که دو هزار روپیه سالانه بطور وظیفه میگرفت — و این قبیل بیشتر مثال دیگرمیتوان داد —

ظل شاهنشاه
شهره هنرپروری ونوازشات شاهجهان بر سخنوران هندی زبان لبریزمحیریست. اکبر و جهانگیر هم در جهان گسترده شده بود و لین علم دوستی و ادب پروری او امروز هم در صفحات تاریخ مسطور ومشهود است —

ملا عبدالحمید لاهوری که یکی از معروفترین مورخان عصر شاهجهانی است این واقعه سرپرستی و هنرپروری و نوازشات شاهنشاهی بر سخنوران هندی بهمین صورت در بیان آورده است :

" پنجم صفر (سال یکهزار وسی و نه ۱۰۳۹ هـ) یمین الدوله (آصف خان حاکم لاهور) دو زنگر دار ترهتی* — از نظر اقدس گزرانیده معروض داشت که هر دو بیت هندی را که ده شاعر بتازگی گفته باشند و گوش زد هیچ کس نشده باشد بیک شنیدن یاد میگیرند و آن ابیات را بهمان ترتیب که شعر گفته وخوانده باشند از بر خوانده ده یک بیت دیگر بهمان وزن ومضمون در بدیهه میگویند — پس از آن که این کار شگرف چنانچه بعرض مقدس رسیده بود بوقوع آمد هر دو را بخلعت و انعام هزار روپیه سرافراز ساخته رخصت فرمودند " ۱

برهمین سیول خافی خان یک واقعه دیگر که در سال بیست وپنجم ازجلوس شاهجهان مطابق سنه هزار و شصت ویک هجری (۱۰۶۱ هـ) بعمل آمد در ضبط تحریر میآورد که :

" شاعر هندی که از صاحب طبعان مشهور و مقربان حضور بود کبت (قصیده) بنام پادشاه گفته گزرانید فیل ماده ودوهزار روپیه مرحمت نمودند " ۲

---

* ترهتی — باشندهٔ ترهت (نام جای است در آود در هند)

۱ — عبدالحمید لاهوری • پادشاه نامه • ایضا ج ۱ ص ۲۶۸ — ۲۶۹

۲ — خافی خان • محمد هاشم • منتخب اللباب • (تالیف مولوی کبیرالدین احمد ومولوی غلام قادر) کلکته کالج پریس ۱۸۶۹ م ج ۱ ص ۷۰۶ — ۷۰۷

ب ـ ترویج زبان و شعر فارسی بین هندوان در لاهور

خوشبختانه شاهجهان نه تنها سرپرستی زبان و ادبیات فارسی کرد بلکه دوشا دوش زبان فارسی زبان و ادبیات محلی این کشور مثل سانسکرت و هندی و برج بهاشا هم سرپرستی نمود و نتیجه این شد که با امتزاج زبانهای محلی این کشور و عربی و ترکی و فارسی آن زبان لشکری که از آن به بعد زبان اردو نام گرفت در ایام او پیشرفت نمود و بموجب سلوک مهربانانه به هندوان این کشور و نوازشهای شاهجهان بایشان و بمراتب و مناصب اعلی فایض گردانیدن یک جذبه به تحصیل و ترویج زبان فارسی بین شاه بجنبش آمد و فعل هنود سراسر این کشور بچنان تشویق و ذوق نه تنها زبان فارسی را یاد گرفتند بلکه در آن مهارت تمام یافته کمال و جمال یافتند و همین طور در لاهور هم بسیاری از نویسندگان و سخنوران فارسی از هندوان و برهمنان بوجود آمدند بلکه باید گفت که بسیاری از خانواده های برهمنان که بیشتر شغل ایشان نویسندگی و سخنوری میباشد بزبان فارسی سلسله وار از اجداد و پسران کار تصنیف و تالیف فارسی را انجام میدادند ـ مثلا دهرمداس و (مخصوصاً) پسرش چندربهان برهمن لاهوری که ذکرش مفصلا در بیان میآوریم در همین عصر شاهجهانی شهره گرفت ـ

۹ ـ چندربهان برهمن لاهوری

الف ـ احوال و افکار | احوال و افکار چندربهان برهمن لاهوری در تذکرهای آن عصر مثل عمل صالح وبسیاری از تذکرهای ما بعد مثل مراة الخیال ومفتاح التواریخ و کلمات الشعرا وبهارستان سخن ومراة جهان نما و شمع انجمن وسفینه بیخبر ونتائج الافکار وبزم تیموریه و تاریخ لاهور سید محمد لطیف هم مسطور و مذکور است ولی راجع به احوال این سخنور کسی بیشتر وبهتر از خودش ونگفته واودر تصنیف خود معروف بعنوان چهار چمن که ذکرش مفصلاً آورده خواهد شد ، احوال وافکار خود ثبت کرده است لـذا دریں مورد مآخـذ بیان ما همین کتاب اوست ـ

(أ) مولد ومنشاء | نام این سخنور چندربهان و برهمن تخلص ومولد ومنشاء همین خطهٔ لاهور است چنانکه خودش مینویسد :

" مولد ومنشاء این نیازمند شهر دارالسلطنة لاهور است " [1]

نیاکانش از خانواده معروف برهمنان لاهور واهل قـلم میباشند ـ تاریخ تولدش نه در تذکرهای آن عصر ونه در تاریخ وتذکرهای ما بعد ضبط شده و او خودش هم درج نکرده است البته تاریخ وفاتش معلوم است ولی در بحث تذکرها مشتبه است وتفصیلش هم آورده خواهد شد ـ سعی نمودیم ولی متاسفانه هیچ دلیلی نیافتیم که بکمک آن تاریخ ولادتش را معیّن کنیم و برای اینکه تاریخ ولادتش یقینی نیست وتاریخی گمانی را قایل نیستیم در خوط تحریر آورده نمیشود ـ

(أأ) اجداد واقارب وتعلیم تربیت | راجع به اجداد واقارب چندربهان بهتر از خود بیان او ذکری نیست لـذا ما بیان این برهمن را بعینه نقل میکنیم :

" بزرگان وآباء واجداد برهمن درست اعتقاد به طرز قدیم خود عمل نموده اند تا آنکه نوبت به دهرمداس (دهرم داس) پدر فقیر رسید ۔

---

۱ ـ چندربهان برهمن ، چار چمن ، ن خ ، نمره ۷۵ شماره ۸۱۲۹ (مجموعه آذر) کتابخانه دانشگاه پنجاب ، لاهور برگ ۲۱ الف

آن مخدوم نویسنده کاروانی بود ۰ مدتی در سلک متصدیان خالصه
شریفه انتظام داشت ۰ بعد ازان نظر به بی ثباتی روزگار بیمدار
داشته استعفای خدمت ومنصب نموده در گوشه عافیت نشست رای بهان
و او دیوبهان دوبرادر حقیقی فقیرند " [۱]

ودرباره تعلیم وتربیت خود مینوسد :

" ولین برهمن وفاکش استفاده علم ضروری در خدمت مخدوم قاعده
دان عالم وعابد برجاده فقر و فنا مستقیم ملا عبدالکریم نموده
وشاگردی آنمخدوم را مدتی بحروست ـ " [۲]

(iii) ارتباط با افضل خان و رسائی بدربار شاهجهان | بعد از تحصیلات علوم زبان و ادبیات
فارسی از عالم اجل ملا عبدالکریم که میر
عمارت لاهور هم بوده بافضل خان حاکم لاهور ارتباط یافت چنانکه محمد صالح مینوسد :

" در آغاز حال باملا عبدالکریم میر عمارت لاهور بود پس ازآن با دستور
پاک روان افضل خان بسر میبرد " ـ [۳]

و طبق بیان شیرخان لودی معلوم میشود که او بدربار شهزاده دارا شکوه ازجهت منشی
فرایض خود را هم انجام میداد وبیانش اینست که

" برهمن تخلص میکرد خالی از وارستگی نبود در سرکار شاه بلند اقبال
دارا شکوه عنوان منشی گری داشت " [۴]

---

[۱] چندربهان برهمن ۰ چارچمن ۰ ن خ نمره ۸۵/و شماره ۸۱۲۹ (مجموعه آذر) کتابخانه دانشگاه
ها پنجاب ۰ لاهور برگ ۲۱ الف

[۲] ایضا برگ ۲۱ الف ب [۳] محمد صالح ۰ عمل صالح ۰ (تالیف غلام یزدانی) ایضا
ج ۳ ص ۴۴۲ [۴] شیرخان لودی ۰ مراة الخیال ۰ ایضا ص ۱۳۹

وقتیکه چندربهان بدربار افضل خان منسلک بوده راجع به قدردانی خود و لطف و عنایت افضل خان احساسات خود را اینگونه ابراز مینماید :

" در حینی که این ذره بیمقدار از اتفاقات حسنه روزگار بخواهش و مهربانی تمام بخدمت علامة العصر والدوران افضل خان شرف بار یافت از عنایت قدردانی و لطف و عنایتی که زیاد از حالت و حوصله این نیاز مند بود مرعی و مبذول گردانید " ـه ۱

چندربهان آن واقعه را که بتوسل افضل خان چگونه پا شاهنشاه شاهجهان روشناس شده رسائی بدربار شاهجهان یافته هم در ضبط تحریر آورده است وعین مناسب است که آنرا بعینه در اینجا نقل کنم برای اینکه تلخیص آن بیان لذت وشیرینی و رنگینی عبارت که خاصه سبک نثر فارسی چندر بهان است ۰ از دست خواهد داد البته بیان او عکاس حقایق آن واقعه و سبک نثر فارسی این سخنور را هم روشن میسازد و چندر بهان این واقعه را بعد از وفات افضل خان بدین عبارت در بیان آورده است :

" اگرچه منشیان خوش نویس قاعده دان از اهل ایران و توران و هندوستان در خدمت آنمرحوم (افضل خان) دانشور فرقه فرقه فراهم آورده آمده بودند وفیض نظر کیمیا اثر آن بزرگ صورت ومعنی بر همه کس یکسان بود امّا بمقتضای موافقت صحبت ومساعدت اختر نظر تربیت بیشتربوین مورضعیف داشتند و آثار مصداق اینمعنی آنکه در وقتی که اعلیحضرت خلیفه الهی (شاهنشاه شاهجهان) در دارالسلطنة لاهور بتماشای منازل آنخان بلند مکان نزول اجلال فرمودند این ذره بیمقدار را بشرف کورنش حضور و ملازمت سراسر سعادت اشرف اقدس اعلی مستعد گردانیده روشناس این سعادت ساختند " ـه ۲

ـه ۱ چندربهان برهمن لاهوری ۰ چهار چمن ۰ ایضـــا برگ ۲۱ ب

ـه ۲ ایضـــــــــا برگ ۲۶ الف

چندربهان در "افسانه نشاط افزا" در چمن اوّل چگونگی منسلک شدن بدربار شاهجهانی بدین عبارت ذیل در بیان آورده است ــ

" روزی بندگان اعلیحضرت خاقان زمان خدیو گیهان پادشاه بحر و بر شاهنشاه هفت کشور (شاهجهان پادشاه) در دارالسلطنت لاهور بر سریر جهان بانی اورنگ کشور ستانی جلوس فرمودند اکثر عمده ها و بنده های دولت ابد پیوند مثل رکن الدوله آصف خان و خانخانان سپه سالار و صدرالصدور موسویخان و غیر آن مجمع سلاطین روی زمین است بار داشتند حکم اقدس اشرف نفاذ یافت که شطلقان و منسوبان افضل خان مرحوم مغفور از نظر مبارک بگذرانند و چون نوبت باین نیازمند رسید خط شکسته فقیر که خالی از درستی نبود بنظر کیمیا اثر در آمد وپسند طبع مشکل پسند افتاد و از اشعار این خاکسار رباعی بسمع مبارک و محلی رسید درجه تحسین یافت ـــــ رباعی

شاهی که مطیع او دو عالم گردد   هر جا که سراست پیش او خم گردد

از بسکه آدمی بدروش یافت شرف   خواهد که فرشته نیز آدم گردد " ـــــ[1]

(۱۷) برهمن لاهوری و شاهجهان

وقتیکه چندربهان برهمن لاهوری بدربار شاهجهانی منسلک گردید بدرجه منشی خاص شاهنشاهی رسید برهمن لاهوری که واقعه نویس شاهنشاه بوده باشاره فرمان شاهی تمام آن واقعات وخصوصیات مجلسها و جشنها و صحبتها وبذلها وعطاها وفتوحات و احوال ورقعات وفرمان شاهی را در صورت چهار چمن و طبق بیانات تذکرها و کاتلاگهای معتمد در تاریخ یکهزار و پنجاه و هفت هجری (۱۰۵۷هـ) مطابق (۱۶۴۷م) ـــــ[2] تصنیف کرد ـــ

ـــــ[1] چندربهان برهمن لاهوری، چهار چمن ، ن ع ایضا برگ ۵ ب

2. "Char Chaman, Barahman written soon after I057/I647 and divided into four Chamans."
(STORY, C.A. Persian Literature, A Special Biographical Survey. London, Luzac and Co. 1939, Sec., II F.3, p.570-71 No.2730).

در چمن اوّل در ضمن تصنیف چهار چمن چنانکه ذکر جشنهای شاهنشاهی در بیان آورده بمناسبت جشن فرخندهٔ مجلس سالگره شاهنشاهی آن واقعه که بعوض یک رباعی خود بعطایت خلعت سرفرازی یافت را هم در عبارت ذیل ضبط تحریر آورده است :

" و چون این برهمن عقیدت کیش که در سلک منشیان این درگاه منسلک است و در روز عظیم مثل نوروز جهان افروز و مجلس سالگره مبارک وزن شمسی و قمری رباعی از خاطر انور میگذراند درین جشن فرخنده آئین نیز رباعی خواند بعنایت خلعت سرفرازی یافت ــــ رباعی

در جشن مبارک شهنشاه جهان   شاهنشه آفاق خدیو کیهان

دریا شده از آب گوهر روی زمین   خانه شده از لعل بدخشانی کان " ــ[1]

خلاصه اینکه چندر بهان برهمن لاهوری روز و شب در سایه شاهجهانی مانده واز مجلسها و جشنها وصحبتهای خاص هم مشرف گردیده بود ودرین مورد در آغاز چمن اوّل از آن سایه وصحبتهای شاهنشاهی که او را نصیب بوده با کمال افتخار در بیان میآورد که :

" در عهد سعادت آئین و زمان میمنت قرین اعلیحضرت خاقان وخدیو گیتی ستان پادشاه گنج بخش دریا نوال سایه حضرت ذوالجلال هر روز صحبت تازه ودر هر ماه و سال مجلسها و جشنهای عظیم منعقد میکرد واز شش جهت نسیم فتح ونصرت بمسام فیض ابتسام میرسد و مواد حشمت واسباب دولت این خلافت ابد طراز را حسابی و شماری نیست " ــ[2]

(۷) اخلاق و کردار | چندر بهان برهمن لاهوری اگرچه بظاهر هندو بوده ولی صحبتهای عارفان وصاحبدلان آن عصر مثل ملا شاه لاهوری و ملّا میر ابوالبرکات لاهوری وملّا عبدالکریم که استاد او بوده و ملّا عبدالحکیم سیالکوتی وملّا حاجی لاهوری وملّا فهامی افضل خان و سعدالله خان و جعفر خان در دل این زناربند هندی نژاد یک جذبه طلب بودن و درد و عشق برای محبوب حقیقی موجزن ساخت چنانکه خود از غزلیات و رباعیات او عیانست و ذکرش

۱ ــ برهمن لاهوری ، چهار چمن ، ن خ ، ایضا برگ ۵ الف ، ۵ ب ۲ــ ایضا برگ (۱) ب

مفصلا در بیان آورده خواهد شد — بقول مولوی رومی که

خوشتر آن باشد که سرّ دلبران — گفته آید در حدیث دیگران [۱]

باید که به اخلاق و کردار این سخنور نه بزبان او بلکه بزبان دیگران مخصوصا نویسندگان آنروزگار مثل محمد صالح لاهوری که باو صمیمانه عداشت گفته آید. والبته درین مورد بیان او کاملا صحیح و مبنی بر حقایق است و درین جا بعینه نقل میشود :

" چندربهان برهمن از خاک لاهور پیدائی سرشت گردیده در دارالامن صلح کل آرمیده . بسیار پسندیده وضع و خوش اختلاط واقع شده . صنم پرست بتخانه سخن است و جاروب کش آستانهٔ این والا فن . طبعش رسا است و فکرش اوج گرامی خط شکسته را درست مینوسد وبزبان قلم مستعلیق حرف زند " [۲]

و مخصوصا اینکه

" وبه هنگام خواندن اشعار روان آب از چشمهای او روان میشود و سخن را بچشم تر آب میدهد ودایم دیده تر میدارد و دم از درد طلب میزند . اگرچه بظاهر زنار بند است اما سر از کفر بر میتابد وهرچند بصورت هندو ست اما در معنی در اسلام می زند " [۳]

دلیل کافیست که برهمن لاهوری بظاهر هندو والبته بدل مسلمان بوده ومیتوان گفت که اصلا موجب آن جنبش سلسله قادریه است که در عصر شاهجهان بعروج رسیده در شعر و سخن فارسی چنان تاثیر کرد که بسیاری از برهمنان زنار بند مثل چندر بهان برهمن لاهوری را هم متاثر ساخت .

---

[۱] مولوی رومی . مثنوی معنوی (تالیف داؤد میان . عبدالغفور) بمبئی ۱۲۸۰م دفتر اول ص ۸۷

[۲] محمد صالح لاهوری . عمل صالح . (تالیف غلام یزدانی) ایضا ج ۲ ص ۴۳۲

[۳] ایضا ص ۴۳۲

(۷/۱) اواخر ایام و تاریخ وفات برهمن لاهوری (۱۰۷۳ هـ) | صحبت دارا شکوه چندربهان برهمن لاهوری را اصلا صوفی منش ساخته بود

و همین امر است که برهمن با دارا شکوه دل خاص میداشت و دارا شکوه هم او را بدل و جان عزیز میداشت ـ طبق بیان محمد سعید منشی [1] شهزاده دارا شکوه باجازه شاهنشاه برهمن لاهوری را بدربار خود منسلک گردانید تا آنکه در سال یکهزار و شصت و شش هجری (۱۰۶۶ هـ) بمناسبت وفات وزیر اعظم سعدالله خان شاهجهان بادشاه برهمن را باز بدربار خود طلبید و بخطاب رای مفتخر گردانیده منصب میرمنشی دربار شاهی بخشید ـ

برهمن لاهوری تا اوایل ایام سلطنت محی الدین اورنگ زیب عالمگیر حتما زنده بود و بقول صباح الدین بمناسبت جشن فرخنده فال سریر آرای سلطنت عالمگیر برهمن در مدح آن شاهنشاه رباعی ذیل هم سروده بود

شاها عالم مطیع فرمان تو بساد　　　　لب زیر ادای شکر احسان تو باد
چون ذات تو خلق را نگهبان باشد　　　　هر جا باشی خدا نگهبان تو بساد [2]

القصه بعد از شهادت دارا شکوه که طبق بیان محمد صالح [3] در شب پنجشنبه بیست و دوم ذی حجه سنه هزار و شصت و نه هجری (۱۰۶۹ هـ) اتفاق افتاد ، فی الواقع دل برهمن خون ریخته

---

[1] " کچھ عرصے کے بعد شاہزادہ دارا شکوہ نے ان کی (برہمن لاہوری کی) حسن لیاقت اور تحریر و تقریر کا حال سن کر بادشاہ سے ان کو مانگ لیا ، اور اپنا میر منشی مقرر کیا مدت تک یہ اسی عہدہ پر مامور رہے (۱۰۶۶ هـ) میں نواب سعداللہ خان وزیر اعظم کے انتقال کے بعد بادشاہ نے پھر اپنے یہاں بلا لیا اور خطاب رائے سے مفتخر کرکے دفتر شاہی کا میرمنشی مقرر کر دیا "
(محمد سعید احمد منشی ، امرای هنود ، ایضا ص ۱۸۳ ـ ۱۸۲)

[2] صباح الدین ، بزم تیموریه ، ایضا ص ۲۰۹

[3] شیر خان لودی ، مراة الخیال ، (ایضا) ص ۱۲۰

و شکسته شده بود لـهـذا ملازمت شاهی را خدا حافظی کرده بیاد خدا مشغول گردید و درباره اواخـر ایام برهمن این بیان شیرخان لودی دلیل کافیست :

" بعد از قتل دارا شکوه ترک نوکری کرده بشهر بنارس رفت و در آنجا براه و رسم خویش مشغول می بود تا آنکه فی شهور سنه الف و ثلث و سبعین (۱۰۷۳ هـ) در آتشکده فنا خاکستر گردید " [۱]

ولی راجع بتاریخ وفات برهمن لاهوری بیانات تذکره های ما بعد مشتبه شده است مثلا ولیم بیل می نویسد که

" برهمن در سنه هزار و شصت و هشت هجری (۱۰۶۸ هـ) درگذشت " [۲] برهمن بیل مصنف " امرای هنود " [۳] هم تاریخ وفاتش (۱۰۶۸ هـ) نوشته است . ولی قدرت الله مینویسد که :

" آخر کار از نوکر استعفا نموده در شهر بنارس که معبد هنود است رحل اقامت انداخت و برریاضت بروفق راه و رسم فـرقه خود پرداخت و در سنه ۱۰۷۳ هـ ثلث و سبعین والف برق اجل خرمن حیاتش را سوخته سوخت " [۴]

---

[۱] شیرخان لودی . مراة الخیال . ص ۱۴۰

[۲] سر طامس ولیم بیل . مفتاح التواریخ . ایضـــا مانه یادر دهم ص ۲۶۱

[۳] " رائے چندر بہان نے ۱۰۶۸ ھجری میں انتقال کیا "
(محمد سعید احمد منشی . امرای هنود " ایضـــا ص ۱۸۴)

[۴] محمد قـدرت الله گهالوی . نتایج الافکار . ایضـــا ص ۱۰۷

طبق شواهد تاریخی که شرح داده شد شهادت دارا شکوه در سال (١٠٦٩هـ) هجری اتفاق افتاد وبرهمن لاهوری بعد از آن سانحه المناك دارا شکوه حتما زنده بود لذا تاریخ وفاتش در سال (١٠٦٨هـ) هیچ رقت ممکن نیست وعلاوه بر این بیان قدرت الله بیان مراة الخیال که سال تصنیفش (١١٠٢هـ) [١] و نودیکترین تذکرهٔ آن عصر است را تطبیق میکند قابل قبول ومستند است ـ تحقق شد که تاریخ وفات برهمن لاهوری حتما در سال یکهزار و هفتاد و سه هجری (١٠٧٣هـ) اتفاق افتـــاد ـ

---

[١] (أ) " مراة الخیال ٠ شیرخان لودی سال تصنیف ١١٠٢هـ/ ٦٩١ ام "
(نیاز فتحپوری ٠ مجله نگار پاکستان (تذکرون کا تذکره نمبر) کراچی ٣ سالنامه
ش جون ١٩٥٢ع ص ٣٢٨)
(أأ) مولف این کتاب را در سال ١١٠٢ هـ تالیف نموده است چنانکه قطعه ایکه در خاتمه آورده
است بطور غیر مستقیم میرساند :

این چمنزاریکه مرآت الخیالش خوانده ام　　　دارد از حسن معانی یك جهان رنگ کمال
صورت تاریخ انجامش توان بی پرده دید　　　گر تأمل پرده بر دارد ز مرآت الخیـــال
مرآت الخیال = پرده / ١٣١٣ ـ ٢١١ = ١١٠٢هـ "

(دکتـــر سید علیرضا نقـوی ٠ تذکره نویسی فارسی در هند وپاکستان تهران
چاپ علی اکـــبر علمی ٠ ١٣٤٣ ش / ١٣٨٣هـ/ ٩٦٤ ام ص ٢٢٢)

ب ـ آثار و انشای برهمن بعنوان "چار چمن"[1] آثار وانشای برهمن مشتمل است بر انشای برهمن یا چار چمن و یک دیوان برهمن که مشتمل بر غزلیات ورباعیات است ـ بسیاری از تذکره و کاتیلاگها تنها ذکر چارچمن یا انشای برهمن کرده است و راجع به دیوان او در کاتیلاگها ذکر خیلی کم آمده است مثلاً آن نسخه انشای برهمن که در موزه بریطانیه است هم ناقص مکمل است طبق بیان ریو (RIEU)[1] نسخه مزبور هیچ دیباچه یا سر ورق ندارد ورقعات بالترتیب مدارج مجلد است و خط اوّل بنام شاهجهان از چار چمن معلوم میشود و ریو (RIEU) اضافه[2] میکند که این مجموعه انشای برهمن بر رقعات بنام شاهجهان و دیگر امرای آن عصر شاهجهان مشتمل است و پیداست که آن نسخه خطی تنها چمن اوّل است که مشتمل بر رقعات شاهجهان وامرای اوست و بحواله اِیرسکین (ERSKINE) مینویسد که این نسخه خطی دارای ۵۸ برگ وهر برگ دارای نوزده (۱۹) سطر بخط شکسته نوشته شده است و تاریخ خطاطی ماه صفر سال ۱۱۶۶ هجری / ۱۷۵۲م است ـ

I. "The work which has no preface or title has been endorsed by Erskine "Inshai Brahman." The latter, which have no headings, appear to be arranged according to the rank of the persons to whom they were written. The first is addressed to Shahjahan and contains a dedication of the Chahar Chaman."

(RIEU, Charles. Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum. London, 1879, Vol. I, p.398a, No. Add;26,141.)

2. " A collection of letters written to Shahjahan and to some of the great Amirs of his reign."

(RIEU, Charles. Ibid p.397b).

3. "Foll. 58; IO in by 6: I9, lines 4 in long; written in Shikastah; dated Safar, A.H.II66 (A.D.I752), W.M.Erskine."

(RIEU, Charles. Ibid p. 397a).

خوشبختا در کتابخانه های شهر لاهور که دارای هزارها نسخه های خطی (گرانقدر نایاب) بزبان فارسی است تقریبا هر قسم از کتاب وراجع به هر موضوع از ادبیات فارسی بدست میآیند مخصوصا کتابخانه دانشگاه پنجاب لاهور درین میدان گوی سبقت ربوده است ـ

در کتابخانه دانشگاه پنجاب دو تا نسخه خطی انشای برهمن بخط شکسته وکهنه و دریده وبریده است البته یك نسخه دیگر یعنی نسخه سوی بعنوان چار چمن در خط نستعلیق خل چهرهٔ خوبان ۰ دلپذیر ومکمل است وتفصیلش را زیر بحث میآوریم ـ

این نسخه خطی چار چمن برهمن لاهوری دارای ۹٦ برگ و مشتمل بر چهار چمن است بلکه بهمین ترتیب :

(أ) چمن اوّل | دارای ۲۰ برگ در تعریف شاهجهان و بیگم و افسانها و وزراء و فتح قلعه دولت آباد وبلخ وبدخشان وخطاب رابکی رای رایان وعنایات خطاب شاهی و بدین عبارت آغاز میکند :

بســـم الله الرّحمن الرّحيـــــم

" چمن اوّل مشتمل بر سیرابی و شادابی گلهای همیشه بهار دولت ابد پیوند و بیان خصوصیات مجلسها و جشنها و صحبتها و بذلها و عطا ها وفتوحات عهد سعادت قـرین " [۱]

و بدین جمله تمام میشود :

" حسن عبودیت وصفای ارادت و خلوص عقیدت منتج این قسم تقایع است " [۲]

(أأ) چمن دوم | دارای برگ ۲۰ ب تا ٦٦ ب ومشتمل بر احوال خود برهمن واجداد و اقاربش و احوال شهزادگان و امرای و وزرای آن روزگا است وبسیاری اقتباسات از آن

چمن دوم که راجع باحوال برهمن و اجداد و اقارب است در احوال واذکار برهمن لاهوری در ضبط تحریر آوردیم واین چمن دوم با کلك مشك افشان در عبارت رنگین ودلپذیر که سبك نثر برهمن

۱ـ چندربهان برهمن لاهوری ۰ چار چمن ۰ ایضا برگ (۱) ب ۲ ـ ایضا برگ ۲۰ الف

لاهوری را معلبندگی میکند اینگونه آغاز میشود :

" چون بمحضر سای کلک مشک‌فشان گوهر ریز طبع روان چمن اول از چهار چمن بر همن رنگ و بوی تازه یافت باغبان طبع سخن آفرین چمن دوم با شجار رنگین و اثمار شیرین ترتیب داد امید که منظور نظر صاحب نظران و مقبول طبع شیرین سخنان گردد " [۱]

و این چمن دوم بدین عبارت و بیت تمام میابد :

" و اگر دهان چون بسته دهان خوبرویان در وقت خنده شکرافشان نگشتی شکر شیرین گفتاری ننمودی ..... فرد

لعل را بلب لعل تو چه نسبت باشد   لعل بسیار ولی لعل شکر بار کجاست " [۲]

(iii) چمن سوم | دارای برگ از ٦٦ ب ـ ۸۱ الف مشتمل بر بیان بست و دو صوبه و صوبجات نفیس مثل شاهجهان آباد و لاهور و اکبر آباد وغیره ـ و آغاز بدین عبارت است که اطلاع گرانبهای وضعیت طول و عرض سلطنت شاهجهانی را ابراز میکند

" احاطه ملک و مملکت این خدیو کشور کشای از سرحد بنگاله تا قندهار و از سیتا بور تا بلخ و هر یک هر ضلع صوبجات عمده از دارالخلافة شاهجهان آباد و مستقر الخلافة اکبر آباد و دارالسلطنة لاهور و کشمیر جنت نظیر و دارالملک کابل و دارالامان ملتان و صوبه نشاط افزای تهته و دارالبرکات احمد آباد گجرات و صوبجات دکن از برار و دولت‌آباد و خاندیس و تلنگانه و ولایت بگلانه و صوبجات خوش آب و هوای مالوه و صوبه سیر حاصل اود و صوبه و سیع و صوبه معشه بهار پتنه و صوبه عمده بنگاله و صوبه عشرت سرشت اودیسه است " [۳]

[۱] چهار چمن برهمن لاهوری ، چار چمن ، ایضـــا برگ ۴۰ ب [۲] ایضـــا برگ ٦٦ ب
[۳] ایضـــا برگ ٦٦ ب

و اهمیت این چمن سوم نه تنها از جهت جغرافیائی و تاریخی است بلکه برهمن در آن وصفهای صوبها و شهرهای دلپذیر را باین خوبی عکاسی طرز ومعاشرت و زندگانی ومردمها و عمارتها و بازارها و رسوم و رواج آنها را کرده است که خود مان را در آن محیط عصر شاهجهانی میابیم و از اطلاعات گرانمایه آن عصر بهره ور میشویم مخصوصا در جائیکه عکاسی شهر لاهور که مولد و منشاء برهمن بوده کرده است بچنان شرح وبسط ودلآریزی در بیان آورده که خواننده یا شنونده خود ش را با برهمن لاهوری حس میکند واز عکاسی مناظر لـذت میبرد ــ و حقیقت اینست که برهمن لاهوری با مولد خویش به لاهور یک عشق فراوان میداشت و چنانکه مسعود سعد سلمان لاهوری ~~با مولد خویش به لاهور یک عشق فراوان میداشت وچنانکه مسعود~~ دریاد لاهور قصیدها گفته برهمن لاهوری هم در وصف آن سروده است مثلا در همین چمن سوم جائیکه آب و هوا و خوبیهای لاهور را ذکر میکند آنرا اینطور ستوده و سروده است :

" و (لاهور) بحسب ظاهر عمارات مطبوع بلند ومکانهای دلفریب و دلپسند و صفای منازل وآرایش باز او وعذوبت آب خوش گوار و وفور فواکه و اثمار خال روی زمین وزیب چهرهٔ روزگار است " نظم

هزاران منت ای لاهور بر باغ جنان داری ز خوبی هر چه در اندیشه گنجد بیش ازان داری
برند از یک سر بازار تو در شش جهت سامان متاع هفت کشور در میان یکدوکان داری "[1]

علاوه برین عبارت مزبور اسلوب نثر برهمن را هم آشکار میسازد که او بر منوال عبدالله انصاری وشیخ سعدی بامتزاج رنگا رنگی نثر ونظم واقعات وحکایات را در میان میآورد واگرچه بقول محمد صالح چنانکه میگوید که

" در آئین نثر و انشاءپردازی (برهمن) پیروی ابوالفضل میکند "[2]

---

[1] برهمن لاهوری، چار چمن ، ن خ ایضـــا برگ ۴۲ الف ، ۴۷ ب

[2] محمد صالح ، عمـــل صالح ، ایضـــا ج ۳ ص ۴۳۲

ولی بفکر ما سبک شعر نویسی برهمن لاهوری سبک انشای منیر لاهوری را کاملاً تطبیق میکند ; ولی چمن سوم در وصف صوبه اله آباد تمام میشود :

(۱۷) چمن چهـــارم | ازبرگ ۸۱ ب تا ۹۰ ب مشتمل است و در معنی نکات معرفت وحقیقت بحث وبعین عبارت آغاز میکند :

" چون از رشحات فیض بامداد طبع نکته سنج و دستیاری کلک گوهر سنج سه چمن از جمله چهار چمن طراوت و نضارت یافت مشاطه سخن در آرایش وپیرایش عروسان ابکار و افکار که در چمن چهارم جلوه ریز و مشکبیز اند درآمد ۰ امید که این گلشن همیشه بهار معانی منظور صاحب نظـران و مقبول طبع صافی دلان گردد " [۱]

و موضوعات چمن چهارم ازین قـرار است :

۱ ــ وصف بنای خلقت نشا ن انسان

۲ ــ در خطاب نفس گوید

۳ ــ تازیانه آگاهـی

۴ ــ بیان دریافت اصل حقیقت

۵ ــ اظهـار ندامت ایام جوانی

۶ ــ مطالعه محاسبه شبانروزی

۷ ــ بیان مراتب تقویت و استقامت

۸ ــ تنبیه درستی اخلاق

۹ ــ بیان لـذ ت ترک تعـلق

۱۰ ــ استقامت بر جاده توکل

۱۱ ــ امراض غفلت

۱۲ ــ در بیان تحصیل علم با عمل

۱۳ ــ در پاس مراتب اوقات

۱۴ ــ بیان حال رهروان طلب

۱۵ ــ در گـذشتن شرط راه راست

۱۶ ــ در بیان عـالم شوق

۱۷ ــ در کیفیت جلوهٔ نمود بی نمود

۱۸ ــ شرح علم تصوف وتلقین ارباب عرفان

۱۹ ــ در بی ثباتی احوال روزگار

---

۱ ــ برهمن لاهوری ۰ چار چمن ۰ ن خ ۰ ایضـــا برگ ۸۱ الف

چنانکه شرح داده شد که چندر بهان برهمن لاهوری در صحبت بزرگان و دانشمندان مثل سعدالله خان و افضل خان و دارا شکوه نشست و برخاست میکرد حتما ماهر گردید و پیداست اینقبیل موضوعات مهم تصوف و عرفان و معرفت چگونه میتوانست قلم بردارد - و نه تنها این بلکه محمد صالح که معاصر او بوده و برهمن لاهوری را بنزدیک دل دیده نزود[؟] او راجع به طبع برهمن لاهوری کاملا صحیح و حق بجانب است که

" اگرچه بظاهر زنار بسته است اما سر از کفر بر میتابد و هر چند بصورت هندو است اما در معنی در اسلام می زند " [1]

خلاصه این چمن چهارم بهمین شعر تمام میآید و اتفاق است که در آن عکاسی ذات خود کرده است :

نه نقش قرعه برهمن نه فال بایسد دید　　　　که هر چه روی دهد آشنای پیشانی ست

تمام شد کتاب چار چمن [2]

ج - اشعار و افکار برهمن لاهوری | اشعار و افکار برهمن لاهوری بر دیوان برهمن مشتمل است البته چند غزلیات و رباعیات و قطعات و ابیات در چار چمن هم جسته جسته هم آورده است چنانکه ذکرش گذشت -

متاسفانه هیچ نسخه چاپی از دیوان برهمن لاهوری بدست ما نیست و در هیچ جای یافت نمیشود و خیلی کم یاب است البته یک نسخه خطی دیوان برهمن در کتابخانه عمومی پنجاب لاهور بدست آمده است و تفصیلش را در بیان میآوریم :

(أ) دیوان برهمن | نسخه خطی مهم دارای ۶۰ برگ بخط نستعلیق حاشیه دار برنگ سرخ و سبز در کتابخانه عمومی پنجاب لاهور موجود و مکمل است - صفحه اول منقش ولی تمام نسخه کرمخورده کهنه و بوسیده و شکسته مخصوصا برگ یازده و دوازده دریده و بریده است و دارای دو قسمت یعنی بخش اول مشتمل بر ۱۲۸ غزلیات و بخش دوم مشتمل بر ۳۲ رباعیات است -

---

[1] محمد صالح - عمل صالح - ایضاً ج ۳ ص ۴۴۳۰
[2] برهمن لاهوری • چار چمن ن خ ایضاً برگ ۹۶ الف

مؤلف فهرست مخطوطات فارسیه ، پنجاب پبلک لائبریری لاهور (کتابخانه عمومی پنجاب لاهور) بحواله ایتهی (ETHÉ) منویسد آن نسخه خطی دیوان برهمن که در کتابخانه اندیا آفس موجود است در آن غزلیات در ردیف (و) و (هـ) در ضمیمه لاحقه موجود است و در دیوان موجود نیست ولی در نسخه دیوان در کتابخانه عمومی پنجاب لاهور غزلیات با ردیف (و) یک و با ردیف (هـ) پنج موجود است و هیچ ضمیمه ندارد و مطلع غزل با ردیف (و) اینست :[1]

آتش بود نهفته بتیغ نگاه تـــــو خُرشید زیر سایه چتر سیاه تو [2]

و غزلیات با ردیف (هـ) بدین مطلع غزل اول آغـاز میکنـد :

شهـا همین نه جا بـدل ما گرفته در هر دلی چو در دل ما جا گرفته [3]

نویسنده خود این نسخه مزبور را مطالعه کرده وبیان مولف مزبور کاملا صحیح است و غزلیات مزبور در آن نسخه موجود و نسخه دیوان مکمل است ـ

---

[1] " ایتهی (ETHÉ) نے بتلایا هے که ان کے بیان کرده نسخه میں ردیف (و) اور (هـ) کے اشعـار ضمیمه لاحقه میں درج هیں اور اصل دیوان میں نهیں هیں ـ اس مخطوطه میں کوئی ضمیمه نهیں هے ، لیکن ردیف (و) کی ایک اور ردیف (هـ) کی پانچ غزلیں اپنی جگه پر موجود هیں " ـ

عباسی ، منظور احسن ، تفصیلی فهرست مخطوطات فارسیه ، لاهور ، پنجاب پبلک لائبریری ۹۶۳ ام ص ۳۷۳

[2] برهمن لاهوری ، چندربهان ، دیوان برهمن ، ن خ نمره فهرست برهمن ۱۹۹۱ء ۸۷۱ شماره ل ۴۰۸ء ۸۷۱ کتابخانه عمومی پنجاب لاهور (س خ ندارد) برگ ۵۳ ب

[3] ایضـــــــا برگ ۵۴ الف

د ـ غزلیات و موضوعات | دیوان برهمن بدین غزل اینطور آغاز میکند :

بسم الله الرحمن الرحیم

ای برتر از تصور و وهم گمان ما　　ای در میان ما و بیرون از میان ما
آئینه گشت سینه ـــ از فروغ عشق　　شد جلوه گاه صورت معنی نهان ما
جا کرد در میان رگ و ریشه مهر دوست　　پرورده شد بمغز وفا استخوان ما
استاد عشق حوصله فرمای عاشقست　　صد جا شکست مالب آمد فغان ما

مانند غنچه گرچه خموشیم برهمن
لیکن پر از نواست چو بلبل زبان ما [1]

(أ) معرفت الهی | پیداست که فکر برهمن لاهوری در سراسر غزل عارفانه و عاشقانه است و معرفت الهی را در میان میآورد . مخصوصا مطلع و مقطع غزل دارای یک تاثیر و عشق سوزناک است و تشبیها در تمام غزلیات او همین رنگ معرفت و عشق و عاشقی موجزن است مثلا چند غزلیا ت از آن درج ذیل میشود . مخصوصا این غزل برهمن خیلی معروف و شامل نصاب است و در کلاسهای متوسط دانشکده های لاهور درس داده میشود :

هر نفس بوی محبت آیـد از گفتار مـا　　میتوان فهمید از گفتار ما مقدار ما
در خیال شمع روی او به شبهای فراق　　صبح را در خواب یابد دیدۀ بیدار ما
کی سر آزادگان در پیش گردان خم شود　　کم مبادا از سر ما سایۀ دیوار ما

در محبت از ازل پیوند دارد برهمن
رشتۀ زلف بتان با رشتۀ زنار ما [2]

(أأ) فلسفه مذهب و عشق | و این غزل برهمن غزل مسلسل است و سراسر فلسفه مذهب عشق را در میان میآورد :

---

[1] برهمن لاهوری . دیوان . ن خ ایضا برگ ۱ الف

[2] ایضا برگ ۲ الف

کفر پی رشته زنار نمی آید دست | کارکن که کار گفتار نمی آید دست
سر باطن دگر و ظاهر عالم دگر ست | سخن خانه ببازار نمی آید دست
منزل عشق درازاست سر از خواب برآر | کار پیچیدهٔ بیدار نمی آید دست
پند ناصح نکند در دل عاشق اثری | مست را صحبت هشیار نمی آید دست

برهمن شیشهٔ دل سخت تراکت دارد
چون شکستد دگر بار نمی آید دست [1]

اصلاً برهمن بجای مذهب دین ، مذهب عشق را قایل است وهمین است که در مطلع گفته است که کفر پی رشته زنار نمی آید دست ـــ کارکن کنکر گفتار نمی آید دست ؎ یعنی اگر یک مرد زنگر دار است ولی عاشق محبوب حقیقی است حتماً کافر نیست وکفر وایمان از ظاهر داری مشاهده نمیشود بلکه از باطن است ، لهذا معتقد است که بظاهر کافر ومسلمان شدن هیچ فرق ندارد بایستد انسان بدل عاشق خدا شود ومذهب عشق را اختیار کند ـ

(iii) فلسفه عرفان و برهمن لاهوری | شرح داده شد که آن فلسفه عرفان که از شعر فارسی ایران زمین استخراج کرده در شعر فارسی این شبه‌قاره ورود و وجود یافته بوده حتماً در فکر وفرهنگ هندی بشدت تاثیر کرد تا آنکه نه تنها سخنوران فارسی هندی نژاد را بلکه سخنوران فارسی که از برهمنان و هنود بودند را هم متاثر ساخته وبهترین دلیل بدست ما برهمن لاهوری از آن سخنوران فارسی هندی نژاد واز هنود است ـ

حقیقت اینست که در عصر شاهجهان سلسلهٔ تصوّف قادریه عروج و کمال یافته بود و بموجب آن یک جنبش عشق ومعرفت الهی در دل هر انسان بدون مذهب وملت که درد مداشت بشدت تاثیر کرد وآن مذهب عشق که نه پایانی نه کناری دارد ترویج یافت وعاشقان ودلداران بلا لحاظ مذهب و ملت بسوی آن میدان عشق قطار اندر قطار رو نمودند وبرهمن لاهوری هم از آن کاروانیان عشق

---

[1] برهمن لاهوری ، دیوان ن خ/ ایضاً ، برگ ۱۶ ب

است و اگرچه زنگر بند بود ولی رشته زنار را گسته عالم ظاهری را ترک گفت و راه عشق حقیقی را اختیار نموده معرفت را دریافت و از عالم ظاهری در عالم باطن رسید چنانکه خودش میگوید که

کشودم رشته زنگر نمی آید دست | کار کن که کار گفتار نمی آید دست
سیر باطن دگر و ظاهر عالم دگرست | سخن خانه ببازار نمی آید دست [۱]

و وقتیکه منزل عشق را دریافت بقول مولوی رومی

هر کرا جامه ز عشقی پاک شد | او ز حرص و عیب کلی پاک شد [۲]

برهمن لاهوری هم هوس را از دست داده و از قید و بند عالم ظاهری آزاد گردیده راه عشق را پیمود وغزل ذیل آن کیفیت عشق برهمن را سراسر ابراز میفماید :

من عاشقم مرا بهوس احتیاج نیست | مرغ رمیده را بقفس* احتیاج نیست
در راه عشق یکدم از خویش پاش پاش | شوریده را صدای جرس احتیاج نیست
هرگز نظر به جیفه دنیا نمیکنم | شهباز را ببال مگس احتیاج نیست
در گوشهٔ خمول چو عنقا فتاده ام | دیگر مرا بصحبت کس احتیاج نیست

گر سوی ما ندیده ، برهمن از و مرنج
گل را بآشنای خس احتیاج نیست [۳]

و این قبیل اشعار در غزلیات برهمن عام است مثلاً در جای دیگر میگوید که

بجنبش قدمی طی کنم بآسانی | بلند و پست جهان را که پیش راه منست
اگر ز سینه کشم آه آسمان سوزد | نهفته آتش دیرینه زیر راه منست
برهمن از نظرم راز چرخ مخفی نیست | که هرچه هست در آئینه نگاه منست [۴]

---

۱ برهمن لاهوری ، دیوان ، ن خ ایضاً برگ ۱۶ ب
۲ مولوی رومی ، مثنوی معنوی ، (تالیف آقای محمد حسن علمی) ایضاً ص ۱
۳ برهمن لاهوری ، دیوان ن خ ایضاً برگ ۱۷ ب ۴ ایضاً برگ ۱۶ الف
(* نفس ـ هکذا بمعنی قفس)

(iv) فلسفه زندگانی | برهمن لاهوری علاوه بر فلسفه عشق ومعرفت فلسفه زندگانی را هم شرح نموده است و این فلسفه زندگانی برهمن لاهوری به فلسفه زندگانی عمر خیام وحافظ شیرازی تطبیق میکند یعنی برهمن لاهوری معتقد است که این دنیا جای امتحان است وما برای مدت معیّنه قرار داریم . لذا بایستی هر نفس عمر را غنیمت شمرد واستفاده کرد وغزل زیر همین فلسفه برهمن را نمایندگی میکند :

بیار باده که وقت بهار میگذرد — تو غافل از خودی ووقت کار میگذرد
چو برق خرمن دلها بخنده میسوزد — ز دور جلوه کنان از کنار میگذرد
شمار عمر گرانمایه هر نفس بایستد — که چشم تا زده ٔ از شمار میگذرد

مرا نظر بتهی دستی برهمن نیست
بدامنش گهر آبدار میگذرد [1]

خلاصه اینست که غزلیات برهمن لاهوری دارای موضوعات (i) معرفت الهی (ii) فلسفه مذهب عشق (iii) فلسفه عرفان و تصوف و (iv) فلسفه زندگی است ـ

(هـ) افکار و رباعیات | رباعیات برهمن دارای افکار اوست که بدین موضوعات زیر مشتمل است :

(i) در معنی عشق (ii) تلاش حق (iii) خونریزی اشک (iv) گفتگو در ضمن خاموشی (v) تصوّر محبوب (vi) صفائی قلب (vii) فلسفه زندگانی وبیشتر رباعیات برهمن برهمین فلسفه زندگانی که فلسفه عمر خیام را تطبیق میکند قرار دارد ودر اینجا رباعیات برهمن طبق موضوعات مذبور درج ذیل میشود :

(i) در معنی عشق | این رباعی برهمن معنی عشق را ابراز مینماید :

ما ذوق شبانه را میدانیم — افسانهٔ عاشقانه را میدانیم
بی جنبش دست وپا برقص آرد دل تا شورش این ترانه را میدانیم [2]

---

[1] برهمن لاهوری . غزلیات . ن خ لیغا برگ ۲۲ الف [2] برهمن لاهوری . رباعیات . ن خ لیغا برگ ۵۷ الف

(ii) تلاش حق | وازین رباعی جذبه تلاش حق پیداست ـ

ما گنج ز عالم بقا یافته ایم | از فیض ازل نشو ونما یافته ایم
گویند جز این جهان جهانی دگرست | ما از دو جهان همین ترا یافته ایم [1]

(iii) خونریزی اشک | در رباعیات برهمن خونریزی اشک و دیدهٔ گریان عام است چنانکه میگوید :

خواهم که ز مژگان همه شب خونریزم | در دامن خویش اشک گلگون ریزم
از خون و جگر دو دیده ام پر شده است | معذورم اگر دو قطره بیرون ریزم [2]

و اینکه

شب با سر زلف دوست پیمان بستم | هر تار بر رشته دل و جان بستم
تا خندهٔ صبح در میان خواهد بود | آن عهد که با دیدهٔ گریان بستم [3]

(iv) گفتگو در ضمن خاموشی | در رباعیات برهمن گفتگو در ضمن خاموشی هم نهان است چنانکه گفته برهمن و نظیری

آنانکه ز عشق رنگ و بوی دارند | در گلشن عیش آبروی دارند
چون غنچه صد زبان خموشند ولی | در پرده بخویش گفت و گوی دارند [4]

و این گفتگو در ضمن خاموشی برهمن همان شکایت در ضمن خاموشی نظیری نیشاپوری را یاد میآورد چنانکه میسراید که :

هزار گونه شکایت بضمن خاموشیست | بنالهٔ که ندارد اثر چه کار مرا [5]

---

[1] برهمن لاهوری . رباعیات . ن خ ایضا برگ ~~ثالث~~ ۵۷ ب، ۵۸ ل
[2] ایضا برگ ۵۸ ب . ۵۹ الف
[3] برهمن لاهوری . رباعیات . ن خ ایضا برگ ۶۰ الف
[4] ایضا برگ ۵۹ الف
[5] نظیر نیشاپوری . غزلیات نظیری . لاهور . شیخ مبارک علی تاجر کتب اندرون لوهاری دروازه ۱۹۲۰ ص ۲

(v) تصوّر محبوب برهمن وبابا طاهر عریان | تصوّر محبوب برهمن همآن است که تصوّر محبوب بابا طاهر عریان است هلا برهمن گوید :

دل در چشم زلف یار خواهم بستن
بر خود در اختیار خواهم بستن
شاید قدمی نهد خیالش در خواب
در دیدهٔ خود نگار خواهم بستن ۱

ودرین معنی بابا طاهر عریان میسراید که :

نسیمی کزبن آن کاکل آیو
مرا خوشتر زبوی سنبل آیو
چو شو گیرم خیالت را در آغوش
سحر از بسترم بوی گل آیو ۲

(vi) صفائی قلب | برهمن در بارهٔ صفائی قلب میگوید که :

یاد دل دردناک خواهم کردن
پیراهن صبر چاک خواهم کردن
آلودگی که درمیان آمده است
بآب دو دیده پاک خواهم کردن ۳

(vii) فلسفه زندگانی برهمن وعمر خیام | برهمن در رباعیات خود فلسفه زندگانی را با همآن صورت دربیان آورده است چنانکه عمر خیام هلا خیام معتقد است که زندگانی را بشادمانی بسربردن بهتر است چنانکه سروده

" با باده نشین که ملک محمود اینست
وز چنگ شنو که لحن داوٗد اینست
از نامده و رفته دگر یاد مکن
خوش باش که از وجود مقصود اینست ۴

---

۱ برهمن لاهوری • رباعیات ن خ برگ ۵۹ الف
۲ بابا طاهر عریان • رباعیات • (تالیف وحید دستگردی) تهران موسچاپ انتشارات امیرکبیر ۱۳۴۲ع ص ۳۲
۳ برهمن لاهوری • ایضا برگ ۵۹الف ۵۹ب
۴ عمر خیام • رباعیات (تالیف دکتور فرید رخ روزن) برلین • چاپخانه کاویانی ۱۳۰۴ش ص ۱۲

و درین معنی برهمن لاهوری سرایند که

ما از پی عیش در جهان آمده ایم از بهر نشاط جاودان آمده ایم
ما را از حساب حظ آزادی بس فارغ ز غم سود و زیان آمده ایم [۱]

هلا عمر خیام برای تحصیل مقصود زندگانی ما را درس عمل داده است که باید از امروز استفاده کنیم چنانکه میگوید که

بر چهرهٔ گل نسیم نوروز خوشست در صحن چمن روی دلفروز خوشست
از دی که گذشت هر چه گوئی خوش نیست خوش باش زدی مگو که امروز خوشست [۲]

و برهمن لاهوری در همین معنی گوید که

از عمر گذشته یاد نتوان کردن خود را بفسانه شاد نتوان کردن
عمری که بدست نیست از دست مده کم نتوان گر یاد تلف کردن

و اینکه

امروز که تازه در جهان آمده تا در نگر زدل بجان آمده
از بار دگر چه حاصلت خواهد بود کسرم که دوباره در جهان آمده [۳]

و ــ سبک شعر برهمن لاهوری | سبک شعر برهمن همان سبک شعر متاخر لاهوری " سبک هندی است که دارای خیال آفرینی و " خیالبافی " است هلا این رباعی زیر سبک خیالبافی او را مشهود است :

ما شیفته نرگس جادوئیم آشفته زلف عنبرین موئیم
چو ماه رخ تو سجده فرما گردد خم گشته ترا ز هلال ابروئیم [۴]

---

۱ ــ برهمن لاهوری، رباعیات، ن خ ایضا برگ ۵۷ ب
۲ ــ عمر خیام ، رباعیات ن خ ایضا ~~برگ ۵۷ ب~~ ص ۱۳
۳ ــ برهمن لاهوری، رباعیات ن خ ایضا برگ ۶۰ الف، ۵۹ ب
۴ ــ ایضا برگ ۵۸ الف

علاوه بر رباعیات همین سبک هندی و خیال آفرینی در غزلیات او هم پیداست مثلا درین غزل که بدین مطلع آغاز میکند :

عاشق مشو که شهرهٔ ایام میشوی   بدنام خاص و عام بدین نام میشوی

و این شعر دارای خیال آفرینی است ملاحظه شود :

ای زلف یار بهر گرفتاری دلم   از خال دانه میشوی و دام میشوی[1]

خلاصه اینکه سبک شعر برهمن لاهوری سبک هندی است ـ

۞

---

[1] برهمن لاهوری ، رباعیات ، ن خ ، ایضا برگ ۵٦ الف

۱۰ ــ وضعیت شعر فارسی در عصر شاهجهان در لاهور
(در یک نظر)

در صفحات همین بخش ششم رساله وضعیت شهر لاهور در عصر شاهجهان را مفصلا شرح داده شده است و معلوم شد که شهر لاهور در آن عصر نه تنها در حسن و زیبائی بلکه از حیث مرکز شعر وادب فارسی چه در شعر و چه در نظم عروج وکمال یافته بود و نویسندگان بیمثال و سخنوران شیرین مقال مثل ابوالبرکات منیر لاهوری و ملّا شاه لاهوری و چندر بهان برهمن لاهوری بوجود آمدند ــ

ممکن است که در آن عصر دیگر سخنوران فارسی در لاهور هم مزیسته باشند ولی برای اینکه هیچ آثاری از ایشان بدست ما نیست نمی توانیم ایشان را در بیان آوریم و اگرچه افکار واحوال و آثار و اشعار فقط سه تا سخنور مزبور بدست آمده است ولی حقیقت اینست که برای شرح وضعیت شعر فارسی در عصر شاهجهان در لاهور تبصره ایشان کافی ووافی است ــ

اگر ازنظر انتقادی بر افکار واشعار این سخنوران چنانکه شرح داده شد ، ببینیم روشن میشود که فی الواقع هر سه از آنها نمایندگی شعر فارسی عصر شاهجهان را در لاهور کرده اند ــ

الف ــ ترویج طبیعت پردازی (Naturalism)

تاریخ شعر فارسی در لاهور که در صفحات این رساله شرح داده شد مشهود است کسیکه مناظر طبیعت را نخستین بار در شعر فارسی این ناحیه بوجود آورد مسعود سعد سلمان لاهوریست و ممکن است بعد ازو دیگر سخنوران فارسی در لاهور درین معنی افکار خود را ابراز نموده باشند ولی برای اینکه از دستبرد زمانه هیچ آثاری از آنها نداریم معذوریم ، البته بعد از عصر غزنویان در عصر تیموریان مخصوصا در زمان شاهجهان بادشاه که خودش عاشق حسن وزیبائی و دلباده مناظر طبیعت بوده ، ترویج طبیعت پردازی در شعر فارسی بعمل آمد و بر دلیل اینکه در عصر این بادشاه شهر لاهور در حسن و زیبائی بدرجه کمال رسیده بود و باغها

و چمنها و میوه های هرقسم و هررنگ وگلهای زیبا و قشنگ . این شهر عشرت سرشت را شهر خلد اساس وجنت نظیر ساخته بود . در ذهنهای سخنوران خیلی تاثیر کرد ودرین مورد بهترین دلیل بدست ما انشای چندر بهان برهمن لاهوریست که انکار طبیعت پردازی آن نویسنده و سخنور شیرین مقال را آشکار میسازد مثلا در وصف آب و هوا و حسن و خوبی لاهور میگوید که :

" ودر هر کوی و هرکوچه (لاهور) آب شیرین یاد از آب حیوان میدهد وبمقتضای خاصیت آب و هوای این خطه عشرت سرشت معدن خوبی و مکان لطافت حسن است شعر

تماشا در تو صورتهای معنی میتوان کرد
بدست آئینه ها از عکس رخسار بتان داری "[1]

خلاصه اینکه حسن وزیبائی لاهور چه از نویسندگان و چه از سخنوران همه را متاثر ساخت مخصوصا در سخنوران بشدت تاثیر کرد و چه محمد شاه و چه منیر لاهوری هم مناظر طبیعت را عکاسی کرده اند مثلا محمد شاه لاهوری بمناسبت آغاز بهار میسراید که :

هست فصل شگوفهٔ ما را	خنده زن بر شگوفه در یارا
بلبلانش چو در خروش آیند	همه جا بحر ها بجوش آیند

و در وصف گلاب میگوید :

همه گل که هست پایهٔ اوست	ورق آفتاب سایهٔ اوست
....	
آب گل را چنان پرورده	آب را نیز گل چنین کرده "[2]

و بر همین سبیل محمد منیر لاهوری در وصف گل باغ و بهار بسیار سروده است مثلا در تعریف گل چنبیلی که یکی از بهترین گلهای محلی خوشرنگ و خوشبودار است میگوید :

---

[1] چندربهان لاهوری . چار چمن . ن خ ایضا برگ ۴۲ ب

[2] محمد شاه لاهوری . مثنویات . ن خ . ایضا برگ ۱۹۹ ب . ۲۰۶ الف

چنان چنبیلی از فیض است سرشار — که او را نسترن باشد پرستار
طرب بخش دسته بوی دلکش او — بود چون خوی خوش بوی خوش او
بهم آغوش خوبانست مــائل — ازو سازند گلــرویان حمــایــل [1]

فی الجمله میتوان گفت که طبیعت پردازی (Naturalism) در شعر فارسی در لاهور اصلا در همین عصر شاهجهان کاملا ترویج یافته بود ـ

ب ـ پیشرفت " سبک هندی کامل "

شرح داده شد که سبک الفاظ و فرهنگ محلی را اولین بار در شعر فارسی بوجود آورد مسعود سعد سلمان لاهوریست ولی علاوه بر الفاظ فکر و فرهنگ دیگر عنصر سبک هندی یعنی خیال آفرینی یا خیالبافی را در شعر فارسی آورده صورت " سبک هندی کامل " بخشید فیضی فیاضی است و سپس ملا شیری وحیدی لاهوری هم آن راه را اختیار کردند بعد از و در تاریخ شعر فارسی در لاهور چنانکه شرحش گذشت ملا مهر لاهوری است که نه تنها خیال آفرینی یا خیالبافی بلکه الفاظ فکر و فرهنگ هندی را در شعر فارسی بوجود آورده " سبک هندی کامل " را پیشبرده است ـ مثلا وصف گلهای محلی مانند گل چنبیلی ، گل داودی یا گل چمپه و درختهای محلی مثل درخت انبه و کیله و پهالسه (امروز بزبان محلی فالسه موسوم است) را در شعر آورده بر همین سبیل سواری پالکی که رواجش در آن عصر بوده را هم ستوده و چنانکه شرح داده شد همه ی محیط و فرهنگ محلی را ابراز مینماید و از لحاظ معنی فکرش دارای همان خیال آفرینی و خیالبافی است که بعنوان " سبک هندی " یاد کرده میشود و بخصوص ملا مهر لاهوری نه تنها " سبک هندی " را اختیار کرده بلکه در صورت " سبک هندی کامل " آورده آنرا پیشبرده است و این خیال آفرینی نه تنها در شعر ملا مهر لاهوری موجود است بلکه در شعر ملا شاه لاهوری و در شعر برهمن لاهوری هم بنظر میآید و او فکر و فرهنگ هندی را هم اظهار میدارد ـ

---

۱ ـ ملا مهر لاهوری ، مثنوی مظهر گل ، ایضــا ص ۲۱

مثلا این شعر از غزل برهمن ملاحظه شود :

رشتهٔ زلف تو با رشتهٔ زنار یکست　　کافرم گر سر موی تفاوت کنم

و این خیال آفرینی و خیالبافی او هم ملاحظه شود :

با رشتهٔ مژگان همه شب دانهٔ اشکی　　از غیر نهان داشته سفتیم و نگفتیم [1]

خلاصه اینست که در تاریخ شعر فارسی در لاهور "سبک هندی کامل" نه تنها ترویج یافته بود بلکه در عصر شاهجهان پیشرفت هم کرده بود :

ج – جنبش عشق و عرفان و تأثیر آن در شعر فارسی در لاهور

اگرچه سلسلهٔ قادریهٔ صوفیان از دیرزمانی در هند ورود و وجود یافته بود ولی حقیقت اینست که این جنبش عشق و عرفان بتوسل "شیخ جلیل کمربستگی حضرت میان میر" در لاهور چنان بشدت ترویج یافت که هزارها طالبان حق را گرد خود جمع آورد وصدها عاشقان معرفت پروانه وار گرد این شمع فروزان نثار میشدند چنانکه محمد صالح درین باره مینویسد که

"بالجمله میان میر زیاده بر شصت سال در دارالسلطنهٔ لاهور اقامت پذیر شده مدتی مرجع طالبان و موصل سالکان بودند" [2]

و بتوسل همین شمع معرفت نه تنها عموم و خواص بلکه شهزادگان و شهزادیان و خود شاهنشاه آنروزگار شاهجهان بادشاه معتقد این عارف کامل گردید و نه تنها این بلکه بتوسل همین کان عشق و عرفان لعل های بدخشانی مثل ملّا شاه لاهوری بوجود آمدند وبخصوص این جنبش عشق و عرفان در شعر فارسی در لاهور هم تأثیر کرد و ترویج و تحصیل عشق و معرفت عام گردید و مخصوصا شعر فارسی از گهرهای افکار معرفت مالا مال گردید و سخنوران بیمثال مثل ملّا شاه لاهوری آن افکار گرانمایه

---

[1] چندربهان برهمن لاهوری، دیوان برهمن، ن خ، ایضا برگ ۱۷ الف، ۲۲ ب

[2] محمد صالح لاهوری، عمل صالح (تالیف غلام یزدانی) ایضا ج ۳ ص ۳۶۶

عشق و معرفت در فلسفه عقل و عشق در آورده فرق میان عقل و عشق را اینگونه ابراز نمود : رباعی

آنکس‌که جمال یار دیده بود ... بر اسعد ولی همه خندیده بود
گر دیده بود عصا نمی آید کار ... هر چند عصا دیده بی دیده بود [1]

مختصر اینکه آن جنبش عشق و عرفان در شعر فارسی در لاهور چنان بشدت تاثیر نمود که نه تنها مسلمانان را بلکه اصل هنود مثل چندربهان برهمن لاهوری را هم هم‌عنان گردانید ـ

و این رنگ بعد هندی نژاد چنان تاثیر گرفت که شعرش را هم جامه عشق و معرفت پوشانید و همین اصل است که شعر او سراپا درد و عشق و معرفت را حکایت میکند و بقول محمد صالح :

" (برهمن) سخن را بچشم تر آب می دهد و دلیم جزو ترحمی دارد و دم از درد طلب میزند " [2]

و حقیقت همین طور است چنانکه برهمن لاهوری خود گفته است

من عاشقم مرا بهوس احتیاج نیست ... مرغ رسیده را بقفس احتیاج نیست

و در درد عشق از مژگان اینگونه خونریزی میکند :

خواهم که ز مژگان همه شب خون ریزم ... در دامن خویش اشک گلگون ریزم
از خون جگر دو دیده ام پر شده است ... معذورم اگر دو قطره بیرون ریزم [3]

فی الجمله میتوان گفت که وضعیت شعر فارسی در عصر شاهجهان در لاهور دارای سه وصف است اوّل ترویج طبیعت پردازی (Naturalism) دوّم پیشرفت " سبک هندی کامل " و سوّم ترویج افکار فلسفه عشق و معرفت ـ

---

[1] ـ ملّا شاه لاهوری ، رباعیات ، ن خ ایضاً برگ ۱۵۷ ب

[2] ـ محمد صالح لاهوری ، عمل صالح ، (تالیف غلام یزدانی) ایضاً ج ۳ ص ۴۳۲

[3] ـ برهمن لاهوری ، دیوان برهمن ، ن خ ایضاً برگ ۱۷ ب ، ۵۸ ب ، ۵۹ الف

در آخرالکلام از خدای متعال خواستگاریم این رساله که بوقت فرخنده فال بمناسبت ورود مسعود اعلیحضرت همایون شاهنشاه ایران آریا مهر و علیا حضرت شهبانوی ایران در خاک پاک لاهور بروز سعید پنجشنبه بیست و هفتم (۲۷) ماه ذی قعده سال یکهزار و سیصد و هشتاد و شش هجری (۱۳۸۶هـ) مطابق هژدهم اسفند ماه در سال یکهزار و سیصد و چهل وپنج شمسی (۱۳۴۵ش) در برابر نهم ماه مارس یکهزار و نه صد و شصت هفت میلادی (۱۹۶۷م) با تمام فرخ انجام رسید مقبول بگرداناد و نویسنده رساله یمین خان لاهوری که خاک پاک لاهور را بدل وجان عزیز میدارد بدین بیت تمام میسازد ؛

دل و تنم ز همین سرزمین لاهوریست　　　همین روانم ونامم یمین لاهوریست

و اگر بتوسل این رساله آن روابط دوستی وادبی وفرهنگی که بین این دو کشور همکیش و همجوار پاک و ایران نه بعد از وجود پاکستان بلکه هزاران سال پیش از ظهور اسلام قایم و دایم است استوار تر گردد نویسنده بمقصود خود کامیاب و کامگار تصوّر خواهد کرد و اگر بنظر نکته سنجان و دانشوران قبول افتد چه عجب !

تاریخ شعر و سخنوران فارسی در لاهور از ظهور اسلام تا عصر شاهجهان با تمام رسید بمنّه و بفضل کرمه ـ

....

" منیر "

مآخذ های کلی

(در صورت کتابهای چاپی و خطی)

مآخذ های کلی

(در صورت کتابهای چاپی و خطی)

الف ـ کتابهای فارسی

۱ ـ آزاد ، غلام علی بلگرامی (متوفی ۱۲۰۰هـ)
خزانهٔ عامره   کانپور ، مطبع نولکشور (س ج در آخر کتاب ۱۹۰۰م)

۲ ـ مآثر الکرام موسوم به سرو آزاد (س ت ۱۱۶۶هـ)   لاهور مطبع دخانی
رفاه عام دارالسلطنت لاهور ۱۹۱۳م

۳ ـ آذر ، لطف علی بیگ
آتشکده بمقدمه و فهرست سید جعفر شهیدی   تهران مؤسسه نشر کتاب
اردیبهشت ، چاپ افست محمد علی علمی ، ۱۳۳۷ع

۴ ـ آموزگار ، حبیب الله
فرهنگ آموزگار   تهران ، کانون معرفت شهریور ماه ۱۳۳۰ع
(از کتابخانهٔ مؤلف)

۵ ـ ابن فندق ، ابوالحسن علی زید بیهقی
تاریخ بیهق ، با تصحیح و تعلیقات احمد بهمنیار   تهران ،
چاپخانه کانون ، مهر ماه ۱۳۱۷ع

۶ ـ ابوالفرج لاهوری المعروف رونی
دیوان ، بتصحیح پرفسور چایکین مستشرق ایران   (ضمیمه سال ششم)
مجله ارمغان ایران ، مطبعه شوروی ۱۳۰۴ع

۷ ـ ابوالفضل ، شیخ علامی بن شیخ مبارک ناگوری
اکبرنامه ، تالیف ، مولوی آغا احمد علی و المولوی عبدالرحیم   کلکته
رایل ایشیاتک سوسایتی بنگاله ، مطبع مظهرالعجایب المعروف به اردو
گائید پریس ۱۸۷۷م

۸ ــ ابوالفضل ٬ شیخ علامی بن شیخ مبارک ناگوری
آئین اکبــــری ٬ تالیف بلخمن　　　کلکته ۱۸۲۳ م

۹ ــ ابوالفضل ٬ شیخ علامی بن شیخ مبارک ناگوری
آئین اکبــــری ٬ تالیف بلخمن　　　کلکته ۱۸۷۲ م

۱۰ ــ ابوالفضل آی٬ شیخ علامی بن شیخ مبارک ناگوری
آئین اکبری　　　لکهنؤ ٬ مطبع نولکشور ٬ اگست ۱۸۶۹ م

۱۱ ــ احمدعلی سندیلوی
مخزن الغرایب ٬ لاهور ن خ مجموعه شیرانی شماره ۱۲۸۲ کتابخانه
دانشگاه پنجاب ٬ ك پ ۱۳۸۳ الف پ

۱۲ ــ اقبال ٬ محمد اقبال لاهوری
اسرار خودی ٬ تالیف محمد حسین　　　لاهور ٬ شیخ غلام علی اینڈ سنز ۱۹۵۹ م

۱۳ ــ اقبال ٬ محمد اقبال لاهوری
پس چه باید کرد ای اقوام شرق　　　لاهور ٬ کتابخانه طلوع اسلام ۱۹۳۶ م

۱۴ ــ اقبال ٬ محمد اقبال لاهوری
پیام مشرق ٬　　　لاهور ٬ شیخ مبارک علی تاجر کتب لوهاری دروازه ۱۹۲۲ م

۱۵ ــ اقبال ٬ محمد اقبال لاهوری
رموز بیخودی ٬ تالیف محمد حسین　　　لاهور شیخ غلام علی اینڈ سنز
۱۹۵۹ م

۱۶ ــ اقبال ٬ محمد اقبال لاهوری
زبور عجم ٬ تالیف دکتر جاوید پسر اقبال　　　لاهور ۱۹۵۸ م

۱۷ ــ انوری ٬ اوحدالدین محمد بن محمد
دیوان ٬ باهتمام سعید نفیسی　　　تهران ٬ چاپخانه پیروز ۱۳۳۷

ــــــ اوحدالدین بلگرامی ٬　　　رك بلگرامی ٬ اوحدالدین

۱۸ ــ بدایونی ٬ ملا عبدالقادر
منتخب التواریخ ٬ بتصحیح مولوی احمد علی　　　کلکته ٬ کالج پریس ۱۸۶۸ م
۱۹ ــ برنی ٬ ضیاء الدین ٬ تاریخ فیروز شاهی ٬ تالیف ناسولیس　　　کلکته ٬ رایل ایشیاتیک سوسایتی
بنگاله ٬ کالج پریس ۱۸۶۲ م

۲۰ ــ برهمن لاهوری • چندربهان
چارچمن • لاهور ن خ • مجموعه آذر • شماره ۸۱۲۹ کتابخانه
دانشگاه پنجاب • ك پ ۹۰ الف پ

۲۱ ــ برهمن لاهوری • چندربهان
دیوان • لاهور ن خ • نحوه فهرست برهمن ۹۹۱ ه ۸۷۱
شماره ۸۰ ه ۸۷۱ کتابخانه عمومی پنجاب • س خ ن • ك گ ۶۰ الف پ

۲۲ ــ بلگرامی اوحدالدین
نفایس اللغـات لاهور ن خ کتابخانه دانشگاه پنجاب •
(س ج تمام و سرورق ندارد)

۲۳ ــ بیل • سرطامس ولیم •
مفتاح التواریخ • کانپور • مطبع نولکشور ۱۲۱۸م

۲۴ ــ بیهقی • ابوالفضل
تاریخ بیهقی • باهتمام دکتر علی اکبر فیاض • تهران
چاپخانه بانك ملی • ۱۳۲۴ع

۲۵ ــ بیهقی • ابوالفضل
تاریخ بیهقی شامل آثار گمشده • تالیف سعید نفیسی
تهران • کتابفروش فروغی ۱۳۲۲ع

۲۶ ــ بیهقی • ابوالفضل
تاریخ مسعودی موسوم به تاریخ بیهقی • تالیف ناسولیس کلکته
کالج پریس ۱۸۶۲م

۲۷ ــ جامی • عبدالرحمن
کلیات لکهنؤ • مطبع نولکشور ۱۹۳۰م

۲۸ ــ جلال همائی
مقدمه ولد نامهٔ سلطان ولد تهران چاپخانه اقبال
۱۳۵۵هـ/ ۱۳۱۵ش

۲۹ ــ جهانگیر ۰ نورالدین محمد شاهنشاه
ترک جهانگیری ۰ تالیف میرزا محمد هادی
لکهنؤ ۰ مطبع نولکشور ۰ س ج ن

۳۰ ــ حافظ شیرازی ۰ خواجه شمس الدین محمد
دیوان ۰ لکهنؤ ۰ مطبع نولکشور ۰ فروری ۱۸۷۶ م

۳۱ ــ حافظ شیرازی ۰ خواجه شمس الدین محمد
دیوان ۰ تالیف محمد قزوینی ودکتر قاسم غنی تهران ۰ چاپخانه مجلس
۱۳۲۰ هـ ش

۳۲ ــ حافظ شیرازی ۰ خواجه شمس الدین محمد
دیوان ۰ حسین پژمان ۰ تهران کتابفروشی و چاپخانه بروخیم ۱۳۱۸ ع

ــــ حبیب الله ۰ آموزگار ۰ رك آموزگار ۰ حبیب الله

۳۳ ــ حسن پیرنیا
ایران باستان تهران مطبع مجلس ۱۳۱۱ ع

۳۴ ــ حسن علی خان
صبح گلشن ۰ بھوپال مطبع شاهجهانی ۱۲۹۴ م

۳۵ ــ حسین فریور
تاریخ ادبیات ایران و تاریخ شعرا تهران ۰ مؤسسه مطبوعاتی
امیر کبیر ۰ ۱۳۸۳ هـ

۳۶ ــ حمید لاهوری
طوطی نامه فارسی لاهور ۰ ن خ مجموعه آذرنم ۳۱۳ ۰ شم ۲۵۳۲
کتابخانه دانشگاه پنجاب ۰ ك پ ۱۳۲ الف پ

۳۷ ــ خافی خان ۰ محمد هاشم خان
منتخب اللباب ۰ بتصحیح مولوی کبیرالدین ومولوی غلام قادر
کلکته ۰ رایل ایشیاتیك سوسایتی ۰ بنگاله ۱۸۷۴ م

۳۸ ــ خاقانی شروانی
دیوان ۰ بتصحیح علی عبدالرسولی — تهران شرکت چاپخانه سعادت
۱۳۱۶ش

۳۹ ــ خسرو دہلوی ۰ امیر
دوالرانی خضر خان ۰ تالیف رشید احمد سالم انصاری — علیگڑھ
مطبع انسٹیٹیوت ۱۳۳۱ھ/ ۱۹۱۷م

۴۰ ــ خسرو دہلوی ۰ امیر
کلیات عناصر دواوین خسرو — کانپور
مطبع نولکشور در آخر کتاب س ح ۱۳۳۴ھ/ ۱۹۱۶م

۴۱ ــ خوشگو ۰ بندرا بن داس
سفینه خوشگو — لاہور ن خ مجموعه آزاد ۰ شماره ۲۵۲۰ نمره
کتابخانه دانشگاه پنجاب

خیام ۰ رک عمر خیام

۴۲ ــ دارا شکوه شہزاده
سفینة الاولیا (س ت ۱۰۴۹ھ) — لکھنؤ مطبع نولکشور
طبع ۱۸۷۲م

۴۳ ــ دقایقی ۰ شمس الدین محمد مروزی
بختیار نامه ۰ تالیف آقای وحید — تهران ۰ مطبعه ارمغان
۱۳۱۰ش / ۱۳۲۲ھ

۴۴ ــ دولت شاه سمرقندی
تذکرة الشعرا ۰ تالیف بسراؤن — لندن لوزک و کامپنی
۱۹۰۱م

۴۵ ــ رازی ۰ امین احمد
هفت اقلیم — لاہور ن خ مجموعه آذر شماره ۲۳۶۰ ۵ نمره
کتابخانه دانشگاه پنجاب ک ب ۶۷۴ الف ب

۴٦ ــ رازی ، عبدالله همدانی
تاریخ مفصل ایــــران تهران ، کتابفروشی وچاپخانه اقبال ، ۱۳۱۷ش

۴۷ ــ رحمان علی
تذکرهٔ علمای هند لکهنؤ مطبع نولکشور ۱۹۱۴م

۴۸ ــ رشید یاسمی
مقدمه دیوان مسعود سعد سلمان لاهوری
تهران ، کتابفروشی ادب ۱۳۱۸ع

ــــــ رضا قلی ، هدایت رك هدایت ، رضا قلی

۴۹ ــ رودکی سمرقندی
دیوان ، چاپ ایران ، کارخانه مرزا حبیب الله رجب ۱۳۱۵ھ

۵۰ ــ رومی ، مولوی جلال الدین بلخی
مثنوی معنوی ، تالیف آقای حسین علی تهران چاپخانه علمی ۱۳۲۰ع

۵۱ ــ رومی ، مولوی جلال الدین بلخی
مثنوی معنوی ، باهتمام عبدالغفور عرف داؤد خان بمبئی ۱۲۸۰ھ

۵۲ ــ سجان رای منشی بهنداری بٹالوی
خلاصة التواریخ دهلی ، جی ایند سنز ۱۹۱۸م

۵۳ ــ سرخوش ، محمد افضل
کلمات الشعرا ، تالیف صادق علی دلاوری لاهور ۱۹۴۲م

۵۴ ــ سعدی شیرازی ، مصلح الدین شرف الدین
طیبات سعدی لکهنؤ مطبع نولکشور س ن

۵۵ ــ سعدی شیرازی ، مصلح الدین شرف الدین
گلستان ، تالیف محمد علی فروغی تهران ۱۳۱٦ش

صفحه

۵۶ ـ سعید نفیسی

تعلیقات لباب الالباب عوفی تهران ، کتابفروشی و چاپخانه
محمد علی علمی ۱۳۳۵ ع

۵۷ ـ سلطان ولد ، بهاء الدین پسر مولوی جلال الدین رومی
ولد نامه ، تالیف جلال همائی تهران ، چاپخانه اقبال ۱۳۵۵ هـ/ ۱۳۱۵ ش

۵۸ ـ سلیم نیساری
تاریخ ادبیات ایران تهران ، چاپ شرکت سهامی حاج
محمد حسین اقبال و شرکاء ۱۳۳۴ ع

۵۹ ـ سنائی غزنوی
دیوان ، بمقدمه و تصحیح رئیس رضوی ایران
مقام چاپ ندارد ، ۱۳۲۰ ش

۶۰ ـ سهیلی ، میر دوست حسن
تذکره حسینی لکهنؤ مطبعه نولکشور ۱۸۷۵ م

ـــ سندیلوی ، احمد علی رك احمد علی سندیلوی

۶۱ ـ سهیلی خوانساری
دیباچه دیوان بابا فغانی شیرازی تهران چاپخانه
گودرزی ۱۳۱۶ ش

۶۲ ـ سهیلی خوانساری
حصار نای ، شرح حال مسعود سعد سلمان تهران ، کتابفروشی اسلامیه
س ن

۶۳ ـ شاهنواز خان ، نواب صمصام الدوله اشرف علی
مآثر الامراء ، تالیف عبد الرحیم کلکته ، باهتمام رایل ایشیاتک سوسایتی ،
بنگاله ، مطبع اردو گائید ۱۸۹۰ م

۶۴ ـ شفق رضا زاده
تاریخ ادبیات ایران   تهران ۰ انتشارات امیرکبیر ۱۳۲۱ ع

۶۵ ـ شهابی ۰ علی اکبر
روابط ادبی ایران و هند ۰ تهران ۰ چاپخانه کتابفروشی مرکزی
اسفند ماه ۱۳۱۶ ش

۶۶ ـ شیرخان لودی
تذکره مراة الخیال ۰ تالیف میرزا محمد ملک الکتاب شیرازی (س ت ۱۱۰۲ هـ)
بمبئی مطبع مظفری (س ج ۱۳۲۴ هـ)

۶۷ ـ صادق سرمد شاعرملی ایران
درای کاروان ۰ با مقدمه دکتر حسین خطیبی   تهران چاپخانه مجلس ۰ س ن

۶۸ ـ صفا ۰ دکتر ذبیح الله
تاریخ ادبیات ایران   تهران ۰ کتابفروشی ابن سینا ۱۳۳۹ ع

۶۹ ـ طالب آملی
قصاید   لاهور ن خ شم ۲۵۲ تم (APL-VI-56) کتابخانه
دانشگاه پنجاب (س خ در آخر برگ ۶ ماه رجب ۱۱۶۵ هـ) ک ب
۱۲۱ الف

۷۰ ـ طاهر عریان ۰ بابا
رباعیات ۰ تالیف وحید دستگردی   تهران مؤسسه چاپ
انتشارات امیرکبیر ۰ ۱۳۲۲ ع

۷۱ ـ طاهر نصرآبادی ۰ میرزا محمد اصفهانی
تذکره نصرآبادی   تهران ۰ چاپخانه ارمغان ۱۳۷۰ ع

۷۲ ـ عبدالحمید لاهوری ۰ مؤ
بادشاه نامه ۰ باهتمام مولوی کبیرالدین و عبدالرحیم
رایل ایشیاتیک سوسایتی ۰ بنگاله کالج پریس ۱۸۶۷ م

۷۳ ـ عبدالرشید تتوی ۰ مؤ
فرهنگ رشیدی   کلکته ۰ رایل ایشیاتیک سوسایتی بنگاله ۱۸۷۵م

۷۴ ـ عبدالنبی ۰ مؤ فخرالزمانی قزوینی
تذکره میخانه ۰ تالیف احمد گلچین معانی   تهران ۰ شرکت نسبی
حاج محمد حسین اقبال وشرکاء ۰ ۱۳۴۰ع

۷۵ ـ عبدالنبی ۰ مؤ فخرالزمانی قزوینی
میخانه ۰ تالیف مولوی محمد شفیع
لاهور ۰ مطبع چند کپور اینڈ سنز ۱۹۲۶م

ــــــ عبدالله رازی همدانی رك رازی ۰ عبدالله همدانی

۷۶ ـ عتبی : ابونصر محمد بن عبدالجبار
تاریخ یمینی ۰ ترجمه ناصح بن ظفر ازعربی بزبان فارسی ۰   ایران ۱۲۷۲ﻫ

۷۷ ـ عرفی شیرازی ۰ محمد جمال الدین بن زین الدین
کلیات عرفی   کانپور ۰ مطبع نولکشور ۱۸۸۰م

۷۸ ـ عرفی شیرازی ۰ محمد جمال الدین بن زین الدین
قصاید ۰ لکهنؤ ۰ مطبع نولکشور ۰ ستمبر ۱۹۲۸م

۷۹ ـ علی رضا نقوی ۰ سید
تذکره نویسی فارسی در هند وپاکستان   تهران ۰ چاپ علی اکبر علمی
۱۳۴۳ش / ۱۳۸۳ﻫ / ۱۹۶۴م

۸۰ ـ علیشیر نوائی
دیوان فانی ۰ تالیف همایون فرخ   تهران ۰ چاپ اتحاد ۱۳۴۲ع

۸۱ ـ عمرخیام ۰ عمربن ابراهیم الخیامی (الخیام ۰ خیام)
رباعیات ۰ تالیف دکتر فریدرخ روزن   برلن چاپخانه کاویانی ۱۳۰۴ش

۸۲ ـ عمید ۰ حسن
فرهنگ عمید ۰ تهران ۰ کتابفروشی محمد حسن علمی ۰ انتشارات جاویدان
۱۳۴۳ع

۸۳ ــ عوفی ۰ محمد بن محمد بخاری
لباب الالباب ۰ تالیف براؤن ۰ لندن ۰ لوزک وکامپنی ۱۹۰۳م

۸۴ ــ عوفی ۰ محمد بن محمد بخاری
لباب الالباب ۰ تالیف سعید نفیسی تهران ۰ کتابفروشی و چاپخانه محمد علی علمی ۱۳۳۰ع

۸۵ ــ غریبی لاهوری المعروف شاه ابوالمعالی
دیوان لاهور ۰ ن خ مجموعه آذر ۰ شم ۲۵۸ ۰ نم ۶۸۴۷
کتابخانه دانشگاه پنجاب ۰ ک پ ۱۱۱ الف پ

۸۶ ــ فدائی ۰ مرزا نصرالله خان
داستان ترکتازان هند ۰ بمبئی ۰ وزیان لیند کمپنی ۱۸۶۷م

۸۷ ــ فرخ ۰ محمود
سفینه فرخ مشهد ۱۳۳۵ش

۸۸ ــ فرخی سیستانی
دیوان ۰ بتصحیح علی عبدالرسولی تهران مطبع مجلس ۰ آبان ۱۳۱۱ش

۸۹ ــ فردوسی طوسی ۰ حسن بن اسحاق بن شرف
شاهنامه ۰ باهتمام سعید نفیسی تهران ۰ مطبوعه بروخیم ۰ ۱۳۱۴ع

۹۰ ــ فرشته ۰ محمد قاسم بن هندو شاه استرآبادی
گلشن ابراهیمی معروف به تاریخ فرشته ۰ کانپور مطبع فیض نولکشور ۰ ذی الحجه ۱۲۹۰هـ/ فروری ۱۸۷۴م

۹۱ ــ فرشته ۰ محمد قاسم بن هندو شاه استرآبادی
تاریخ فرشته ۰ تالیف برگز بمبئی ۱۸۳۲م

۹۲ ــ فروزانفر ۰ بدیع الزمان
سخن و سخنوران ایران تهران مطبع مجلس ۱۳۰۸ع

۹۳ ــ نشانی شیرازی
دیوان ، بتصحیح سهیلی خوانساری تهران ، چاپخانه گودرزی ، ۱۳۱۶ ش

۹۴ ــ فیاض ، دکتر علی اکبر
مقدمه تاریخ بیهقی ابوالفضل ، تهران ، چاپخانه بانک ملی ۱۳۲۴ ع

۹۵ ــ فیروزالدین مولوی
مقدمه دیوان فیضی فیاضی لاهور ، فیروزالدین اینڈ سنز س ن

۹۶ ــ فیضی فیاضی
دیوان ، تالیف مولوی فیروزالدین ، لاهور فیروزالدین اینڈ سنز س ن

۹۷ ــ فیضی فیاضی
دیوان ، در آخر کتاب س ج روز یکشنبه غرّه رمضان المبارک ۱۲۸۸ اهـ

۹۸ ــ فیضی فیاضی
کلیات ، لاهور ، ن خ نمره ۲۲۷ مجموعه آذر ، کتابخانه دانشگاه پنجاب
ت خ ۱۲۵۵ اهـ/ ۸۹۵ ام ك پ ۳۲۷ الف پ

۹۹ ــ فیضی فیاضی
نل دمن فارسی کانپور ، مطبع نولکشور ۱۹۰۲ م

۱۰۰ ــ فیضی فیاضی
نلدمن فارسی لکهنؤ مطبع نولکشور ۱۹۳۰ م

۱۰۱ ــ فیضی فیاضی
نلدمن فارسی لکهنؤ مطبع اسدی ۱۲۸۷ م

۱۰۲ ــ قدرت الله ، محمد گوپاموی
تذکره نتائج الافکار بمبئی چاپخانه سلطانی ۱۳۳۶ ع

۱۰۳ ــ قزوینی ، حمدالله بن ابی بکر بن احمد بن نصر مستوفی
تاریخ گزیده (س ت ۷۳۰ هـ) تالیف براون ، لندن لوزك وکمپنی ۱۳۲۸ اهـ/ ۹۱۰ ام

۱۰۴ ـ قزوینی محمد بن عبدالوهاب
مقدمه تاریخ بیهق ابن فندق ، با تصحیح و تعلیقات احمد بهمنیار ، تهران
چاپخانه کانون ، مهر ماه ۱۳۱۷ ع

۱۰۵ ـ قزوینی محمد بن عبدالوهاب
مقدمه لباب الالباب عوفی ، تالیف براون لندن (لوزک و کمپنی) ۱۹۰۳ م

۱۰۶ ـ کبیرالدین مولوی
مقدمه پادشاه نامه عبدالحمید لاهوری کلکته باهتمام رایل ایشیاتیک سوسایتی
بنگاله ، کالج پریس ، ۱۸۶۷ م

۱۰۷ ـ گردیزی ، ابو سعید عبدالحی بن الضحاک بن محمود
زین الاخبار ، بتصحیح محمد ناظم برلین ، مطبعۀ ایرانشهر ۱۳۴۷ هـ / ۱۹۲۸ م

۱۰۷ ـ محمد افضل سرخوش ، رك سرخوش ، محمد افضل

۱۰۸ ـ محمد پادشاه متخلص به شاد
فرهنگ آنند راج ، زیر نظر محمد دبیر سیاقی تهران
از انتشارات کتابخانه خیام ۱۳۳۶ ع

۱۰۹ ـ محمد شفیع مولوی
مقدمه تذکره میخانه عبدالنبی لاهور ، عطر چند کپور اتارکلی ۱۹۲۶ م

۱۱۰ ـ محمد صالح لاهوری المعروف کنبوه
شاهجهان نامه لاهور ، مجلس ترقی ادب ۱۹۵۸ م

۱۱۱ ـ محمد صالح لاهوری المعروف کنبوه
عمل صالح یا شاهجهان نامه ، بتصحیح غلام یزدانی کلکته
رایل ایشیاتیک سوسایتی ۱۹۳۹ م

۱۱۲ ـ محمد صدیق حسن خان ، نواب
شمع انجمن (تذکره) بهوپال (هند) مطبع شاهجهانی ۱۲۹۳ هـ

ــــــــ محمود فرخ   رک فرخ ، محمود

۱۱۳ ــ محمود لاهوری
محمود نامه   لاهور ، ن خ شم ۱۲۷۳ ، کتابخانه ۸۹۵۷۹۸ دانشگاه پنجاب
لاهور ، ک ب ۲۳ الف ب

۱۱۴ ــ محمود لاهوری
محمود نامه ، حسب فرمایش چراغدین کتب فروش   لاهور
مطبوعه وکتوریا پریس ، یکم ژوئن ۱۸۷۱م

۱۱۵ ــ مختاری غزنوی
قصاید ، بکوشش رکن الدین همایون فرخ   تهران ، موسسه مطبوعات علی اکبر
علمی ، (در آخر مقدمه اردی بهشت س ج ۱۳۳۶ ش)

۱۱۶ ــ مسعود سعد سلمان لاهوری
دیوان ، بتصحیح رشید یاسمی   تهران ، کتابفروشی ادب ، ۱۳۱۸خ

۱۱۷ ــ مسعود سعد سلمان لاهوری
دیوان ، تالیف آقا سید ابوالقاسم خوانساری (مقام چاپ ندارد)
ایران ۱۲۰۶هـ

۱۱۸ ــ معزی ، امیر
دیوان ، باهتمام عباس اقبال ،   تهران ، کتابفروشی اسلامیه ۱۳۱۸ش

۱۱۹ ــ معین ، محمد
فرهنگ فارسی   تهران ، انتشارات امیرکبیر ، ۱۳۴۳خ

۱۲۰ ــ مژ شاه لاهوری المعروف بدخشانی یا بدخشی
رباعیات وشرح رباعیات   لاهور ن خ مجموعه آزاد ، شم ۲۵۰۲ کتابخانه
دانشگاه پنجاب ، س ع ۱۱۸۶هـ ک ب ۳۰۹ الف ب

۱۲۱ ــ مژ شاه لاهوری المعروف بدخشانی یا بدخشی
مثنویات مژ شاه   لاهور ن خ شم ۲۵۷ کتابخانه دانشگاه پنجاب
س ع ۱۰۵۵هـ ک ب ۳۲۵

۱۲۲ ـ منوچهری دامغانی ، ابوالنجم احمد
دیوان ، تالیف بی دو بیبرستین ، کاظمی میرسکی ، پاریس ۱۸۸۶ م

۱۲۳ ـ منهاج الدین عثمان بن سراج الدین لاهوری
طبقات ناصری ، بتصحیح ولیم ناسولیس کلکته اهتمام رایل ایشیاتیک سوسائیتی
بنگاله ، کالج پریس ، ۱۸۶۴ م

۱۲۴ ـ منیر لاهوری ، ابوالبرکات منیر
انشای منیر کانپور ، مطبع نولکشور (در آخر کتاب س ج ۱۸۸۳ م)

۱۲۵ ـ منیر لاهوری ، ابوالبرکات منیر
مثنوی مظهر گل (در صفت بنگاله) در آخر کتاب مطبع نولکشور ۱۲۹۶ هـ

۱۲۶ ـ میر خواند ، محمد بن خاوند شاه بن محمود
روضة الصفا بمبئی مطبع حیدری ۱۲۷۱ هـ

۱۲۷ ـ میرزا مهدی شیرازی
تذکرة الخواتین (در آخر کتاب بهوپال بخط میرزا مهدی شیرازی سج ۱۳۰۶ هـ)

۱۲۸ ـ ناصح ، بن ظفر (مترجم)
تاریخ یمینی عتبی ، ابونصر محمد بن عبدالجبار از عربی بفارسی ، تهران ۱۲۷۲ هـ

۱۲۹ ـ ناصح ، محمد علی
شرح حال ابوالفرج رونی ، مقدمه دیوان رونی ، بتصحیح پروفسور چایکین مستشرق
مطبع شوروی ، ضمیمه سال ششم مجله ارمغان ۱۳۰۴ ع

۱۳۰ ـ نظامی عروضی سمرقندی
چهار مقاله ، تالیف محمد بن عبدالوهاب قزوینی برلین
مطبعه ایرانشهر ۱۳۲۵ هـ / ۱۹۲۷ م

۱۳۱ ـ نظیری نیشاپوری
غزلیات ، لاهور ، شیخ مبارک علی تاجر کتب اندرون لوهاری دروازه ۱۹۲۰ م

۱۳۲ ـ نورالحسن ، سید
نگارستان سخن بھوپال ، مطبع شاھجھانی ۱۲۹۳ھ

۱۳۳ ـ نهاوندی ، ملا عبدالباقی
مآثر رحیمی (س ت ۱۰۲۵ھ) ، تالیف محمد حسین هدایت کلکته
رایل ایشیاتیک سوسایتی بنگاله ، مطبعه بپتس مشن ۱۹۳۱م

۱۳۴ ـ واله داغستانی ، علی قلی
ریاض الشعراء لاهور ن خ شم ۲۳۷۶ کتابخانه دانشگاه پنجاب
ك ب ۴۰۹ الف ب

۱۳۵ ـ وحید آقا
دیباچه بختیار نامهٔ دقایقی تهران ، مطبعه ارمغان
۱۳۱۰ش / ۱۳۳۲ھ

۱۳۶ ـ وطواط ، رشید الدین محمد عمری کاتب بلخی ، متوفی ۵۷۳ھ
حدایق السحر فی دقایق الشعر ، بتصحیح و اهتمام عباس اقبال
تهران ، مطبعه مجلس ، ۱۳۰۸خ

۱۳۷ ـ هدایت ، رضا قلی
ریاض العارفین تهران ، چاپخانه آفتاب تیرماه ۱۳۱۶خ

۱۳۸ ـ هدایت ، رضا قلی
مجمع الفصحاء تهران (در آخر کتاب چاپخانه آقا میر محمد باقر س ح
۱۲۹۵ھ)

۱۳۹ ـ یحیی بن احمد عبدالله سهرندی
تاریخ مبارك شاهی ، تالیف محمد هدایت حسین کلکته
باهتمام رایل ایشیاتیک سوسایتی ، بنگاله ، ۱۹۳۱م

ب ـ کتابهای عربی

۱۲۰ ـ ابن حوقل ، ابی القاسم النصیبی
صورة الارض البیروت ، دارالمکتبه الحیاة ، س ن

۱۲۱ ـ اصطخری ، ابراهیم بن محمد ، المتوفی ۳۵۰ هـ
المسالک و الممالک ، باهتمام دکتر محمد جابر الحسینی البیروت
الناشر والقلم ۱۳۸۱هـ/ ۱۹۶۱م

۱۲۲ ـ البلاذری ، الامام ابی العباس احمد بن یحیی بن جابر
فتوح البلدان ، تالیف ایم جی دوگوج لیدن برل ۱۸۶۶م

۱۲۳ ـ الزرکلی ، خیرالدین
الاعلام مطبعه کوستاتسو ماس، ۱۳۷۳هـ/ ۱۹۵۴م (۱۰ جلد)

~~۱۲۴ ـ الزرکلی ، خیرالدین محمد جابر~~

۱۲۴ ـ محمد جابر الحسینی
مقدمه المسالک الممالک به تصنیف ابن حوقل ، البیروت
الناشر و القلم ۱۳۸۱هـ/ ۱۹۶۱م

۱۲۵ ـ یاقوت حموی
معجم البلدان البیروت ، دارالصادر ۱۳۷۶هـ/ ۱۹۵۷م

ج ـ کتابهای اردو

۱۲۶ ـ اکرام ، شیخ محمد
آب کوثر لاهور ، فیروز سنز ۱۹۵۸م

۱۲۷ ـ بدخشانی ، مرزا مقبول بیگ
ادب نامه ایران ، لاهور ، یونی ورسٹی ، بک ایجنسی ، س ن

۱۴۸ ـ جنیدی ، محمد عظیم الحق
مخبر عجم آگرہ ، شاہ ایڈ کمپنی ۱۹۲۱م

۱۴۹ ـ جہاں آرا بیگم
صاحبیہ ، مترجم محمد ابراہیم ایڈ اورینٹل کالج میگزین ج ۱۳ ش ۵۰ ص
۳ تا ۱۹ اگست ۱۹۳۷م

۱۵۰ ـ جہانگیر ، نورالدین محمد بادشاہ
تزک جہانگیری ، مترجم احمد علی سہماب ، لاہور مطبع نظامی س ن

۱۵۱ ـ شبلی نعمانی
شعرالعجم علیگڑھ مطبع فیض عام ۱۳۳۵ھ/ ۱۹۱۰م

۱۵۲ ـ شبلی نعمانی
شعرالعجم لاہور ظفر بک ڈپو ، س ن ۷

۱۵۳ ـ شیرانی ، حافظ محمود شیرانی
پنجاب میں اردو ، مرتبہ ڈاکٹر وحید قریشی لاہور ، کتاب نما ۱۹۶۳ع

۱۵۴ ـ صباح الدین ، سید ڈاکٹر عبدالرحمن
بزم تیموریہ اعظم گڑھ ، مطبع معارف ۱۳۶۷ھ/۱۹۴۸م

۱۵۵ ـ صباح الدین ، سید عبدالرحمن
بزم مملوکیہ اعظم گڑھ ، مطبع معارف ۱۹۵۴م

۱۵۶ ـ طالب ہاشمی
شیخ الشیوخ عالم ، حضرت بابا فرید گنج شکر ، تالیف محمد امین شرقپوری
لاہور ، آئینہ ادب بک ڈپو ۱۹۶۲م

۱۵۷ ـ ظہورالدین احمد
پاکستان میں فارسی ادب لاہور ، یونیورسٹی بک ایجنسی
در آخر تعارف ۱۹۶۴ع

~~۱۵۸ ـ ظہورالدین احمد~~

١٥٨ ــ ظہورالدین احمد
مقالہ ابوالمعالی ۰ در نذرِ رحمن و تالیف غلام حسین ذوالفقار و دکتر سید محمدعبد اللہ
لاہور ۰ مجلس نذر رحمن ۰ ١٩٦٦ ع

١٥٩ ــ عباسی ۰ منظور احسن
تفصیلی فہرست مخطوطات فارسیہ ۰ پنجاب پبلک لائبریری لاہور ١٩٦٣ ام

١٦٠ ــ کنہیا لال
تاریخ لاہور لاہور ۰ وکٹوریا پریس ١٨٨٢ ع

١٦١ ــ محمد ابراهیم
جہان آرا بیگم کی ایک غیر معروف تصنیف لاہور اورینٹل کالج میگزین
ج ١٣ شم ٥٠ ص ٣ تا ١٩ اگست ١٩٣٧ م

١٦٢ ــ محمد سعید احمد منشی
امرای ہنود علیگڑھ کلج بک ڈپو ۰ ١٩١٠ اع

١٦٣ ــ نگار پاکستان
تذکروں کا تذکرہ نمبر کراچی ۰ نگار پاکستان
ج ٤٣ شم ٥ ــ ٦ ش جون ١٩٦٤ ام

١٦٤ ــ هاشمی ۰ فریدہ آبادی ۰ سید
مآثر لاہور لاہور ادارہ ثقافت اسلامیہ
کلب روڈ ١٩٥٦ اع

د ـ کتابهای پنجابی

۱۶۵ ـ مولا نامعلوم
شہر لاہور دی تاریخ   لاہور • وکٹوریل پریس ۱۸۳۳ع

۱۶۶ ـ عبدالغفور قریشی
پنجابی زبان دا ادب تے تاریخ   لاہور • تاج بک ڈپو • اردو بازار
۱۹۵۶م

۱۶۷ ـ کشتہ • مولا بخش
پنجابی شاعران دا تذکرہ • تالیف محمد افضل خان   لاہور
قوم عیان مولا بخش • ۲ تیھل روڈ • ۱۹۶۰ع

۱۶۸ ـ محمد افضل خان
مقدمہ پنجابی شاعران دا تذکرہ • تصنیف مولا بخش کشتہ
قوم عیان مولا بخش • ۲ تیھل روڈ • ۱۹۶۰ع

*****

* منیر *

هـ - کتابهای انگلیسی

I69. ABDULLAH, S.M.
A descriptive catalogue of the Persian Urdu and Arabic Manuscripts in the Panjab University Library.
Lahore, Panjab University Press, I948.

I70. AITKEN, E.H.
Gazetteer of the Province of Sind.
Karachi, Mercantile Steam Press, I907.

I7I. ARSHAD, A.D.
Time, life and Persian work of Sheikh Faizi Fayyazi.
Lahore, I96I. (Thesis for Ph.D., University of the Panjab, Lahore, No.27I).

I72. BEAMES, JOHAN.
A comparative grammar of the Modern Aryan Languages of India.
London, Trubner and Co., I872. 3v.

I73. BROWNE, E.G.
A Literary History of Persia.
Cambridge, University Press, I928.

I74. BROWNE, E.G. Editor.
The Lubabul Albab of Muhammad Awfi.
London, Luzac and Co., I903.

I75. Browne, E.G. Editor.
The Tadhkiratu 'Shu-ara of Dawlat-shah Bin Alau-D-Dawla Bakhtishah Al-Ghazi of Samarqand.
London, Luzac and Co., I90I.

I76. BROWNE, E.G. Editor.
The Tarikh-i-Guzida of Hamdullah Mustawfi-i-Qazwini, compiled in A.H. 730/AD I330.
Lyden, E.J. Brill, I9I0.

177. CALDWELL, ROBBERT.

A Comparative Grammar of the Dravidian or South Indian Family of Languages.

London, Trubner and Co., 1875. (494.I. CI2C)

178. CLOUSTON, W.A.ed.

Preface of Translation of Bakhtyarnama of Daqaiqi by Sir W. Quseley.

Glascow, December 1882. (Pi IX-7).

179. DE CODGE, M.J. ed.

Fatuh al-boldan of Balazari.

Brill, 1866 (Are I-2)

180. DENISON, E. ROSS.ed.

Catalogue of the Arabic and Persian manuscripts in the Oriental Public Liberary at Bankipur.

Calcutta, The Bengal Secretariat Book Depot.1912.

181. ELIZABETH, A. REED.

Persian Literature: Ancient and Modern.

Chicago, S.C. Briggs and Co., 1813.

182. ENCYCLOPAEDIA BRITINICA.

Chicago, Encyclopaedia Britinica, INC, 1961.

183. ENCYCLOPAEDIA of ISLAM; A

A Dictionary of the Geography, Enthography and Biography of Muhammadan peoples.

Leiden, E.J., Brill, 1936.

184. ETHE, HERMANN.

Catalogue of Persian Manuscripts in the Liberary of India Office.

Oxford, Horace Hart, 1903.

I85. GHANI, M.A.

A History of Persian Language and Literature.
Allahabad, The India Press, I929.

I86. GHANI, M.A.

Pre-Moghal Persian in Hindustan.
Allahabad, The Allahabad Law Journal Press, I94I.

I87. HERODOTUS.

History of Herodotus: Translated by G.C. Macaulay.
London, Macmillan, I890.

I88. IQBAL HUSSAIN.

Early Persian Poets of India.
Pat-na, Patna University, I937.

I89. KENNEDY, PRINGLE.

History of the Great Moghals.
Calcatta, Thacker Spin and Co., I905-II.

I90. KHAYYAM, UMAR KHAYYAM.

Rubaiyat: beeing a facsimile of the ms. in the Bodleian Library at Oxford.
Translated by Edword, H.Allen. London, I898.

I9I. LANE POOLE, STAINLEY.

The Muhammadan Dynasties.
Paris, I925.

I92. LATIF, S.M.

History of the Panjab.
New Delhi, Eurasia Publishing House, I964.

I93. LATIF, S.M.

Lahore : its history, architectural remains, and antiquities.
Lahore, The New Imperial Press, I892.

194. MAJUMDAR, R.C.
An Advanced History of India.
London, Macmillan, 1965.

195. MAJUMDAR, R.C.
Ancient India.
Banaras, Motilal Banarsidass, 1952.

196. MARSHALL, SIR JOHN.
Mohenjodaro and Indus Civilization.
London, Austen and Sons, 1931.

197. MASANI, R.P.
Court poets of Iran and India: an anthology of Wit and Verse.
Bombay, New book Co., 1938.

198. MUHAMMAD BAQIR.
Lahore: past and present.
Lahore, Panjab University Press, 1952.

199. MOHAN SINGH.
The Origine and growth of the Panjabi.
Lahore, University of the Panjab, 1930.

200. NASSAU LEES, W.
Preface: The Tabaqat-i-Nasiri of Minhajud-Din.
Calcutta, Royal Asiatic Society of Bengal, College Press, 1864.

201. RIEU, CHARLES.
Catalogue of Persian manuscripts British Museum.
London, Longman and Co., 1879.

202. SMITH, VINCENT A.
Akbar the great Moghal.
Oxford Clarendon Press, 1927.

203. STOREY, C.A.
Persian Literature: a special biographical survey.
London, Luzac and Co., 1939.

204. WADDELL, L.A.
Makers of Civilization in race and history.
London, Luzac and Co., 1929.

205. WAHEED MIRZA, M.
The life and works of Amir Khusrau.
Calcutta, Baptist Mission Press, 1935.

206. The WORLDMARK ENCYCLOPAEDIA of the Nations.
New York, World mark Press INC, 1960.

تمت بالخير

CONCLUSION

The early phase of Islamic Law of Evidence which we have dealth with in the preceding chapters has certain salient features. In the light of the foregoing detailed discussion and analysis of the history of the Islamic Law of Evidence in the early stages, we have arrived at certain conclusions which we have already stated in the previous chapters separately. Here we recapitulate briefly the distinctive points.

We have shown that truthfulness is the mainstay of Islamic Law of Evidence. Testimony of a witness is a juristic act of the category of information. False testimony is not regarded as evidence because the object of information is to disclose what actually occurred. The Quran and Hadith condemn the liars. The taking and giving evidence is a 'collective duty' but if only one person is present on the scene, there is an absolute obligation on him to give evidence.

Justness (adala) is a condition precedent for evidence. The justness of a witness is as essential as the justness of a Qadi. The presumption is that a witness is truthful. He will keep his testimony upright for Allah. He will neither withhold nor conceal the evidence when it is demanded of him. It will be given to the extent of his knowledge. The system of examination of witnesses was set in a way that one witness would not hear the account given by another. The same procedure is prevalent in the modern period.

Islamic Law of Evidence is based on the Quran and Sunnah. It is in consonance with the reason and the human nature. The aspect of morality is also apparent in the procedural law of Islam. False evidence or concealing an evidence is a major sin.

The term 'bayyanah' is mostly used for 'shahadah'. 'Steadfastness in equity' and 'witness for Allah' are the two essential characteristics of 'shahadah'. As it is a God-made law so it requires no amendment. It is perfect and final and stands good for all times, climes and people.

Evidence is the foundation of proof. The cardinal principle is that the burden of proof is on the plaintiff and oath is for the defendant. There are three modes of proving a case, namely, Admission, Oath and Evidence. The trust is placed on the oral declaration of an individual. Documentation of the declaration is only the secondary evidence because the primary evidence is the oral declaration. The number of witnesses leads to another distinctive feature. As a rule, two males or one male and two females are the maximum requirement except in the case of whoredom in which four witnesses are required. As regards the competency of witnesses, the evidence of one man is equal to the evidence of two women. Moreover, a woman is not a competent witness in cases of Hudud.